مجموعهٔ تاریخ و سیاست
۳

شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان

سرپرسی لورین

800 29 25 9631 CC AXIELL

ترجمهٔ: محمد رفیعی مهرآبادی

597 ارات فلسفه

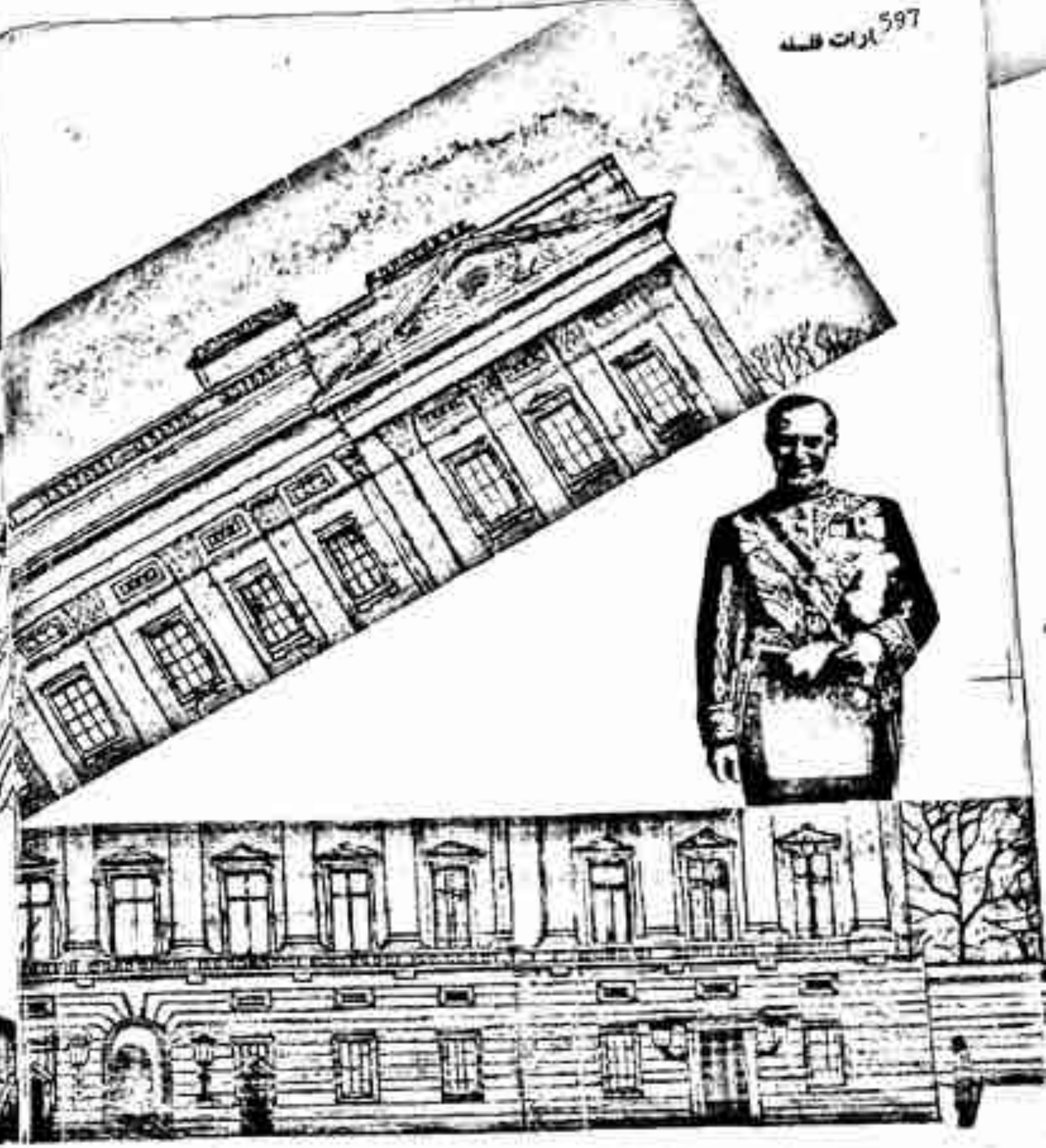

Internationella biblioteket
Stockholms stadsbibliotek

Waterfield
Shaykh...

خاطرات سیاسی

سر پرسی لورین وزیرمختار انگلیس در ایران

شیخ خزعل
و
پادشاهی رضاخان

ترجمه

محمد رفیعی مهرآبادی

Ex.

r f i e l d
...nayxn ...haz'al va pādshāhī-i
Riẓā khān

کتابی که پیش روی دارید، نخستین اثر تاریخی ـ سیاسی است که با همت انتشارات فلسفه، به خوانندگان ایرانی عرضه می‌شود.

هدف از انتشار این کتاب، آگاهی مردم ایران از وقایع آشکار و نهانی است که به ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضاشاه پهلوی انجامید، به‌ویژه آن که نویسنده کتاب، خود در سمت وزیرمختار بریتانیا در تهران، انجام وظیفه می‌کرده و کاملا دست اندرکار مسائل داخلی و خارجی کشور ما بوده است.

با سپاس از گردانندگان مؤسسهٔ نوبنیاد انتشارات فلسفه در چاپ این کتاب، امید دارد که آثار مهم دیگر تاریخی و سیاسی نیز از سوی این مؤسسه به‌چاپ برسد.

محمد رفیعی مهرآبادی

انتشارات فلسفه
تهران ـ یوسف‌آباد ـ مدیر ـ خیابان ۴۱ ـ پلاک ۶۰
تلفن ۶۳۴۱۵۹

☐ شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان
☐ سرپرسی لورین
☐ محمد رفیعی مهرآبادی
☐ چاپ اول، تابستان سال ۱۳۶۳ خورشیدی
☐ ۴۰۰۰ نسخه
☐ چاپ رامین

فهرست

عنوان	صفحه
دربارهٔ نویسنده	۹
مقدمهٔ مترجم	۱۱
فصل اول: افرادی مانند خود ما	۱۷
ماموریت لورین در ایران	۱۷
سیاست کرزن نسبت به ایران	۲۳
احضار نورمن	۲۶
فصل دوم: دل قوی دار	۳۱
ورود لورین به ایران	۳۱
شکست قرارداد ۱۹۱۹ و اثرات آن	۳۳
سیاست لورین در ایران	۴۱
ماجرای بریجمن و عزیزکاشی خواننده	۴۳
آغاز ماجرای شیخ خزعل	۴۵
حوادث ترکیه و تاثیر آن در ایران	۴۷
فصل سوم: وعده‌های شیرین و اقدامات قاطع	۵۳
گفتگوی خصوصی رضاخان و لورین	۵۳
شیخ خزعل زیر چتر حمایت انگلستان	۵۶

عنوان | صفحه

درگیری شیخ خزعل با رضاخان ۵۹
مرگ لرد کرزن ۶۲
نخست وزیری رضاخان ۶۳
تشدید اختلاف شیخ خزعل و رضاخان ۶۶

فصل چهارم: ماه عسل خوبی برای یک زوج شایسته ۷۱

ازدواج لورین ۷۱
ملاقات لورین و احمدشاه در پاریس ۷۴
درخواست رضاخان برای تسلیم بلاشرط شیخ خزعل ۷۴
دیدار رضاخان با شیخ خزعل و لورین ۸۰

فصل پنجم: یک هدف عالی‌تر ۸۹

تعهدات رضاخان در قبال شیخ خزعل ۸۹
آوردن شیخ خزعل به‌تهران ۹۱
دو اقدام اشتباه بریتانیا در ایران ۹۸

فصل ششم: برخی از مردم ۱۰۳

حضور لیدی لورین در ضیافتهای رسمی ۱۰۳
بیماری لیدی لورین در لار ۱۰۷
اختلاف نظر و سلیقهٔ لورین و نیکلسون ۱۱۲

فصل هفتم: رضاخان با تاج و عصای سلطنت ۱۱۷

انقراض سلسلهٔ قاجاریه ۱۱۷
پادشاهی رضاخان ۱۲۲
مراسم تاجگذاری رضاشاه ۱۲۴

عنوان | صفحه

فصل هشتم: برقراری روابط حسنه با ایران ۱۲۹

نظر مردم ایران دربارهٔ چگونگی به سلطنت رسیدن رضاخان ۱۲۹
پایان ماموریت لورین در ایران ۱۳۲
عزیمت لورین از ایران ۱۳۴
کارداری نیکلسون و نظر سیاسی او دربارهٔ رضاشاه ۱۳۵
انتقاد نیکلسون از سیاست بریتانیا در ایران ۱۳۷
استعفای نیکلسون از وزارت خارجه بریتانیا ۱۴۱

ضمائم و اسناد ۱۴۳

مکاتبات و متن قرارداد ۱۹۰۷ ۱۴۵
سفارت انگلیس خبر تقسیم ایران را رسماً تکذیب می‌کند ۱۴۵
نامهٔ وزیرمختار انگلیس به سعدالدوله وزیر امورخارجهٔ ایران ۱۴۷
متن قرارداد ۱۴۸
پاسخ وزیر امور خارجهٔ ایران به وزیرمختار انگلیس ۱۵۰
نامهٔ وزیرمختار انگلیس به وزیر امور خارجهٔ ایران ۱۵۱
متن قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ سرپرسی کاکس و وثوق‌الدوله ۱۵۲
نطق لرد کرزن در مجلس اعیان راجع به قرارداد ایران و انگلیس ۱۵۴
نطق افتتاحیهٔ رضاخان در مراسم گشایش مجلس مؤسسان ۱۶۲
مادهٔ واحده و تصمیم مجلس مؤسسان دربارهٔ تاسیس سلسلهٔ پهلوی ۱۶۳
متن سوگندنامهٔ رضاخان در مجلس ۱۶۵
دربارهٔ تاج پهلوی و سازندهٔ آن ۱۶۶
خطابهٔ رضاشاه در مراسم تاجگذاری ۱۶۷
خطابهٔ سر پرسی لورین در مراسم تاجگذاری رضاخان ۱۷۰
مدارک و اسناد مربوط به ماجرای شیخ خزعل ۱۷۲
رابطهٔ دربار تهران و مدرس با خزعل ۱۷۲
دستخط ولیعهد به خزعل ۱۷۳
نامهٔ مدرس به خزعل ۱۷۴
نامهٔ قوام‌الدوله به خزعل ۱۷۵
دستخط ولیعهد به سرهنگ ارفون ۱۷۸

عنوان	صفحه
خزعل نماینده‌ای به دربار سلطان احمد اعزام می‌نماید	۱۷۹
بیانیهٔ علما	۱۸۱
نامهٔ خزعل به قوام‌الدوله	۱۸۲
تلگرام خزعل به مجلس شورای ملی	۱۸۷
ملاقات رضاخان با نمایندهٔ سیاسی دولت بریتانیا	۱۸۹
اخبار جراید خارجی دربارهٔ ماجرای شیخ خزعل	۱۹۱
ملاقات کنسول انگلیس با رضاخان	۱۹۴
تلگرام خزعل به رضاخان	۱۹۶
ملاقات کنسول انگلیس در بوشهر با رضاخان	۱۹۸
تلگرام خزعل به رضاخان و یادداشتهای سفارت بریتانیا	۲۰۲
تلگرام خزعل به رضاخان دایر بر تسلیم شدن	۲۰۸
تلگرام شیخ خزعل به مجلس شورای ملی	۲۱۰
دیدار رضاخان و شیخ خزعل در اهواز	۲۱۱
ملاقات کنسول انگلیس با رضاخان	۲۱۴
نامهٔ شیخ خزعل به کنسول انگلیس در اهواز	۲۱۶
یادداشتهای وزیرمختار انگلیس	۲۱۸
دیدار رضاخان با لورین در اهواز	۲۲۱
اخبار خبرگزاریهای خارجی دربارهٔ خوزستان	۲۲۳
تلگرام محرمانهٔ لورین به پیل کنسول بریتانیا در اهواز	۲۲۶
نظر نویسندگان ایرانی و خارجی دربارهٔ شیخ خزعل	۲۳۳
عقیدهٔ عباس اسکندری دربارهٔ ماجرای شیخ خزعل	۲۳۵
نظر دولت‌آبادی دربارهٔ ماجرای شیخ خزعل	۲۳۹
عقیدهٔ احمد کسروی دربارهٔ ماجرای شیخ خزعل	۲۴۵
عقیدهٔ حسین مکی دربارهٔ ماجرای شیخ خزعل	۲۶۳
عقیدهٔ ایوانف ـ مورخ معاصر شوروی دربارهٔ شیخ خزعل	۲۶۵
نظر دکتر میلسپو دربارهٔ شیخ خزعل	۲۶۹
نامنامه	۲۸۱

در بارهٔ نویسنده

کتابی که اینک، ترجمهٔ فارسی آن را، پیش روی داریم، منعکس کنندهٔ خاطرات سیاسی «سر پرسی لورین»(۱) وزیرمختار بریتانیا (سال‌های ۱۹۲۱ـ۱۹۲۶ م/۱۳۰۰ـ۱۳۰۴ هـ.ش) در ایران است. سر پرسی لورین، طی ماموریت‌های سیاسی متعدش، به کشورهای ایران، یونان، مصر، ترکیه و ایتالیا، اقدام به‌نوشتن خاطراتی کرد. کتاب حاضر، در برگیرندهٔ هشت فصل از خاطرات او است. خاطراتی که از سفرش به ایران، حاصل آمده است.

عنوان اصلی کتاب «دیپلمات حرفه‌ای»(۲) است، که نخستین بار توسط سازمان «انتشارات باتلر و تنر»(۳) به سال ۱۹۷۳، در لندن منتشر شد که در این میانه «گوردون واترفیلد»(۴) زحمت بازنویسی و تنظیم خاطرات «لورین» را، بر خود هموار کرده است.

سر پرسی لورین» (۱۸۸۰ـ۱۹۶۱) به عنوان یکی از سفیران سنتی و کلاسیک بریتانیا، از آوازه و اعتبار ویژه‌ای در محافل سیاسی انگلیس برخوردار بوده است

1- Sir Percy Loraine
2- Professional Diplomat
3- Butler and Tanner LTD
4- Gordon Waterfield

وی، هنگامی که سمت «وابسته سیاسی» را داشت، مدتی کوتاه در ایران به سر برد، اما فعالیت‌های او در این برهه از زمان، چندان اعجاب‌انگیز نیست، به همین جهت، در ترجمهٔ کتاب حاضر، از آن صرف‌نظر شده است.

مقدمهٔ مترجم

«ایرانیان ـ وابسته به هریک از قشرهای اجتماعی که باشند ـ مردمی‌اند که با اتکاء به احساسات، غرور و عزت نفس‌شان، می‌توان بسیاری از مشکلات آنها را حل کرد. ویژگی‌های اخلاقی ایرانیان ـ چه مثبت و چه منفی ـ شباهت‌هایی به اخلاقیات ایرلندی‌ها دارد.

به‌نظر من، ما انگلیسی‌ها، درایران به‌همان دلایلی شکست خورده‌ایم که در ایرلند؛ بهمان جهت، نتوانسته‌ایم با منش و سجایای این دو ملت، به‌الفت برسیم، نتوانسته‌ایم چه رفتاری با آنان داشته باشیم و نیز نتوانسته‌ایم ظرافت‌های اخلاقی‌شان را به حساب آوریم.

با یک ایرانی یا ایرلندی، بحث منطقی و استدلال، سودمند نیست، در هر دو مورد، ناگزیر باید احساساتشان را به بازی گرفت، خودپسندی و غرورشان را ارضا کرد، به طور قطع، در چنین مواردی، «بی‌ با اندک نرمشی، ابراز احساسات و چاپلوسی مسلکی، بیشتر کامیاب می‌شود تا توسل به منطق درک منافع و مصالح واقعی ـ آنچنان که بینش یک انگلیسی اقتضا می‌کند ـ روس‌ها، این واقعیت را باور داشته‌اند و از این رو کامیابند.»

سر آرتور هاردینگ(۱)

۱ـ در سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۶، سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار بریتانیا در ایران بود. عبارتی که آمد، اظهارنظر سنجیده اما مختصر اوست که با اندکی تصرف از کتاب «تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس»، ج ۲، تألیف دکتر «ابوالقاسم طاهری» ص ۵۹۶ نقل شده است. مترجم

نقش «سر پرسی لورین» را در صحنهٔ سیاست داخلی ایران، طی سال‌های (۱۹۲۱ ـ ۱۹۲۶م/ ۱۳۰۰ـ۱۳۰۴ ه.ش) باید تداوم سیاستی دانست که دولت بریتانیا (و حکومت هند ـ بریتانیا) از آغاز روی کار آمدن قاجاریان (۱۲۱۰ ه.ق) آن را طرح‌ریزی کرد و به انحاء گوناگون، به اجرا درآورد. به‌طور کلی، می‌توان گفت، سیاست بریتانیا، در آن دوران، چهار مرحلهٔ مشخص را پشت سر گذاشته است:

۱ـ مرحلهٔ پیشگیری از گستردگی نفوذ روسیهٔ تزاری در ایران، به‌خاطر حفظ شبه قارهٔ هند، در برابر دسیسه‌های دراز مدت روسیه، تا سال ۱۹۰۷ (۱۲۸۶ ه.ش)، و در پاره‌ای موارد، باز گذاردن دست روس‌ها برای بهره‌برداری از ایران، به‌خاطر حفظ منافع خود در دیگر نقاط جهان (مانند قراردادهای گلستان و ترکمانچای).

۲ـ مرحلهٔ مصالحهٔ سیاسی و به صمیمیت رسیدن با روسیه که به انعقاد قرارداد ۳۱ اوت ۱۹۰۷ (۸ شهریور ۱۲۸۶) انجامید.

۳ـ مرحلهٔ مقابله با انقلاب بلشویکی روسیه که منافع انگلیس را در آسیای جنوبی (ایران، عثمانی، افغانستان و هندوستان) به مخاطره انداخته بود. در این مرحله زمینه برای انعقاد قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ (۱۷ مرداد ۱۲۹۸) مابین «کرزن» و «وثوق‌الدوله» ـ نمایندگان دولت‌های ایران و انگلیس ـ فراهم شد.

۴ـ آخرین مرحله، شکست بریتانیا بود، در به‌تصویب رساندن قرارداد یاد شده در مجلس شورای ملی ایران. و این خود، دو تحول سیاسی و تاریخی، در پی داشت: یکی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ «رضاخان» و «سید ضیاء» و دیگر فراخوانده شدن «هرمان نورمن»(۲) وزیرمختار بریتانیا از تهران، و انتصاب «سر پرسی لورین» به سمت وزیرمختار بریتانیا در ایران.

حضور «لورین» در صحنهٔ سیاست ایران

هنگامی که «سر پرسی لورین» راهی ایران گردید، دگرگونی‌های چشمگیری در اوضاع داخلی ایران، بریتانیا و به‌طور کلی اوضاع بین‌المللی، در شرف تکوین بود.

روح وطن دوستی و استقلال‌خواهی ایرانی که در انقلاب مشروطه، تجلی یافته بود، با استبداد صغیری که «محمدعلی شاه» به‌ایرانیان هدیه کرد، شدیداً جریحه‌دار

2- Herman Norman

شده بود. بروز جنگ اول جهانی و اشغال ایران از سوی کشورهای درگیر جنگ ـ آسیب‌های مادی و معنوی درخور اعتنایی به‌ایران وارد کرد و بر شدت جراحت روحی ایرانیان افزود، این عارضهٔ سیاسی، «مسئله مهاجرت» را برای سیاستمداران ایرانی، «طرح ساخت»(۳).

پیروزی انقلاب بلشویکی، به رهبری «لنین»، عامل مهمی بود که بریتانیا را به اندیشه و ضرورت انداخت تا منافع سیاسی و اقتصادی دیرپایش را در ایران ـ به‌ویژه میدان‌های نفتی جنوب ـ در برابر یورش‌های سیاسی و مسلکی حریف تازه نفس، حفظ کند. قرارداد ۱۹۱۹ که میان ایران و انگلیس منعقد شد، تدبیری بود که بریتانیا برای حفظ منافعش به‌عمل آورده بود.

جالب این که، هنگامی عاملان انعقاد قرارداد مذکور، یعنی «کرزن» و «وثوق‌الدوله» و عاملان اجرایی آن، یعنی «سر پرسی کاکس»(۴) (وزیر مختار بریتانیا در سال ۱۹۱۸ـ ۱۹۲۰) و شاهزاده «نصرت‌الدوله فیروز» (وزیرخارجه) و «صارم‌الدوله» (وزیر مالیه) با گرفتن رشوه‌های کلان، زیر قرارداد امضاء گذاردند، با موج توفندهٔ وطن دوستی ایرانیان روبه رو شدند، اما آنان، بی‌توجه به خواستهٔ مردم و نقش و نظر مجلس در تصویب آن قرارداد، به‌اجرایش پرداخته، و پس از اندک مدتی، هیئت‌های نظامی و مالی بریتانیا، کار خود را در تهران آغاز کردند.

مخالفت با قرارداد، هم افزون بود و خاموشی‌ناپذیر، حتی شگرد بریتانیا، در تغییر دادن پیاپی کابینه‌ها، نیز مؤثر واقع نشد و ثمری نبخشید. سرانجام «لرد کرزن» دریافت که ناگزیر باید از قرارداد ۱۹۱۹ چشم بپوشد.

رانده‌شدن نیروهای بریتانیا از ایران، و در پی آن خروج اجباری نیروهای ارتش سرخ از شمال این کشور، از نظر نظامی، خلائی پدید آورد که بریگاد قزاق، به‌تنهایی قادر به پرکردن آن نبود. از این رو، ضرورت تشکیل ارتشی نیرومند و منسجم، از هر حیث محسوس شده بود. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ «رضاخان» ـ «سید ضیاء» در این شرایط زمانی انجام پذیرفت. بیشتر نویسندگان ایرانی و خارجی که در این‌باره، به پژوهش پرداخته‌اند ـ خواه آشکارا و خواه ضمنی ـ این کودتا را ادامهٔ سیاست بریتانیا در ایران، پس از ناکامی در قرارداد ۱۹۱۹ می‌دانند.

در این برهه از زمان، بریتانیا نیز درگیر تحولات داخلی بود: کابینهٔ ائتلافی

۳ـ ایران در جنگ اول جهانی ـ مورخ‌الدوله سپهر

4- Sir Percy Cox

«لوید جورج»(۵) ـ که جنگ را با موفقیت به آخر برده بود و به نظر می‌آمد که همواره ناظر به ادارهٔ امور کشوری خواهد بود. ابتدا از انتخابات دسامبر ۱۹۱۸، سربلند بیرون آمد، ولی در سال ۱۹۲۰، گرفتار اختلاف نظر در جناح محافظه‌کار و لیبرال شد و نارضایی تحلیل رفت و پس از آن، با بحران اقتصادی سال ۱۹۲۱ و شورش ایرلند مواجه شد(۶).

در عرصهٔ سیاست جهانی، تحولات مثبت و منفی بسیاری به چشم می‌خورد. چهارده مادهٔ «ویلسون»، که مبنای قرارداد صلح ورسای قرار گرفت و براستعمارزدایی و قایل‌شدن حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، توسط خودشان، بود، شور وشوق استقلال‌طلبی را در جهان، به اوج رساند(۷). از سوی دیگر، بلشویک‌ها با اتکاء برهمین اصل و تبلیغ مرام خود ـ منتها با توجیه، تبیین و تحلیلی دیگر ـ وارد میدان سیاست شده بودند. اهمیت نفت، به‌عنوان یک سوخت حیاتی برای ناوگان دریایی و جنگ‌افزارهای جنگی کشورهای بزرگ، روز به‌روز فزونی می‌گرفت و برای آنان، لزوم سلطهٔ سیاسی برمناطق نفتی دنیا یافتن را ضروری می‌ساخت.

در چنین شرایطی، نخستین اخگرهای استقلال‌طلبانه، در مصر و سودان، زبانه کشید(۸) و کار چندان بالا گرفت که «فیلد مارشال آلنبی»(۹) فرماندهٔ پیشین نیروهای انگلیسی در خاورمیانه (در جنگ اول جهانی) با نهایت سنگدلی به‌سرکوبی مبارزان مصری و سودانی پرداخت(۱۰). این اقدام قساوت‌آمیز، با میثاق جامعهٔ ملل هماهنگ نبود، به‌همین جهت بریتانیا، تدبیری دیگر به کار برد، ظاهراً مسیر مسالمت در پیش گرفت و فرزند شریف «حسین» ـ «فیصل» ـ را که داعیهٔ حکومت برعربستان داشت، در بغداد، بر تخت سلطنت نشاند و «ابن سعود» را به‌عنوان شاه عربستان برگزید، تا این منطقهٔ حساس نفت‌خیز، از آرامش نسبی برخوردار شود. در همان زمان که «مصطفی کمال» در ترکیه، مقدمات سقوط حکومت عثمانی را

5- Lloyd George

۶ـ تاریخ معاصر اروپا ـ اسلواید مول، ترجمهٔ علی‌اکبر ...، نشر ...، ۱۳۶۱، از ص۱۳۶ بعد.

۷ـ همان، از ص ۹۵ بعد.

۸ـ همان، از ص ۱۱۹ به بعد.

9- Field Marshal Edmond Hynman Allenby

۱۰ـ ترکستان‌اوم شوروی، تاریخ معاصر کشورهای عربی، ج۲، ترجمه محمدحسین شهری، انتشارات کاوه، ۱۳۶۱، ص ۱۴۷ بعد.

تدارک می‌دید و سوریه و لبنان، زیر چکمه‌های سربازان فرانسوی می‌لرزید «رضاخان»، به‌دنبال کودتای ۱۲۹۹، در اندیشه تجزیهٔ نقشه‌ها و طرح‌های «مصطفی کمال» در ایران بود، در چنین زمانه‌ای و با چنین اوضاعی، «سر پرسی لورین» پا به‌عرصهٔ میدان سیاست ایران گذاشت.

مشی سیاسی «سرپرسی‌لورین»

برخورد «لورین» با سیاست داخلی ایران و در چارچوب حفظ منافع «دولت سلطنتی بریتانیا»، براصل تحبیب توأم با تهدید، استوار بود، اصلی که در مرز دو بینش سیاسی متفاوت انگلیسی، یعنی بینش «سر ادوارد گری»(۱۱) و «لرد کرزن» قرار داشت.

«سر ادوارد گری»، وزیر خارجه بریتانیا (از ۱۹۰۵ به‌بعد) از جمله سیاستمدارانی بود که صمیمانه این ضرب‌المثل انگلیسی را باور داشت: «اگر نمی‌توانی بر حریف چیره شوی، با او شریک شو». «سر ادوارد گری»، هوادار کنار آمدن با روس‌ها در قارهٔ آسیا، به‌ویژه در ایران بود و دراین کار به‌«وایکونت کاسل‌ری»(۱۲) تأسی می‌جست. شیوهٔ مسالمت‌آمیز او نسبت به‌روسیه، با‌همهٔ شکست‌های روسیهٔ تزاری در دههٔ اول سدهٔ بیستم میلادی(۱۳) در قرارداد ۱۹۰۷ تجلی یافت. این قرارداد، زاییدهٔ یک رشته ملاحظات سیاسی، مانند‌ «انتانت سه‌گانه» (اتحاد فرانسه، انگلیس و روسیه در برابر آلمان و اتریش) بود و نیز رعایت اصل موازنه قوا در اروپا، به‌منظور محدودکردن راه پیشروی روس‌ها در ترکستان و افغانستان(۱۴) و حراست منطقه نفت‌خیزی بود که به «دارسی» اعطا کرده بودند(۱۵).

11– Sir Edward Grey

۱۲ـ وزیر خارجه بریتانیا در سال‌های ۱۸۱۲ ـ ۱۸۲۲.

۱۳ـ شکست روسیه از ژاپن در جنگ پورت‌آرتور، در اوضاع داخلی ایران بی‌تأثیر نماند و تحولاتی چون برکناری «عین‌الدوله»، و صدارت «نصرالله‌خان مشیرالدوله» را در پی داشت و سرانجام به امضای فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه انجامید.

۱۴ـ قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس راجع به‌ایران، دکتر وحید مازندرانی، تهران، کتابخانه سقراط، ۱۳۲۸، ص ۱۳ به بعد.

۱۵ـ پنجاه سال نفت ایران، «مصطفی فاتح»، ص ۲۵۰ به‌بعد.

«لرد کرزن»(۱۶) از جمله سیاستمداران محافظه‌کاری به شمار می‌آمد که مانند «پالمرستون»(۱۷) سرسختانه با نفوذ روسیه در ایران و آسیا(۱۸) مخالفت می‌کرد. «کرزن» جوان به‌عنوان نماینده مجلس عوام و خبرنگار روزنامه تایمز(۱۹)، حتی به عنوان معاونت دبیر هند(۲۰)، و سپس وزیر خارجه بریتانیا (در سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۱۹)، دائماً نگران توسعه نفوذ اقتصادی و سیاسی روسیه (شوروی) در ایران بود. آثار متعددش ـ «ایران و مسئله ایران»(۲۱)، «روسیه در آسیای مرکزی»(۲۲) و «مشکلات خاور دور»(۲۳) بیانگر بینش سیاسی او است. «کرزن» از بلشویک‌ها متنفر بود، چرا که پادشاه خود را کشته بودند و تبلیغات گسترده‌یی برای مرام خود، در ایران و افغانستان می‌کردند. طرح و زمینه‌سازی قرارداد ۱۹۱۹ را باید در همین نکته سراغ گرفت(۲۴). «هرمان نورمن»، وزیرمختار بریتانیا در تهران (۱۹۲۰-۱۹۲۱) اجرای قرارداد ۱۹۱۹ را به دلایل زیرش، عملی نمی‌دانست: مخالفت گسترده مردم با این قرارداد، مخالفت مجلس شورای ملی، پنهانکاری در امضا و انعقاد این قرارداد و پرداخت رشوه‌ها، و همچنین تبلیغات دامنه‌دار بلشویک‌ها. «کرزن» در این باره با «نورمن» همعقیده نبود و اتفاق نظر نداشت، از این رو، او را کنار گذاشت(۲۵) و «سر پرسی لورین» را به جای او گمارد.

به‌این ترتیب، هنگامی که «لورین» وارد تهران شد، از سیاست بریتانیا در ایران، کاملاً آگاه بود. مقامات وزارت خارجه انگلیس، عقیده داشتند که «احمد شاه قاجار» شاهی سست اراده و فاقد تجربه سیاسی است و علاوه بر بی‌بهره‌بودن از پشتیبانی ایرانیان، امیالی ارتجاع‌طلبانه‌ها است. سیاست انگلستان رجال و سیاست‌

16- Lord George Nathaniel Curzon

17- Viscount Palmerstone وزیر خارجه بریتانیا در سال‌های ۱۸۴۱-۱۸۳۰

۱۸ـ دکتر ابوالقاسم طاهری، ... ص ۴۱۹ به بعد.

19- Times

20- Secretary of India

۲۱ـ ایران و مسئلهٔ ایران Persia and Persian Question، توسط دکتر وحید مازندرانی ترجمه و از سوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است.

22- Russia in Central Asia

23- Problems of Far East

۲۴ـ سیاست خارجی دولت شوروی در ایران از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶، منشور گرگانی، تهران، بهمن ۱۳۲۶، ص ۱۲ به بعد.

۲۵ـ «هرمان نورمن» پس از بازگشت به‌انگلستان، از خدمت در وزارت خارجهٔ بریتانیا استعفا کرد.

مداران آلوده و رشوه‌خواری چون «وثوق‌الدوله» و «فیروز» را به هیچ وجه قابل اعتماد نمی‌شمردند. به‌همین جهت، به «لورین»، دستور داده شده بود که:

«... هدف شما باید این باشد: **در هرجا که می‌توانید ایرانیان بصیر و عاقل بیابید ـ که مسلماً قادر به یافتن‌شان هستید ـ با آنان همکاری کنید و با هیچ یک از این وزیران، دمساز نشوید. این عروسک‌ها می‌آیند و می‌روند ـ همچون سگ‌هایی که در نمایش‌های کمدی موزیکال شرکت می‌جویند.**»(۲۶)

از چنین دستور توصیه‌آمیزی، به‌خوبی می‌توان دریافت که انگلستان در جستجوی شخصیتی بوده است که با رجال شناخته شدهٔ قاجار، تفاوت‌هایی داشته باشد.

با توجه به‌مطالبی که آمد، این نکته درخور توجه و بررسی است که مقامات انگلیسی دربارهٔ «رضاخان» چگونه می‌اندیشیده‌اند و چه توقعات و انتظاراتی از او داشته‌اند؟ از سفرنامه ژنرال «آیرونساید»(۲۷) چنین برمی‌آید که مقامات سیاسی بریتانیا، نسبت به «رضاخان»، به عنوان یک عامل کودتا و برقرارکننده نظم در ایران، می‌نگریسته‌اند و نسبت به اعتقاداتش تعرض حساسیتی نداشته‌اند، چرا که «رضاخان» و خانواده‌اش، برای آنان ناشناخته بود. برخی از رجال انگلیسی مانند «آرنولد ویلسون»(۲۸)، «رضاخان» را چندان قابل اعتماد نمی‌دانستند. همین عدم شناخت کافی از تازه به قدرت رسیدهٔ صحنهٔ سیاست ایران، موجب شد انگلستان، مسئولیت دقیق شناسایی «رضاخان» و روحیاتش را به عهدهٔ «سرپرسی لورین» بگذارد. در این زمان، «رضاخان»، وزیر جنگ کابینهٔ «قوام‌السلطنه» بود.

نخستین برخورد و ملاقات «لورین» و «رضاخان» در ضیافتی تحقق یافت که «فریزر»(۲۹) وابستهٔ نظامی بریتانیا در تهران، آن را ترتیب داده بود. «رضاخان» و «لورین» ساعت‌ها، با هم خلوت کردند و به گفتگو نشستند. در این گفتگو، «رضاخان» آشکارا به «لورین» اطمینان داد که «**او با دست ایرانیان، همان کاری را انجام خواهد داد که بریتانیا می‌خواهد با دست انگلیسی‌ها انجام دهد، یعنی ایجاد ارتشی نیرومند و استقرار نظم در کشور و ساختن ایرانی قوی و مستقل ـ او امیدوار بود که در برابر انجام این کارها، بریتانیا، صبورانه به نظارت بنشیند و از دخالت**

۲۶ـ نامهٔ خصوصی «کرزن» به «لورین»، در تاریخ ۳۰ مه ۱۹۲۲.

۲۷ـ خاطرات و سفرنامه ژنرال «آیرونساید»، ترجمهٔ بهروز قزوینی، نشر آینه، ۱۳۶۱.

۲۸ـ آرنولد ویلسون (Arnold Wilson) مدیر عامل شرکت نفت ایران و انگلیس.

29- Frazer

در امور ایران خودداری نماید.»(۳۰)

برداشت «لورین» از «رضاخان» این بود: «**گفتگو با رضاخان، این تاثیر را در من به‌جای گذاشت که هنوز، مغز او به کار نیافتاده، وگرنه آدم بی‌مغزی نیست. رضاخان به‌ناحق ثروتمند نشده ... او آدم جاهطلبی است که می‌خواهد همهٔ قدرت‌ها را در اختیار خود داشته باشد. اما با احتیاط و محافظه‌کارانه رفتار می‌کند.**(۳۱)

«لورین» حمایت انگلستان از «رضاخان» را چنین ابراز می‌دارد: «**ما باید از هرگونه تظاهر به حمایت از رضاخان خودداری کنیم، چرا که حمایت آشکار ما، موجب نابودیش خواهد شد.**»(۳۲)

دوستی «لورین» و «رضاخان» از نخستین دیدارشان آغاز شد و سرانجام در شیافت‌های اشرافی «لورین» به صمیمیت گرایید. اما وزارت خارجهٔ بریتانیا به آسانی زیربار منطق و پیشنهاد «لورین» نرفت و انجام خواسته و توصیهٔ او را به‌گذشت زمان مشروط کرد. «لورین» با بینش خاص خود ـ از اوضاع ایران ـ که دیدار رضاخان نیز در آن بی‌تاثیر نبود ـ سیاست [ظاهراً] عدم دخالت در امور ایران و قطع کمک مالی به روزنامه‌ها را پی گرفت، چرا که بر این باور بود که بهبود روابط انگلیس و ایران، پس از سپری‌شدن دورهٔ فترت موجود، میسر است. او عقیده‌اش را در این‌باره چنین بیان می‌کند:

«**آخرین مرحله دیپلماسی بریتانیا در ایران ـ که تنها راه چاره‌مان است ـ این است که یک سیاست خیرخواهانه و بدون تکاپو را پی گیریم و منتظر باشیم که آن‌ها خود ـ بالشخصه ـ در صدد اصلاح اوضاع و احوال‌شان باشند. ظهور رضا شاه پهلوی و کارهایش، و نیز اقدامات مستشاران امریکایی [از جمله دکتر میلسپو] موجب تقویت دولت ایران شده است و انگلستان، اقدامات مزبور را با رضایت کامل، تایید می‌کند.**» (۳۳).

مدتی‌سال بود که وزارت خارجه بریتانیا، با دریافت گزارش‌های «لورین» نظر مساعدتری نسبت به «رضاخان» پیدا کرد و به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به یاری

۳۰ـ تلگرام شمارهٔ ٦٢ «لورین» به‌لرد کرزن» درتاریخ۲۱ر۱ر۱۹۲۲ «شمارهٔ بایگانی۴-۷۸-۳۷۱اف ـ او.

۳۱ـ همان سند.

۳۲ـ نامهٔ خصوصی «لورین» به «مارلینگ» (وزیرمختار بریتانیا در ایران، در سال‌های ۱۹۱۵ـ۱۹۱۸) به‌تاریخ ۱۷ر۲ر۱۹۲۲.

۳۳ـ مصاحبه «لورین» با (Vincent Sheean) به نقل از کتاب پنجاه سال نفت ایران، پیشین، صفحات ٤٦٠ ـ ٤٦٢.

«رضاخان» شتافت، تا راه پر فراز و نشیب قدرت را، با موفقیت بپیماید و از دستوربری بی‌تاج و تخت سلطنت دست یابد ـ در این میانه، حضور «شیخ خزعل» تا اندازه‌ای به صمیمیت موجود میان «رضاخان» و «لورین» خدشه وارد ساخت.

انگلستان و ماجرای شیخ خزعل

دولت انگلیس در مورد «شیخ خزعل» دچار گرفتاریی شد که ناشی از سیاست دوگانه آن کشور، در زمینهٔ حفظ روابط با دولت مرکزی ایران و در عین حال انجام تعهداتش در برابر «شیخ خزعل» بود. تا زمانی که حکومت مرکزی از ضعف‌های داخلی رنج می‌برد، اجرای چنین سیاستی، هیچگونه دشواری و پیامد ناگواری برای بریتانیا در برنداشت، اما پس از قدرت یافتن حکومت مرکزی، به طور قطع، دگرگون می‌شد.

سیاستمداران دوراندیش بریتانیا، برای تثبیت موقعیت خود، قراردادهای محرمانه‌ای با «شیخ خزعل» به امضا رساندند و طی آن‌ها، امنیت او را در برابر حکومت مرکزی ایران، تضمین کردند. این سیاست دو پهلو، در دیپلماسی بریتانیا، به‌سیاست مرکزیت (حمایت از استقلال دولت مرکزی) و سیاست جنوب (حمایت از «شیخ خزعل») معروف است. به‌هر تقدیر، «شیخ خزعل» به‌عنوان حافظ منافع نفتی بریتانیا در جنوب ایران، از منزلت و مقام معتبری، برخوردار بود.

نخستین‌بار، کابینهٔ «قوام‌السلطنه» به مسأله «شیخ خزعل» پرداخت، در کابینهٔ یاد شده «رضاخان» وزارت جنگ را به‌عهده داشت. ظاهراً ماجرا بر سرپرداخت ـ نشدن مالیات‌های معوقه «شیخ» به دولت مرکزی بود، اما در واقع، قضایا بر محور یک رقابت شدید می‌گردید، رقابت «قوام‌السلطنه» و «رضاخان» برای اختصاص دادن قدرت به خود و قبضه‌کردن کارها. یک فرض سیاسی، این است که «قوام ـ السلطنه» برای انداختن «رضاخان» از چشم انگلیسی‌ها، هیات مستشاران مالی بریتانیا را به طور غیرمستقیم، ترغیب به وصول این مالیات‌ها کرده است، مالیات‌هایی که می‌توانست خزانهٔ تهی دولت ایران را پر کند، فرض دیگر آن است که «رضاخان» برای از میدان به‌درکردن «قوام‌السلطنه» این کار را بیش از اندازه بزرگ وانمود کرده باشد. هنگام سنجش منطقی در فرض مزبور، می‌توان به‌این نتیجه رسید که فرض اول، بیشتر مقرون به واقعیت است، چرا که «رضاخان»، در آن

زمان، دارای آنچنان تجربهٔ سیاسی نبوده است که بتواند در راه سیاستمدار کهنه‌کاری چون «قوام‌السلطنه» پله بگذارد.

ترجمهٔ سوم که به وسیلهٔ یکی از نویسندگان تاریخ معاصر عنوان شده، مبتنی بر مقوله زیر است:

«نقشهٔ سردارسپه و سیاست خارجی طرفدار او این بود که سر و صدای شیخ را در آورند، در خوزستان فتنه‌ای بیانگیزند تا بتوانند به‌آنجا لشکر بکشند و شیخ را که مخالف قدرت یافتن سردار سپه و حامی دربار و معتقد به‌بازگشت احمدشاه بود، مسخر سازند...»(۳٤)

در مورد فرض اخیر، باید یادآور شد که ماجرای «شیخ خزعل» در زمان وزارت جنگ «رضاخان» آغاز شد، در حالی که خروج «احمدشاه» از ایران و نخست‌وزیری «رضاخان» در یازدهم آبان ماه ۱۳۰۲ صورت پذیرفت و زائیدهٔ دلایلی دیگر بود که در صفحات آینده، شرح‌شان خواهد رفت. علاوه بر این‌ها، تبعید «قوام‌السلطنه» به فرانسه، به‌مثابهٔ توطئه‌چینی علیه «رضاخان»، بر اعتبار فرض نخست می‌افزاید. «سر پرسی لورین» نیز «قوام» را در آغاز این بازی سیاسی، مقصر قلمداد می‌کند.

مسئلهٔ «شیخ خزعل» در زمان نخست‌وزیری «رضاخان»، پس از نامه‌های شدیداللحنی که میان آن دو مبادله شد، به‌اوج رسید. «شیخ» در یکی از تلگرام‌هایش به «رضاخان» می‌نویسد:

«من اصلا شما را به ریاست دولت نمی‌شناسم، شما مرد غاصبی هستید که شاه قانونی مملکت و مشروطیت را رانده و پایتخت را اشغال کرده‌اید و غاصبانه برقوای دولتی دست انداخته‌اید.»(۳۵)

بایستی توجه داشت که این مسئله در شرایط زمانی زیر، تشدید یافت:

۱ـ «سر پرسی لورین» در مرخصی بود و زمینه را برای ازدواجش فراهم می‌نمود.

۲ـ انگلستان گرفتار بحران ترکیه بود.(۳٦)

۳ـ کابینهٔ جدید انگلستان، آمادگی رویارویی با مسایل، در چند نقطهٔ بحرانی

۳٤ـ تاریخ بیست ساله ایران، «حسین مکی»، ج ۲، ص ۱٦۲.

۳۵ـ همان، ص ۱٦۵.

۳٦ـ «مصطفی کمال» [آتاتورک] مفاد قرارداد «سور» را گردن نمی‌نهاد و مخالفت او سرانجام به قرارداد «لوزان» ۱۹۲٤ انجامید.

را نداشت.(۳۷)

٤ـ «شیخ خزعل» به قیام «سمامت» پیوسته بود و خواستار بازگشت «احمد شاه» به ایران بود.(۳۸)

۵ـ شرکت نفت «انگلو پرشین» نگران بود که برخورد نظامی دوطرف، به‌منابع نفتی جنوب ایران، آسیب برساند.

٦ـ امریکایی‌ها ـ در پی کشته شدن سرگرد «ایمبری» و مخالفت روس و انگلیس با واگذارشدن نفت شمال به امریکا ـ می‌کوشیدند برای انگلیس‌ها در جنوب ایران، گرفتاری و دردسری ایجاد کنند.(۳۹)

در این شرایط بحرانی، «سر پرسی لورین» توانست راه اعتدال را برگزیند و با ترتیب‌دادن ملاقاتی بین «رضاخان» و «شیخ» در اهواز، ضمن گرفتن وعده‌هایی امیدبخش از رضاخان، «شیخ» را هم وادار به‌تسلیم بلاشرط و رهسپاری به تهران سازد. این سیاست محافظه‌کارانه، مورد تایید کابینهٔ بریتانیا قرار گرفت، ولی رجال آزادیخواه، آن را نپسندیدند.

زندگی «رضاخان» از صدارت تا سلطنت

«رضاخان» با همهٔ بیسوادی و فقدان تجربهٔ سیاسی‌اش، بسیار زیرک، موذی و دوراندیش بود و این صفات به او کمک کرد تا راه دستیابی به قدرت را، درمدت پنج سال بپیماید و از رقیبان سیاسی خود، پیشی گیرد. رمز کامیابی و پیروزی او را ـ بهرسمتوار ـ می‌توان چنین برشمرد:

۱ـ نخستین کودتای «رضاخان»: در سال ۱۲۹٦ شمسی که «رضاخان» با درجهٔ سرهنگی، فرماندهٔ گردان پیاده آتریاد در همدان بود، دولت انگلستان مصمم بود، که بریگاد قزاق را زیر نفوذ خود درآورد. از این رو توسط سرهنگ «استاروسلسکی» (معاون بریگاد) تصمیم به خلع سرهنگ «کلرژه» (فرماندهٔ بریگاد) گرفت

۳۷ـ کابینهٔ «استانلی بالدوین» از حزب کارگر، در هشتم نوامبر، سر کار آمد و «آستین چمبرلین» وزیر خارجه شد. در مورد مشکلات داخلی و خارجی این کابینه نگاه کنید به: «تاریخ معاصر اروپا»، پیشین، ص ۱۳٦ به‌بعد.

۳۸ـ «تاریخ بیست ساله»، پیشین، ص ۱۰٦ به‌بعد و نیز «اسرار سقوط احمد شاه»، «رحیمزاده صفوی».

۳۹ـ «تاریخ بیست ساله»، پیشین، ص۸۸ به‌بعد، ونیز «پنجاه سال نفت ایران»، پیشین، ص۲۲۰ به‌بعد.

«رضاخان» در پی مذاکره با سرهنگ «نیلارنف» مأمور برکناری وی گردید.(٤۰)

۲ــ کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ «رضاخان» ــ «سید ضیاء».

۳ــ «رضاخان» پس از کنارگذاردن «سید ضیاء»، در چند کابینه، وزارت جنگ را به عهده داشت، وی از این موقعیت استفاده کرد و با بودجهٔ زیادی که در اختیار وزارت جنگ گذاشت، عملاً توانست نیروهای نظامی کشور را در زیر سلطهٔ خود درآورد. رهبران سرسخت او مانند کلنل «پسیان»، بخصوص «قوام‌السلطنه»، از بین رفته بودند به همین جهت، او به‌سرکوب‌کردن «پیام»، «کوچک‌خان» و «اسماعیل‌سمیتقو» پرداخت.

٤ــ نخست وزیری «رضاخان» (سردار سپه) در ششم آبان ۱۳۰۲ و پس از سقوط کابینه «مشیرالدوله» و ناشی از اوضاع داخلی ایران و حمایت بریتانیا از «رضاخان» بود. «محمدحسن میرزا» ولیعهد در صدد بازگشت به حکومت خود در آذربایجان و استفاده از نفوذ خویش در عشایر این منطقه بود. «رضاخان» در هیات دولت، با این موضوع مخالفت کرد و مانع رفتن او شد. به همین جهت، «مشیرالدوله» ناگزیر به استعفا شد. سردار سپه، بی‌درنگ از شاه خواست تا او را به عنوان نخست‌وزیر برگزیند. شاه سفر دوری‌اش را به اروپا، شرط پذیرش این درخواست قرار داد(٤۱). این کار با رضایت «لورین» و دولت انگلستان صورت گرفت و «رضاخان» به‌نخست‌وزیری رسید(٤۲). در این رهگذر، برخی از سیاستمداران اقلیت، به‌رهبری «مدرس»، با اعتلای قدرت «رضاخان» مخالفت می‌کردند.

۵ــ سومین کودتای «رضاخان» با تشکیل مجلس مؤسسان برای انحلال سلسلهٔ «قاجاریه» در نهم آبان ۱۳۰٤ انجام گرفت، و خیلی غیرمترقبه و ناگهانی در مجلس عنوان گردید و باعث شد که «ماده واحده» تهیه و تصویب شود. (٤۳)

در ششم آبان ۱۳۰٤، «لورین» در ملاقات با وزیر خارجهٔ ایران، پیام «چمبرلین» وزیر خارجه بریتانیا را تسلیم «رضاخان» کرد، در آن پیام آمده بود: **«دولت انگلستان، به‌هیچ‌وجه قصد مداخله در امور ایران ــ بازگشت احمدشاه ــ را ندارد.»** دیدار «لورین» با «رضاخان»، در هفتم آبان همان سال، صورت گرفت.(٤٤)

٤۰ــ در این زمینه نگاه کنید به: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ص ۷۱ به‌بعد.

٤۱ــ حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، ج٤، ص ۲۹۸ به‌بعد.

٤۲ــ نامهٔ «لورین» به «چرچیل» در تاریخ ۲٤ر۱۱ر۱۹۲۳، اسناد وزارت خارجه انگلیس.

٤۳ــ «تاریخ بیست ساله»، پیشین، ص ۱۸٤.

٤٤ــ تلگرام شماره ۳۱۰ «لورین» به وزارت خارجه انگلیس در تاریخ ۲۹ر۱۰ر۱۹۲۵، به شماره بایگانی ۱۰۸٤۰ ــ ۳۷۱ اف. او.

٦ــ در ابتدا، بازرگانان و مالکان بزرگ، از «رضاخان» حمایت می‌کردند، زیرا وی با استقرار نظم و درهم‌کوبیدن قدرت عشایر و خوانین، به حفظ منافع مالکان و بازرگانان می‌پرداخت.

۷ــ دولت‌های انگلستان و شوروی، به‌ترتیب در تاریخ ۱۲ و ۱٤ آبان ماه ۱۳۰٤، رژیم جدید ایران را به‌رسمیت شناختند. سپس سایر کشورها، به آن دو، تأسی جستند، حتی دولت شوروی، وزیرمختار خود را در تهران، به سطح سفیر ارتقا داد.(٤۵)

۸ــ مجلس مؤسسان (طبق مادهٔ واحده) در ۱۵ آذر تشکیل گردید و در آخرین اجلاس خود در ۲۲ آذر ۱۳۰٤ به‌سلطنت رضاخان، رای داد. مراسم تحلیف سلطنت در ۲٤ آذرماه همان سال به عمل آمد و «رضاخان» در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ در کاخ گلستان تاجگذاری کرد، در حالی که «مستر» وزیرمختار بریتانیا، در تدارک آن مراسم، نقش مهمی داشت.(٤٦)

پایان ماموریت «سر پرسی لورین»

با به سلطنت رسیدن «رضاخان»، ماموریت «سر پرسی لورین» به‌پایان رسید و او در تاریخ نهم مرداد ۱۳۰۵، ایران را ترک گفت و به‌عنوان سفیر بریتانیا، عازم آتن شد. «هارولد نیکلسون»(٤۷) کاردار بریتانیا در تهران، که نظر خوبی نسبت به «رضاشاه» نداشت و از سیاست خارجی انگلستان در ایران انتقاد می‌کرد، در اواخر سال ۱۹۲۷ به‌برلین منتقل شد و دو سال بعد از وزارت خارجه بریتانیا استعفاء کرد.

اشارتی به شیوهٔ ترجمه این کتاب

اهمیت سیاسی و تاریخی کتاب، برآنم داشت با دقت و وسواس‌گونه‌ای، به‌ترجمهٔ

٤۵ــ تاریخ بیست ساله، پیشین، ص ۱۸۰.

٤٦ــ تاریخ بیست ساله، پیشین، ص ۱۸٤؛ ج ٤، ص ۳۵ به‌بعد.

٤۷ــ «هارولد نیکلسون»، پس از استعفاء از خدمت وزارت خارجه، به نوشتن کتاب‌های سیاسی پرداخت که از جمله باید به کتاب «تکامل فن دیپلماسی» و «برخی از مردم» اشاره کرد. وی حتی مدتی نیز در مجلس عوام انگلستان عضویت داشت.

این کتاب مبادرت کنم، متن را به طور کامل به‌فارسی برگردانم و شرایط امانتداری را از هر حیث به‌جا آورم. با این وجود، جهت افزایش سودمندی مطالعه این کتاب برای فارسی‌زبانان- ضمن آوردن تاریخ‌های میلادی، معادل شمسی آن را نیز آورده‌ام، با افزودن پانویس‌هایی، کوشیده‌ام با استفاده از اسناد و کتاب‌های معتبر، به رفع ابهامات احتمالی این کتاب بپردازم، و در پاره‌ای از موارد که نوشتن پانویس را لازم ندیده‌ام، توضیح کوتاه خود را در قالب [کروشه] برده‌ام تا از متن اصلی، قابل تشخیص باشد.

شیوهٔ نگارش «لورین» خاطرات سیاسی‌نویسی ادیبانه است، بدین معنا که گاه مطلقاً از سیاست سخن می‌گوید و گاه به رمانتیسم می‌گراید. از این رو، کوشیدم این شیوه را ــ حتی‌الامکان ــ به فارسی قابل فهم برگردانم.

علاوه براین، با توجه به اهمیت مسایل چون قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ و اسناد مربوط به مکاتبات «شیخ خزعل» و تلگرام‌های نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران، در رابطه با مسائل آن زمان در ایران، با استفاده از منابع موجود، اسناد و مدارکی تهیه کرده‌ام که در آخرین بخش کتاب ــ پیوست‌ها ــ آورده شده است.

آرزوی مترجم این است که کتاب حاضر بتواند گوشه‌های مبهم تاریخ ایران را از پرده استتار بیرون کند و برهمگان آشکار سازد. این والاترین اجری است که مترجم ــ در صورت توفیق نسبی در رفع نقاط ابهام ــ از آن نصیب می‌برد.

محمود رفیعی مهرآبادی

فصل اول

«افرادی مانند خود ما»

مأموریت لورین در ایران

«لورین» پس از این که در اواخر نوامبر ۱۹۲۰ به‌انگلستان بازگشت، بی‌درنگ خود را به وزارت خارجه معرفی کرد. وی مشتاق بود بداند آیا امکان دارد موقتاً در مرکز، به‌کار مشغول شود یا خیر؟ و دوستانش درباره کارکردن او در دبیرخانه «لرد کرزن» [وزیر خارجه وقت] چه نظری دارند.

«باب وانسیتارت»(۱) منشی مخصوص وزیر خارجه از شغل خود خشنود بود زیرا می‌دید که وزیر خارجه **«اصولا آدم دست تنهائی»** است، و به علاوه شخصیت «کرزن» را که آمیخته‌ای از **«دانش زیاد و جهل»** بود، جالب می‌یافت. همچنین مجذوب شیوه آقامنشانه «کرزن» بود که تکیه کلامش غالبا عبارت **«افرادی مانند خود ما» بود**(۲). سایر دوستان «لورین» به‌وی گفتند که‌اگرچه «کرزن» یک شخصیت مجلسی به‌شمار می‌آید، از خود راضی، خشن، بیرحم و بسیار تندخو است. فقط دوستان بسیار نزدیک «کرزن» می‌دانستند که وی از ناراحتی خمیدگی مهره‌های پشت ستون فقراتش رنج می‌برد و از کرست فولادی استفاده می‌کند. «کرزن» ساعت‌های پیاپی کار می‌کرد و توقع داشت که دیگران نیز اینگونه باشند.

1- Bob Vansittart.

۲ــ پیشرفت مبهم یا زندگینامه لرد وانسیتارت به قلم خودش، انتشارات هاچینسان، ۱۹۵۸، صفحات ۲۲۱ و ۲۰۴ ــ نویسنده.

و با این رویه خود، روحیه اعتماد به‌نفس همکارانش را تضعیف می‌کرد. به‌طور مثال، «اولی فانت»(۳) پسرعموی «لورین» که رئیس اداره شرق [خاورمیانه] وزارت خارجه بود، به‌خوبی می‌دانست که متاسفانه نظراتش، تاثیر بسیار کمی در تصمیمات وزیرخارجه خودسر دارد. کارمندان وزارت خارجه به سختی می‌توانستند موجبات رضایت «کرزن» را فراهم سازند زیرا شخصیت وی انباشته از تضادها بود و احساسات شخصی‌اش به‌اندازه‌ای بر او غلبه داشت که نهایتا در تصمیم‌گیریهای سیاسی‌اش تجلی می‌کرد. این موضوع، در جوهرها مانند مساله ایران بارز و آشکار بود. چرا که «کرزن» قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را به امضاء رسانیده بود و شدیداً به آن مباهات می‌کرد.

همه دوستان «لورین» معتقد بودند که «کرزن» از «نورمن»(٤) وزیرمختار انگلیس در تهران توقعات غیرممکن داشت و با او ظالمانه رفتار کرد(٥). «لورین» هرچه بیشتر درباره وضعیت ایران و رفتار خشن «کرزن» با «نورمن» می‌شنید، بیشتر شادمان می‌شد که وی از سفر به‌ایران، با سمت مستشار [رایزن] نمایندگی سیاسی بریتانیا(٦) در آنجا طفره رفته است. به‌این جهت موضوع را با «بریجمن»(۷)، دوست دوران ماموریتش در پاریس، در میان گذارد. پس از این که «لورین» پیشنهاد این ماموریت را رد کرد، «بریجمن» آن را پذیرفت و در شرف رفتن به ماموریت خود از لندن به تهران بود. «بریجمن» از شنیدن گفته‌های «لورین» بسیار دلتنگ شد و در دفتر خاطرات روزانه‌اش نوشت، **«وضعیت ایران نامعلوم است، به‌نظر می‌رسد که ما نمی‌دانیم [از ایران] چه می‌خواهیم.»(۸)**

3- Laurence - Oliphant.

4- Norman

ه ـ نیکلسون، مرحله آخر زندگی سیاسی «کرزن» در سال‌های ۱۹۱۹ ـ ۱۹۲۰، چاپ کانستبل، ۱۹۳٤، ص ۱٤٤. «نیکلسون» از «نورمن» به عنوان «یک دیپلمات باهوش و دارای بصیرت» یاد می‌کند که به‌گونه ظالمانه‌ای سپر بلای «کرزن» در شکست قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران شد ـ نویسنده.

٦ـ نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران (Legation) از آغاز برقراری روابط بین ایران و انگلیس در سال ۱۸۰۹ تا ۱۹٤٤ [۱۳۲۳ شمسی] در سطح وزیرمختار (Minister) اداره می‌شد. از ۱۳۲۳ به‌بعد نمایندگی انگلیس در تهران و نمایندگی ایران در لندن تبدیل به سفارت و مبادرت به‌اعزام سفیر گردید ـ مترجم.

۷ـ پس از فراخوانده شدن «نورمن»، «بریجمن» به عنوان کاردار موقت به‌تهران اعزام شد و این وظیفه را تا ورود «لورین» به تهران به‌عهده داشت ـ مترجم.

۸ـ به‌نقل از خاطرات منتشر نشده «بریجمن» در تاریخ چهارم ژانویه ۱۹۲۱ ـ نویسنده.

هنگامی که «لورین» در لندن به سر می‌برد، از او خواستند تا به دیدار وزیر خارجه برود. وقتی وی عازم دیدار وزیر خارجه می‌شد، خود را آماده کرده بود تا به‌خاطر رد کردن پیشنهاد مستشاری نمایندگی سیاسی بریتانیا در ایران، از خویش دفاع کند. اما همه‌چیز به‌خوبی گذشت. «کرزن» که آن روز سر حال بود، از «لورین» به‌خاطر خوش‌لباس بودن و حق شکر کردنش، خوشش آمد. «لورین» نیز مصاحبت کلام و شخصیت «کرزن» را پسندید. هر دو آن‌ها بینش فئودالی [مالکانه] داشتند و اجدادشان دور از دهات و در خانه‌های اشرافی زندگی می‌کردند. هر دو آن‌ها شایسته عنوان «افرادی مانند خود ما» بودند. آن دو ضمن بحث درباره اوضاع لهستان، گفتگو را به موضوع ایران کشاندند. و آنچه که «لورین» ناگزیر شد درباره ایران بگوید، به مذاق «کرزن» خوش آمد.

«لورین» پیش از رفتن به مرخصی، شنید که قرار است به عنوان نفر دوم (پس از «وانسیتارت») در دبیرخانه وزیر خارجه کار کند. و این خبر او را خوشحال و خشنود کرد. برای ملاقات کوتاهی به‌اتفاق مادرش و «ایزورا»(۹) به «برامفورد هال»(۱۰) رفت. سپس با شتاب راهی «نورثامبرلند»(۱۱) شد تا به سرکشی دقیقی از املاکی بپردازد که برایش به ارث گذارده بودند. هنگامی که «لورین» مساحت و زیبائی املاک خود را دید، [ناخودآ] تعلق خاطرش به آن نقاط زیبا و تاریخی افزون شد.

در میان این سه ملک، خانه‌ای که در وست کیلوی(۱۲) قرار داشت، از لحاظ راحتی به‌پای خانه‌های واقع در دو ملک دیگر نمی‌رسید. اما این ملک برای «لورین» جاذبهٔ خاصی داشت زیرا چشم‌اندازهای گسترده‌اش که مشرف به دریا بود و به «لیندیز فارن»(۱۳) می‌انجامید، حالتی شاعرانه بوجود می‌آورد. قرون پیش، جدش «والچرن دو لورین»(۱٤)، اسقف «دورهام»(۱۵)، در گذشته آن را اداره کرده بود. املاک «استایفورد»(۱٦) و «استاوارد منور»(۱۷) در فاصله نزدیکی از «هگزـ

9- Isaura

10- Bramford Hall

11- Northumberland

12- West Kyloe

13- Lindisfarne

14- Walcheren de Lorraine

15- Bishop of Durham

16- Styford

17- Staward Manor

هام»(۱۸) قرار داشتند، و در آن زمان هریک از این دو ملک دارای یک هزار جریب زمین کشاورزی مرغوب و خانه زیبایی بودند که در سده هجدهم ساخته شده بود. ملک «استاوارد هور» در ییلاقی دوست‌داشتنی در نزدیکی پل هایدون(۱۹) قرار دارد. یک محراب سنگی به سبک رومی در جلوی خانه واقع در این ملک قرار دارد. این محراب به وسیله فرمانده ترپون(۲۰) چهارم گل‌ها(۲۱)، در نزدیکی «استاوارد پل»(۲۲) کشف شد و آن را به «روپیتر، رب‌النوع بزرگ» تقدیم داشت. در ملک «استایفورد»، سراشیبی «پارک لند»(۲۳) به‌آرامی به‌سوی رودخانه «تاین» می‌رود، و شاید گردش ماهی‌های آزاد و قزل‌آلای عالی از این رودخانه بود که تصمیم «لورین» را قطعی و او را ناگزیر کرد تا «استایفورد» را برای اقامت خود برگزیند. «لورین» برآن شد که تعمیرات ضروری را در این ملک انجام دهند تا وقتی که ماموریتش خارج از کشور گرفت، آن را به‌اجاره دهد. جاذبه دیگر ملک «استایفورد» این بود که با قلعه «بیوفرانت»(۲۵) فقط چند میل فاصله داشت.

«قلعه بیوفرانت» به سروان «کات برت»(۲۶) و بیوه او «کاتلین استراکر»(۲۷) تعلق داشت. او دوست دوران کودکی «لورین» بود. سروان «کات برت» در جنگ کشته شد(۲۸) و بیوه وی در ۱۹۲۰ با فیزیکدان معروف «بارون ریلی»(۲۹)،

18- Hexham

19- Haydon Bridge

۲۰ـ ترپون (Cohort) در تشکیلات نظامی رومی‌ها در گل‌ها، از ۳۰۰ نفر به‌وجود می‌آمد که بعدا تعداد افراد آن به ۶۰۰ نفر افزایش یافت ـ مترجم.

۲۱ـ گل‌ها (Gause) قبایل و اقوام اولیه فرانسه هستند ـ مترجم.

22- Steward Pele

23- Parkland Slope

24- Tyne River

25- Beaufront Castle

26- Captain Cuthbert

27- Kathleen Straker

۲۸ـ گزارش شده است که سروان «کات برت» مفقودالاثر گردید و تصور می‌شد که در جنگ [اول جهانی] کشته شده است. «لورین» هنگامی که در سفارت انگلستان در پاریس ماموریت داشت، به پسرش نهایت کمک را کرد تا هرچیزی را که درباره پدرش به‌دست می‌آورد، به او برساند ـ نویسنده.

29- Baron Rayleigh

چهارمین بارون از این خانواده، ازدواج کرد. قلعه «بیوفرانت»، خانه بزرگی بود که از دوران ملکه «ویکتوریا» باقی مانده و دارای سالن رقص و یک اتاق بزرگ مخصوص بازی بیلیارد است. در همه‌جای خانه، یک احساس از شکوه و عظمت از دست رفته دوران «ادوارد»(۳۰) وجود دارد. در باغ‌های منظم آن خانه، طاووس‌های خرامان و نغمه‌ساز از سویی به‌سوی دیگر، حرکت می‌کنند. حیاط بزرگ خانه نرده ستونی دارد که در اطراف خانه و باغ ادامه می‌یابد و مشرف به پارک‌لند است، و از اینجا [تاثیرپذیرفته از رطوبت هوا] به رودخانه «تاین» می‌رسد. لیدی ریلی(۳۱) عادت داشت که به «بیوفرانت» بیاید، و «لورین» که به «طولی‌تالیت»، پسر عموی مورد اعتمادش گفته بود از تنهایی در «استایفورد» اندکی احساس ناراحتی می‌کند، به‌خانه «لیدی ریلی» می‌رفت و چند روزی نزد آنان می‌ماند.

در چنین موقعیتی در اوایل ژوئیه ۱۹۲۱ بود که پیک ویژه‌ای، از سوی «کرزن» رسید و نامه‌ای برایش آورد. «کرزن» در این نامه هشت صفحه‌ای، که با دست خود آن را نوشته بود، از «لورین» درخواست کرد که «به‌عنوان وزیرمختار دولت اعلی‌حضرت پادشاه انگلستان، جانشین «نورمن» شود.» وی در این نامه نوشته بود که «**اوضاع ایران بسیار ناامیدانه است زیرا مردم با قرارداد ۱۹۱۹ مخالف‌اند**.» و فکر نمی‌کند که بتوان درمورد تصویب این قراردادکاری کرد. باوجود این، «کرزن» تاکید کرده بود که «**پذیرفتن سمت وزیرمختاری انگلیس در ایران به همتی مردانه نیاز دارد و اظهار امیدواری کرده بود که لورین این پیشنهاد را بپذیرد**.» «کرزن» در این نامه افزوده بود که «لورین» از نظرات وی درباره ایران آگاه است، و اطمینان دارد که «لورین» می‌تواند خواسته‌های وی را جامه عمل بپوشاند.(۳۲)

با توجه به این که «لورین» کمتر از یک سال بود که به مقام مستشاری [رایزنی](۳۳) رسیده بود، ارتقاء مقام وی به‌رئیس ماموریت در یک سمت بسیار

۳۰ـ دوران ادوارد (Edwardian) به‌عصر سلطنت ادوارد سوم و پنجم در انگلستان گفته می‌شود ـ مترجم.

31- Lady Rayleigh

۳۲ـ به‌نقل از نامه «لورین» به لرد «الی بنک» (Elibank) در تاریخ ۲۰ژوئن۱۹۲۸. این نامه [illegible] در متن اوراق «لورین» پیدا نشد ـ نویسنده.

۳۳ـ سلسله مراتب سیاسی در وزارت خارجه انگلیس برای اعضای کادر سیاسی عبارت است از: وابسته ـ دبیر سوم ـ دبیر دوم ـ دبیر اول ـ رایزن، که در مراحل بعد به سرکنسول یا سفیر ارتقاء می‌یابند ـ مترجم.

مسئول و در سن چهل سالگی، یک امر استثنائی به‌شمار می‌رفت. «لورین» شخصاً میل داشت که در عمدخانه وزیرخارجه و با «واسنسیتارت» کار کند و هنوز نیز به‌دلایل خود برای برمش به ایران پایبند بود. به علاوه، آنچه که وی درباره مشکلات «نورمن» شنیده بود، آینده این سمت را برای او عاری از امید می‌ساخت. با وجود این، سببرمش این پیشنهاد، خواه و ناخواه، در وضع شغلی‌اش بی‌تأثیر نبود. «لورین» که نمی‌توانست تصمیمی درباره این پیشنهاد بگیرد و پیک ویژه «کرزن» در انتظار پاسخ او بود، از «لیدی کاتلین ریلی» مشورت خواست. «لیدی کاتلین ریلی» به او پیشنهاد کرد که این سمت را بپذیرد. «لیدی کاتلین ریلی» خاطره زنده‌ای از «لورین» و حوض در این لحظات دارد. هر دو آنها در حیاط قدم می‌زدند. لحظه‌ای مکث می‌کردند. آنگاه به روی طارمی خم می‌شدند. سپس، قدم زدن را از سر می‌گرفتند. در این لحظات «لورین» می‌کوشید تا تصمیمش را بگیرد.

سرانجام پیک ویژه با یک یادداشت کوتاه از سوی «لورین»، حاکی از این که وی شخصاً فردا، پاسخ خود را حضوری به «کرزن» خواهد گفت، از آنجا رفت. «لورین» فکر می‌کرد که پیش از تصمیم گرفتن درباره این پیشنهاد، باید با دوستانش در وزارت خارجه مشورت کند. وی پس از مشورت با دوستانش دریافت که همه آن‌ها عقیده داشتند علت فراخوانده‌شدن «نورمن» از ایران، این بود که «کرزن» شخصاً از «نورمن» خوشش نمی‌آمد و او را مسئول شکست قرارداد ۱۹۱۹ می‌دانست. دوستان «لورین» به‌او یادآوری کردند که از میان چهارده رئیس اداره وزارت خارجه، پیشنهاد ترفیع مقام [رئیس مأموریت و وزیر مختار در ایران] فقط به‌او داده شده است و ردکردن این پیشنهاد کار عاقلانه‌ای نیست مگر آن که بخواهد از وزارت خارجه استعفاء دهد. «لورین» مرد دوراندیش و مجربی بود که از خدمت در وزارت خارجه که به «مدار بسته‌ای می‌ماند» لذت می‌برد؛ اعضای وزارت خارجه تلگرافهای یکدیگر را می‌خواندند. چشم انتظار ترفیعات و افتخارات شغلی بودند. نامه‌های تبریک برای همکاران خود [در سراسر جهان] می‌نوشتند. افزون براین، «لورین» آدم بسیار جاه‌طلبی بود و اصلاً قصد نداشت شغل سیاسی خود را رها کند. «لورین» این سمت را پذیرفت، سمتی که می‌توانست او را به‌شهرت برساند یا برعکس اعتبارش را درهم بشکند.

برای درک و فهم دلایل اضطراب و دودلی «لورین» در گرفتن این تصمیم، لازم است که توضیح مختصری درباره سیاست «کرزن» نسبت به‌ایران داده شود.

سیاست کرزن نسبت به‌ایران

«کرزن» همواره آرزو داشت قراردادی را به‌امضاء برساند که بر اساس آن ایران، با یاری بریتانیا، بتواند راه پیشروی روسیه به هند و خلیج [فارس] را مسدود سازد. امضای قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس در نوزدهم اوت ۱۹۱۹ [۱۷ مرداد ۱۲۹۸] یک «پیروزی بزرگ» برای «کرزن» به‌شمار می‌رفت که «به‌تنهائی» آن را کسب کرده بود. این قرارداد را پرسی کاکس (وزیر مختار وقت بریتانیا)(۲۴) و وثوق‌الدوله (نخست وزیر) و شاهزاده فیروز (وزیر امور خارجه) و صارم‌الدوله (وزیر مالیه) امضا کرده بودند. قرارداد یاد شده بی‌آنکه طبق قانون اساسی به تصویب مجلس برسد، بی‌درنگ به مرحله اجراء درآمده بود. یک هیئت نظامی و مستشاران مالی انگلیسی [هیات آرمیتاژ اسمیت] عازم ایران شدند تا ارتش ایران را تجدید سازمان کنند. وضع اسفبار مالی ایران را سر و سامان دهند و وامی به‌مبلغ بیست میلیون لیره، در اختیار ایران بگذارند و نیز امتیازات دیگر.

«کرزن» در به‌حساب‌آوردن نظر حاجی‌بابا(۲۵) کوتاهی کرده بود که **یکی از خصایص بسیارمشخص خلق وخوی میزبانان‌انگلیسی‌این‌بود که‌بسیارشایق‌بودند که بر خلاف میل و خواستمان، برای ما کار خیر انجام دهند**(۲۶). پنهانکاری در انجام مذاکرات قرارداد ۱۹۱۹، نادیده گرفتن عامدانه حق مجلس در تصویب آن، رشوه‌های پیشنهادی بریتانیا و پذیرفتن آن از سوی سه وزیر ایرانی(۲۷) وتأکید قرارداد بر نیاز به مستشاران انگلیسی و کمک بریتانیا، همه دست به دست هم دادند تا غرور ملی مردم ایران را جریحه‌دار و این قرارداد را منفور مردم سازند. همچنین، «کرزن» جاذبه انقلاب بلشویکی برای ملل آسیائی را دست کم گرفته بود. تبلیغات بلشویک‌ها زیرکانه بود؛ در اوایل نوامبر ۱۹۱۷، اعلامیه‌ای خطاب به

۲۴ـ پرسی کاکس (Percy Cox) در فاصله زمانی (۱۹۲۰ـ۱۹۱۸) وزیرمختار انگلیس در ایران بود ـ مترجم.

۲۵ـ منظور «میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی» (ایلچی) است که به اتفاق «جیمز موریه» به لندن رفت و در معیت «سر گور اوزلی» به‌ایران بازگشته ـ مترجم.

۲۶ـ ماجراهای حاجی بابای اصفهانی، اثر «جیمز موریه»، ابتدا در سال ۱۸۲٤ به‌چاپ رسید و سپس در ۱۸٦۰ تجدید چاپ شد. نگاه کنید به چاپ دوم با مقدمه «لرد کرزن»، فصل ۷۹، صفحه ٤٤۸ ـ نویسنده.

۲۷ـ منظور «وثوق‌الدوله» و «نصرت‌الدوله فیروز» و «صارم‌الدوله» است ـ مترجم

«مسلمانان روسیه و کشورهای شرقی»(۳۸) منتشر شد حاکی از این که سیاست بلشویک‌ها با سیاست روسیه تزاری و دولت‌های غربی کاملاً تفاوت دارد، روابط روسیه و ملل شرق بر مبنای برابری است و روسیه شوروی خواستار امتیازات خاصی نیست.

بلشویک‌ها در بهار سال ۱۹۲۰ [۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹] به‌سمت شمال ایران پیشرفته و پیشروی خود را با این دلیل توجیه کردند که بریتانیا در پوشش قرارداد ۱۹۱۹، قصد دارد ایران را تحت‌الحمایه خود قرار دهد(۳۹). بسیاری از ایرانیان این استدلال را پذیرفتند و فریب تصمیم بلشویک‌ها را خوردند که می‌گفتند خواهان صرف‌نظر کردن از امتیازات و اموال امپریالیسم روسیه تزاری در ایران هستند. هنگامی که «هرمان نورمن»(۴۰) وزیرمختار جدید بریتانیا در تاریخ ژوئن ۱۹۲۰ وارد تهران شد، اعتبار و حیثیت انگلیسی‌ها در ایران به مقدار زیادی از دست رفته بود. چرا که برای پیروزی بلشویک‌ها [در شمال ایران] نیروهای انگلیسی از از بندر انزلی و دریای خزر عقب نشسته بودند. [در این شرایط] برای نورمن امکان نداشت حکومت ایران را ناگزیر به‌امضای این قرارداد پرسر و صدا سازد.

هنگامی که آشکار شد همه واحدهای [نظامی] انگلیسی به دلایل اقتصادی [مشکلات مالی کابینه بریتانیا] ایران را در ماه آوریل ۱۹۲۱ ترک گفته‌اند، آن دسته از ایرانیانی که از بلشویک‌ها هراس داشتند و می‌دیدند حامیان انگلیسی‌شان آن‌ها را ترک گفته‌اند، دچار ناامیدی شدند زیرا می‌دانستند که نیروی نظامی ایران قادر نیست پیشروی بلشویک‌ها را بسوی تهران مانع شود. در دسامبر ۱۹۲۰، وحشت [از بلشویسم] در پایتخت شدت گرفت و نظرات شتاب‌آمیزی برای انتقال پایتخت از تهران به اصفهان ارائه گردید. به «نورمن» اجازه داده شد تا زنان و کودکان [انگلیسی] را از تهران خارج کند، و در صورت لزوم، نمایندگی سیاسی بریتانیا را به اصفهان انتقال دهد، و صحبت از این بود که منطقه جنوب غربی ایران زیر نفوذ استوار انگلستان درآید.

۳۸- کنگره نویسنده، به تشکیل اولین کنگره مسلمانان شوروی در نوامبر ۱۹۱۷ است. ریاست این کنگره با استالین بود. - مترجم

۳۹- اشاره به ورود نیروهای ارتش سرخ به بندر انزلی، به‌بهانه دستگیری ژنرال دنیکین (از ژنرال‌های روس‌های سفید) است. - مترجم

40- Herman Norman

اخبار مربوط به عزیمت نیروهای انگلیسی از ایران و فشار مشکلات داخلی روسیه، بلشویک‌ها را وادار کرد که پیشروی خود را متوقف سازند و سپس از دریای خزر [بندر انزلی] عقب بنشینند(۴۱). در فوریه ۱۹۲۱ [سوم اسفند ۱۲۹۹] اوضاع ایران با کودتای [«رضاخان» - «سید ضیاء»] به کلی دگرگون شد. نزدیک به ۳۰۰۰ نفر از افراد بریگاد [تیپ] قزاق به فرماندهی «رضاخان»، عضو سابق جنگ‌آوران، به‌سمت تهران پیشروی کردند. «سید ضیاءالدین طباطبایی»، کابینه جدیدی را تشکیل داد [در سوم اسفند ۱۲۹۹] که خود وی سمت نخست‌وزیر و «رضاخان»، سمت وزیرجنگ را در این کابینه داشت. اصلاحات [اداری] و ایجاد یک ارتش منظم آغاز شد. یکی از اقدامات اولیه کابینهٔ جدید، لغو قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و اعزام نماینده‌ای [«مشاورالممالک انصاری»] به مسکو بود. دولت شوروی متن قراردادی را پیشنهاد کرد که با روحیه وطن‌دوستی ایرانیان سازگاری بیشتری داشت. قرارداد [مودت] ایران و شوروی در اواخر فوریه ۱۹۲۱ [هفتم اسفند ۱۲۹۹] به‌امضاء رسید.

«کرزن» نمی‌توانست دریابد چرا مردم ایران که وی نهایت تلاش خود را بکار گرفته بود تا آنان را یاری دهد، سیاست او را طرد می‌کنند. وی استدلال کرد که: **«تا به‌حال هیچ دولت‌غربی، به‌جز انگلستان، برای استقرار مجدد وتامین خوشبختی یک کشور شرقی [ایران] به چنین اقدام بی‌غرضانه و عدالتانه‌ای [قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس] دست نزده است.»(۴۲)**

«کرزن» که اطمینان داشت بیشتر از هرکس درباره ایران می‌داند، هرگز نمی‌توانست باور کند که «نورمن» برای تصویب اجباری قرارداد ۱۹۱۹ توسط مجلس شورای ملی، هیچ وسیله‌ای در اختیار نداشت و تصور می‌کرد که احساسات ضدانگلیسی [مردم ایران] و اوضاع نابسامان ایران که در گزارش‌های «نورمن» منعکس شده بود، کاملاً ناشی از بی‌تدبیری شخصی او بود.

پای‌بندی «کرزن» براستدلال خود چندان بود که به‌دلاوری ناخدای کشتی در حال غرق‌شدن می‌ماند - اما آنچه که برای یک ناخدای کشتی دلاوری به شمار می‌آید، شاید برای یک وزیر خارجه ابلهانه جلوه کند. «کرزن» حاضر نبود عقیدهٔ

۴۱- بنابه نوشتهٔ اغلب نویسندگان ایرانی مانند «ملک‌الشعرای بهار» (تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران) و «یحیی دولت‌آبادی» (حیات یحیی)، عقب‌نشینی نیروهای روسی با توجه به زمینه بسیار مناسب قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی صورت گرفت. - مترجم

۴۲- سخنرانی «کرزن» در مجلس اعیان بریتانیا در تاریخ ۱۶/۷/۱۹۲۱.

«نورمن» را در مورد **«کنار گذاردن آبرومندانه قرارداد ۱۹۱۹ را کـه سبب می‌شود اعتماد مردم ایران به بریتانیا تا اندازه‌ای تجدید شود»** بپذیرد. «کرزن» به‌نظرات حکومت هند(۴۳) نیز گوش فرا نمی‌داد که با زیرکی، اما با آزادی کامل، ابراز شده بود. حکومت هند اظهار داشته بود که «کرزن» برای رسیدن به‌هدف خـود تلاش زیادی کرده، و با این کارش، احساسات ملی ایرانیان را جریحه‌دار ساخته است، در حالی که روحیه وطن‌دوستی ایرانیان تنها راه دفاع واقعی در برابـر بلشویسم است. تبلیغات بلشویک‌ها از این موضوع نشأت می‌گرفت که شوروی می‌تواند نجی ایران از یوغ بریتانیا باشد، و نقض آشکار قرارداد ۱۹۱۹ توسط انگلستان موجب خواهد شد که افکار عمومی مردم ایران به‌سود انگلیس تغییر جهت دهد. «کرزن» طی یادداشتی در این زمینه می‌نویسد:

«با در نظر گرفتن این موضوع که حکومت هند کمترین عـلاقه‌ای به [مسأله] ایران نشان نمی‌دهد و از ابتدا با قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس مخالف بوده است و هزینه‌های خود را در ایران کاهش داده است...(۴۴) و دست‌های خود را از همهٔ مسئولیت‌ها شسته است، من عقیده حکومت هند را که چنین آزادانه ارائه کرده‌اند، نامناسب می‌دانم و آن را زیبنده پاسخ نمی‌شمارم.»(۴۵)

احضار «نورمن»

«نورمن» سرانجام، چوب این موضوع را خورد. «نورمن» ناگزیر بود با یک رشته بحران‌های دشوار و پیوسته در حال دگرگونی، دست و پنجه نرم کند، و در این رهگذر، به‌جای برخوردارشدن از حمایت «کرزن»، چیزی جز اندرزهای بی‌موقع و طعنه‌آمیز و عاری از عاطفه «کرزن» را دریافت نکرد. «نورمن» در اکتبر ۱۹۲۱ ایران را ترک گفت و هنگامی وارد لندن شد که «لورین» از لندن عازم ماموریت خود در تهران بود.

۴۳ـ منظور حکومت هند بریتانیاست ـ مترجم.

۴۴ـ اشاره نویسنده، به نمایندگی‌های سرکنسولگری بریتانیا در بوشهر است که زیر نظر حکومت هند اداره می‌شد ـ مترجم.

۴۵ـ از یادداشت مورخ ۱۹۲۱/۱/۲۲ لرد چمسفورد (Lord Chemsford) نایب‌السلطنه هند به آقای «مونتاگو» (Montagu) معاون وزارت خارجه هند با شماره F.O.37/6000

«اریک فیپس»(۴۶) به «لورین» نوشت: **«بر سر هرمان [نورمن] عـزیـز و بیچاره چه آمد؟ امیدوارم که آن‌ها بلائی سر تو نیاورند».** «نورمن» امید داشت که چنین وضعیتی پیش نیاید. این موضوع سبب شد که شادمانی‌اش از دریافت تبریک‌های این ماموریت، با اندوه توام گردد. ولی هنگامی که نامه‌ای از «نورمن» دریافت کرد مبنی براین که از بازگشت به انگلستان بسیار خشنود است و «بـه راستی نسبت به آینده خود نگرانی ندارد»، از نو اطمینان بخصی در خود یافت:

«به درستی نمی‌دانم که به مناسبت ماموریتتان به شما تبریک بگویم یا تسلیت. از سوئی، این ماموریت یک پاداش واقعی (و اجازه می‌خواهم اضافه کنم که شما کاملا شایسته این پاداش هستید) برای لیاقت چشم‌گیر شما است. از انجایی که وزیر خارجه اشکارا شما را دوست دارد و مورد اطمینان او هستید، مانند من اوقات ناگواری نخواهید داشت. چرا که امکان بیشتری وجود دارد که وی اندرز شما را بپذیرد، در حالی که من یک هفته پس از ورودم به‌ایران مورد بی‌مهری او قرار گرفتم و هرگز از سوی او حمایت نشدم. او حتی به حرف من گوش فرا نداد. فزون براین، او نمی‌تواند شما را متهم کند که سیاست وی را به‌شکست کشانده‌اید زیرا تا جایی که من می‌بینم، دیگر کسی وجود ندارد تا او را درهم بشکند.»

«نورمن» برای توجیه عقایدش، که بنابه گفتهٔ او **«مورد تایید همهٔ افراد عاقل در لندن»** بود، تلاشی نکرد. «نورمن» درنامه خود نوشته بود که «اولی‌فانت» [رئیس اداره شرق] نسبت به او مهربانی بیشتری رفتار کرد، اما وی **«مطلقا نفوذی در رئیس سرسخت خود [وزیرخارجه] نداشت»**. درواقع، «کرزن» به‌اندازه‌ای ازدست «نورمن» خشمگین بود که حاضر نشد وی را پس از بازگشت به لندن به‌حضور بپذیرد. [«نورمن» همچنین نوشته است:] از سوی دیگر، «جورج پنجم» پادشاه وقت انگلستان **«با من همدردی کرد و حتی احساس کردم که در ابراز نظراتش نسبت به سیاست کرزن در ایران و خلق و خوی وی، جانب احتیاط را از دست داده است و اشکارا از کرزن بدش می‌اید.»**(۴۷)

46- Eric Phipps

۴۷ـ بنابه گفته لرد استامفوردهام (Lord Stamfordham)، «کرزن» از مکاتبه «نورمن» با پادشاه انگلیس گلایه کرده بود. اما عرف متداول بر این بود که رؤسای نمایندگی‌ها، چنانچه از انان خواسته می‌شد چنین تماسی بگیرند، حق داشتند پادشاه را از طریق رئیس دفتر وی درجریان امور قرار دهند. منقول از نامه‌های «نورمن» به لورین در تاریخ ۱۹۲۱/۱۱/۲۴ و ۱۹۲۲/۲/۱۶ ـ نویسنده.

وزارت خارجه، وزیرمختاری بریتانیا در سانتیاگو [پایتخت شیلی] را به «نورمن» پیشنهاد کرد. اما «نورمن»، که دیگر حاضر نبود زیر نظر «کرزن» کار کند، از خدمت سیاسی در وزارت خارجه استعفا داد.

در این زمان، در بریتانیا اختلاف نظر شدیدی بین کسانی که معتقد بودند کمونیست‌ها راه تازه و امیدوارکننده‌ای را برای از بین بردن بدبختی‌های اجتماع یافته‌اند، و آنان که به بلشویک‌ها به چشم دشمنان خبیث شروری می‌نگریستند که مصمم به‌نابود کردن حکومت قانون و نظم بودند، وجود داشت. در سال ۱۹۲۱ کابینهٔ «لوید جورج»(۴۸) موضع‌گیری نیمه خصمانه‌ای را نسبت به رژیم جدید روسیه، به [مذاکره] درباره یک موافقتنامه تجارتی انگلیس و روسیه شوروی تغییر داده بود. اگر چه «کرزن»، عضو کابینه‌ای بود که مسئولیت انعقاد موافقتنامه یاد شده را به عهده داشت، اما او به‌گونه سرسختانه‌ای به بلشویسم خصومت می‌ورزید و رژیم جدید روسیه را مانند رژیم تزاری، امپریالیست می‌دانست با این تفاوت که خبیث‌تر به شمارش می‌آورد. هم «کرزن» و هم «ایرکروو»(۴۹) دارای عقاید بسیار شدید ضدبلشویکی بودند و از کارمندان رسته سیاسی وزارت خارجه توقع داشتند که آنان نیز همین گونه بیاندیشند.

تدبیرهای [سیاسی و تبلیغاتی] شوروی درایران برای از میان بردن نفوذ غرب در این کشور، در چشم «کرزن»، کفر به شمار می‌آمد. او انتخاب «تئودور روتشتاین»(۵۰) به‌عنوان نخستین وزیرمختار شوروی درایران را مایه انزجار می‌یافت. «روتشتاین»، که مرد بسیار قابلی بود، در سال ۱۸۹۱ از روسیه به انگلستان مهاجرت کرد و در روزنامه «منچستر گاردین»(۵۱) [به‌عنوان خبرنگار] فعالیت می‌کرد، وی چند کتاب دربارهٔ سوسیالیسم نوشت. پس از اخراج «لیتوینوف»(۵۲) [نماینده سیاسی شوروی در بریتانیا] از بریتانیا به تلافی بازداشت «بروس لاکهارت»(۵۳) در مسکو، «روتشتاین» به صورت رابط عمده کمونیسم

48- Lloyd George

۴۹- ایر کرو (Eyre Crowe): منظور «ایر سر اکسانتر بارنی وینجارت کروو» دیپلمات معروف انگلیسی است که در کابینه «لوید جورج»، سمت معاون ثابت وزارت امور خارجه [دائم‌مقام وزیر] را به عهده داشته ـ مترجم.

50- Theodore Rothstein

51- Manchester Guardian

52- Litvinoff

53- Bruce Lockhart

بین‌الملل [کمینترن] با نهضت انقلابی بریتانیا درآمد(۵۴). از این رو، دستگاه امنیتی بریتانیا مراقب وی بود و سرانجام از بریتانیا اخراج گردید. دو پسر «روتشتاین»، که تبعهٔ انگلیس بودند، در انگلستان باقی ماندند، و «کرزن» شاهد بود که وقتی این دو پسر می‌خواستند برای دیدار پدرشان به ایران بروند به آنها اجازه خروج ندادند.

«نورمن» وقتی خبر انتصاب «روتشتاین» را شنید، با ارسال تلگرافی ازوزارت خارجه انگلیس پرسید که نمایندگی بریتانیا در تهران چه رویه‌ای را باید نسبت بهوی در پیش گیرد. وزارت خارجه به‌او دستور داد، «پاسخ او را بدهید اما در ملاقات تشریفاتی پیشقدم نشوید»(۵۵). «روتشتاین» کارت(۵۶) خود را برای او فرستاد و «نورمن» نیز با ارسال کارت خود همراه با احترامات متقابل، پاسخ وی را داد. اعضای نمایندگی شوروی در میهمانی نمایندگی سیاسی انگلیس به‌مناسبت سالروز تولد پادشاه انگلیس [جورج پنجم] در ژوئن ۱۹۲۱ شرکت کردند و اعضای نمایندگی انگلیس در میهمانی نمایندگی سیاسی شوروی در اواخر همان ماه حضور یافتند. «کرزن» وقتی دید که یکی از روزنامه‌ها شرح میهمانی اخیر را با عنوان **«ماموریت سیاسی رسمی انگلیس در زیر پرچم سرخ شادمانی می‌کنند»** به‌چاپ

۵۴- سر «رابرت بروس لاکهارت»، که ریاست یک هیات ویژه اعزامی به شوروی در ژانویه ۱۹۱۸ را به‌عهده داشته، «روتشتاین» را چنین توصیف می‌کند «کوتاه قد، با چشم‌های سیاه و براق، و از نوع آدمهای روشنفکری است که در بحث‌های دیالکتیکی به‌همان اندازه که حریف ما را بر می‌انگیخت، خود از آن لذت می‌برد. بدون تردید، هیچگونه خونخواری در خلق وخوی انقلابی‌اش وجود نداشت. واگر دولت بریتانیا کاری به کار او نداشت، بر این عقیده‌ام که تا به امروز در بریتانیا با آرامش زندگی می‌کرد.» نگاه کنید به: خاطرات یک مامور مخفی، صفحه ۱۹۸، چاپ پنگوئن، ۱۹۵۰. در ضمن، شرحی از فعالیت‌های «روتشتاین» درانگلستان، در کتاب نهضت انقلابی بریتانیا در سال‌های ۱۹۰۰ـ۱۹۲۱، اثر «والتر کندال» (Walter Kendall) ص ۲۴۴ـ۲۴۸، چاپ لندن در ۱۹۶۹، آمده است ـ نویسنده.

۵۵- در عرف دیپلماتیک مرسوم است که رؤسای نمایندگیهای تازه‌وارد، کارت ویزیت خود را همراه با نامه‌ای (درباره تحکیم روابط کشورهای مربوطه) برای سایر رؤسای نمایندگی در محل می‌فرستند و آنها نیز متقابلا پاسخ می‌دهند و به دیدار وی می‌روند. اشاره نویسنده به این موضوع است که از «نورمن» خواسته شد در این ملاقات تشریفاتی پیشقدم نشود (بدلیل تیرگی روابط سیاسی انگلیس و شوروی در آن زمان) ـ مترجم.

۵۶- منظور کارت ویزیت ماموریت سیاسی است ـ مترجم.

رسیده است، خشمگین شد و خواستار گزارش کامل وزیرمختار بریتانیا در تهران درباره شرکت در این میهمانی گردید (۵۷).

«لورین»، در اول اکتبر ۱۹۲۱ [۲۷ مهر ۱۳۰۰] تهران را ترک گفت و «بریجمن»، کاردار (۵۸)، سفارت شد. «روتشتاین»، معتقد بود که روابط سردی با نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران داشته و این موضوع موجب ناراحتی «بریجمن»، شد زیرا او شخصاً از «روتشتاین»، خوشش می‌آمد و بصیرت سیاسی او را می‌ستود. «بریجمن»، که مایل بود پیش از ورود «لورین»، موضوع سردی روابط با نمایندگی شوروی را فیصله دهد، نامه‌ای به «روتشتاین»، نوشت. «بریجمن»، در این نامه از «روتشتاین»، خواست که توضیحات بیشتری درباره این اتهام که «**اعضای نمایندگی سیاسی بریتانیا رعایت تشریفات لازم را نسبت به نمایندگی شوروی نکرده‌اند**»، بدهد، و در پایان آرزوی تجدید روابط دوستانه [دو نمایندگی] را کرد. سپس، نسخه‌ای از این نامه را برای وزارت خارجه انگلیس فرستاد. چند هفته بعد، تلگرافی اعتراض‌آمیز از «ایرگرو»، [قائم‌مقام وزیر خارجه] دریافت کرد مبنی بر اینکه توضیح دهد چرا لحن این نامه رسمی چنین «**چاپلوسانه**»، بوده است. «بریجمن»، با ارسال تلگرافی پاسخ داد که نتیجه رضایت‌بخش آن را پس از بازگشت به انگلستان گزارش خواهد کرد. اما واقعیت این بود که «روتشتاین»، پاسخی به نامه او نداد، و فقط از اعضای نمایندگی سیاسی بریتانیا دعوت کرده بود تا در میهمانی نمایندگی سیاسی شوروی به مناسبت جشن انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شرکت کنند، و در این میهمانی «بریجمن»، تاکید کرد که همه چیز بخوبی پیش می‌رود.

بعدها «بریجمن»، خطور نکرد که وزارت خارجه [انگلستان] نسبت به گرم گرمی زیاد وی با «روتشتاین»، اعتراض شدیدی خواهد کرد، و این موضوع که وی در میهمانی سالگرد تأسیس دولت شوروی شرکت کرده است موجب ناخشنودی وزارت خارجه خواهد شد. واکنش وزارت خارجه، که سرانجام [طی نامه‌ای] به دست «بریجمن»، رسید، بسیار شدید بود.

۵۸ـ منظور کاردار موقت است. کاردار موقت کسی است که در غیاب رئیس، عهده‌دار امور نمایندگی است، و این شخص می‌تواند ارشدترین عضو نمایندگی باشد یا این که بلحاظ اهمیت نمایندگی از مرکز موقتاً اعزام شود ـ مترجم

فصل دوم

«دل قوی داره»

ورود «لورین» به ایران

«لورین»، انگلستان را به قصد ایران در اکتبر ۱۹۲۱ ترک گفت. از راه هند سفر کرد و در آنجا نزد «جورج لوید»(۱) استاندار بمبئی اقامت گزید. سپس از راه محمره [خرمشهر] به بصره رفت و در این شهر یک بار دیگر با شیخ خزعل دیدار کرد و سپس راهی بغداد شد. در این شهر بود که گفتگویی طولانی با «سر پرسی کاکس»، کمیسر عالی بریتانیا در عراق، و گفت و شنودی با «ملک فیصل» [اول] پادشاه جدید عراق داشت. وزیرمختار انگلیس و همراهان او که شامل «رابرت هدوو»(۲) جوان که قرار بود دبیر دوم نمایندگی بریتانیا در تهران باشد ـ «یک همسفر باهوش و سازگار» ـ راننده «لورین»، پیشخدمت او، آشپز و یک توله سگ سیاه از نژاد اسپانیولی(۳) بنام «جامبو»(۴)، بودند، راهی ایران شدند. «لورین»، سوار اتومبیل فورد مدل ۱۹۱۹ خود شد و به سوی تهران حرکت کرد و در دسامبر ۱۹۲۱ [اواخر آذر ۱۳۰۰] وارد تهران گردید.

1- George Lloyde

2- Robert Hadow

۳ـ منظور سگ‌های نژاد Cocker Spaniel است که نزدیک به ۱۸ تا ۲۴ پوند وزن دارند و پاهایشان نسبتاً کوتاه است. علت نگاهداری این سگ‌ها آن است که برای شکار خروس جنگلی بکار گرفته می‌شوند ـ مترجم

4- Jumbo

«لورین» هرگز نتوانست «این دوران ناراحت‌کننده بهتان‌زدن و دشمنی»(۵) را به دست فراموشی بسپارد که در نخستین سال اقامتش در تهران به عنوان وزیر مختار بریتانیا تحمل کرد. نمایندگی سیاسی بریتانیا [در تهران] عملا مورد تحریم مردم ایران قرار گرفت و مطبوعات ـ که بیشتر از کمک مالی شوروی برخوردار بودند ـ لحن ضد انگلیسی شدیدی داشتند. «لورین» که همواره نیاز به یک اطمینان خاطر را احساس می‌کرد، با توجه به علاقه خاص «کرزن» به ایران و وضعیت دشوار این کشور، نیازمند اطمینان خاطر بیشتری بود. «لورین» از «اولی فانت» [رئیس اداره شرق وزارت خارجه انگلیس] درخواست کرد: «**تقاضا دارم به فرستادن تلگرام‌های دلگرم‌کننده ادامه بدهید. چنانچه انسان بتواند خود را با محیط سازگار سازد، خواهد توانست با شهامت و شادکامی به کارش ادامه دهد.**» «لورین» از «ونسیتارت»، که در سمت مهم رئیس دفتر «کرزن» قرار داشت، درخواست کرد:

«**چنانچه وقت داشتی، گه‌گاه برایم چند سطر نامه بنویس... و به‌من بگو که کدام یک از اقدامات من، انتقاد یا مخالفت وزارتخانه را برانگیخته است زیرا دانستن این موضوع به من کمک بزرگی می‌کند. هدف نخستین و بسیار مهم من این‌است که نمایندگی ازطریق تماس نزدیک وهماهنگی کامل باوزیرخارجه فعالیت کند، تا بتوان در مورد انتقادات یا مخالفت‌ها کاری کرد. اما چنانچه این نمایندگی بخواهد در برابر وزارت خارجه یکه‌تازی به‌خرج دهد، اوضاع کاملا ناامیدکننده‌ای پیش خواهد آمد.**»

وزیرمختار جدید کارهای زیادی را در برابر خود یافت. یکی از وظایف مهم و بی‌اجر «لورین» این بود که ترتیبی دهد ایران نزدیک به چهار میلیون لیره‌ای را که از انگلستان وام گرفته بود، بازپرداخت نماید. ایرانیان معتقد بودند که این وام به‌سود انگلستان در طی سال‌های ۱۹۱۴ـ۱۹۱۸ جنگ اول جهانی صرف شده و نه برای مردم ایران(۶). تمام پولی که مردم ایران داشتند ـ که به گونه چشمگیری اندک بود ـ «رضاخان» برای ارتش خود مورد استفاده قرار داده بود.

۵ـ نامه «لورین» به «لرد استانفوردهام» در تاریخ ۱۹۲۶/۶/۱۴ ـ نویسنده.
۶ـ اشاره نویسنده به مخارجی است که دولت انگلستان بابت نگهداری پلیس جنوب و وجوهی که به ایران پرداخت کرده بود و آن را مطالبه می‌کرد. کابینه‌های مشیرالدوله و قوام‌السلطنه و مستوفی‌الممالک با پرداخت آن مخالفت کردند و سرانجام در زمان وزارت خارجه محمدعلی فروغی، تعهد پرداخت آن تصدیق گردید ـ مترجم.

ایرانیان نمی‌خواستند این بدهی را تسویه نمایند و طفره‌رفتن آن‌ها موجب ناراحتی و خشم «لورین» می‌گردید. «لورین» گلایه سرداد که «**آن‌ها عاری از هرگونه احساس مسئولیت یا تعهدی در این زمینه‌اند و به نظر می‌رسد که تصور می‌کنند ما این پول را مطابق میل‌مان به‌آن‌ها به رایگان داده‌ایم.**» هنگامی که «لورین» ایران را ترک می‌گفت [۱۹۲۶]، این مشکل هنوز به قوت خود باقی بود. یک بار «لورین» نوشت: «**در گذشته فکر می‌کردم که با ساده حرف‌زدن و صادقانه برخوردکردن، به‌منظور خود خواهم رسید، اما اینک نسبت به این فکر خود شک و تردید پیدا کرده‌ام.**»

شکست قرارداد ۱۹۱۹ و اثرات آن

پس از این که قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس شکست خورد و مستشاران مالی بریتانیا ایران را ترک گفتند، دولت ایران از ایالات متحده خواست که یک میسیون [هیئت] مالی را به‌ایران اعزام دارد. زیرا به گفته «لورین»، ایران تصور می‌کرد که امریکائی‌ها می‌توانند:

«**کشور را بازسازی و بلندپروازی‌های استوار بریتانیا و سایر خارجیان چپاولگر را نابود کنند، و جویباری هستی‌بخش از طلای امریکا را به زودی در شریان‌های مالی دولتی و خصوصی ایران به جریان اندازند.**»(۷)

«کرزن»، «برمچم» را نکوهش کرده بود که در مقام کاردار بریتانیا به‌نخست‌وزیر ایران گفته بود که دولت بریتانیا با اعزام یک هیئت [مالی] امریکائی به تهران روی خوش نشان نمی‌دهد. اما بیانیه [وزارت امور خارجه انگلیس] در مورد این که دولت انگلستان از اعزام این هیئت استقبال خواهد کرد، تا یکی دو ماه پس از ورود «لورین» به ایران انتشار نیافت، و این موضوع تا اندازه‌ای «لورین» را دچار اضطراب کرد.

وقتی که هیئت امریکائی به ریاست دکتر «میلسپو»(۸) وارد ایران شد، «لورین» همکاری انگلیس و امریکا را، در صورتی کاملا ضروری می‌دانست که

۷ـ تلگرام «لورین» به «کرزن»، شماره ۴۷۹ به تاریخ ۷/۸/۱۹۲۲ ـ وزارت خارجه انگلیس، با شماره بایگانی ۳۷۱/۸۰۰۶ ـ نویسنده.
8- Millspaugh

ایرانیان ضد موافقت‌نامه با سند انگلیس و امریکا را به سود خود به‌جان یکدیگر می‌اندازند. نکتهٔ «میلسپو» که «لورین» را در محفل‌ها و استنباط های خود نافذ، در داوری عادل، و استدلال‌هایش را قانع‌کننده یافت، خوشبختانه با این همکاری موافقت کرد.

«سر چارلز مارلینگ» به «لورین» اندرز داده بود که یکی از مشکلات بزرگی که در ایران پیش رو خواهد بود این بود که با پادشاهی سروکار خواهد یافت که «**از فضایل ایرانیان بهره اندکی دارد و تمامی معایب آنان را در شکل تکامل‌یافته‌ای دارا است.**» وزیرمختار انگلیس در هنگام تسلیم استوارنامه خود به شاه در دربار سلطنتی، «احمدشاه» را فاقد تعهد یافت. از این رو درباره سیاست بحثی نکرد. سایر اعضای خانوادهٔ حاکم «قاجار»، مانند شاهزاده «فرمانفرما» و فرزندش شاهزاده «نصرت‌الدوله فیروز» ـ که پس از کودتا [۱۲۹۹] برای مدتی زندانی شد(۱۰) ـ از انگلستان بیزار شده بودند زیرا بریتانیا دوستان کهنه خود را رها کرده بود. اینک آن‌ها رویه خود را تغییر داده بودند و می‌کوشیدند تا نظر انگلیسی‌ها را جلب کنند. اما «لورین» به سردی با آنها رفتار می‌کرد. شاهزاده «نصرت‌الدوله فیروز» یکی از ایرانیان زنده‌دل و خوش مشرب بود، و «ژان کوکتو»(۱۱) از وی نزد «لورین» دفاع کرد:(۱۲)

«**افسوس، تنها نکته تاریک در مورد فیروز عزیزم این است که علیه انگلستان توطئه‌چینی می‌کند، و خدا می‌داند برای چه؟ فیروز قلبی صاف و روشن دارد که سیاست به‌طوری مبتلایش ساخته است [بهشدت او را خشمگین کرده است] و این همان کینه‌ای است که یک بازیکن [بازنده] شطرنج دچارش می‌شود. او را آرام**

۹ـ سر چارلز مارلینگ (Sir Charles Marling) وزیرمختار انگلیس در تهران در سال‌های ۱۹۱۵ـ۱۹۱۸ بود ـ مترجم.

۱۰ـ شاهزاده «نصرت‌الدوله فیروز» و چندین نفر از رجال سرشناس، به دستور «سید ضیاءالدین طباطبائی» [پس از کودتای ۱۲۹۹] بازداشت و در زمان نخست‌وزیری «قوام‌السلطنه» آزاد شدند ـ مترجم.

۱۱ـ ژان کوکتو، (Jean Cocteau) نویسنده معروف فرانسوی (۱۸۸۹ـ۱۹۶۳) ـ مترجم.

۱۲ـ الوینگی (؟) در ماجرای قرارداد ۱۹۱۹ را شاید بتوان اینگونه توجیه کرد که شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز، در هنگام تحصیل در فرانسه با وی دوست شده بود، و از سوی دیگر، سرپرسی لورین در هنگام مأموریتش در پاریس با «ژان کوکتو» آشنائی پیدا کرده بود. این موضوع در منابع تاریخی فارسی موجود دیده نشده است و نیاز به بررسی و تحقیق دارد ـ مترجم.

کنید، از وجود من، از غم زندگی من که می‌بینم دوستانم بجای اینکه دور هم جمع شوند [متحد گردند]، یکدیگر را پاره پاره می‌کنند، بهره گیرید.»

«چارلز مارلینگ» نیز به «لورین» توصیه کرده بود که با «فیروز» مدارا کند زیرا روی گرداندن وی از انگلستان ناشی از «**خلق و خوی ایرانی او است**». اما «لورین» توجه بیشتری به‌نظر «کرزن» نسبت به «فیروز» داشت. «کرزن»، «نصرت‌الدوله فیروز» را مرد خائنی می‌دانست زیرا در هنگامی که وزیر خارجه [کابینه «وثوق‌الدوله»] بود در به تصویب رساندن قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس کوتاهی کرده بود.

جای شکی نبود که «کرزن» اینک از حضور «لورین» در تهران خرسند بود، اما هرگز نمی‌توانست فراموش کند که مردم ایران قرارداد ۱۹۱۹ را نفی کرده‌اند. وی نامه‌ای طولانی در تاریخ ۲۰ مه ۱۹۲۲ برای «لورین» نوشت، که آشکارا حکایت از وسواس وی نسبت به این موضوع دارد(۱۳):

«در هاک وود(۱۴) در بستر بیماری افتاده‌ام. آقای بالفور(۱۵) بجای من چهار تا شش هفته وزارت خارجه را خواهد گرداند. از این رو از آرامش مختصری که دارم استفاده می‌کنم (و در این شرایط نابسامان جسمانی) برای شما این نامه را می‌نویسم.

معتقدم که شما از زمان ورود خود به تهران، نقش بسیار دشواری را با کاردانی و توانائی خویش ایفا کرده‌اید. ایران چه دنیای آشفته‌ای است. انگلستان تنها کشوری است که به گونه بی‌غرضانه‌ای به ایران علاقمند می‌باشد. ما در مدت دهسال اخیر میلیون‌ها لیره در ایران خرج کرده‌ایم یا آن را به هدر داده‌ایم... در اینجا [در انگلستان]، شما وزیر خارجه‌ای دارید که در کنار ۳۰ سال، در مقایسه با کسانی که روزها و ساعتهای زیادی را صرف هدف تمامیت و آزادی ایرانیان

۱۳ـ این نامه که با مداد نوشته شده است، در میان اوراق «لورین» بدست آمد. چون این نامه قبلاً منتشر نشده است، لذا متن کامل آن در زیر می‌آید. «لورین» برای دختر خود «ایرن» Irene یا «بارونس راونسدیل» (Baroness Ravensdale) شرح داد که این نامه را به «لرد رونالدشی» (Lord Ronaldshay) زندگینامه نویس «کرزن» نشان نداده بود زیرا معتقد بود که نشان‌دادن آن موجب ناراحتی و توهین به شخصیت زنده خواهد شد ـ نویسنده.

14- Hackwood

15- Balfour [معروف به لرد «بالفور» وزیر خارجه سابق]

کرده‌اند، سال‌های زیادی را صرف این کار کرده است. نتیجه همه این تلاش‌ها چه بوده است؟ سقوط کامل حیثیت و نفوذ بریتانیا در ایران، و بدان گونه که داوری می‌کنم، بیزاری دوستان انگلیسی از ما. حال، همه اینها از چه چیز ناشی می‌شود:

۱ـ غالباً خواسته‌ام بدانم کدام سرپرسی کاکس ـ که گرم‌ترین احترامات را نسبت به او دارم ـ وثوق‌الدوله و خانواده فرمانفرما در هنگام مذاکره درباره قرارداد [۱۹۱۹] ما را فریب دادند یا خیر؟ کاکس همواره با لحن خاصی می‌گوید که چنانچه در ایران باقی می‌ماند، هیچ یک از این فجایع ناگوار پدید نمی‌آمد. اما من او را به بین‌النهرین فرستادم(۱۶)، اقدامی که از سر خودپسندی صورت نگرفت، لکن بنابر نظریه بالا، یک انتحار سیاسی بود.

۲ـ سپس نوبت به دوران وزیرمختاری نورمن رسید(۱۷) که به سختی می‌توانم با متانت درباره او سخن بگویم، و به نظرم اینگونه می‌رسد که او ستون‌های یک بنای نفوذدار محکم را با یک شتاب تهی از پشیمانی و به گونه خستگی‌ناپذیری ـ که به طور یقین در تاریخ دیپلماسی بی‌نظیر است ـ تکان داد و به صدا در آورد.

۳ـ آنگاه نوبت به عقیده کابینه انگلستان در داخل کشور، و خصوصاً کابینه نخست‌وزیر کنونی [للوید جورج]، چرچیل(۱۸) و سر ویلسون(۱۹) رسید که به سختی از اهمیت نیروهای انگلیسی آگاه بودند و با پافشاری او در میان سنجیده‌های وزیر خزانه‌داری برای خارج‌کردن این نیروها (الف) از قفقاز (ب) از تبریز (ج) از خراسان (د) از رشت (هـ) از قزوین (و) (و اگر به گونه استواری مخالفت نکرده بودم) از جنوب و شرق ایران اقدام می‌کردند ـ تا هیچ‌چیز، به جز چند نظامی مورد نیاز در بوشهر باقی نماند.

هیچ سیاستی نمی‌توانست در برابر ضربهٔ چنین عقب‌نشینی

۱۶ـ سر پرسی کاکس، در سال‌های ۱۹۱۸ـ۱۹۲۰ وزیرمختار انگلیس در ایران بود ـ مترجم.

۱۷ـ هرمن سی. نورمن در سال‌های ۱۹۲۰ـ۱۹۲۱ وزیرمختار انگلیس در ایران بود ـ مترجم.

۱۸ـ منظور سر وینستون چرچیل است که در آن دوران لرد اول دریاداری انگلستان بود ـ مترجم.

۱۹ـ منظور فیلد مارشال سرهنری هیوز بارونت ویلسون (Sir Henry Hughes Baronet Wilson) رئیس ستاد ارتش وقت و مشاور نظامی للوید جورج است ـ مترجم.

حاوی، استادیکی کند. بارها به کابینه گفته‌ام که شما نحوه یک سوم معقلیت را نابود می‌کنید، اما چنین پاسخ دادند: مجلس عوام با چنین این نیروها موافق نیست، در حالی که سی. ای. جی. اس(۲۰) حرافتر رفت و گفت: هرچه زودتر از این نقاط خارج شویم، کار بهتر است.

۴ـ تجدید حیات بلشویسم در شمال [ایران] و تبلیغات ورشکسته‌های روشنفکر.

۵ـ جنبش پنهانی مجلس [شورای ملی] که اینک کاملاً تجدید حیات کرده است.

۶ـ فساد بی‌نظیر درمان ناپذیر و غیرقابل پیش‌بینی سیاستمداران ایران.

۷ـ بی‌کفایتی تجدید شاه.

با جرأت می‌توانم بگویم که چنانچه در بستر بیماری نبودم، می‌توانستم دلایل این موضوع را کامل کنم و تشخیص [قطعی] خود را ابراز دارم.

چنین است اوضاع باورنکردنی و نابسامانی که شما باید [از آن] در این شرایط چیز تازه‌ای را بسازید...

سپس، شما با مشکلات خود روبرو شدید. به نظر می‌رسد که بریتانیا با ثبات عزم بسیار [و در عین‌حال] غیرقابل تصوری، ناپخته رفتار کرده است.

با وجود همهٔ این مشکلات، فکر می‌کنم که شما راه درست را برگزیده‌اید. به پس‌زدن‌ها و بهتان‌های تکرارشدنده، و حتی تحقیرها، اهمیتی ندهید. به‌این مردم [مردم ایران] باید آموخت که ـ به هر قیمتی که برایشان تمام شود ـ نمی‌توانند بدون یاری ما پیشرفت کنند.

من به هیچ وجه اهمیتی نمی‌دهم که سرشان به سنگ بخورد چرا که حقشان است. اما گذشته پر نجابت بریتانیا همچون صفحه‌ای تهی از خودخواهی و انباشته از شخصیت پا برجا مانده، و اگرچه این گذشته در تیرگی‌های مسموم کننده و به‌آلودن پنهان شده، اما کم‌کم بخارها محو و چهره حقیقت نمایان خواهد شد.

20- C. I. G. S

فقط شما باید این باشد که هر جا که می‌توانید ایرانیان بصیر و عاقل بمانید ـ مسلماً قادر به یافتنشان نیستید ـ و با آنان همکاری کنید، و با هیچ یک از این وزیران همساز نشوید. این عروسک‌ها می‌آیند و می‌روند ـ همچون سنگ‌هایی که در نمایش‌های کمدی موزیکال شرکت می‌جویند...

دل قوی دارید و همان‌گونه که اینک هستند و چکز(۲۱)، و دیگرانی را که حلقهٔ پرچم [بریتانیا] را محکم گرفته‌اند، دلگرمی دهید، حتی اگر این پرچم زیاد در اهتزاز نباشد. با گذشت زمان، همه‌چیز درست می‌شود. اما در هر کاری که می‌کنید، مرکز چاپلوسی ایرانیان را نگیرید و نگذارید بفهمند که ما به شدت نگران [اوضاع ایران] هستیم. مرکز نفوذ ما در خلیج‌فارس را رها یا سست نکنید. به‌حزب‌بازی‌های آنها(۲۲) نهایت بی‌توجهی بلوطیانه‌ای را نشان دهید. روزی پیشانی این فیروز [نصرت‌الدوله] را به سنگ بکوب، و به آهستگی بساز و بساز...»

«کرزن» در این جمع‌بندی شکست سیاست خود را پذیرا شد اما کوشید تا بار مسئولیت آن را بر دوش دیگران اندازد، و در هیچ جا، وی پرسشی درباره درست بودن داوری و اقدامات خود نمی‌کرد. وی در گذشته زندگی می‌کرد، و اندرزش به «نورمن» برای آینده، یاری بی‌جهت بود. نامه «کرزن» از نوع نامه‌های معمولی نبود تا «نورمن» بتواند به‌آسانی به‌آن پاسخ گوید.

«نورمن» پاسخ داد که امیدوار است «کرزن» گزارشی رسمی و طولانی از وی دریافت دارد که در آن «نورمن» نظرات خود را نسبت به اوضاع ایران پس از ورودش به‌این کشور ارائه می‌دهد(۲۳) و آن را به عنوان یک زمینه خبری تلقی نماید زیرا در این گزارش درباره بسیاری از نکات طرح شده از سوی کرزن، اظهار نظر کرده است. «نورمن» پذیرفته که با خارج شدن نیروهای انگلیسی از ایران، «اعتماد مردم ایران به اراده و قدرت بریتانیا در کار جانبداری از ایران متزلزل‌شده و راه را برای دشمنان و بدخواهان گشوده است.» ایرانیان در چارچوب ذهنی

۲۱ـ چیکز (H. O. Chicks) کنسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان در شیراز و در سال‌های ۱۹۱۱ـ ۱۹۲۰ بود ـ نویسنده.

۲۲ـ منظور فعالیت احزاب گوناگون در مجلس شورای ملی است ـ مترجم.

۲۳ـ در آن دوران ارسال پست سیاسی به مقصد لندن معمولاً بین ۶ تا ۸ هفته طول می‌کشید ـ گزارش شماره ۲۷۲، به شرح بالا ـ نویسنده.

«تحریف شده» کنونی خود، یاری و اندرز انگلستان را رد کردند و به نفوذ انگلیسی بی‌اعتماد شدند. به عقیده ایرانیان، بریتانیا تقریباً موفق شده بود که **«ایران را در پوشش سیاست جاه‌طلبانه خود، تحت استعمار قرار دهد.»** و فقط قدرت یک احساس ملی از نو زاده شده مانع این هدف گردید. مردم ایران می‌گفتند پیش از این که بریتانیا نیروی خود را از ایران بیرون بکشد، مخالفت آنان با قرارداد ۱۹۱۹، این کشور را از نقشه‌های بریتانیا در ایران نجات داد. «نورمن» در این گزارش نوشته که یکی از انتقادات مهم وارد بر این قرارداد، این بود که امتیازاتی نصیب ایران می‌شد در حالی که بریتانیا بهره‌ای [از آنها] نمی‌برد، و تحول غیرقابل توجیه [سیاست بریتانیا نسبت به] رفتار سیاسی با یک کشور شرقی بی‌درنگ شک‌های زیادی را نسبت به انگیزه‌های بریتانیا برانگیخت. ایرانیان اطمینان یافتند که دوران «کرزن» به سر رسیده و سیاست کنونی بریتانیا دایر بر کناره‌گیری از ایران، فقط رجزخوانی برای تضعیف ایران بود به طوری که دیر یا زود **«شکار خوبی برای کارهای خبیثی شدند که عالی‌جناب صبورانه در کاخ نخست ـ وزیری آن را تدارک می‌بینند.»**

به عقیده «نورمن»، «سه شخصیت ایرانی که با «کاکس» [درباره قرارداد ۱۹۱۹] مذاکره کرده بودند گرفتار آرزوی قدرت طلبی و ثروتمندشدن بودند. آنان در کنف حمایت و پول بریتانیا احساس می‌کردند که از موقعیت مطمئنی برخوردارند. اما بر اثر نتیجه مستقیم خروج اضطراری نیروهای انگلیسی از منجیل، نخست‌وزیر [ایران] تصمیم گرفت تا خود را از شر این قرارداد رها سازد. وی **«نقض عهد خود را با تقبیح آشکار قرارداد، آغاز کرد و سلاحش مجلس بود. این سلاح را با مهارت زیادی به‌کار گرفت، او اگر می‌خواست، می‌توانست ظرف دو ماه انتخابات را انجام و مجلس را تشکیل دهد.»**

گزارش «نورمن» هجده صفحه بود و وی برای «اولیفانت» درددل کرد که به خاطر طولانی‌بودن گزارش، نسبت به محتوای آن مشکوک است. بدون شک بخشی از این گزارش که در آنجا یک استعاره با زحمت از کار درآورده شده درباره **«دوشیزه ایران»** قابل حذف بود. «نورمن»، **«دوشیزه ایران»** را به **«جواهری یشمی‌رنگ و غم‌انگیز»** تشبیه کرده بود که محبت خود را بین «نیکلاس رومانوف» و «جان بول»(۲۴) قسمت کرده بود. از لابلای این گزارش چنین برمی‌آید که «نورمن»

۲۴ـ نیکلاس رومانوف، کنایه از دولت روسیه تزاری و جان بول، کنایه از دولت انگلستان ـ مترجم

به‌دفاع از «نورمن» پرداخته بود که «وی در قماری که ورق‌های دستش کاملا بد بودند، می‌بایست به‌تلاش خود برای بردن تا دست آخر ادامه دهد.» هشدار لورین به «کرزن» در مورد این که استقرار مجدد نفوذ انگلیس [در ایران] بدون توسل به زور و برای حمایت از ایران، نیازمند گذشت زمان است، با قاطعیت اما بدون مهارت بیان شده بود.

یک جنبهٔ ناراحت کننده دیگر قرارداد ۱۹۱۹ بعدها به دادگاه‌های بریتانیا کشانده شد. بر اثر پافشاری [سرپرسی] مکاکس، مبلغ ۱۳۱۰۰۰ لیره به «وثوق‌الدوله» و «فیروز» و «صارم‌الدوله» در هنگام امضای قرارداد ۱۹۱۹ پرداخت شده بود. «کرزن» با این که عملا این موضوع را می‌پذیرفت، اما آن را بسیار «ناراحت کننده» می‌یافت(۲۵).

«بالفور»(۲۶) معاون مستشار مالی بریتانیا در ایران، پس از بازگشت به انگلستان کتابی تحت عنوان «**رویدادهای اخیر ایران**» نوشت و طی آن ادعا کرد که شخصیت‌های ایرانی از محل این قرارداد رشوه گرفته‌اند. «وثوق‌الدوله» با استفاده از «پاتریک هستینگز»(۲۸) معروف به‌عنوان وکیل خود، از «بالفور» به دادگاه شکایت کرد. وی در این دعوی پیروز شد و «بالفور» ناگزیر گردید ادعای خود را پس بگیرد [در نتیجه] از انتشار بیشتر کتابش جلوگیری شد(۲۹).

اکثر ایرانیان عقیده داشتند که این رشوه پیشنهاد شده و شخصیت‌های ایرانی دریافت کرده‌اند و «کرزن» با اعمال نفوذ در دادگاه رای مورد نظر خود را به دست آورده است. در واقع، ایرانیان همیشه آماده بودند تا باور کنند که رویدادهای پیش‌آمده ثمره اقدامات بریتانیا بود. آنان یقین داشتند که نمایندگی سیاسی بریتانیا با توطئه‌چینی «کرزن» کودتای ۱۲۹۹ را تدارک دیده بود. حتی هنگامی

←

است. جان بول (John Bull) نام شخصیتی است در کمدی «قانون یک گودال بدون ته است» اثر «جان آربوت نوت» (۱۶۶۷–۱۷۳۵) نویسنده اسکاتلندی. در عرف مردم انگلیس، به یک انگلیسی نمونه «جان بول» می‌گویند ـ مترجم.

۲۵ـ تلگرام «کرزن» به «نورمن» در تاریخ ۲۲/۱۱/۱۹۲۲، کتاب آبی انگلستان در سال‌های ۱۹۱۹ ـ ۱۹۲۹، مجموعه اول، ج ۱۳ ـ نویسنده.

26- J. M. Balgour

27- Patrick Hastings

۲۸ـ گزارش این دعوی در روزنامه تایمز (Times) به تاریخ ۲۲/۱۱/۱۹۲۲ آمده است ـ نویسنده.

۲۹ـ گزارش شماره ۲۷۲ «لورین» به «کرزن» به شرح یاد شده ـ نویسنده.

که «رضاخان» با توسل به‌روش‌های بی‌رحمانه و انحرافی به تبعید «سید ضیاءالدین طباطبائی» دست زد و ادعا کرد که شخص خودش مسئول کودتا بود، مردم ایران هنوز هم پابرجا این عقیده بودند که همه این ماجراها زیر سر انگلستان است(۳۰).

سیاست «لورین» در ایران

«لورین» از آغاز کارش تصمیم گرفت که کمترین دخالتی را در امور ایران نکند، به‌مطبوعات کمک مالی ندهد و از کسی حمایت نکند. موافقت دوستش «گترود بل»(۳۱) با این سیاست سبب ترغیب «لورین» شد. «گترود بل» از بغداد برای «لورین» نوشت:

«**چنین می‌نمایاند که اجرای سیاست در گوشه‌ای نشستن و بی‌طرفی پیشه کردن به‌جای اعمال سیاست حمایت شدید از منافع ما، می‌رود تا منافع ما را بیشتر تامین سازد. اطمینان ندارم که [این سیاست] در مورد شرق به‌طور کلی صادق نباشد، چنانچه ما با زور خود را به آن‌ها تحمیل نکنیم، آنان ناگزیرند که به سوی ما بازگردند.**»(۳۲)

در گذشته، «کرزن» پافشاری کرد که امور ایران را از طریق لندن اداره کند، و «لورین» امیدوار بود که «کرزن» دست از این پافشاری بردارد(۳۳).

«لورین» از دشمنی «کرزن» نسبت به بلشویسم [کمونیسم] آگاه بود و با او همدردی می‌کرد. عقاید شخصی «لورین» روشن بود: او با بکار بردن عنوان «خون‌خوار» برای بلشویک‌ها که «کرزن» آن‌ها را به این نام می‌نامید ـ چون پادشاه

30- Gstrude Bell

۳۱ـ نامه «گترود بل» به «لورین» در تاریخ ۲۰/۴/۱۹۲۲ ـ نویسنده.

۳۲ـ لازم به توضیح است که تا دوران وزارت خارجه «سر ادوارد گری» سیاست انگلستان در ایران بیشتر از جانب حکومت هندبریتانیا تعقیب می‌شد. از زمان وزارت خارجه «لرد کرزن» وی معتقد بود که نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران بایستی از رهنمودهای وزارتخارجه انگلستان استفاده کند ـ مترجم.

۳۳ـ «کرزن» درباره این گزارش نوشت: «سر پرسی لورن می‌گوید که وی جنگ زرابه اردوگاه دشمن برده است. ای کاش که این کار را در مورد شخص آقای روتشتاین کرده بود.»

گزارش «لورین» به «کرزن» در تاریخ ۷/۱/۱۹۲۲، بایگانی وزارت خارجه انگلستان، شماره ۳۷۱/۷۸۰۴ ـ نویسنده.

خود را کشته و خودانگلیسی بودند و به‌روش‌های موذیانه متوسل می‌شدند ـ موافق نبود. به‌طور مثال، «لورین» نوشت که جنگ بین روسیه و بریتانیا در دوره‌های گذشته برای نبرد در ایران «دست کم از خصایص یک مبارزه تن به‌تن بین دو نجیب‌زاده برخوردار بود» ـ که دیگر امروز وجود ندارد. اما تا وقتی با بریجمن صحبت نکرده بود، کاملاً نتوانسته بود دریابد که تحمیل کردن عقاید «کرزن» نسبت به بلشویک‌ها از لحاظ شیوه دیپلماتیک و تشریفات معمولی تا چه اندازه دشوار است.

«لورین» پس از ورود به‌ایران کارت ویزیت خود را به رسم معمول دیپلماتیک برای رؤسای نمایندگی‌های سیاسی مختلف که در تهران مقیم بودند، فرستاد. وزیرمختار شوروی و اعضای آن نمایندگی از جمله کسانی بودند که در میهمانی بزرگ و رسمی نمایندگی سیاسی بریتانیا در ۲۶ دسامبر دعوت شدند. به جز نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه ایران، سایر ایرانیانی که در این میهمانی دعوت شده بودند، رفتن به آنجا را تحریم کردند. اعضای نمایندگی سیاسی شوروی به ریاست «روتشتاین» به‌این میهمانی آمدند. رفتار «روتشتاین» به اندازه کافی دوستانه بود و او از «لورین» خواست که به دیدارش برود. «لورین» نیز در هفتم ژانویه ۱۹۲۲ به‌دیدار «روتشتاین» رفت و گزارش این دیدار و بحث نسبتاً داغش را با «روتشتاین» و مشخصات شخصی او را به وزارت خارجه فرستاد(۳۳).

ده روز پس از ورود «لورین» به تهران، وی تلگرافی از وزارت خارجه انگلستان دریافت کرد حاکی از این که توضیحات بریجمن درباره نامه‌اش به «روتشتاین» و حضور وی در میهمانی نمایندگی سیاسی شوروی به‌مناسبت جشن رسمی سالگرد انقلاب اکتبر در ۱۹۲۱ یکی از تکان‌دهنده‌ترین ماجراهای تاریخ معاصر بوده و نشانه بی‌لیاقتی تأسف‌آور «بریجمن» در درک موقعیت خود به‌عنوان نماینده اعلیحضرت پادشاه انگلستان است و «**بریجمن باید رنج ماندن در تهران را تحمل کند**». «لورین» از خواندن این تلگرام به‌وحشت افتاد چون می‌دانست که برخی از دوستانش در انگلستان [در وزارت امور خارجه] «بریجمن» را به‌خاطر داشتن علاقه به «روتشتاین» و سرسختی نشان‌دادن در اشتباه خود ملامت خواهند کرد. «لورین» معتقد بود که نوشتن این نامه به «روتشتاین» عملی نابخردانه بود و این موضوع را به‌خود «بریجمن» هم گفته بود. اما، عکس‌العمل شدید وزارت خارجه

34- Monson

نسبت به «بریجمن» موجب حیرت فراوان وی شد، از این‌رو بالحن اعتراض‌آمیزی برای «اولی‌فانت» نوشت:

«انتقاد شدید [وزارت خارجه از بریجمن] بامیزان اشتباه او کاملاً نامتناسب **بود: هرکس ممکن است دچار اشتباه شود، و تا آنجا که من می‌دانم اشتباه «بریجمن» هیچ‌گونه عواقب شدیدی برای منافع بریتانیا نداشت.»**

«اولی فانت» بعداً روشن کرد که وقتی توضیح «بریجمن» [به‌وزارت خارجه] رسید، اداره شرق از سادگی روحی «بریجمن» و این که «این گزارش هرچه بیشتر به‌دست مقامات بالاتر می‌رسید، درجه ناخشنودی از وی افزون‌تر می‌شد، آشکارا دچار وحشت شده بود.»

ماجرای «بریجمن» و «عزیز کاشی» خواننده

در اواسط نوریه ترتیبی داده شده بود که «مونسون» دبیر اول نمایندگی ـ که دیپلماتی بی‌سر و صدا و برازندهٔ این حرفه بود ـ به درجه رایزنی ترفیع یابد و «بریجمن» در اواخر مارس تهران را ترک کند. «بریجمن» پیش از ترک ایران، با مرتکب شدن یک اشتباه دیگر، خود را درگیر ماجرائی کرد که فرصت بسیار مناسبی را برای تبلیغات ضد ـ انگلیسی به «روتشتاین» داد. [ماجرا از این قرار بود که] «بریجمن» و «اسمارتز»(۳۵) (دبیر شرقی نمایندگی که قرار بود به زودی به مأموریت دیگری اعزام شود) با لباس مبدل و در هنگام شب به خانهٔ خواننده [زن] معروف ـ [آن زمان] رفتند تا صدای او را بشنوند. «عزیز کاشی» خواننده معروف و زنی دیگر که دوست او بود، استقبال گرمی از این دو انگلیسی کردند و برخلاف شرع اسلام، در برابر این دو مسیحی اروپائی از خود رفع حجاب کردند. هنگامی که آنان سرگرم صرف شام بودند، مأمورین حکومت نظامی وارد شدند و آن دو زن را توقیف کردند. اما چون «اسمارتز» کارت هویت سیاسی خود را نشان داد به هر دو آن‌ها اجازه رفتن دادند. تلاش‌های دو دیپلمات انگلیسی برای آزادی دو زن یاد شده، به جائی نرسید زیرا در پایتخت حکومت نظامی برقرار بود و «رضاخان» وزیرجنگ شخصاً دستور بازداشت آنها را داده بود.

لورین که برای یکی دو روزی به شکار رفته بود، هنگام بازگشت به تهران

35- Smarts

متوجه شد که یکی از روزنامه‌های سرسپرده شوروی گزارش کرده بود که دو عضو هیئت نمایندگی بریتانیا در یک خانه بدنام دستگیر و زندانی شده‌اند و این داستان در سراسر شهر پیچیده است. تمام تلاش‌های «لورین» برای مخفی نگاهداشتن موضوع از وزارت خارجه انگلستان به ثمر نرسید چون لندن با کشف یکی از تلگرام‌های [رمز] ارسالی به مسکو حاکی از اینکه «لورین» نیز جزء دستگیرشدگان است، به ماجرا پی‌برد. البته «لورین» توانست ثابت کند که به شکار رفته بود و در روز ماجرا «اسمارت» نیز سرپرستی نمی‌کرد. اما نتوانست «بریجمن» را از این مخمصه نجات دهد و به این بسنده کرد که با نوشتن نامه برای وی با او همدردی کند. «بریج من» در پاسخ این نامه، به گرمی از «لورین» تشکر کرد «به‌خاطر رویه بسیار مهربان شما که با من همدردی کردید و در یک مشکل دردناک مرا یاری دادید.»

«بریجمن» پس از بازگشت به انگلستان پی برد که هیچ یک از مقامات بالای وزارت خارجه حاضر به‌پذیرش او نیستند. این حقیقت که وی به روسیان به چشم یک دوست می‌نگریست، به‌خاطر بسیاری از همکارانش خیانت محسوب می‌شد. «بریجمن» در سن سی و هفت سالگی مستمری‌بگیر شد و به او گفتند که از خدمت وزارت خارجه اخراج شده است(۳۶). «لورین» عقیده داشت که اخراج «بریجمن» به دلیل رفتن به میهمانی نمایندگی سیاسی شوروی، عادلانه نبود زیرا وی ناگزیر به رفتن به‌آنجا بود.

خواه و ناخواه، بعداً برای وزارت خارجه انگلیس روشن شد که «اسمارت» هم همراه با «بریجمن» در خانه عزیز کاشی بوده است، اما در آن زمان آنها از اسباب افتاده بود. «اسمارت» از «لورین» پرسید: «آیا راهی را برای غلبه بر سختی‌های تبعید یافته‌اید؟ چون پس از بالائی که به‌سر ما آمد، تصور می‌کنم که شما هرگز به سراغ خوشگذرانی در تهران نروید.»

چون خاطرهٔ «بریجمن» در ذهن «لورین» [همچنان] زنده مانده بود، لذا جای کمترین حیرتی نیست که وقتی «لورین» شنید وزیرمختار شوروی در صدد برگزاری میهمانی روز اول ماه مه [روز جهانی کارگر] برآمده، او ناگزیر شد به وزارتخانه تلگرام بزند و در مورد رفتن به این میهمانی کسب تکلیف کند که آیا به‌بهانهٔ

۳۶ـ در ماه ژوئیه ۱۹۲۴، بریجمن بلافاصله برای رمزی مک دونالد [Ramsay Macdonald] نخست‌وزیر وقت انگلستان فرستاد و طی آن به شرح کامل مشکلات خود در ایران پرداخت. البته این تلاش بریجمن برای استخدام مجددش در وزارت خارجه به جائی نرسید ـ نویسنده.

شکار از پایتخت خارج شود؟ مقامات بالای وزارت خارجه به تنهائی نمی‌توانستند به او کمکی کنند. «رونالد لیندسی»(۳۷) معاون وزارت خارجه نظر داد که «لورین» باید بتواند این موضوع را بدون کسب تکلیف از وزارت خارجه حل کند. اما بدون شک، وی از آنچه که بر سر «بریجمن» رفته نگران است.» ـ و در واقع نیز چنین بود. «لیندسی» اظهار عقیده کرد که رفتن به‌شکار مانند «فرار کردن از یک مشکل کوچک» بود، و به‌همین جهت توصیه کرد که به «لورین» گفته شود «به‌این میهمانی برود اما تشریفات محض را به صورت حداقل انجام داده و از گفتگو و مباحثه با وزیرمختار شوروی خودداری کند.»

«کرزن» در زیر این اظهارنظر اضافه کرد که «بسیار خوب. اما من این معاشرت [سیاسی] با یک دشمن شناخته شده را جایز نمی‌دانم.»

آغاز ماجرای «شیخ خزعل»

در تابستان ۱۹۲۲، هنگامی که نمایندگی سیاسی بریتانیا از گرما و گرد و خاک تهران به «قلهک» [محل تابستانی سفارت انگلیس] انتقال یافته بود، «لورین» با «قوام‌السلطنه» نخست‌وزیر وقت درگیری شدیدی پیدا کرد.

«لورین» در ماه آوریل آگاهی پیدا کرد که وزیر جنگ [«رضاخان»] در نظر دارد نیروهائی را به عربستان [خرمشهر] گسیل دارد، منطقه‌ای که در آنجا بریتانیا علاقمند به حفظ چاه‌های نفت بود و تعهداتی در قبال «شیخ» محمره داشت. کابینه ایران «که طبق معمول خزانه‌اش از پول تهی بود»، در آن زمان تلاش می‌کرد تا مالیات را از هر منبع ممکن وصول کند و تلاش‌های خود را متوجه وصول مالیات از اراضی شیخ خزعل کرده بود و ادعا داشت که وی مقدار زیادی مالیات معوقه به دولت بدهکار است. «لورین» نوشت: «این موضوع یک مسئله خسته‌کننده و پیچیده‌ای بود که در غبار ابهامی از دعاوی متقابل دولت و «شیخ خزعل» فرو رفته بود. یک طرف قضیه، اجرای تعهدات را لازم می‌دانست و طرف دیگر تعهدات یاد شده را بی‌اعتبار می‌دانست. راه حل‌هائی که یک کابینه وعده می‌داد، کابینه بعدی آنرا اجراء نمی‌کرد و موضوع در پرده‌ای از ابهام قرار داشت. «شیخ خزعل» قصد داشت با دورنگی از «نفوذ حامیان انگلیسی خود کمترین مالیات را در شرایطی که دولت

37. Ronald Lindsay

نیاز مبرمی به پول داشت، بپردازد. «لورین» شیخ خزعل را تشویق کرد تا مبادرت به تعیین نماینده‌ای در تهران بنماید که در این زمینه با مقامات دولت مرکزی به گفتگو بنشیند و امیدوار بود که درمورد میزان مالیات معوقه، توافقی حاصل شود. «لورین» عقیده داشت که فشار نظامی دولت مرکزی در این زمینه به هیچ‌وجه ضرورتی نداشته و به احتمال زیاد، آرامش منطقه خوزستان را به مخاطره خواهد انداخت. دبیر شرقی نمایندگی سیاسی بریتانیا، موضوع را با وزیر جنگ مطرح ساخت و وی اطمینان داد که تا چند ماه دیگر به‌هیچ‌گونه اقدام نظامی دست نخواهد زد.

در ماه ژوئیه [تیرماه] یک نیروی چهارصد نفره دولت مرکزی، در کمال پنهان‌کاری عازم خوزستان شد. عملا هیچ‌گونه هشداری به عشایر داده نشد که نیروی دولت مرکزی می‌بایست از منطقه آنان بگذرد.

این اقدام رسما به‌نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران نیز اطلاع داده نشده بود. پس از اینکه وزیرمختار انگلیس [لورین] شدیدا به‌این موضوع اعتراض کرد، نخست وزیر [قوام‌السلطنه] تعهد کرد که حرکت نیروی دولتی را متوقف کند. اما به‌قول خود پایبند نماند و به هیئت دولت گزارش کرد که دولت بریتانیا هیچ‌گونه اعتراضی نسبت به‌این موضوع ندارد. هنگامی که «لورین» به این نیرنگ نخست وزیر پی‌برد، به‌اندازه‌ای خشمگین شد که در موقع گفتگوی «خشم‌آلودشان»، برای یک لحظه «رنگ نخست وزیر پرید و به نفس‌زدن افتاد». به‌خصوص، برای «قوام السلطنه»، بسیار دردناک بود که می‌دید به‌وسیله وزیرمختار انگلیس درحضور رقیب منفورش «رضاخان» (وزیرجنگ) چنین تحقیر می‌شود(۳۸). در ماه اوت [مرداد ماه]، نیروهای اعزامی دولت مرکزی در منطقه بختیاری، غافلگیر شوند و شکست خوردند. «رضاخان» سوگند خورد که انتقام بگیرد. چون یقین داشت که «شیخ خزعل» با همدستی خوانین بختیاری، به نیروی دولت مرکزی حمله کرده‌اند. دستگاه تبلیغاتی شوروی از این موضوع بهره‌برداری کرد و شایعه‌پراکنی نمود که دولت

۳۸- «لورین» در گزارش خود (که همراه با پیوست‌های آن، ده صفحه است) می‌نویسد که همهٔ تقصیرها متوجه نخست‌وزیر بود که سعی می‌کرد برای «رضاخان»، دردسر درست کند، اما وی پیش‌بینی نمی‌کرد که شعبه وزیر جنگ (زیرک)، این برنامه را تدارک دیده بود تا برای «قوام‌السلطنه» گرفتاری ایجاد شود. این موضوع شرح پیچیده‌ای از تحریکات رجال ایران است و ما بدشواری می‌توان پی‌برد که کدام یک حقیقت داشت. «قوام‌السلطنه» بعدا به اتهام توطئه‌چینی برای ترور رضاخان [معترضانه] تبعید گردیده بود ـ نویسنده.

بریتانیا در نظر دارد فدراسیونی از خوانین جنوب ایران، برای مقابله با دولت مرکزی تشکیل دهد.

حوادث ترکیه و تأثیر آن در ایران

«لورین» پس از گذراندن تعطیلات کوتاهی در لار [در اطراف تهران] و ماهی‌گیری در آنجا، به‌تهران بازگشت و خود را با بحران دیگری مواجه دید. «مصطفی کمال» [آتاتورک] با حمایت روس‌ها از پذیرفتن قرارداد سور(۳۹) ـ که به‌وسیله متفقین و سلطان عثمانی در سال ۱۹۲۰ به‌امضاء رسیده بود ـ طفره می‌رفت. در سپتامبر ۱۹۲۲، نیروهای تحت فرماندهی «کمال پاشا» توانستند یونانی‌ها را از آناتولی بیرون کنند و به سمت داردانل پیشروی نمایند و به‌نظر می‌رسید که جنگ بین بریتانیا و ترکیه ـ که شاید از جانب روسیه حمایت می‌شد ـ قریب‌الوقوع بود(۴۰). بر اثر این پیشامد، وزارت خارجه انگلستان اطلاع یافت که روس‌ها قصد دارند دوباره به شمال ایران حمله کنند.

در ایران، افراد وطن‌دوست از پیروزی «کمال‌پاشا» به وجد آمده بودند، و موجی از تظاهرات نفرت از اجنبی براثر اقدامات روحانیون و تبلیغات موفقیت‌آمیز

۳۹- قرارداد سور (Sevres) یکی از مظاهر امپریالیسم غرب بود زیرا علاوه بر جداکردن قسمت‌هایی از خاک ترکیه (اراضی عربنشین، قسمت اروپائی ترکیه، ازمیر و جزایر دریای اژه، ارمنستان ترکیه، کردستان)، تنگه‌ها و استانبول تحت نظارت بین‌المللی قرار می‌گرفت و نیروی نظامی ترکیه محدود به ۵۰۰۰۰ نفر می‌شد و نظام کاپیتولاسیون ادامه یافت. همزمان با آن، دولت‌های فرانسه و انگلیس و ایتالیا با انعقاد قراردادهای مخفی، قلمرو ترکیه را بین خود تقسیم کرده بودند. دولت آنکارا (آتاتورک) زیر بار قرارداد سور نرفت، و درست درهمان‌زمان نیروهای یونانی در ۱۵ مه ۱۹۱۹ دست به حمله نظامی در خاک ترکیه زدند. آتاتورک برای مبارزه با امپریالیسم غرب، به تشکیل مجلس کبیر شورای ملی در آنکارا دست زد و برنامه شش ماده‌ای «میثاق ملی» را پی ریخت ـ مترجم.

۴۰- براثر شکست نیروهای یونان و تهدیدات «کمال پاشا»، «لوید جورج» نخست‌وزیر انگلستان در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۲ با ارسال پیامی از دولت‌های فرانسه و ایتالیا خواست که به‌دفاع از تنگه‌ها بپردازند و نیروهای انگلیسی به فرماندهی ژنرال «هارینگتون» در داردانل پیاده شدند. «کمال پاشا» نیز آماده جنگ شد. اما با انعقاد قرارداد «مودانیا»، ترک مخاصمه اعلام شد و در پی آن کنفرانس «لوزان» در نوامبر ۱۹۲۲ تشکیل گردید که به بسیاری از خواسته‌های «آتاتورک» پاسخ مساعد داد ـ مترجم.

«روتشتاین» صورت گرفت(۴۱)، کـه همه این‌ها منجر به بروز احساسات ضد انگلیسی گردید، و بالنتیجه شدید روزنامه‌ها، مرداصحاب افزوده شد. بلشویک‌ها با بهره‌گیری از این موقعیت، فعالیت‌های خود را در ایران دوبرابر کردند، و همان گونه که «لورین» در تلگرام ۵ اکتبر ۱۹۲۲ نوشت، امیدوار بودند کـه با معدود بریتانیا در ایران را یک باره و برای همیشه از بین ببرند یا این موضوع را وسیله باج‌گیری سیاسی قرار دهند تا بریتانیا ناگزیر شود رژیم شوروی را به رسمیت بشناسد(۴۲). طرح‌های شتاب‌آمیزی برای خارج‌کردن خارجیان از ایران ریخته شد و شخص «لورین» طرح تخلیه اتباع انگلیسی از ایران را تنظیم کرده، و برای «اولیفانت» نوشت «بیزاری من تنها به خاطر این است که مرا با شلوار سوارکاری‌ام از اسب به‌زیر بکشند. فقط شرایط بسیار دشوار مرا وادار می‌کند تا تخلیه اتباع انگلیسی را توصیه کنیم... مادامی که نمایندگی سیاسی بریتانیا در اینجا قرار دارد، به‌اندازه چهار لشکر قدرت دارد.»

اداره شرق وزارت خارجه [انگلستان] سرگرم اوضاع ترکیه بود که بحران تازه ایران، حیرتش را برانگیخت. «لورین» به شیوه عادی و برای اطمینان‌یافتن از این موضوع که امکان هیچ‌گونه سوء تفاهمی با وزارت خارجه بریتانیا پیش نیاید، با ارسال تلگرام‌های طولانی به شرح عقاید و نظرات مختلف یا ذکر جزئیات آن‌ها پرداخت، و به خاطر اطاله کلامش در وزارت خارجه شهرتی به‌دست آورد. در این موقعیت، «لورین» که می‌دانست اداره شرق تا چه اندازه گرفتار [مسئله ترکیه] است، مثل معمول آن‌ها را در جریان امور ایران قرار نداده و به فرستادن تلگرام‌های طولانی مبادرت کرده بود. همچنین «لورین» با ارسال تلگرام دیگری حاکی از لزوم دادن رشوه به روزنامه‌های ایران به منظور مساعدتر کردن لحن مطبوعات نسبت به انگلیس، اداره شرق را دچار حیرت بیشتری کرده بود چرا که وی عملا معتقد بود که نباید به کسی رشوه داد. «رونالد لیندسی» عقیده داشت که باید از شرکت نفت ایران و انگلیس خواسته شود تا دادن رشوه به روزنامه‌ها را افزایش دهد:

۴۱ـ این دو موضوع را باید از لحاظ محتوای تاریخی و هدف آن‌ها، از یکدیگر جدا دانست چرا که هدف سیاسی «روتشتاین» چیز دیگری بود و مقتول ایرانی هدف دیگری را دنبال می‌کردند. در این زمینه نگاه کنید به: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ملک‌الشعرای بهار، ص ۲۶۱ به بعد ـ مترجم.

۴۲ـ تلگرام «لورین» به «کرزن» در تاریخ ۵/۱۰/۱۹۲۲، با شماره بایگانی اف. او. ۳۷۱/۷۸۰۹ ـ نویسنده.

«سر پرسی لورین که تا به‌حال آدم آرام و منطقی بوده است، که دچار ناآرامی و اضطراب شده و خواستار پایان‌دادن به سیاستی است که خود تا به‌حال آن را تعقیب کرده است، و این موضوع مرا ناراحت می‌کند. امیدوارم که وی این تصمیم را از سر وحشت‌زدگی نگرفته باشد.»

«کرزن» جداً معتقد بود که حتی یک پشیز از پول دولت نباید صرف این کار شود، اما:

«چنانچه شرکت نفت ایران و انگلیس تصور می‌کند که خرج پول بیشتری در راه این هدف‌های شرم‌آور به سود آن‌هاست، من سد راهشان نمی‌شوم، و چنانچه سر پرسی لورین فکر می‌کند که با خرج‌کردن چنین هزینه‌ای موقعیتش مستحکم خواهد شد، من ایستادگی کمتری خواهم کرد. اما عقیده خویش را یادآور می‌شوم که این عمل هم ضداخلاقی و هم بیهوده است، و تنها توجیهی که می‌توانم از آن بکنم این است که به نظر می‌رسد روس‌ها می‌خواهند مرا ناگزیر سازند تا وزیرمختار بریتانیا را فرا خوانم، که این کار به سود ما نیست. از این رو، تصور می‌کنم که ما باید هرکاری را که برای حفظ موقعیت او [وزیرمختار] لازم است، انجام دهیم.»(۴۳)

بحران ترکیه با امضای قرارداد متقنی با مصطفی کمال پاشا، در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۲ [قرارداد لوزان] به‌پایان رسید و اوضاع ایران بهبود زیادی یافت زیرا «روتشتاین» جای خود را به کاردار می‌شمیرلی داد که با ایرانیان صمیمیت داشت(۴۴). اما «کرزن» از بهبود نیافتن وضعیت [احساسات ضدانگلیسی مردم ایران] که بزعم وی یکی از تقصیرهای خاص «لورین» بود، افسرده خاطر بود. «و اگرچه سر پرسی لورین پیوسته به ما می‌گوید که در گوشه‌ای از [ایران] احساسات طرفدار انگلیس وجود دارد، اما این احساسات همواره بروز نمی‌کند، در عین حال، هرگز به نظر نمی‌رسد که احزاب

۴۳ـ یادداشت مورخ ۹/۱۰/۱۹۲۲ مربوط به تلگرام ۵/۱۰/۱۹۲۲ لورین، با شماره بایگانی اف. او. ۳۷۱/۷۸ ـ نویسنده.

۴۴ـ پس از سقوط کابینه «مستوفی‌الممالک» و تندروی‌های «روتشتاین» وزیرمختار شوروی، دولت ایران درخواست تغییر او را کرد و مقامات شوروی این درخواست را پذیرفتند. وزیر مختار جدید شوروی به نام «شومیاتسکی» در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۰۲ استوارنامه خود را به احمد شاه تسلیم کرد و مطالبی اظهار داشت که متن کامل آن در صفحات ۳۶۱ ـ ۳۶۲ جلد اول تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران تألیف ملک‌الشعرای بهار آمده است ـ مترجم.

های ما به لورین، هیچ‌گونه بهبودی در این وضعیت پدید آورد.»(۴۵)

کنفرانس «لوزان»، که در اواخر سال ۱۹۲۲ تشکیل شد تا به بحث درباره امضای قراردادی با ترکیه بپردازد، کمک بزرگی به احیای حیثیت بریتانیا کرد و یک پیروزی بزرگ شخصی را برای «کرزن»، که ریاست کنفرانس را به‌عهده داشت، فراهم ساخت(۴۶). خوشبختانه این موضوع سبب شد که دست کم توجه «کرزن» از ایران را منحرف سازد.

هنگامی که «سر هوراس رامبولد»(۴۷) به «لورین» گفت که درکنفرانس «لوزان» با «کرزن» درباره او صحبت کرده است، «لورین» به راستی توانست احساس اطمینانی بنماید:

«شما یکی از افراد انگشت‌شمار مورد علاقه او هستید. کرزن آدمی است که بسختی خوشحال می‌شود و مقامات بالای وزارت خارجه را به یک چوب می‌راند. اما شما ازاین موضوع استثناء هستید وبا هرکس که درباره اوضاع ایران اطلاعاتی دارد و با او صحبت کرده‌ام، وضع نمایندگی شما را می‌ستاید.»

«لورین» همچنین از تمجید «سرکروو ایر»(۴۸) بسیار به وجد آمد:

«در واقع، شما تحول بزرگی پدید آوردید یعنی یک دگرگونی سالم درمواضع ما در ایران بوجود آوردید. خود را کنار کشیدید و همه تلاش‌های جاه‌طلبان برای تحکیم موقعیت خود و رسیدن به قدرت متوقف گردید.»

لورین در پایان نخستین سال دشوار ماموریت خود، احساس کرد که می‌تواند با امیدواری پاسخ نامه دوستانه «گرترود بل» را بدهد:

«تمامی آنچه را که احساس می‌کنم، و بعراستی درباره آن مطمئن هستم، این است که در خط درستی قرار دارم و تنها کسی هستم که می‌تواند این بار را به مقصد برساند. اگرچه ممکن است بطور دقیق همان شیوه‌ای نباشد که لرد کرزن از آن خوشش می‌آید. ایرانیان ناگزیرند که خودشان همه‌چیز را فرا گیرند، و اگر

۴۵ـ این سطر «کرزن» بر اثر خواندن مقاله‌ای تحت عنوان «مرزبرخای ایران» که در شماره مورخ ۲۶/۱۰/۱۹۲۲ روزنامه «مورنینگ پست» بچاپ رسیده انتشار انتقاد گردید ـ سند شماره اف. او. ۳۷۱/۷۸۱۰ ـ نویسنده.

۴۶ـ دومین کنفرانس لوزان به ریاست «هوراس رامبولد» قرارداد صلحی را به بحث گذاشت که در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲ به امضاء رسید ـ نویسنده.

47- Sir Horace Rumbold

48- Crowe Eyre

از آنها خواسته شود که این کار را انجام دهند، دخالت کردن در کار آنها بی‌فایده است. با وجود این، چنانچه دخالت لازم باشد، کمتر دخالت کنید و وانمود کنید که به کار آنها کاری ندارید. این سیاست کهکم تاثیر خود را بجا می‌گذارد و ارجوگاه من [نمایندگی سیاسی بریتانیا] ـ در عین خاموشی و اقدام نکردن ـ و بدانگونه که هست، پیوسته روبه‌پیشرفت خواهد بود.»(۴۹)

۴۹ـ نامه «لورین» به «گرترود بل» در تاریخ ۸/۹/۱۹۲۲ ـ نویسنده.

فصل سوم

وعده‌های شیرین و اقدامات قاطع

گفتگوی خصوصی «رضاخان» و «لورین»

«رضاخان» برجسته‌ترین شخصیت در صحنه سیاست ایران در سال ۱۹۲۲ بود که هم شاه [احمد شاه] و هم سیاستمدارانی که مدت‌ها مزایای مناصب دولتی را نصیب خود ساخته بودند از او هراس داشتند. جزئیات زندگی گذشته و تاریخ تولد رضاخان معلوم نیست. اما «لورین»، که در هنگام ورود به تهران درست ۴۱ سال داشت، رضاخان را هم سن و سال خود می‌دید. سرهنگ عباسعلی‌خان (پدر رضاخان)هنگامی درگذشتکه فرزندش خردسال بود. مادررضاخان به‌دلیل اختلاف خانوادگی، خانواده‌اش را در شمال ایران ترک گفت و فرزند کوچکش را به‌تهران آورد. «رضاخان» در تهران و در سن نوجوانی در بریگاد قزاق استخدام کرد. با این که وی بی‌سواد بود یا سواد کمی داشت، اما به زودی توانست بر اثر پشتکار و لیاقتش به درجه افسری برسد(۱). یکی از افسران زیردست «رضاخان»، وی را با صورت سبزه و پیشانی بسیار بلند توصیف می‌کند: «چشم‌هایش به رنگ طلائی و نافذ و بزرگ بودند، با یک نگاه جستجوگر که کسی نمی‌توانست در آن خیره شود.»(۲)

۱ــ در مورد شرح حال کامل «رضاخان» قبل از کودتای ۱۲۹۹، نگاه کنید به: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران ، «ملک‌الشعرای بهار» ص ۶۹ تا ۸۷ ــ مترجم

۲ــ در حکومت پنج پادشاه، «سرلشکر حسن ارفع»، ص ۱۱۵، چاپ موراي، ۱۹۶۰ ــ نویسنده

در ضیافت شامی که توسط [مرتزا] وابسته نظامی بریتانیا [در تهران] ترتیب داده شده بود، «لورین» فرصت یافت تا شخصاً او را از نزدیک بشناسد. پس از صرف شام، «رضاخان» گفت که مایل است به‌طور خصوصی با وزیرمختار بریتانیا گفتگو کند. به اتاق مجاور رفتند و «والتر اسمارت»(۳) مترجم آنان بود. وزیرمختار انگلیس و «رضاخان» با احترام با یکدیگر برخورد کردند. «رضاخان» از «لورین» خوشش آمد چون وی بدون پرداختن به حواشی، وارد اصل موضوع شد و می‌دانست که «رضاخان» چه می‌خواهد و رفتار یک نجیب‌زاده را داشت. «لورین» نیز تحت تاثیر قیافه ظاهری و رفتار و رک‌گوئی «رضاخان» قرار گرفت. وزیرمختار بریتانیا «رضاخان» را در یک تلگرام طولانی چنین توصیف کرد:

«رضاخان قوی هیکل، خوش اندام، درشت استخوان و بلندقدتر از حد معمول است. آرام حرف می‌زند و شیوه سخن گفتن او که در ایران بسیار نامعمول می‌باشد این است که با کنارگذاردن تعارفات و حواشی بی‌ثمری که برای ایرانیان بسیار گرامی است، در وقت صرفه‌جوئی کرده و به اصل موضوع می‌پردازد.... کاملا طبیعی می‌نماید که رضاخان با توجه به منشاء [اجتماعی] و پرورش سالهایش، آدم جاهل و بی‌سوادی باشد. با وجود این، هیچ رفتار زشت یا دست‌پاچگی و شرم و حضوری در دیدار با دیگران از خود نشان نمی‌دهد. از متانت طبیعی و چشمگیری برخوردار است. طرز صحبت کردن و حرکات صورتش حکایت از اعتماد به‌نفس او می‌کند. گفتگو با رضاخان این تاثیر را در من بجای گذارد که مغز او بیکار نیفتاده وگرنه آدم بی‌مغزی نیست.»

اعتلای قدرت «رضاخان» موجب تشویش خاطر ایرانیانی شده است «که نمی‌توانند درک کنند مردی که او را به‌عنوان یک تازه به‌دوران رسیده جاهل می‌دانند، بتواند این‌چنین با شتاب و باتحمل ناراحتی به‌مقام بسیار بالائی برسد.» «لورین» خصوصاً تحت تاثیر شیوه «رضاخان» در پذیرش مسئولیت، و وطن‌دوستی واقعی و جدی او قرار گرفت. «رضاخان» به «لورین» گفته بود که «او با دست ایرانیان کاری را انجام خواهد داد که بریتانیا می‌خواست با دست انگلیسی‌ها انجام دهد، یعنی ایجاد یک ارتش نیرومند و استقرار نظم و ساختن یک ایران قوی و مستقل و امیدوار بود که در برابر انجام این کارها، بریتانیا شکیبائی پیشه کند و از دخالت در امور ایران خودداری نماید.»

3- Walter Smart

احترامی که به «رضاخان» می‌گذارند، برای «لورین» مایه دلگرمی بود:

«رضاخان زبان تند و تیزی دارد و هم‌وطنانش، هرچند که از حمایت بالاباشند، از آن مصون نیستند. ایرانیان به این نوع سخن‌گفتن عادت ندارند و به نظر می‌رسد که حیران مانده‌اند که چگونه با او رفتار کنند. هنگام دیدار با او، دستپاچه می‌شوند، همان گونه که جک هرن(۴) هنگامی که اولین بار در برابر آقای جسوپ(۵) تعظیم می‌کرد، سرش سه یا چهار بار به طاقچه خورد.»

«لورین» ما داوری درباره رضاخان، برمبنای معیارهای ایرانی، می‌اندیشید که «وی مبه تاحل خود را ثروتمند نکرده است»، و مطمئنا تلاش زیادی برای تقویت ارتش کرده است. «رضاخان» از جمیع جهات آدم جاه‌طلبی است و ممکن است که قدرت را در دست‌های خود داشته باشد ـ برخی عقیده دارند که او خواب و خیال شاه شدن را در سر می‌پروراند ـ اما تا به‌حال با احتیاط و میانه‌روی رفتار کرده است. «رضاخان» می‌توانست نخست‌وزیر شود ـ و آرزوی آن را پس از اخراج «سید ضیاءالدین» [طباطبائی] از ایران داشت ـ اما به‌جای این کار، اندیشید که عجالتا بهتر است وزیر جنگ باقی بماند و موقعیت خود را [متدرجا] محکم کند. «لورین» اطمینان داشت که «رضاخان» روزی خواهد فهمید که بریتانیا دوست می‌باشد [او] می‌باشد و هرگاه دچار مشکل شود، بریتانیا به یاری‌اش خواهد شتافت، **«از این پس ما باید از هرگونه تظاهر به‌این که رضاخان زیر حمایت ما می‌باشد، خودداری کنیم.»(۶)**

این نکته‌ای بود که «لورین» گویا آن را احساس می‌کرد، و در آن دوران به «چارلز هارلینگ» نوشت: **«ما می‌بایست دست او را می‌گرفتیم و از وی جانبداری می‌کردیم.»** و زمانی درباره «رضاخان» به «کرزن» نوشت: **«اگر امروز [آشکارا] از او حمایت کنیم، این حمایت موجب نابودیش می‌شود. تبدیل او به یک آلت دست انگلستان، برایش مهلک است.»(۷)**

گزارش «لورین» درباره «رضاخان» از سوی وزارت خارجه بریتانیا **«بسیار خوش‌بینانه»** تلقی شد زیرا قبلا وزارت خارجه در مورد «رضاخان» نظر نامساعدی

4- Jack Hearne [نمونه مردم عوام انگلستان]
5- Mr. Jessep [مظهر ثروت در انگلستان]

۶ـ تلگرام «لورین» به «کرزن» به شماره ۱۲ مورخ ۱۹۲۲/۱/۳۱ ـ اف. او. ۷۸۰۴ ـ ۳۷۱ ـ نویسنده.
۷ـ نامه «لورین» به «هارلینگ» در تاریخ ۱۹۲۲/۴/۱۷ و به «کرزن» در ۱۹۲۲/۴/۱۷ ـ نویسنده

داشت. «آرمیتاژ اسمیت»(۸)، مشاور مالی سابق [انگلستان در ایران در کابینه «وثوق‌الدوله»] به‌اندازه‌ای نظرش درباره رضاخان نامساعد بود، که گفت: **«رضاخان با هرکس که دوست بود، به‌او خیانت کرد. اوازدولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بسیار نفرت دارد.»** وی همچنین، به‌دلیل بی‌سواد بودن، آلت دست وزیرمختار شوروی شده است».

شیخ خزعل زیر چتر حمایت مستقیم دولت انگلستان

در ایران، مانند مرزهای دیگر، بریتانیا تعهدات متضادی را پذیرفته بود و نمی‌توانست از عهده آن‌ها برآید. بریتانیا بر اساس قرارداد ۱۹۰۷ [روس و انگلیس] خود را متعهد به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران کرده بود که عملا به‌معنای حمایت از دولت مرکزی در تهران بود. همچنین، قول داده بود که از «شیخ» محمره در برابر دخالت دولت مرکزی جانبداری کند. مادامی که دولت مرکزی ایران ضعیف بود، بریتانیا می‌توانست از این مشکل طفره رود، اما با ظهور رضا خان به‌عنوان یک دیکتاتور، این مشکل علنی‌تر گردید چرا که «رضاخان» مصمم بود که خوانین نیمه مستقل جنوب عربی ایران را زیر سلطه خود درآورد و «شیخ» محمره [شیخ خزعل] نیرومندترین این خوانین بود.

شیخ خزعل یا شیخ محمره [خرمشهر] از خوانین استان بارور عربستان [خوزستان] بود. خوزستان یک منطقه عربی است که در مرزهای [جنوبی] ایران در بالای خلیج فارس قرار دارد و بندر مهم آن محمره [که امروز خرمشهر نامیده می‌شود] در داخل خاک ایران و کنار رودخانه کارون قرار گرفته است. در شمال غربی محمره و در عرض شط‌العرب(۹)، بندر بصره قرار دارد. ارتباط خوزستان با عراق و هند کاملا آسانتر و سریعتر از ارتباط آن با تهران است که با خرمشهر فاصله زیادی دارد، و فقط از راه زمین می‌توان به آنجا رفت.

چون خلیج فارس از لحاظ ارتباطات مستعمراتی بریتانیا اهمیت داشت، لذا دولت بریتانیا سال‌های متمادی صلح و آرامش را در منطقه خلیج فارس حفظ کرده و از آنجا مراقبت می‌نمود. تجارت برده و ورود اسلحه قاچاق را ممنوع اعلام کرد،

8- Armitage Smith

۹- رودخانه‌های دجله و فرات هنگامی که در کنار یکدیگر به خلیج فارس می‌ریزند، شط‌العرب نامیده می‌شوند - نویسنده.

بازرگانی را تسهیل نمود و دریانوردی را توسعه داد. دولت بریتانیا عقیده داشت که ایران با برخورداری از مواهب امنیت در این منطقه، باید ممنون انگلستان باشد. «ویکتور مالت»(۱۰) که درست پیش از ورود «لورین» به‌ایران، تهران را برای تصدی شغلی در اداره شرق وزارت خارجه [بریتانیا] ترک گفت، در یادداشت خود نوشته است:(۱۱)

«هیچ‌چیز شگفت‌آورتر از این نبود ... که وقتی وارد عربستان [خوزستان] یا یکی از بنادر ایرانی خلیج فارس شدم، مشاهده کردم کـه هیچ قدرت خارجی بجز بریتانیای کبیر (به هر دلیلی که باشد) وجود ندارد. ایرانیان ساکن سواحل خلیج [فارس] عموما عرب‌اند و از نژاد ایرانی نیستند و رهبران قبایل آنها [خوانین] در چشم این مردم از اهمیت بیشتری در مقایسه باحکومت دور دست شاه برخوردارند : اگر بتوانند به زبان خارجی صحبت کنند، آن زبان انگلیسی است، اگر خرید و فروش بکنند، بیشتر از روپیه [هندی] استفاده می‌کنند تا تومان. سایر قدرت‌ها را فقط به اسم می‌شناسند ... هند به آن‌ها نزدیکتر از تهران است و به مامورین ادارات کنسولی بریتانیا به چشم دوستی می‌نگرند در حالی که مردم شمال ایران به‌آنان با سوء ظن نگاه می‌کنند.»

هنگامی که «کرزن» در پایان سده نوزدهم از منطقه خلیج فارس دیدن کرد، «مزعل‌خان» عرب حکمران محمره، ریاست قبایل «محیسن» را داشت و هرسال والی ایرانی خوزستان می‌بایست «مزعل‌خان» را در این سمت تایید نماید. در آن دوران، حکومت مرکزی تهران تلاش می‌کرد تا قدرت خود را بر سراسر کشور مستقر سازد. «کرزن» در این زمینه نوشت: **«محل تردید است که حکومت ایران مرکز وجود یک خان قبیله عرب را که دارای قدرت واقعی می‌باشد، دوباره تحمل کند»**(۱۲). از دوران دیدار «کرزن» تا کنون، تغییرات زیادی صورت گرفته بود. «شیخ خزعل» سر برادرش «مزعل» را زیر آب کرد و موافقت شاه را با حکومت خود بر محمره گرفت. همچنین، او فرمانی از شاه دریافت کرد که به وی حقوق وزمین‌های معینی را اعطا می‌کرد (۱۳).

10- Victor Mallet

۱۱- یادداشت مورخ ۶ر۲ار۱۹۲۴ - با شماره بایگانی ۱۰۱۳۸ - ۳۷۱ اف. او - نویسنده.

۱۲- ایران و مسئله ایران، کرزن، ج۲، ص ۳۲۶-۳۲۷ - نویسنده.

۱۳- در مورد زندگینامه شیخ خزعل نگاه کنید به :
تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج ۳، انقراض قاجاریه، صفحات ۱۰۲ به‌بعد - مترجم

قدرت و استقلال عمل «شیخ خزعل» در اوایل سده بیستم افزایش بسیار یافت که ناشی از سه عامل زیر بود: نخست این که حکومت مرکزی ـ که فاقد یک ارتش نیرومند بود ـ گرفتار قیام مشروطیت بود و در وضعی قرار نداشت که به جنوب غربی کشور توجهی داشته باشد. دوم، چون امنیت و تجارت هند نیازمند آرامش در خلیج فارس و عربستان [خوزستان] بود، لذا همکاری شیخ برای انگلستان ضرورت داشت. و بالاخره، دولت انگلستان و شرکت نفت [ایران انگلیس] در صورتی می‌توانستند از میدان‌های نفتی تازه کشف شده بهره‌برداری کنند که حقوق احداث راه برای نصب لوله‌ها و اجازه تأسیس یک پالایشگاه در آبادان را بدست آورند. چون «شیخ خزعل» طبق فرمان شاه، مالک این زمین‌ها بود، از این رو انگلیسی‌ها ناگزیر بودند دست به دامن شیخ خزعل شوند.

«شیخ» همواره می‌دانست که یک حکومت مرکزی نیرومند در ایران مبادرت به‌گسترش سلطه خود بر خوزستان خواهد کرد و در مورد وصول مالیات بیشتر از خوزستان به دلیل توسعه صنعت نفت در آنجا، پافشاری خواهد نمود. «آرنولد ویلسون»(۱۴) در این زمینه نوشت: «بدون دادن تضمین به شیخ خزعل دایر بر کمک انگلستان به وی، برای شیخ برآوردن خواسته‌های ما، حکم انتحار را دارد.»(۱۵)

دولت بریتانیا که مشتاق کمک کردن به شیخ خزعل بود، استدلال «آرنولد ویلسون» را پذیرفت و قراردادی در محمره [خرمشهر] در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰ بین سروان پرسی زاخاریا کاکس»(۱۶) و «شیخ» به‌امضا رسید، مبنی بر این که:

«دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آماده است تا حمایت لازم را از شما به‌عمل آورد به نحوی که راه حل رضایت‌بخشی در صورت هرگونه تجاوز حکومت ایران به قلمرو شما به عمل آورد و حقوق شما را نسبت به دارائی‌تان در ایران به رسمیت بشناسد.»

یک ماده تعریفی مهم در این قرارداد، تصریح می‌کند که اعطای این حمایت براساس این تفاهم قرار دارد که شیخ و اولادش تعهدات خود را در برابر دولت

14- Arnold Wilson

۱۵ـ یادداشت‌های یک صاحب منصب انگلیسی از جنوب غربی ایران در سالهای ۱۹۰۷ ـ ۱۹۱۴، آرنولد ویلسون O.U.P. ۱۹۴۱، ص ۹۴ ـ نویسنده.

16- Captain Percy Zochariah Cox

مرکزی ایران حفظ کرده و «از راهنمائی دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برخوردار شوند. یک قرارداد مشابه دیگر در نوامبر ۱۹۱۴ به‌امضاء رسید. مفاد این قراردادها را به دولت ایران اطلاع ندادند.

درگیری شیخ خزعل با رضاخان و سیاست انگلستان در این زمینه

همانگونه که «لورین» پیش‌بینی می‌نمود، شیخ محمره عزم خود را جزم کرده بود تا برای حفظ حقوق خود ایستادگی کند و در این کار متکی به قراردادهایش با بریتانیا و سپاسگزاری آن دولت از کمکی بود که «شیخ» به انگلستان در برابر ترک‌ها در جنگ ۱۹۱۴ ـ ۱۹۱۸ کرده بود. چنانچه «شیخ» و «رضاخان» ثابت می‌کردند که سر سازگاری با هم ندارند، امکان داشت جنگ داخلی روی دهد. اگر دولت بریتانیا می‌خواست از «شیخ» حمایت کند، می‌بایست نیروهایی را به کمک او بفرستد در حالی که بریتانیای پس از جنگ [اول جهانی] از قبول کلیه تعهدات [نظامی] جدید اجتناب می‌کرد. «ایر کرو»(۱۸) در این زمینه به «لورین» نوشت: «[انگلستان] یک دولت خلع سلاح شده بود... **افکار عمومی با توسل به زور در هر شکلی مخالف بود و تفاوتی نمی‌کرد که هدف از آن درست باشد یا خطا.**»(۱۹)

نکته مهمی که «لورین» می‌بایست پیش از توصیه به وزارت خارجه برای طرفداری از حکومت مرکزی درباره آن بیاندیشد ـ همانگونه که احساس تمایل به این کار را می‌کرد ـ این بود که آیا حکومت رضاخان دوام خواهد آورد یا نه. زیرا چنانچه حکومت «رضاخان» بعدا سقوط می‌کرد، سیاست تسلیم شدن «شیخ» در برابر «رضاخان» سبب می‌شد که دوستان بریتانیا درجنوب غربی ایران از انگلیس روی برگردانند. «لورین» می‌دانست که «کرزن» و نایب‌السلطنه هند و «سرپرسی کاکس» قویاً فکر می‌کردند که «شیخ» محمره خواستار حمایت آنان به خاطر وفاداری گذشته خود به‌انگلستان و نیز در صورت بروز مشکلاتی در آینده بود. در سال‌های بحرانی ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱، موضوع نیاز به حمایت از «شیخ خزعل» بارها عنوان شده بود و حتی [سرپرسی]کاکس» در ژانویه ۱۹۲۱ پیشنهاد کرد که در صورت سقوط دولت

۱۷ـ متن دو قرارداد یاد شده در سند شماره ۱۰۸۴۴ ـ ۳۷۱ اف. او. وزارت خارجه انگلیس آمده است ـ نویسنده.

18- Eyre Crowe

۱۹ـ نامه «ایر کرو» به «لورین» به تاریخ ۸/۱۰/۱۹۲۴ ـ نویسنده.

«مرکزی در تهران، «شیخ خزعل» و والی پشتکوه و بختیاری‌ها باید یک پیمان کمک متقابل امضا کنند و به آن‌ها اجازه داده شود تا استقلال خود را اعلام کنند.»

«والتر اسمارت» ـ که «لورین» برای نظراتش احترام زیادی قایل بود ـ پس از سفر به جنوب ایران در آوریل ۱۹۲۲، نوشت:

«اگر به‌طور منطقی بتوانیم امیدوار باشیم کـه رضاخان می‌تواند به مدت بیست سال دوام آورد و ایران را از نو تقویت کند و اصلاحاتی انجام دهد، در این صورت ما باید به‌جای سیاست جنوبی [حمایت از «شیخ خزعل»] یک سیاست ایرانی [حمایت از «رضاخان» و دولت مرکزی] را در پیش گیریم. اما کسی که شاهد عظمت و انحطاط رهبران بی‌شماری در تهران بوده است آیا می‌تواند متکی به چنین معجزه‌ای باشد؟ با نومید شدن از چنین سیاستی، ما نمی‌توانیم این آتوها [بهانه‌های] جنوب را دور بیندازیم.»

دلایلی به سود «سیاست حمایت از شیخ خزعل»، از جانب «آرنولد ویلسون» ارائه گردید که در آن زمان مدیرعامل شرکت نفت «انگلو پرشین» [ایران و انگلیس] و مشاور «شیخ خزعل» بود. وی عقیده داشت که بریتانیا با حمایت از شیخ می‌تواند همه چیز را به دست آورد.

«لورین» به نوبه خود، و برغم سنگین‌بودن کفه «شیخ خزعل»، بر آن شد تا از «رضاخان» حمایت کند زیرا وی ایران را از تجزیه نجات داده و مراقب تحریکات روس‌ها بود. «لورین» عزم راسخ «رضاخان» را می‌ستود و با تردیدهای «اسمارت» نسبت به دوام نیافتن حکومت «رضاخان» موافق نبود. «لورین» در اوایل سپتامبر ۱۹۲۲، ارزیابی ناخوشایند اما واقع‌بینانه خود را چنین نگاشت:

«فکر می‌کنم که باید همواره به‌خاطر داشت که تهران معیار نهائی روابط ما با ایران است. یکپارچگی امپراتوری ایران به‌عنوان یک کل و از لحاظ منافع کلی و دراز مدت بریتانیا به مراتب مهم‌تر از قدرت محلی هریک از سرسپردگان خاص ما می‌باشد.»(۲۰)

عقیده «لورین» مبنی براین که «نقشه دلیرانه و ماجراجویانه رضاخان» برای ایجاد یک ایران متحد می‌تواند کاملاً عملی شود، با برخی عقاید مخالف روبرو شد. «سرپرسی کاکس» می‌اندیشید که باید به‌یاد حکومت بریتانیا انداخته که تعهداتی دربرابر «شیخ خزعل» دارد زیرابه‌نظر نمی‌رسید که وزیرمختار اعلیحضرت

۲۰ـ تلگرام «لورین» به «کرزن»، به‌شماره ۴۴۱ مورخ ۱۹۲۲/۸/۱ ـ ۱۰۱۳۴ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.

پادشاه انگلستان این تعهدات را به یاد داشته باشد. «کرزن» به «لورین» هشدار داد که زیاد بر روی «رضاخان» حساب نکند چرا که وی به «رضاخان» اعتمادی ندارد: جای تردیدی نبود که «رضاخان» مرد نیرومندی بود اما می‌تواند وعده‌های شیرین بدهد و ناعاقلانه عمل کند.»

با وجود این مخالفت‌ها، «لورین» متهورانه در وظیفه خود پافشاری کرد تا به لندن تفهیم نماید که وی [لورین] نیازمند آگاهی از تصمیم انگلستان در این زمینه است زیرا خواه و ناخواه مبارزه‌ای پیش خواهد آمد. «لورین» در ۴ مه به لندن تلگرام زد، و در ۸ مه ۱۹۲۲ به تفصیل برای «اولیفانت» نوشت:

«اینک لحظه اقدام‌کردن به‌نحوی از انحاء درباره «سیاست مرکزیت‌دادن «رضا خان» فرا رسیده است، لحظه‌ای که ماه‌ها و ماه‌ها پیش فرا رسیدن آن را هشدار دادم: فکر می‌کنم که منافع عمده ما ایجاب می‌کند که با رضاخان متحد شویم. اما بسیار ناشیانه خواهد بود که بر مبنای یک توافق موقتی [با «شیخ خزعل»] به «رضاخان» ضربه‌ای وارد سازیم چرا کـه زور دارد و ما هیچ علائمی نداریم کـه [بدانیم] وی چگونه این زور را به کار می‌برد ... [اما] در صورتی که با رضاخان متحد شویم، چگونه باید به تعهدات خود در برابر شیخ وفا کنیم. این موضوع در حال حاضر مرا آزار می‌دهد ... ما باید بتوانیم ترتیب خاصی با رضاخان بدهیم. آیا این ترتیب ارزش بیشتری دارد یا نه؟ به درستی نمی‌دانم. زیرا فکر می‌کنم رضاخان می‌تواند با ایجاد تحریکات در بین قبایل عرب، شیخ را در هم بشکند... اگر او [رضاخان] مسئولیت تامین امنیت میدانهای نفتی را بپذیرد، ما به سختی می‌توانیم باوی مخالفت کنیم.»

عکس‌العمل «کرزن» ـ که نشانگر عدم واقع‌بینی او بود ـ می‌بایست «لورین» را ناامید سازد. اما «لورین» [از عقیده خود دست برنداشت] و [به «کرزن»] تلگرام زد:

«قادر نیستم به این موضوع فکر نکنم که یک هشدار دوستانه اما جدی به رضاخان] می‌تواند موضوعات را بر شالوده استوارتری قرار داده و ما را از راه چارهٔ پی‌ریزی یک سیاست جدید برهاند.» باید به رضاخان فهماند که بریتانیا با تعهدات خاصی که مایل به اجرای آن است، با شیخ محمره بستگی دارد و رضاخان نمی‌تواند **«سیاست مرکزیت خود را به نقطه‌ای ببرد که در آنجا با منافع انگلستان در تضاد است.»** در عین حال، شرایط واقعی آن تعهدات باید مخفی بماند.

برای «کرزن»، آشکار بود که «رضاخان»، نمی‌تواند بدون یاری و کمک مالی

«رضاشما ادامه کند:

«شما می‌توانید به او [رضاخان] خاطرنشان سازید که من [«کرزن»] تلاش کردم تا از طریق قرارداد [۱۹۱۹] ایران و انگلیس، به ایران کمک کنم، اما شکست خوردم و مورد اهانت ایرانیان قرار گرفتم. از آن زمان به بعد، شما [سر پرسی لورین،] با وجود یأس زیاد، تلاش می‌کنید تا اوضاع را سروسامان دهید... من از سوء ظن ایرانیان [به‌انگلستان] و تحریکات و دسیسه‌های مردم ایران کم‌کم دارم به‌گونه غم‌آلودی خسته می‌شوم. ایران برای مامرکزثقل دنیا نیست، وچنانچه ایران بخواهد ما را از خود براند چوب این کار را خودش می‌خورد و نه ما.»(۲۱)

حتی دوماه بعد، وقتی «اولیفانت» [به «لورین»] نوشت که ایران «با رئیس ما [وزیر خارجه] و خود ما کمی بهتر رفتار می‌کند»، تنها پیشنهاد آماده برای ارائه شدن این بود که «لورین» باید تلاش کند تا توافقی را میان دو بازیگر عمده [«رضاخان» و «شیخ خزعل»] به وجود آورد.

مرگ لرد «کرزن»

در جریانات دو ماه اخیر، «کرزن» شخصا از ناکامی سیاسی رنج می‌برد که به مراتب تلخ‌تر از رد شدن قرارداد ۱۹۱۹ از سوی ایرانیان بود. «بونار لا»(۲۲) نخست‌وزیر وقت انگلستان بیمار بود و در مه ۱۹۲۳ از سمت خود کناره‌گیری کرد. «کرزن» غالبا وظایف نخست‌وزیر را انجام می‌داد و اطمینان داشت که خودش نخست‌وزیر خواهد شد. اما، «استانلی بالدوین»(۲۳) به نخست‌وزیری رسید. [لرد] «استامفوردهام» به «لورین» گفت‌که شاه تکرمی‌کردکه **«چنانچه نخست‌وزیر از نمایندگان مجلس اعیان انتخاب شود، موجودیت واقعی کابینه به خطر می‌افتد.»(۲۴)** «کرزن» با شهامت و عزت نفسی که کاملا درخور ستایش بود، چیزی را زیر پا گذارد که آن را «بزرگترین ضربه و اوت‌کنندهٔ خود و شخصیت‌اش می‌دانست، که اینک دراوج مدت خودمی‌توانست آنرا [درنظرش] مجسم‌کند.»(۲۵)

۲۱ـ تلگرام «کرزن» به «لورین»، به‌شماره ۶۷۰، مورخ ۱۰ مارس ۱۹۲۲ـ ۱۰۱۲۴ـ ۳۷۱ اف او ـ نویسنده.

22- Bonar Law

23- Stanley Baldwin

۲۴ـ نامه لرد «استامفوردهام» به «لورین» در تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۲۳ ـ نویسنده.

۲۵ـ یادداشت نوشته شده بوسیله لرد «استامفوردهام» در مورد اظهارات «مورخ پنجم»، نیکلسون، همان منبع، صفحه ۳۷۷ ـ نویسنده.

از این رو، بخدمت که زیر دست «بالدوین» کار کند و به شغل خود به عنوان وزیر امورخارجه ادامه داد، تاآنکه کابینه درانتخابات عمومی دسامبر ۱۹۲۳ نتوانست اکثریت آراء انتخاباتی را به‌دست آورد و محافظه‌کاران در ژانویه ۱۹۲۴ درمجلس عوام شکست خوردند. «رمزی مک دونالد»(۲۶) به‌نخست‌وزیری رسید و سمت وزیرخارجه را در کابینه کوتاه مدت حزب کارگر، شخصا به‌عهده گرفت. «کرزن» در مارس ۱۹۲۵ در گذشت.

نخست وزیری رضاخان

خوانین جنوب ایران پس از ماجرای غافلگیرکردن قوای دولت مرکزی (که در ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲ عازم خرمشهر بود) و ترس از اقدام «رضاخان»، دور «شیخ خزعل» را گرفتند و در صدد دفاع ازخود برآمدند. بختیاری‌ها یک نیروی سوارنظام ۳۰۰۰ نفره برای حفظ موجودیت خود فراهم کردند. با وجود این، «رضاخان» در موقعیت نظامی محکمی قرار داشت و می‌توانست شرایط خود را بر بختیاری‌ها تحمیل کند. «رضاخان» در سال ۱۹۲۳ یک دسته از نیروهای منظم خود را در شوشتر (در خوزستان) مستقر کرد. «لورین» نوشت که این اقدام: **«نشانگر آغاز رخنه دولت مرکزی در عربستان [خوزستان] بود و به‌این منظور صورت گرفت تا عملا سلطه کامل سیاسی و نظامی دولت مرکزی را بر آن استان تامین نماید. امنیت محمره [خرمشهر] و میدان‌های نفتی تا کنون به عهده شیخ محمره [شیخ خزعل] و خوانین بختیاری بود و درآمد آنان عمدتاً از کمک خرج‌هائی تامین می‌شد که از شرکت نفت دریافت می‌کردند. رخنه قوای دولت مرکزی، هشداری به شیخ محمره [شیخ خزعل] بود که نگران از دست دادن موقعیت نیمه مستقل، واحتمالا در پی آن، دارائی و موقعیت و حقوق فئودال خود بود. چنانچه مخاصمات بین شیخ و دولت مرکزی منجر به‌درگیری شود، نتیجه آشکار آن وارد شدن زیان شدیدی به دارائی شرکت نفت و احتمالا متوقف شدن کارها و حتی تلف شدن کارکنان آن است.»(۲۷)**

«لورین» در اوایل اکتبر ۱۹۲۳ از محمره [خرمشهر] دیدن کرد. عالی جناب

26- Ramsay Mac-Donald

۲۷ـ گزارش سالانه دربار ایران، ۱۹۲۳، با شماره بایگانی ۱۰۸٤۸ ـ ۳۷۱ اف او ـ نویسنده.

«شیخ سر خزعل‌خان» دارای نشان «کی. سی. آی. ای»(۲۸)، اینک متجاوز از شصت سال از سنش می‌گذشت. بلند قد و باریک اندام بود و در لباس عربی با ابهت به‌نظر می‌رسید. عمامه بزرگی به‌سر داشت که به هیأت سیمای عقابگونه‌اش بلندی و قدرت می‌بخشید. «شیخ» با تشریفات زیاد از «لورین» استقبال کرد و برایش احترام زیادی قایل شد. «شیخ» از دوستانش، یعنی «سر پرسی کاکس» و «آرنولد ویلسون»، و از وفاداری خود به دولت انگلستان که زمین‌های او را قرین خوشبختی کرده است، سخن گفت. «شیخ» گفت چون حکومت مرکزی ایران همواره می‌کوشید تا قدرت او را تضعیف کند، لذا بریتانیا حیثیت وی را حفظ کرد. «لورین» نامه‌ای را به «شیخ» نشان داد که در آن «رضاخان» نوشته بود هیچ‌گونه قصد بدی درباره «شیخ» ندارد، چه رسد به این که بخواهد او را خلع کند؛ و رضاخان برروی همکاری با «شیخ» حساب می‌کند. «لورین» صادقانه به «شیخ» توصیه کرد که این موضوع را باور کند و با مرد نیرومند ایران همکاری نماید.

گویه زمانی پس از بازگشت «لورین» به تهران، «رضاخان» که از سوء اداره امور [مملکت] به‌وسیله نخست‌وزیران متعدد به ستوه آمده بود، به این نتیجه رسید که اگر ایران بخواهد راه نجاتی بیابد، نیاز به‌یافتن یک نخست‌وزیر فعال‌تر و وطن‌دوست‌تر دارد، و به‌این نتیجه رسید که فقط خودش قادر به انجام چنین کاری است.»(۲۹)

شاه با تغییر کابینه فقط به شرطی موافقت کرد که بتواند مصون از تعرض «رضاخان»، به اروپا برود. احتیاط شاه حیرت‌آور نبود زیرا وی به‌خوبی از نیات «رضاخان» با خبر و نگران تخت و تاج سلطنت و زندگی خود بود(۳۰). در واقع

۲۸ـ شیخ خزعل علاوه برگرفتن لقب سر (Sir) از دولت انگلستان، دارای نشانهای K. C. I. E و G. C. S. I. E. بود ـ مترجم.

۲۹ـ همان منبع ـ نویسنده.

۳۰ـ نخست‌وزیری «رضاخان» سردار سپه در ششم آبان ۱۳۰۲ و در پی سقوط کابینه «مشیرالدوله» ناشی از اوضاع سیاسی خاص ایران و سیاست بریتانیا در این کشور بود: «محمدحسن میرزا» ولیعهد در صدد بازگشت به حکومت خود در آذربایجان و استفاده از نفوذ خویش در عشایر این منطقه بود. «رضاخان» مخالفت خود را با این موضوع به هیأت دولت و شاه ابراز داشت و مانع رفتن ولیعهد به آذربایجان گردید. این موضوع سبب گردید که «مشیرالدوله» از نخست‌وزیری استعفاء دهد. سردار سپه بی‌درنگ از شاه تقاضا می‌کند که وی را نخست‌وزیر کند. شاه که خود را در چنگ «رضاخان» اسیر می‌دید، با تقاضای او به شرطی موافقت کرد که بلافاصله وسایل سفر وی ←

روش‌های بیرحمانه «رضاخان» و حالات خشم و غضب وی سبب می‌گردید که مخالفانش از او بترسند و به وی احترام بگذارند. «لورین» شکی نداشت که: «این است راه و روش رفتار با کسانی که جز از راه خشونت سر تمکین فرود نمی‌آورند ... و توده مردم خوشحال هستند که سرانجام یک مرد نیرومند در رأس امور قرار گیرد.»(۳۱)

در پایان سال ۱۹۲۲، «لورین» ابراز خشنودی فراوان کرد که شخص وی از آغاز، «رضاخان» را به عنوان **«یک اسب برنده در مسابقه»** مشخص کرده است. وی گفت که روابطش با نخست‌وزیر جدید از چند ضربه سخت به دور مانده و اینک روابط رضایتبخشی بارضاخان دارد. «لورین» برای افزودن بررضایتمندی خود، ترتیب نسبتاً موفقیت‌آمیزی برای پرداخت بدهی‌های مالیاتی «شیخ خزعل» به دولت مرکزی را در پایان این سال داد. «لورین» در ماه مارس ۱۹۲٤ عازم یک مرخصی طولانی شد و بیهوده امیدوار بود ـ همانگونه که بیهودگی آن بعدا به ثبوت رسید ـ که موضوع [اختلاف با «شیخ خزعل»] بالاخره فیصله یافته است. «لورین» گزارش کرد که این ترتیب [مالی] کامل و قطعی بود(۳۲). هنگامی که «لورین» ایران را ترک می‌گفت، اوضاع این کشور صور به طور بالقوه خطرناک بود، و چون «مانسون»(۳۳) مستشار نمایندگی نیز برای مدتی در ایران نبود، لذا وزارت خارجه بریتانیا مبادرت به اعزام «اسموند اووی»(۳٤) به‌عنوان کاردار بریتانیا در ایران کرد. «لورین» در مدت غیبت از ایران، در جریان حوادث این‌کشور گذارده شد. او در اجلاس کمیته دفاع سلطنتی که در ۲۸ ژوئیه [۱۹۲٤] در لندن تشکیل گردید، شرکت کرد. در این اجلاس، تصمیم گرفته شد که از حکومت هند ـ بریتانیا خواسته شود که در صورت لزوم مبادرت به اعزام یک نیروی نظامی

→ را به اروپا فراهم سازد. «رضاخان» شرط شاه را پذیرفت و بی‌درنگ او را روانه اروپا ساخت. در این زمینه نگاه کنید به:

عبدالله بهرامی، خاطرات عبدالله بهرامی، ج ٤، ص ۲۹۸ به‌بعد ـ مترجم.

۳۱ـ نامه «لورین» به «سی. ان. چرچیل» در تاریخ ۲۱ر۱۱ر۱۹۲۳ ـ اسناد وزارت امور خارجه انگلیس ـ نویسنده.

۳۲ـ تلگرام «لورین» به «کرزن» در تاریخ ٤ر۱۲ر۱۹۲۳ با شماره بایگانی ۱۰۱۳٤ ـ ۳۷۱ اف. او ـ نویسنده.

33- Monson

34- Esmond Ovey

بزرگ به میدان‌های نفتی جنوب ایران بنمایند»(۳۵).

تشدید اختلاف «شیخ خزعل» و «رضاخان»

عیمت «لورین» و «آرنولد ویلسون»(۳۶) از ایران در اواخر بهار و تابستان سال ۱۹۲۴ مایه تأسف گردید. زیرا «لورین» می‌توانست با استفاده از نفوذ دائمی‌اش در «رضاخان»، روش‌های خودکامانه او را محدود کند. لورین بر اثر تجربه دریافته بود که «رضاخان» آدمی نیست که بشود کاملا به او اعتماد کرد. دوستی شخص «آرنولد ویلسون» با «شیخ خزعل»، سبب شد که وی ضرورت توصیه به «شیخ» برای دوراندیش‌بودن و خودداری از اقدامات حاد را نادیده بگیرد. «رضاخان» با شیوه «وعده‌های شیرین‌دادن و قاطعانه اقدام کردن» به تعقیب «شیخ» ادامه می‌داد و شاید می‌کوشید با ایجاد تحریکاتی ـ از اوضاع، به سود خود بهره‌برداری کند. بی‌اعتمادی «شیخ خزعل» نسبت به «رضاخان» هنگامی به اوج خود رسید که به تعدادی از خوانین لرستان برای تسلیم‌شدن به مرکز ارکان حزب [ستاد فرماندهی] امان‌نامه داده شد و آن‌ها پس از تسلیم شدن اعدام گردیدند. مقامات محلی ایرانی که به وسیله کنسول شوروی در اهواز تحریک شده بودند، مسئول برخی از این رویدادهای ناخوشایند بودند. داستان‌هائی درباره نقشه‌های «رضاخان» برای «شیخ خزعل» و اقدامات «شیخ» برای دفاع از خود، همواره در دربارهای دو رقیب مطرح بود.

در ماه اوت ۱۹۲۴، اوضاع ناامیدکننده شده و «شیخ‌خزعل» عزم خودرا جزم کرده بود تا در برابر قوای دولت مرکزی ایستادگی کند. «رمزی مک دونالد» [نخست‌وزیر و وزیر خارجه بریتانیا] یک پیام شخصی و شدیداللحن برای «رضاخان» فرستاد و به «پیل»(۳۷) کنسول بریتانیا در اهواز دستور داد که شیخ را از مراقدام ستمگرانه برحذر دارد. یک دوران کوتاه آرامش در پی‌آمد که در طی

۳۵- ابلاغیه ۱۸۷ در تاریخ ۲۸/۳/۱۹۲۴ ـ Cab. 2. Vol 4 P. R. O نویسنده.

۳۶- «آرنولد ویلسون» ـ که بعدها لقب «سر» گرفت، در آن زمان رئیس شرکت نفت «انگلو پرشین» [ایران و انگلیس] و مشاور شیخ خزعل بود. وی در رابطه با موضوع دریافت امتیازات نفتی از «ایستوود»، امیر جهان، ورقابت یک شرکت انگلیسی دیگر در این زمینه، به بغداد رفته بود ـ مترجم.

37- E. G. B. Peel

آن تلگرام‌های ملایمی» رد و بدل شد(۳۸) اما، دکتر «یونگ»(۳۹) عضو شرکت نفت ایران و انگلیس به «لورین» نوشت: «**این داستان برای هیچیک از طرفین پایان شیرینی نخواهد داشت. چرا که هر دو طرف آشکارا نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد هستند. اما برخلاف یک زوج پیوند زناشوئی بسته، نمی‌توان آن‌ها را با طلاق از هم جدا کرد.**»

دریافت نامه‌ای از «رضاخان» حاکی بر از اعتبارشدن همه فرمان‌های شاه به شیخ در ۱۹۰۳، خشم و بی‌اعتمادی «شیخ خزعل» را مجددا شعله‌ور ساخت. هنگامی که «شیخ» به خوانین عرب گفت که «رضاخان» درصدد است تا همه املاک آن‌ها را تصرف کند، آن‌ها سوگند خوردند که تا لحظه مرگ از خود دفاع نمایند. با توجه به چنین شرایط بحرانی بود که «شیخ» قراردادهائی را با بریتانیا امضاء کرده بود، درحالی‌که دولت بریتانیا برغم نفرت عمیق خود از «رضاخان»، به جای اینکه به «شیخ» کمک نظامی بدهد فقط به کنش اندرز به او اکتفاء می‌کرد.

در این ضمن، کاشف به عمل آمد که در تهران اشتباه بسیاری از جانب هیات مستشاری مالی امریکا صورت گرفته است. آن‌ها به عنوی مشتاق وصول مالیات از دارائی «شیخ خزعل» برای پر کردن کسری بودجه کشور بودند که‌مدارک مثبته مربوط به اعتبار فرمان‌های اعطائی شاه به شیخ را ـ که توسط «اسموند اووی» [کاردار بریتانیا] ارائه گردید ـ نادیده گرفتند(۴۰). «اسموند اووی» [به وزارت خارجه] گزارش کرد که هیات مستشاری مالی امریکا نه تنها با بدخواهی **بلکه با کمی بیخردی به این کار دست زده‌اند(۴۱)**. یادآوری این اقدام اشتباه به رضاخان ضرورت داشت و «رضاخان» نیز با ارسال تلگرافی به محمره [خرمشهر]

۳۸- منظور نویسنده تلگرام‌هائی است که بین رضاخان و شیخ خزعل مبادله گردید ـ مترجم.

39- Dr. Young

۴۰- هیات مالی مستشاران امریکائی بریاست دکتر «میلسپو»، مطالبه ۱۴۰۰۰۰ تومان مالیات معوقه شیخ خزعل را نمود. «یوسف مشیرالسلطنه»، رئیس مالیه خوزستان تلگراف‌ها را به شیخ خزعل نشان داد. شیخ خزعل بشدت خشمگین شد و به وزیر مالیه تلگراف کرد و رونوشت آن را برای سردار سپه فرستاد که این مرد اجنبی کیست که از من مطالبه مالیات می‌کند و من تاکنون مالیاتی بدولت بدهکار نیستم بلکه طلب هم دارم چون مالیات خوزستان به مبلغ معینی در کنترات من است ـ مترجم.

۴۱- تلگرام «اووی» به «رمزی مک دونالد» در تاریخ ۱۹۲۴/۸/۲۱ با شماره بایگانی ۱۴۱۳۶ ـ ۳۷۱ اف. او. نویسنده.

خطای خود را بپذیرد(۴۲). احتمالاً «شیخ» اوضاع را ناخوشایند می‌دید زیرا یک یا دو هفته بعد، یک تلگرام خصمانه و سرسخت‌تر برای «رضاخان» فرستاد که بحران را دامن زد و منجر به حمایت کامل لیور از «شیخ خزعل» شد(۴۳).

«شیخ» به فراهم‌آوردن زمینه آمادگی خود برای مقابله با رضاخان ادامه داد و به سرگرد «پیل»، وعده‌ای نداد که گفته بود چنانچه شیخ دست از تدارکات نظامی خود بردارد و حل و فصل امور را به عهده دولت انگلستان بگذارد، در این صورت: «**صلح ناممکن خواهد بود و دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا چاره‌ای جز این ندارد که او [شیخ خزعل] را به عنوان متجاوز شناخته وخود رااز تعهدات کمک بدوی رهاسازد. این استدلال به‌گوش گر شیخ نرفت. شیخ اعلام کرد که حیثیتش اجازه نمی‌دهد که در برابر رضاخان تسلیم شود و افراد قبیله‌اش آماده‌اند بمیرند و این تحقیر را نپذیرند. شیخ افزود از این موضوع به خود می‌بالد که با این که دولت بریتانیا اینک دست از حمایت وی برداشته است، لکن وی به‌هرتقدیر در وفاداری خود نسبت به حکومت بریتانیا کوتاهی نکرده است.»(۴۴)**

دیگر امکان نداشت جلوی «شیخ خزعل» را گرفت. در ۱۴ سپتامبر [۱۹۲۴]، «شیخ» به پاریس تلگرام زد و از [احمد]شاه خواست که از طریق خوزستان به ایران برگردد(۴۵). دو روز بعد، «شیخ» یک بیانیه [نامه] تحریک‌آمیز به‌مجلس فرستاد و «رضاخان» را متهم کرد که قوانین ایران را زیر پای گذارده است، و او را غاصب نامید و هشدار داد که «شیخ» و هوادارانش نهایت کوشش خود را به عمل خواهند آورد تا «**به این مظالم جنایتکارانه و آشکار [رضاخان] خاتمه داده و**

۴۲ـ «رضاخان» در پاسخ تلگرام «شیخ» با ارسال تلگرام مؤدبانه‌ای از فرستادن تلگرام یاد شده اظهار تأسف کرد ـ مترجم.

۴۳ـ «شیخ خزعل» در پاسخ تلگرام رضاخان دایر بر این که علت مخالفت وی با مرکز چیست، پاسخ تندی به «رضاخان» داد ـ مترجم.

۴۴ـ یادداشت «پیل» به «لورین» درباره حوادث جنوب ایران در تاریخ ۱۹۲۴/۹/۲۱ ـ نویسنده.

۴۵ـ اشاره نویسنده به جریان «قیام سعادت» و اقدام نماینده شیخ به پاریس است. «احمد شاه» با همکاری با آنان برای ساقط کردن «رضاخان» از قدرت موافقت نکرد و گویا «سرپرسی لورین» که در آن زمان برای مرخصی به پاریس رفته بود با «احمدشاه» ملاقات کرد و او را از این کار منصرف ساخت. در این زمینه نگاه کنید به:
کتاب آرزو یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران، عباس اسکندری، ص۹۳ـ۹۴ و تاریخ بیست ساله، حسین مکی، پیشین، ج ۲ ص ۱۶۴ به بعد و اسرار سقوط احمد شاه نوشته رحیم‌زاده صفوی، ص ۸۹ به بعد ـ مترجم.

کشور را آزاد سازند» و «استقرار نظمی مشروطه و قانون اساسی و بازگشت قطعی اعلیحضرت شاه را تضمین کنند.»(۴۶)

نامه «شیخ خزعل» تأثیر چشمگیری در اوضاع نداشت. «رضاخان» به اقدامی علیه «شیخ خزعل» دست نزد و به «لورین» [کاردار بریتانیا] گفت که از مجلس نخواهد خواست که «خزعل» را یک یاغی اعلام کند، یا اجازه جنگ بدهد، مگر این که عملا از نظرات دولت انگلستان در این زمینه مطلع شود. این رویه سیاستمدارانه «رضاخان» و شرایط او برای حل و فصل مشکل جنوب اگرچه احتمالا به این منظور اتخاذ شد تا فرصتی برای تقویت ارتش داشته باشد، اما «لورین» و وزارت خارجه انگلستان آن را با نظر مساعدی تعبیر کردند. «پیل» [سرکنسول بریتانیا در اهواز] دست به‌کار تنظیم یک قرارداد منصفانه برای حل موضوع و به سلیقه خود گردید که در آن پیشنهاد شده بود «شیخ خزعل» برای مذاکرات به تهران برود. «پیل» این شرایط را در نهم اکتبر [۱۹۲۴] به شیخ خزعل اطلاع داد اما «شیخ» آن را **خفت‌بار و غیر شرافتمندانه** دانست. «شیخ» گفت چنانچه وی اندرزهای انگلستان را نادیده گرفته بود، اینک می‌توانست شرایط خود را بر حکومت تهران تحمیل کند و به‌تهران نخواهد رفت چون در آنجا وی را ترور خواهند کرد. از این رو باید به شیخ خزعل و خانواده‌اش ـ که دولت انگلستان به آنها اجازه جنگیدن نمی‌دهد ـ اجازه داده شود که از خوزستان خارج شده و به جای دیگری بروند. دولت انگلستان با این موضوع موافقت نکرد زیرا وزارت خارجه آن کشور عقیده داشت که این موضوع سبب خواهد شد که دنیای عرب تصور کند که دوستان انگلیسی «شیخ» قادر به حمایت از او نیستند، و نیز نفوذ «شیخ» در قبایل عرب و بختیاری برای حفظ امنیت میدان‌های نفتی لازم تشخیص داده می‌شود.

کارکنان وزارت خارجه [انگلستان] بگونه ناراحت‌کننده‌ای کم‌کم متوجه می‌شدند که امیدهای یک سازش بین «شیخ» و «رضاخان» تقریباً وجود ندارد و آنان [کارکنان وزارت خارجه] دیگر قادر نیستند موازنه را برای برقراری صلح میان آن دو حفظ کنند. آن‌ها عقیده داشتند که «شیخ» خود را در مسیر خطا انداخته است و نمی‌توان از وی در برابر حکومت مرکزی حمایت کرد، گو این که مقامات

۴۶ـ ترجمه این نامه در تلگرام شماره ۴۰۷ مورخ ۱۹۲۴/۹/۲۶ به «رمزی مک دونالد» با شماره بایگانی ۱۰۱۳۶ ـ ۳۷۱ اف. او. آمده است ـ نویسنده.
در مورد متن این نامه به منبع زیر مراجعه شود:
تاریخ بیست ساله، حسین مکی، پیشین، ص ۱۶۶ـ۱۶۷ ـ مترجم.

سرکنسولگری و کنسول‌های انگلیس در جنوب ایران با «شیخ» همدردی می‌کردند.

در یازدهم اکتبر [۱۹۲۴]، «پرسی لورن» با ارسال تلگرامی به عنوان «شیخ»، ابراز اطمینان کرد که یک راه حل سرافرازانه را برای میانجیگری [بریتانیا] می‌توان یافت. وی تلگرام خود را با کلمات تند زیر به پایان رسانید:

«اما باید به آن جناب هشدار دهم که کاسه صبر دولت مرکزی شاید بزودی لبریز شود، و در رویداد استمرار مخاصمات، شما نباید توقع هیچ‌گونه همدردی را از من داشته باشید.» (۴۷)

دولت بریتانیا فکر می‌کرد آخرین امیدی که برای صلح باقی مانده این است که «سر پرسی لورن»، شیخ خزعل و رضاخان را با یکدیگر روبرو کند و میان آنها میانجیگری نماید.

۴۷- تلگرام پرسی لورن به شیخ محمره، از طریق تهران [نمایندگی سیاسی بریتانیا در تهران] با شماره بایگانی ۱۳۶-۱۰/۲۷۱ اف. او. - نویسنده.

فصل چهارم

ماه عسل خوبی برای یك زوج شایسته

ازدواج «لورین»

چند سالی بود که «لورین» به مسالهٔ ازدواج می‌اندیشید، اما تصمیم‌گیری در اینباره برایش دشوار بود. او با نوعی آسودگی خاطر در سال ۱۹۲۱ با شتاب راهی ایران شده بود بی‌آن که خود را متعهد به ازدواج نماید. وی در سال ۱۹۲۴ که به‌انگلستان بازگشت، تصمیم گرفت از «لوئیز استوارت ورتلی»(۱) خواستگاری کند. «لوئیز»، متولد ۱۸۹۲، دختر بزرگ عالیجناب سرلشکر «ادوارد مونتاگو استوارت ورتلی»(۲) و «وایولت گاثری»(۳) بود. «لیلاس»(۴) خواهر «وایولت» با «رنل راد»(۵) پیوند زناشوئی بسته بود. بیشتر دوران کودکی «لوئیز» در «های کلیف کاسل»(۶) در نزدیکی «بورنه ماث»(۷) سپری شده بود، در یک خانه به سبک «گوتیک»(۸) که شاعرانه و غریب می‌نمود و پدر و مادرش در باغ شگفت

1- Louis Stuart Worthley
2- Major General the Honourable Edward Montagu Stuart Worthley
3- Violet Née Guthrie
4- Lilas
5- Rennell Rodd
6- High Cliffe Castle
7- Bournemouth
8- Gothic

انگلیز آن، به پذیرائی از پادشاهان وملکه‌ها ورجال می‌پرداختند که گاه میهمانانشان می‌شدند. «لوئیزا» چند ماهی را در سفارت [بریتانیا] در رم نزد خاله‌اش «لیدی راد» سپری کرد و به «لیدی راد»(۹) در تشکیل بازارهای خیریه و برگزاری کنسرت موسیقی به سود بینوایان کمک می‌کرد و بسیاری از تجربه‌های زندگی خود را در تمام خانوادگی خاله‌اش فرا گرفت. نخستین بار که «پرسی لورین» را دید در تعطیلات تابستانی بود که به اتفاق آقا و خانم «راد» در «پوسی لیپو»(۱۰) می‌گذرانید.

مادر «لوئیزا» در نامه‌ای که به مناسبت ۲۱ سالگی‌اش برایش نوشت، از دخترش خواست که درباره آینده‌اش بیاندیشد:

«فکر می‌کنم که همهٔ تلاش یک دختر باید متوجه این هدف باشد که خود را آماده همسری و مادربودن سازد و بیشترین کوشش خود را به عمل آورد تا تنها راهی را که به روی دختران از طبقه او باز است، با کامیابی پیش گیرد... اینک بدان نتیجه رسیده‌ام که سرت به تنت می‌ارزد و چنانچه فقط [اندکی] زحمت را به خود هموار سازی، خواهی توانست یک کدبانو و مدیر خوبی برای خانه شوی، و چنان که در این کار به موفقیت برسی همسرت به تو افتخار خواهد کرد و این پالودگی شالوده استواری را برای یک تفاهم پدید خواهد آورد.»

این نامه در سال ۱۹۱۴ نوشته شد. جنگ اول جهانی زمینه فعالیت چنین دخترانی را گسترش داد و بسیاری از آن‌ها، از جمله «لوئیزا استوارت ورتلی»، در بیمارستان‌ها و در خانه‌هایی ویژه مجروحان و بیماران جنگی، به‌عنوان پرستار از افسران مراقبت می‌کردند. بسیاری از افسرانی که شایسته ازدواج بودند در بیمارستان‌ها و خانه‌های یادشده، به جلهٔ مرگ رفتند. «لوئیزا» نیز یکی از هزاران زن جوانی بود که آرزوی ازدواج‌کردنشان در میدان‌های گل‌آلود «فلاندرز»(۱۱) دفن شد، در حالی که تربیت خانوادگی‌شان آن‌ها را [به‌غیر از خانه‌داری] برای شغل دیگری آماده نساخته بود.

هنگامی که «لورین» در بهار سال ۱۹۲۴ به لندن آمد، لوئیز زن بسیار زیبائی بود که سی‌سال از عمرش می‌گذشت. بلند قد و گندمگون بود، چشمان زیبائی داشت، به طراحی و نقاشی علاقه‌مند بود. «لورین» او را بارها در خانه آقا و خانم

9- Lady Rodd
10- Posilippo
11- Flanders

«راد»، وبه‌مناسبت‌های گوناگون ملاقات کرد. اما نتوانست پیشنهاد [ازدواج] خود را با او در میان بگذارد. سرانجام در ماه سپتامبر که مرخصی‌اش رو به اتمام بود، به «کاتلین رونی» متوسل شد و او هر دوی آن‌ها را به «بیومرانت» دعوت کرد. همانگونه که [بعدها] «لیدی رونی» گفت، «لورین» در آن مهمانی، فقط سرگردان بود و بحث می‌کرد، سرگردان بود و بحث می‌کرد.» در «بیومرانت»، «لوئیزا» ــ که می‌دانست برای چه به آنجا دعوت شده است ــ ساعت‌ها در ساحل رودخانه نشست و ماهی‌گرفتن «لورین» را تماشا کرد و در انتظار پیشنهادی بود که به زبان «لورین» نمی‌آمد. چون «لوئیزا» زن با شخصیتی بود، چند روزی که گذشت، تصمیم به بازگشت به لندن گرفت. «لورین» وی را همراهی کرد، و در هنگام ورود به لندن، از او دعوت کرد به اتفاق هم به تماشای یک تئاتری مشهور بروند که مورد علاقه «لورین» بود. این دعوت به معنای یک سفر خسته‌کننده و بی‌ثمر به خانه یک بانوی فقرزده در «ایست‌لند»(۱۲) بود. در پی این سفر خسته‌کننده، «لورین» از «لوئیزا» برای صرف چای در «مل ریتس» نیز دعوت کرد، و سرانجام در آنجا بود که به وی پیشنهاد ازدواج کرد و پیشنهادش پذیرفته شد.

«سر رنل راد»(۱۳) به «لورین» نوشت، «لوئیز به‌اندازه‌ای با ما محشور بوده است که تفاوتی میان او و دخترم نمی‌گذارم. او اصلا خودپسند نیست و بسیار با ملاحظه و دوست داشتنی است.» سر رنل راد به پدر «لوئیزا» گفت که، «همه ما شدیدا انتظار این تحول را داشتیم و نیازی به گفتن نیست که امید آنرا در سر می‌پروراندیم، به ویژه که به نظر می‌رسد لورین نخستین مردی باشد که لوئیز به راستی به او اندیشید. لوئیز همسر خوبی برای یک دیپلمات برجسته خواهد بود.» سر رنل راد، همواره نظر خوبی درباره «لورین» داشت، «او را مردی می‌دانست که نمی‌تواند احساسات خود را بروز دهد، و در عین حال بسیار زودرنج است.»

آن دو در ۲۳ اکتبر ۱۹۲۴ در کلیسای «سنت مارک»(۱۴) واقع در خیابان «نورث آدلی»(۱۵) پیوند زناشوئی بستند و «لانسلوت اولیفانت»(۱۶) معتبرترین شاهد ازدواج آنان بود. «لورین» به دلیل اوضاع وخیم ایران نتوانست مرخصی‌اش

12- East Land
13- Sir Rennel Rodd
14- Saint Mark
15- North Audley
16- Lancelot Oliphant

را تمدید کند. پرونده آخرین تحولات ایران در وزارت خارجه را در اختیار «لورین» گذاردند تا بخواند. از این رو «لورین» در ۲۹ اکتبر [۱۹۲٤] به اتفاق همسرش لندن را ترک گفت.

ملاقات «لورین» و «احمدشاه» در پاریس

اما «لورین» و خانم «لورین» بیست و چهار ساعت در پاریس ماندند و ناگزیر شدند به دیدن شاه ایران بروند. شاه امیدوار بود که بتواند وزیرمختار بریتانیا را وادار کند و از او توصیه‌ای مبنی به‌بازگشت به‌ایران بگیرد. زیرا [احمدشاه] تصور می‌کرد که چنین توصیه‌ای، او را در برابر «رضاخان» محافظت می‌کند و انگلیسی‌ها را مسئول امنیت وی می‌سازد. اما «لورین» که آدم دوراندیش و ملاحظه‌کاری بود، ترجیح داد که چنین توصیه‌ای به شاه نکند. «لورین» از این جریان آگاه بود که شاه به‌عنوان بخشی از تحریکات خود برای ساقط کردن «رضاخان»، «شیخ محمره» را تشویق کرده است که علیه نخست وزیر دست به اسلحه ببرد. «لورین» هنگام ورود به «اسکندریه»، تلگرافی از وزارت خارجه دریافت کرد که وی را به خاطر «اقدام غیرمجازش» در توصیه به شاه برای رفتن به‌ایران، مورد نکوهش قرار داده بود ــ زیرا شاه به سفیر بریتانیا در «پاریس»، چنین گفته بود. این رویداد ناگوار(۱۷) و کوچک «لورین» را بسیار ناراحت کرد. اما «اولیفانت» به او اطمینان داد که شرح واقعی موضوع اینک در پرونده موجود است و **«نسل‌های آینده اگر روزگاری به آرشیو قدیمی [وزارت خارجه] دست یابند، خواهند فهمید که ماجرا به‌کلی بی‌اساس بوده است.»(۱۸)**

درخواست «رضاخان» برای تسلیم بلاشرط «شیخ خزعل»

آقا و خانم «لورین»، چند روزی را در رزیدانس [اقامتگاه] «لرد آللنبی» و «لیدی

17- Contretemps

۱۸ــ برخی از نویسندگان ایرانی معتقدند که سِر پرسی لورین، احمد شاه را وادار کرد از حمایت از شیخ خزعل دست بردارد. در این زمینه نگاه کنید به:
کتاب آبی یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران، عباس اسکندری، ص ۹۱ ــ مترجم.

آللنبی» در «قاهره» بسر بردند، سپس عازم «اورشلیم» شدند و در هفتم نوامبر وارد آنجا شدند و [در مدت اقامتشان] میهمان سر ارونالد استورز(۲۰) فرماندار کشوری اورشلیم بودند. در همان روز [هفتم نوامبر]، یک کابینه محافظه‌کار به ریاست «استانلی بالدوین»، مراسم تحلیف تصدی‌وزیری را به عمل آورد و «آستین چمبرلین»(۲۱) وزیر خارجه شد.

در «اورشلیم»، انبوهی از تلگرام‌های وزارت خارجه برای «لورین» جمع شده بود. «رضاخان» درخواست تسلیم «شیخ خزعل» را کرده بود و تهدید می‌کرد که چنانچه این کار در آتیه نزدیک صورت نگیرد، به خوزستان لشکر خواهد کشید. «رضاخان» با جمع‌کردن نیروهای خود در شمال ایران، توانست یک نیروی چهل هزار نفری فراهم کند. او به‌پیروزی خود اطمینان داشت ــ که دراین‌صورت، شیخ نمی‌بایست توقع رحم و مروت از سوی او می‌داشت ــ «بیل» [کنسول بریتانیا در اهواز] معتقد بود که شیخ می‌تواند یک نیروی ۲۵۰۰۰ نفری از اعراب فراهم کند. وضعیت شیخ مستحکم بود زیرا ازسوی«لرستان» حمایت‌می‌شد. درحالی‌که‌قوای دولت مرکزی دارای خطوط ارتباط طولانی بودند، قبایل عرب ایران در تاکتیک‌های جنگ چریکی مهارت داشتند(۲۱). در مهم‌ترین تلگرام مخابره شده به «لورین»، به او دستور داده شده بود که در مورد تسلیم «شیخ خزعل» به «رضاخان» پافشاری کند. «لورین» از این تلگرام چنین استنباط کرد که باید بین «رضاخان» و «شیخ خزعل» میانجی‌گری کند و این دستورالعمل جدید را که **«واقعا به معنای این بود که ما باید از رضاخان حمایت کنیم و در آخرین مرحله دست از حمایت شیخ خزعل برداریم و نابودی کامل او را درعربستان [خوزستان] فراهم‌سازیم(۲۳)...»** بسیار ناگوار می‌یافت.

«لورین» و همسرش با شتاب راهی بغداد شدند و در آنجا نیز «تلگرام‌های

19- Lord and Lady Allenby
20- Sir Ronald Storrs
21- Austen Chamberlain

۲۲ــ تلگرام «لورین» به سک توناند در تاریخ ۲۲ر۱۰ر۱۹۲٤ و ۲۳ر۱۰ر۱۹۲٤ با شماره بایگانی ۱۰۱۳٦ــ ۳۷۱ اف. او. و گزارش نظامی سرگرد دو. ا. کی. فریزر، وابسته نظامی بریتانیا در تهران به تاریخ ۲٤ر۱۰ر۱۹۲٤ و با شماره بایگانی ۱۰۱۳۷ ــ ۳۷۱ اف. او. ــ نویسنده.

۲۳ــ تلگرام «لورین» به وزارت خارجه از طریق بیت‌المقدس در تاریخ ۱٤ر۱۰ر۱۹۲٤ با شماره بایگانی ۱۰۱۳۷ــ۳۷۱ اف. او. ــ نویسنده.

زیادی» را در انتظار خود دیدند. اوضاع وخیم‌تر شده بود. «رضاخان» در چهارم نوامبر ۱۹۲٤ به «اووی» اطمینان داد که تا ورود «لورین» به ایران، نیروهای وی پیشروی به سمت جنوب را متوقف خواهند کرد(۲٤). «رضاخان» تهران را ترک گفت تا در ۸ نوامبر به نیروهای خود در اصفهان ملحق شود. وی در هشتم نوامبر اعلام داشت که ناگزیر است بی‌درنگ پیش از ریزش برف و بسته شدن گذرگاه‌های کوهستانی، از آنجا بگذرد. «رضاخان» همواره می‌توانست دلایل خوبی را برای انجام دقیق آنچه که متعهد کرده بود انجام ندهد، ارائه کند.

«لورین»، «لونیزه» را نزد کمیسر عالی «هنری دوبس»(۲۵) در بغداد گذارد و خود با هواپیما به اهواز به مقر «شیخ خزعل» رفت. «خزعل» از پیشروی قوای دولت مرکزی حیرت‌زده شده و مکر انتقام‌جویی رضاخان دچار هراسی ساخته بود و حتی رفتار دوراندیشانه «لورین» نیز به شیخ اطمینان خاطر نمی‌داد.

در پی گفتگوی بسیار طولانی «لورین» با «شیخ خزعل» و وعده «لورین» دایر بر گفتگو با «رضاخان» از طرف «شیخ» برای متوقف شدن پیشروی قوای دولت مرکزی، شیخ محمره سرانجام حاضر شد که نامه پوزش‌آمیزی به رضاخان در ۱٤ نوامبر بنویسد(۲٦). «لورین» پیش از ترک اهواز، شخصاً به رضاخان تلگرام زد و گفت که با توجه به عذرخواهی «شیخ»، «رضاخان» باید قوای دولت مرکزی را عقب کشیده و ترتیب دیدار با شیخ را در بوشهر، همانگونه که پیشنهاد شده بود، بدهد. «لورین» پاسخی مؤدبانه اما بسیار ناخرسندانه از «رضاخان» دریافت کرد: «رضاخان» عذرخواهی شیخ را پذیرفته بود اما از دادن دستور عقب‌نشینی به نیروهای ۱۵۰۰۰ نفری خود که اینک در خوزستان مستقر شده بودند، خودداری کرده و فقط تعهد نمود که از تعداد نیروهای خود بکاهد.

«لورین» در پانزدهم نوامبر با افسردگی به بغداد برگشت زیرا احساس می‌کرد که ناگزیر کردن شیخ به کوچک شمردن خود در برابر «رضاخان» و بی‌آن که حرکت متقابلی از جانب «رضاخان» نشان داده شده باشد، عمل عادلانه‌ای نبود. «لورین» نامه دلشکسته‌ای برای «تیرل»(۲۷) معاون وزارت خارجه نوشت.

۲٤ـ در این زمینه نگاه کنید به: حسین مکی، همان، صفحه ۲۰۲ ـ مترجم

25- Dobbs

۲٦ـ متن این نامه در قسمت اسناد کتاب آمده است ـ مترجم

27- Tyrrel

«لورین» در این نامه به ضعف بریتانیا اشاره کرد و نوشت که دیگر [بریتانیا] در موقعیتی نیست که بتواند در برابر «شیخ» با «رضاخان» قدرتنمائی کند و فقط قادر است جلوی قدرتنمائی آنها را بگیرد، و نتیجه‌گیری کرد که آخرین اعمال‌نفوذ انگلیس این خواهد بود که بتواند راه حلی را برای این مشکل بیابد(۲۸).

گزارش‌های رسیده از تهران و شیراز وبوشهر واهواز روزبه‌روز نگران‌کننده‌تر می‌شد و کمیسر عالی بریتانیا در بغداد نیز در انجام وظایف خود با دشواری‌هائی روبرو شده بود زیرا بحران ایران روحیه کارمندانش را خراب کرده بود. در این زمان بود که «اووی» تهران را ترک گفت و «هاشون» عهده‌دار امور سفارت گردید و پیاپی اخباری از احساسات ضدانگلیسی شدید در پایتخت را [به‌بریتانیا] گزارش می‌کرد. نمایندگان مجلس [شورای ملی] از دخالت بریتانیا در امور داخلی ایران شدیداً ابراز ناراحتی کرده و خواستار نابودی شیخ خزعل بودند. روس‌ها نیز با تبلیغات شدید ضد انگلیسی، از اوضاع به سود خود بهره‌برداری می‌کردند.

در ۱۹ نوامبر [۱۹۲٤]، «لورین» ناگزیر شد بپذیرد که «رضاخان» از تسلیم موقتی «شیخ خزعل» ـ که ناشی از مداخله «لورین» بود ـ سوءاستفاده کرده است و می‌خواهد سلطه نظامی خود را برسراسر خوزستان مستقر سازد، و با تحقق این منظور، شرایط خود را تحمیل نماید. در همان روز، «لورین» ناطقانه از رضاخان، خواست توضیح دهد که چرا برغم وعده قبلی دایر بر محدودکردن قوای خود، باز هم به پیشروی ادامه داده است، و ملاقات بوشهر در چه زمانی صورت خواهد گرفت؟ رضاخان بعداً نظر سرسختانه خود را در آن زمان چنین توجیه کرد که تهران مخالفت شدیدی با این موضوع داشت. اما بدون شک، پاسخ وی لحن تندی داشت. «رضاخان» در ۲٤ نوامبر به «لورین» تلگرام زد که عذرخواهی «شیخ محمره» به هیچ وجه کافی نیست و تسلیم بلاشرط «شیخ» و آمدنش به تهران را از شرایط بخشوده‌شدن می‌شمارد. تلگرامی هم در همین زمینه برای «شیخ» فرستاده و چون پاسخی دریافت نکرده است، لذا با نیروی خود به سوی محمره [خرمشهر] درحال پیشروی است. از آنجائی که پیام «رضاخان» به «شیخ» به‌زبان فارسی بوده و منشی‌های عرب [منشی‌های شیخ] قادر به فهم آن نبودند، از این رو با قایق بادبانی تلگرام را از بوشهر به محمره [خرمشهر] فرستادند. اینک علت این که «شیخ» فوراً به‌تلگرام رضاخان پاسخ نگفته بود، روشن می‌شد.

۲۸ـ نامه «لورین» به «تیرل»، از طریق بغداد، بتاریخ نوامبر ۱۹۲٤.

«لورین» پس از دریافت پیام تند «رضاخان» احساس کرد کـه بازی سیاسی تمام شده است. برای «بیل» تلگرام زد وبه‌او دستور داد که موضوع یورش شدید قوای «رضاخان» را به شیخ اطلاع دهد و وی را از قید و بند وعده‌های جنگ نکردن با «رضاخان» برهاند و نیز مسئولیت شیخ را نسبت به جان و مال اتباع دولت انگلستان یعنوی یادآور شود. سپس به «هاوارد»(۲۹) منشی [دبیر] شرقی نمایندگی بریتانیا تلگرام زد که «رضاخان» را پیدا کند و به او بگوید که از رویه تجاوزانه خود بکاهد. بالاخره «لورین» از لندن خواست که یک گردان از نیروهای انگلیسی را در بصره به‌حالت آماده‌باش نگاهدارد. لورین توضیح داد کـه کنترل اوضاع عربستان [خوزستان] از دست انگلیسی‌ها خارج شده. رضاخان تمام وعده‌های خود را زیر پا گذارده است و از خود قانون وضع می‌کند. بریتانیا با محدود کردن قدرت قبایل خوزستان قادر به‌دفاع از خود نیست و امنیت اتباع انگلیسی ایجاب می‌کند که اقدامات احتیاطی لازم برای دفاع از میدان‌های نفتی بی‌درنگ به مرحله اجرا درآید(۳۰).

[در این زمان] وزیر خارجه جدید بریتانیا [«چمبرلین»] مجبور بود با گرفتاری‌های زیادی دست وپنجه نرم کند ـ به‌ویژه درمصر، که درآنجا یک رشته ترور [شخصیت‌ها] موجب ضعف شدید سر لی استاک(۳۱) «فرمانده کل سودان و جانشین فرماندهی کل نیروهای مصری شده بود. «آستین چمبرلین» خاطرنشان کرده بود که: «چنانچه بتوانیم، بایستی از ایجاد بحران‌های گوناگون در زمان واحد اجتناب کنیم. آیا به‌راستی سر پرسی لورین می‌تواند آینده اقدام پیشنهادی خود را پیش‌بینی کند؟»(۳۲) وزیر خارجه بریتانیا پس از دریافت تلگرام محکم وهشدار دهنده «لورین»، موضوع را در هیات دولت طرح کرد و در تلگرامی که در پاسخ برای وزیرمختار بریتانیا مخابره شد، قویا تاکید گردید که‌دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به هرگونه مداخله نظامی خود در خوزستان مخالف است زیرا چنین مداخله‌ای بایستی در مقیاس وسیعی صورت گیرد و این عمل با سیاست کابینـه

29- Haward

۳۰ـ تلگرام «لورین» به وزارت امور خارجه در تاریخ ۲۰ر۱۱ر۱۹۲۴ با شماره بایگانی ۱۰۱۲۷ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.

31- Sir Lee Stack

۳۲ـ یادداشت «چمبرلین» در تاریخ ۲۰ر۱۱ر۱۹۲۴ با شماره بایگانی ۱۰۱۳۷ـ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده

مغایرت دارد، و این اقدام را صرفا باید به عنوان آخرین راه حل بکار برد(۳۳). درخواست «لورین» برای اعزام یک گردان از نیروهای انگلیسی [به‌بوشهر] رد شد اما ناوچه‌های «لوپین»(۳۴) و «سیکلامن»(۳۵) نیروی دریایی اعلیحضرت پادشاه انگلستان به بصره اعزام شدند و در آبادان موضع گرفتند.

همچنین به عنوان یک اقدام دیگر، به «مانسون» و «لورین» دستور داده شد تا شرایط قراردادهای بریتانیا با شیخ محمره [شیخ خزعل] را به دولت ایران اطلاع دهند. با این امید که «رضاخان» به آگاهی از آن‌ها دست از اجرای نقشه‌های خود بردارد. مانسون جزئیات این قراردادها را به وزیر خارجه ایران [ذکاءالملک فروغی] داد و وی نیز آن را در اختیار رضاخان گذارد. لورین از وزارت خارجه انگلستان درخواست لغو دستور یاد شده را کرد زیرا وی نیز مانند وزارت خارجه بریتانیا از شایعات گزارش شده از تهران بوسیله «مانسون» حاکی از این که سربازان انگلیسی در جنوب ایران داخل جنگ شده‌اند، و نیز این گزارش کـه دولت شوروی پیشنهاد کرده است **«برای کمک به ایران»** در این جنگ به ایـران نیرو بفرستد، نگران شده بود.

«لورین» استدلال می‌کرد که انتشار شرایط قراردادهای امضاء شده با «شیخ خزعل» سبب خواهد شد که احساسات ضد انگلیسی در پایتخت تشدید شود و بهانهٔ خوبی به‌دست تبلیغاتچی‌های شوروی بدهد و «رضاخان» نیز رویه سر ـ سختانه‌تری در پیش گیرد. خوشبختانه ، به دلیل لغو این دستور از سوی وزارت خارجه بریتانیا، وزیر خارجه ایران حاضر شد گزارش جراید شوروی را درباره چنین مسایلی تکذیب کند.

«هاوارد» پس از این که نتوانست طبق قرار قبلی «رضاخان» را در شیراز ملاقات کند، در بوشهر با او تماس گرفت. «رضاخان» جدا معتقد بود که وعده‌هایش به «شیخ» درباره رفتار عادلانه با وی هنوز به قوت خود باقی است، اما خزعل باید در هنگامی که رضاخان برای انجام ترتیباتی جهت حفظ امنیت میدان‌های نفتی عازم عربستان [خوزستان] است به تهران یا به شیراز برود. «رضاخان» از دیدار با شیخ و لورین در بوشهر خودداری کرد و دلیل آورد که این خبر در همه‌جا خواهد

۳۳ـ تلگرام وزارت خارجه بریتانیا به «لورین» در تاریخ ۲۰ر۱۱ر۱۹۲۴ با شماره بایگانی ۱۰۱۲۷ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.

34- Lupin

35- Cyclamen

بپیچد و اثرات منفی بجای خواهد گذارد. رضاخان عقیده داشت که پیشروی نیروهایش به دلایل استراتژیک [سوق‌الجیشی] بوده است. رضاخان تنها توجیهی که برای رفتار خشک و غیرقابل سازش خویش داشت، عبارت بود از میاهوی سیاسی در پایتخت. در گفتگوهای بعدی با «هاوارد»، رضاخان لحن آشتی‌جویانه‌ای در پیش گرفت و سرانجام پیشنهاد زیر را ارائه داد:

«چنانچه شیخ دوباره پیامی برای او [رضاخان] بفرستد که حاکی از تأیید تسلیم بلاشرط شیخ در پیام اول باشد، و اضافه نماید که در آینده دستورات رضاخان را اجرا خواهد کرد، در این صورت، رضاخان به‌اتفاق ده یا دوازده نفر از همراهان خود به‌عنوان میهمان «نزد» شیخ خواهد رفت. شیخ باید به تنهائی از آنان در جلوی استقبال کند، و اگر لورین در آنجا حضور داشته باشد، این موضوع باید کاملا مخفی بماند.»

دیدار «رضاخان» با «شیخ خزعل» و «لورین»

اینک فرصتی که «لورین» انتظارش را می‌کشید، فرا رسیده بود. «لورین» این اطلاعات را برای «میل» فرستاد و به وی یادآور شد که چنانچه راه حلی برای حفظ آبروی شیخ مناسب آید، باید این پیشنهاد بی‌درنگ از جانب شیخ پذیرفته شود. در صورتی که شیخ شرایط رضاخان را بپذیرد، و از حضور من در دیدارش با رضاخان مطمئن شود، به طور محرمانه به‌او بگوئید که من در این دیدار شرکت خواهم جست.

روزهای پراضطرابی که در انتظار شیخ بود، بی‌اعتمادیش به‌رضاخان، نگرانی از جان خود و ندانستن این نکته که رضاخان ضربه بعدی را از کجا وارد خواهد ساخت ـ برای شیخ محمره طاقت‌فرسا بود. شیخ در ۲۸ نوامبر دستور انحلال ارتش خود را صادر کرد و از اهواز به کاخ خود در محمره [خرمشهر] رفت که در آنجا فاتحش در رودخانه لنگر انداخته بود. «میل» در دوم دسامبر تلگراف کرد، **«اینک روحیهٔ شیخ کاملا در هم شکسته شده است. به‌راستی بیمار است و از دیدار با رضاخان، در هرجائی که مستقیما زیر حمایت ما نباشد، وحشت دارد.»**

سقوط «شیخ»، خطر دیگری را در پی داشت زیرا با از دست رفتن اقتدار او، متنفذان و عشایرها [در خوزستان] بجنبش می‌آمدند. [از این رو] «لورین» دوباره درخواست کرد که یک گردان انگلیسی به حالت آماده‌باش درآید، اما وزارت

خارجه انگلستان دوباره پیشنهاد «لورین» را رد کرد. «لورین» خواهان بود که نوعی کنترل بر رضاخان داشته باشد زیرا عقیده داشت که شیخ را می‌توان کنترل کرد و وجود این گردان انگلیسی لازم بود تا رضاخان را سر عقل آورد.

به‌زودی شایعات مربوط به پیشروی قوای دولت مرکزی از سمت شمال و از میان لرستان تأیید شد. به‌این ترتیب عربستان [خوزستان] از سه جانب در معرض خطر قرار گرفت، در حالی که شیخ فقط خلیج فارس را پشت سر خود داشت. «لورین» در سوم دسامبر به وزارت خارجه [انگلستان] هشدار داد که چنانچه شیخ شرایط تحمیل شده را نپذیرد، رضاخان می‌تواند محمره [خرمشهر] را تصرف کند و بدون شک این کار را خواهد کرد. لورین معتقد بود که شرایط رضاخان مسلما سنگین و به‌نحوی بود که رفتن «شیخ» از عربستان [خوزستان] را ناممکن می‌ساخت. «لورین» به «میل» گفت که شیخ را باید ترغیب کرد که از محمره [خرمشهر] عازم دیدار رضاخان شود و خبر این موضوع را انتشار داد زیرا تسلیم «شیخ خزعل» تنها راه جلوگیری از اشغال نظامی [خرمشهر] بود و هر ساعتی که این کار به تأخیر می‌افتاد بر شدت مخاطرهٔ آن افزوده می‌شد.

لورین تشخیص می‌داد وقت آن رسیده است که خودش شخصاً در محل حاضر شود و نفوذش را به‌کار اندازد. دیدار رضاخان و شیخ خزعل ـ که لورین می‌بایست در آن شرکت کند ـ آخرین فرصت برای حفظ باقیماندهٔ آبروی شیخ خزعل و جلوگیری از ادامه جنگ بود. لورین مصمم بود که این دیدار صورت گیرد. به «هاوارد» و «میل» دستور داد که وی را در بصره ملاقات کنند. لورین و همسرش در سوم دسامبر به راه افتادند. «لورین» میل نداشت که همسرش را با یک وضعیت بالقوه خطرناک درگیر کند، اما احساس می‌کرد که حضور همسرش دست کم مایه اطمینانی برای او است جهت دستیابی به‌یک راه حل رضایتبخش.

لورین و همسرش که تمام شب را با قطار مسافرت کرده بودند، روز بعد به بصره رسیدند و در آنجا با مقامات مختلف روبرو شدند. «لوئیز» به مادرش نوشت: **«همه آن‌ها به هیجان آمده بودند. تصور می‌شد که جنگ آغاز شده و تلفاتی به هر دو طرف وارد شده است. شایعات گوناگونی وجود داشت حاکی از این که امکان دارد نخست‌وزیر [رضاخان] در جنگ کشته شده باشد».** لورین با هاوارد و پیل و افسر ارشد نیروی دریائی [انگلیس در بصره] به تبادل نظر پرداخت و آگاه شد که سرانجام شیخ از راه رودخانه به سوی اهواز رفته بود تا با رضاخان دیدار نماید. لورین ترتیبی داد که روز بعد پیل و هاوارد بصره را ترک گویند و

شیخ را به‌ادامه سفرش تشویق کنند و «هاوارد» به اهواز برود و ضمن تماس با رضاخان، ترتیب ملاقات لورین و رضاخان را بدهد. لوندز همسر لورین نوشت:

«ما در یک شب مهتابی دوست‌داشتنی با یک قایق متعلق به شرکت نفت از شط ـ العرب گذشتیم و به بالای رودخانه کارون در محمره [خرمشهر] رسیدیم. قرار بود که تلگرام‌های وزارت خارجه را در این نقطه به لورین بدهند.»

اداره شرق وزارت خارجه [انگلیس] این مشکل را آشکارا با وزیر خارجه مطرح کرد. مقامات این اداره عقیده داشتند چنانچه درخواست‌های «رضاخان» بیش از حد باشند، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان لزوماً باید تصمیم گیرد که آیا قصد انجام تعهدات خود در برابر شیخ یا رهاکردن او را دارد. چمبرلن [وزیر خارجه بریتانیا] با دستپاچگی اظهارنظر کرد: **«هیچ کاری را بدون موافقت نخست‌وزیر انجام ندهید.»** نخست‌وزیر که در آستانه رفتن به‌یک کنفرانس بین‌المللی بود، چنین نظر داد: **«قادر نیستم این مسأله را از رم یا در آخرین ساعات پیش از عزیمت خود به رم، فیصله دهم.»(۳۶)** از میان تلگرام‌های بی‌شماری که لورین در محمره دریافت کرد، یک تلگرام ناامیدکننده نیز وجود داشت:

«شاید ما سرانجام ناگزیر شویم گام‌هائی را در اجرای تعهداتمان نسبت به شیخ برداریم یا رضاخان را سر عقل آوریم. با در نظر گرفتن این که وزارت خارجه مایل نیست یک دسته نظامی به عربستان [خوزستان] گسیل دارد، آیا می‌توانید شیوه‌های دیپلماتیک دیگری را برای وارد آوردن فشار سیاسی به حکومت ایران پیشنهاد کنید؟»(۳۷)

این تلگرام به گونه‌ای منطقی نشان می‌داد که نگرانی لندن از این موضوع شدت گرفته است. لورین می‌اندیشید تنها فشار سیاسی مؤثری که می‌توان بر رضاخان وارد کرد این است که از شخصیت و نفوذ کلام خود در نزد «رضاخان» استفاده کند. لورین شنید که رضاخان همان روز وارد اهواز شده و شیخ را ترغیب کرده‌اند که به سفر خود ادامه دهد.

«لورین» در ششم دسامبر از محمره [خرمشهر] عازم اهواز شد و هنگام ورود به‌این شهر متوجه شد که شیخ و رضاخان با یکدیگر روبرو شده‌اند و با این که

۳۶ـ صورت مذاکرات وزارت خارجه بریتانیا در تاریخ ۳/۱۲/۱۹۲۴، با شماره بایگانی ۱۰۱۳۸ ـ ۳۷۱ الف. از ـ نویسنده.

۳۷ـ تلگرام وزارت خارجه به «لورین» در تاریخ ۵/۱۲/۱۹۲۴، با شماره بایگانی ۱۰۱۴۸ـ۳۷۱ الف. از ـ نویسنده.

شیخ برای جلب نظر رضاخان کوشیده است. اما وی با خشکی و سردی با شیخ برخورد کرده است.

در همان شب، «رضاخان» همراه با یک گروه از محافظان مسلح خود، به طور پنهانی به یک خانه متعلق به شرکت نفت ایران و انگلیس رفت که «لورین» و همسرش در آنجا اقامت داشتند. «لورین» عزم خود را جزم کرده بود که در این مذاکرات ابتکار عمل را به دست گیرد. وی با آهستگی و با لحن مهرآمیزی به «رضاخان» گفت که [پیش از این دیدار] در نظر داشته به دولت بریتانیا اطلاع دهد که موقع انجام تعهداتش در برابر شیخ فرا رسیده است. اما چنانچه این کار را کرده بود، ثمره آن فقط یک منازعه میان ایران و بریتانیا بود که فقط روس‌ها از آن سود می‌بردند و بزرگترین دارائی مشترک دو کشور (یعنی میدان‌های نفتی) به‌مخاطره می‌افتاد. شیوه لورین در اینگونه مواقع تسلط برمحیط مذاکرات و به‌کار بردن رویه جدی گفتگو و استفاده از چشم‌های آبی و نافذش بود تا بتواند به‌امتیازات مطلوبش دست یابد.

در لحظاتی که هاوارد به ترجمه فارسی کلمه‌های لورین سرگرم بود، نگاه سرد لورین به رضاخان دوخته شده بود و گوئی می‌خواست به زبان نگاه بگوید «مراقب باش! چنانچه لازم باشد ما آماده جنگیدن هستیم». در این لحظه بود که تفاهم بردامنهٔ لورین و رضاخان ارزش واقعی خود را نشان می‌داد. رضاخان به لورین اطمینان داد که قصد منازعه با بریتانیا را ندارد و مایل است شیخ را در منزلت دیرین خود نگاه دارد و نیروهای ایرانی از یک خط توافق شده فراتر نخواهند رفت. لورین با خود می‌اندیشید که نتایج گفتگو با رضاخان با خوبی بهتر از آن بود که پیش‌بینی می‌کرده است.

لیدی «لورین» که شاهد ورود و خروج دو طرف به محل مذاکره بود، در این زمینه نوشت که «صحنه ورود و خروج به یک نمایشنامه شباهت داشت»:

«هنگامی که نخست‌وزیر [رضاخان] داخل خانه شد تا پرسی [لورین] را ببیند، دسته‌جات [مسلح] داخل حیاط همراه با سربازان مسلحی که به صف شده و خانه را در محاصره خود گرفته بودند، قیافه‌های خشن و ترس‌آوری داشتند. وقتی شیخ وارد شد، این محل پر از عرب‌ها شد. نزدیک به ۲۰ عرب در اتوموبیلی که بسیار آهسته حرکت می‌کرد، از شیخ مراقبت می‌کردند (شیخ پیر است و نمی‌تواند رانندگی کند) ـ و صدها عرب دیگر در اطراف او می‌دویدند در حالی که بندوق [تفنگ] و مهمات داشتند. آن‌ها گروه به گروه، در تمام مسیر و در پیرامون

میدان چمباتمه زده بودند.»

در فاصله بین دیدارها، از لندن «لورین» دعوت شد تا در کنسولگری ضمن صرف چای با شیخ خزعل آشنا شود. لندن لورین ، شیخ را چنین توصیف می‌کند:

«یک نجیب‌زاده پیر و بدیع‌منظر، با چشم‌های درشت قهوه‌ای، و با سخن گفتنی خیرخواهانه ـ اگر نگویم همچون قدیسین سخن می‌گوید ـ شباهت زیادی به کسانی دارد که با شیوه‌های سده‌های میانه، رقیبان خود را از سر راه خویش برمی‌دارند.»

لورین با شادمانی درباره این دیدار نوشت که :

«شیخ تابع حرف‌های برسی [لورین] است و نخست‌وزیر [رضاخان] در برابر دلیل تسلیم می‌شود نه‌تهدید! ... در یک جلسه مذاکره، به محض این که نخست وزیر پرسشی از شیخ می‌کرد، شیخ بی‌درنگ یکی از پسرانش را به نزد پرسی می‌فرستاد تا از او بپرسد چه جوابی به رضاخان بدهد.»

«لورین» نیز در گزارش رسمی خود نوشت که «شیخ خزعل، دیر ترس از به خطرافتادن زندگیش و کوچک شدن نزد مردم غلبه کرده بود ... و توصیه‌های مرا با مهارت و با استواری انجام داد.» لورین [در گزارش خود] بارها از سرسختی شیخ سخن گفت: «بسیار دشوار است کـه فکر جدیدی را در کله او فـرو کرد ، دشوارتر آن که یک فکر کهنه را از کله‌اش بیرون کرد.» «خزعل» کاملا یقین کرده بود که وفاداریش باید در وهله اول به انگلستان باشد و در وهله دوم به ایـران. شیخ خزعل [از خود] می‌پرسید که چگونه می‌تواند به دو ارباب خدمت کند. بـه تنها پاسخی که شیخ می‌توانست دست یابد این بود که وفاداری خود را به‌حکومت ایران مشروط به ادامه حسن روابط «رضاخان» و «بریتانیا» سازد. «لورین» از او خواست کـه درباره این موضوع فکر کند چرا که رویه محافظه‌کارانه‌اش [سر پرسی لورین نماینده بریتانیا] احساسات وطن‌دوستانه «رضاخان» را جریحه‌دار می‌سازد. «لورین» به او گفت که در آینده باید مستقیما با رضاخان سر و کار داشته باشد و «یک توافق کارساز بین شیخ و رضاخان سبب می‌شود که سوء تفاهم‌های ناخوشایند پیش نیاید.»(۳۸) هرچند که این نصایح برای مقاصد دیپلماتیک

۳۸ـ تلگرام شماره ۹۷۸ لورین به چمبرلین در تاریخ ۸ر۱۹ر۱۹۲۴، با شماره بایگانی ۱۰۸۴۳ ـ ۳۷۱ الف. او ـ نویسنده.

سودمند بود اما با نوع زندگی «شیخ خزعل» شناسی نداشت. «لورین» می‌توانست «رضاخان» را ترغیب کند که رویه آشتی‌جویانه‌ای را در برابر شیخ در پیش گیرد، اما نمی‌توانست شیخ را تشویق کند که به «رضاخان» اعتماد داشته باشد.

لورین در هشتم دسامبر به لندن [به‌وزارت خارجه بریتانیا] گزارش کرد که مذاکرات با موفقیت کامل صورت گرفته و تمامی مصالح بریتانیا تامین شده است. نیروهای ایرانی تا فصل بهار در این منطقه باقی خواهند ماند و هنگامی که اوضاع سر و سامان یافت بیشتر این نیروها از منطقه خارج خواهند شد. موقتاً رضاخان سرگرم تعیین یک فرماندار ایرانی در اهواز است اما این فرمانداری در بهار آینده به شیخ محول خواهد شد. نکات جزئی متعدد مربوط به صلاحیت نیروهای دولتی و پلیس [نظمیه] و وصول مالیات بعدا مورد گفتگو قرار خواهد گرفت. «رضاخان» با لحن مؤکدی به «لورین» گفته بود که مایل نیست موقعیت محلی «شیخ» دگرگون شود. سرانجام، نخست‌وزیر و شیخ محمره به کلام‌الله مجید سوگند خوردند که در دوستی خویش وفادار بمانند(۳۹). لورین در نامه خود به عنوان تیرل [معاون وزارت خارجه بریتانیا] نوشته بود که همهٔ تلاش وی متوجه این هدف بود که از حکومت مرکزی ایران «**یک فرمان عفو برای شیخ بگیرد که جایگزین فرمان قبلی بریتانیا شوده**، و اینک خوشنود است که در این کار کامیاب بوده است.

تلگرامی که از جانب «آستین چمبرلین» به «لورین» مخابره شد، حاکی بود که «**کامیابی شما گواهی است برنفوذ وموقعیتی که برای‌خود درایران بوجود آورده‌اید و این شروع خوبی برای آینده می‌باشد.**» هنگامی که گزارش کامل «لورین» درزمینه این مذاکرات به لندن رسید، «چمبرلین» برپایه این گزارش نوشت:

«**گزارش سر پرسی لورین به همان اندازه که به خاطر اقداماتش در سراسر این مذاکرات دشوار و پرخطر، در نوع خود قابل تحسین است ... به همان اندازه ... پاسخ دندان شکنی است به کسانی که فریاد برآورده‌اند در شرایط کنونی جائی برای یک دیپلمات خوب وجود ندارد.**»(۴۰)

«لوئیزه» که از کامیابی همسرش به وجد آمده بود، برای مادرش نوشت: «**این کامیابی ماه عسل خوبی برای یک زوج شیفته بود.**» همسرش از هر راه ممکن

۳۹ـ تلگرام «لورین» به وزارت امور خارجه بریتانیا در تاریخ ۸ر۱۲ر۱۹۲۴، با شماره بایگانی ۱۰۱۲۸ ـ ۳۷۱ الف. او ـ نویسنده.

۴۰ـ تلگرام «چمبرلین» به «لورین» در تاریخ ۱۰ر۲ر۱۹۲۴ با شماره بایگانی ۱۰۱۲۸ـ۳۷۱ الف. او و یادداشت «چمبرلین» در روی گزارش شماره ۹۷۸ مورخ ۱۳ر۱۲ر۱۹۲۴ ـ نویسنده.

«از ریشخند کردن گرفته تا تهدید نمودن و تا حدودی توپ و تشر زدن» استفاده کرده و «**مسئولیت کامل را با انجام اقدام سریع و بدون مشورت با وزارت خارجه**» به عهده گرفته بود. لحن «لورین» تا سرزنشی در نامه خود نوشته بود «**چمبرلن به‌گرمی از بررسی تشکر کرده و دین خود را ادا کرده است.**»

اگرچه دولت بریتانیا خشنود بود که ناگزیر به اعزام نیروهائی به‌ایران‌نشده است، ولی این ماجرا موجب حیرت و سرگردانی وزارت خارجه بریتانیا شده بود زیرا تلگرام‌های رسیده از بغداد و تهران و اهواز و بوشهر حاوی نظرات ضد و نقیض بودند. «دارسی ازبورن»(۴۱) که در غیاب «لورین» (که در مرخصی بود) کفیل اداره سفارت بود، با خواندن تلگرام موفقیت‌آمیز لورین در زمینه نتایج‌مذاکرات اهواز، چنین اظهارنظرکرد: «**این‌سرانجام خوش فقط سبب‌می‌شود که موضوع‌بیشتر از گذشته برای من مرموز بماند.**» ولی برای «لورین» نوشت:

«درخواست‌های نخست شما برای اعزام سفینه‌ها و گردان‌ها به ایران در نقطه اوج بحران مصر، کمی نگران‌کننده به نظر می‌رسید. اگرچه محافظه‌کاران دوباره حکومت را به دست آورده بودند، اما به‌نظر می‌رسید که همه مردان خاموش ما ناگهان به‌وظایف خود پی‌بردند و به گونه اضطراب‌آمیزی در نشان‌دادن شهامت و غیرت خود هم صدا شدند.»

«ازبورن» نوشت که «لورین» تلاش کرده بود تا «**ما را از یک وضعیت آنی و یک اضطراب دردناک برهاند**»، و بیشتر از این هم کاری از او ساخته نبود، لکن «ازبورن» برخلاف خوش‌بینی «لورین»، به‌حسن‌نیت«رضاخان» اعتمادنداشت(۴۲).

* * *

«رضاخان» موفق شده بود به هدف‌های خود برسد. اینک استان زرخیز عربستان که از این زمان به بعد به‌نام ایرانی «خوزستان» نامیده می‌شد ـ با مخرج آن به خلیج فارس و میدان‌های نفتی بسیار پر ارزشش در سلطه دولت مرکزی ایران قرار داشت و نه در اختیار شیخ محمره که از حمایت بریتانیا برخوردار بود.

رضاخان در طی بازدیدهایش در اهواز، برای نخستین‌بار به سرکشی از میدان‌های نفتی پرداخت. آقای «جکز»(۴۳) مدیرشرکت نفت ایران‌و انگلیس که تاسیسات

41- D'Arcy Osborn

۴۲ـ نامه «دارسی ازبورن» به «لورین» در تاریخ ۱۹۲۴/۱۲/۲۹ ـ نویسنده.

43- Jacks

نفتی را به نخست‌وزیر نشان می‌داد، گزارش کرد که ابتدا رضاخان علاقه‌ای به‌این کار نشان نداد اما وقتی تحت تاثیر عملیات نفتی قرار گرفت با علاقه به این بازدید ادامه داد. «رضاخان» از میدان‌های نفتی راهی زیارت عتبات در نجف و کربلا در خاک عراق شد ـ همانگونه که زائران ایرانی دیگر نیز چنین می‌کنند. «رضاخان»، پیش از بازگشت کامیابانه خود به تهران، دوباره به خرمشهر آمد و وعده‌های خود را به شیخ خزعل به روی کاغذ آورد.

فصل پنجم

یك هدف عالی‌تر

تعهدات رضاخان در قبال شیخ خزعل

در نوزدهم دسامبر ۱۹۲٤ [۲۱ آذر ۱۳۰۳] «شیخ خزعل» با فرستادن تلگرامی به مجلس شورای ملی از اقدامات گذشته خود ابراز تأسف کرد و خاطرنشان ساخت که با خیراندیشی حضرت‌اشرف موقعیت‌اش بدون تغییر مانده است(۱). در روز بعد [۲۲ آذر ۱۳۰۳]، «رضاخان» با امضای اسنادی شیخ را مشمول عفو خود قرار داد و به فرمانداز جنوب [سرتیپ فضل‌الله‌خان زاهدی] دستور داد که مالکیت شیخ را بر املاک و دارائی‌اش محترم شمارد و مراقبت کند که شیخ و اعضای خانواده‌اش مورد اذیت و آزار قرار نگیرند.(۲)

رضاخان به لورین قول داده بود که نیروهای ایرانی فقط تا فصل بهار در خوزستان باقی می‌مانند، وتاآن‌زمان، موقتاً یک فرماندار ایرانی برای اهواز تعیین خواهد شد. لورین همچنین قول قطعی رضاخان را دایر بر این که قصد دارد: **«موقعیت شیخ را در محل اساساً مانند گذشته حفظ نماید»** بوزارت خارجه گزارش

۱ـ نگاه کنید به: تاریخ بیست ساله، بیشین، ص ۳۸۹ ـ مترجم.

۲ـ نامه شیخ خزعل به مجلس شورای ملی ایران در تاریخ ۱۸/۱۲/۱۹۲٤. ترجمه انگلیسی این نامه ضمیمه گزارش مورخ ۲۰/۱۲/۱۹۲٤ لورین بود. هر دو سند دارای شماره بایگانی ۱۰۸۱۲ ـ ۳۷۱ اف. او. است ـ نویسنده.

کرده بود(۳). در تعهدات امضاشدهٔ رضاخان نسبت به «شیخ خزعل» اشاره‌ای به‌این موضوعات نشده بود. واقعیت این بود که نیروهای دولت مرکزی در اهواز و محمره [خرمشهر] و آبادان متمرکز باشند، و نه‌تنها اهواز دارای فرماندار ایرانی گردید، بلکه برای خرمشهر یک حکمران ایرانی و در آبادان یک معاون فرماندهی نظامی تعیین شدند(۴). «بیل» کنسول بریتانیا در اهواز در ۲٤ دسامبر ۱۹۲٤ اعتراف کرد که اقدامات انجام شده از سوی حکومت ایران منقض آشکار وعده‌های «رضا خان» به «لورین» در تلگرافش در اوایل دسامبر است:

«شواهد بسیاری وجود دارد که تصرف این نواحی به قصد دائمی‌بودن صورت گرفته و با دشواری می‌توان باور کرد که حکومت ایران مرکز بخواهد با طیب خاطر این مواضع را ترک کند.»(۵)

بی‌اعتمادی عمیق «شیخ خزعل» به «رضاخان»، با وجود اسناد و تعهداتی که از او در دست داشت، به‌هیچ وجه از بین نرفت. شیخ با ترس و لرز آگاهی پیدا کرد که از رضاخان هنگام ورودش به تهران به‌عنوان فاتحی استقبال شده بود که شیخ یاغی را به اطاعت محض واداشته و استان خوزستان را زیر سلطه حکومت مرکزی درآورده است(۶). شیخ در دوران اقتدار خود همان‌گونه آمرانه رفتار کرده بود که اینک رضاخان می‌کرد. اینک که «شیخ» شکست خورده بود، کسانی که قبلا شیخ املاکشان را تصرف کرده بود ادعای ملک خود را داشتند. شیخ باصدای بلند و شکایتی گلایه سر داد که قدرت خود را در شهرها و در قبایل جنوب عربستان [خوزستان] از دست داده است و مقامات محلی ایران و نظامیان با بی‌احترامی با وی رفتار می‌کنند، و از این که به‌خصمان شناخته شده‌اش مقامات مهمی داده شده احساس سرافکندگی می‌کند. شیخ نیز نتوانسته بود بفهمد که حکومت ایران تا

۳- از لورین به وزارت خارجه بریتانیا در تاریخ ۲٤ر۱۲ر۱۹۲٤، با شماره بایگانی ۱۰۱۲۸ - ۳۷۱ اف او - نویسنده.

٤- انتصابات نظامی رضاخان بصورت زیر بود:
- سرتیپ فضل‌الله‌خان زاهدی حکمران کل خوزستان.
- سرهنگ عبدالله‌خان [سرتیپ امشاد مقدم] حاکم نظامی دزفول.
- سرتیپ محمدحسین میرزا [سرلشکر محمدحسین فیروز] فرماندار نظامی کهگیلویه و بختیاری.
- سرتیپ ابوالحسن خان [سرتیپ پورزند] فرماندار نظامی پشتکوه - مترجم.

۵- تلگرام بیل به لورین در ۲٤ر۱۲ر۱۹۲٤، با شماره بایگانی ۱۰۱۲۸ - ۳۷۱ اف. او - نویسنده.

٦- تاریخ بیست ساله، پیشین، ص ۱۹٦ - ۲۰۱ - مترجم.

چه‌اندازه قادر است قلمرو او را در زیر سلطه خود درآورد و [نهایتا] این کار را هم خواهد کرد.

هنگامی که لورین ترجمه انگلیسی تعهدات رضاخان نسبت به شیخ را برای وزارت خارجه بریتانیا فرستاد، یادآور شد که این تعهدات برطبق وعده‌های رضاخان نسبت به شیخ صورت گرفته و اظهار نظر کرد که:

«اگرچه موقعیت نیمه خودمختار شیخ از میان رفته است ـ که در واقع نیز می‌بایست چنین می‌شد زیرا اقتدار شیخ با ظهور یک حکومت مرکزی نیرومند باید از میان می‌رفت ـ اما سردار سپه (رضاخان) از این خردمندی برخوردار بود که شیخ را مطمئن سازد که تا آنجا که به شیخ و خانواده‌اش و دارائی آنان مربوط می‌شود، دولت در نظر دارد با آنان با انصاف و آبرو رفتار کند و قصد ندارد به کسی اجازه دهد که به تلافی اشتباهات گذشته بپردازد و یا از این موضوع که شیخ با تسلیم داوطلبانه خود به مقامات دولت مرکزی، دیگر از قدرت بلامنازع گذشته برخوردار نیست، به سود خود بهره‌گیری کند.»

لورین امیدوار بود که تضمین‌های رضاخان شالوده یک دوستی پابرجا بین او و خزعل را به‌وجود آورد که با گذشت زمان استوارتر شود، و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را از «مسئولیت دست و پاگیری» راحت سازد. لورین به ازبورن نوشت: «مدت‌های مدید، ما نماینده سیاسی شیخ در تهران بوده‌ایم که این کار راحت و سودآوری نبوده است.» وزیرمختار بریتانیا در مورد آینده [شیخ] به وزارت خارجه بریتانیا توصیه کرد که فقط «صبر کنید و ببینید که وعده‌های رضا خان برای سر و سامان‌دادن به اوضاع کلی خوزستان در فصل بهار به کجا می رسد.»(۷)

آوردن شیخ خزعل به تهران

نخست‌وزیر بارها پافشاری کرده بود که «شیخ خزعل» باید به تهران بیاید، اما شیخ تاکنون از این کار طفره رفته بود. در ماه‌های اول سال ۱۹۲۵ [اواخر سال ۱۳۰۳ شمسی] که شایع شده بود شیخ آماده رفتن به یکی از املاک خود در

۷- تلگرام لورین به وزارت خارجه بریتانیا در تاریخ ۱۴ر۲ر۱۹۲۵ با شماره بایگانی ۱۰۸٤۲ - ۳۷۱ اف. او. لورین به ازبورن در تاریخ ۷ر۲ر۱۹۲۵ - نویسنده.

محمره شده است. رضاخان پادشاهی خود را برای آمدن شیخ به تهران شدت بخشید. هنگامی که رضاخان در اول آوریل ۱۹۲۵ [۱۱ فروردین ۱۳۰۴] با لورین ملاقات کرد، تأکید نمود که حضور خزعل در پایتخت سبب می‌شود که به پرسش‌های متعدد درباره املاک و موقعیت وی، برای تصویب در مجلس، پاسخ داده شود. رضاخان از لورین خواست تا گفته وی را باور کند: **«که او واقعا قصد کمک کردن به شیخ را دارد ... چرا که به شیخ قول داده است این کار را به انجام رساند.»** لورین قانع شد که شیخ خزعل بایستی به خواسته رضاخان به تهران بیاید و با طیب خاطر به‌رضاخان وعده داد که شیخ را تشویق به این کار خواهد کرد و از این که می‌بیند رضاخان نظرات خیر خواهانه‌ای نسبت به شیخ دارد، خوشنود است. لورین به‌وزارت خارجه بریتانیا گزارش کرد که چنانچه فقط شیخ حاضر به مسافرت به‌تهران شود، موضوع املاکش طبق خواسته‌اش حل و فصل می‌گردد و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بعدا می‌تواند موضوع لغو تعهدات بریتانیا درقبال شیخ و سپردن وظیفه حراست از او به دولت ایران را بررسی نماید: **«این نتیجه بسیار خوبی خواهد بود، نتیجه‌ای که به عقیده من باید صمیمانه در تحقق آن‌تلاش کنیم.»(۸)**

مأموریت «بیل» کنسول بریتانیا در اهواز در ماه آوریل ۱۹۲۵ به پایان رسید و وی این شهر را ترک گفت. «مونی‌پنی»(۹) کنسول جدید، پیش از به عهده گرفتن سمت خود، با نخست‌وزیر دیدار کرد و پیام دوستانه رضاخان را دریافت داشت تا یک بار دیگر از شیخ دعوت کند که به تهران بیاید. لورین نیز در ۱۳ آوریل ۱۹۲۵ [۲۳ فروردین ۱۳۰۴] به وی دستور داد که لزوم پذیرش دعوت «رضاخان» را به شیخ یادآور شود و به او بگوید که به عقیده لورین **«در مورد آمدن به تهران نباید هیچ‌گونه درنگ و تردیدی نماید.»** «مونی‌پنی» در بامداد روز ۱۹ آوریل ۱۹۲۵ [۲۹ فروردین ۱۳۰۴] در کاخ «فیلیه»(۱۰) با شیخ دیدار کرد ومتوجه شد که دوباره **ترس بر وجود شیخ خزعل مستولی شده** و از رفتن به تهران نگران است. در همان شب، حکمران دولت مرکزی [سرتیپ فضل‌الله‌خان زاهدی] و چند

۸ـ تلگرام لورین به وزارت خارجه بریتانیا در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۲۵، با شماره بایگانی ۱۰۸۴۳ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.

9- Mony Penny

10- Felliyeh

نفری از مقامات ایرانی، شام را میهمان شیخ در کشتی‌اش به نام «ایوی»(۱۱) بودند که بیرون کاخ لنگر انداخته بود. «شیخ» از «مونی‌پنی» درخواست کرد که در نزد او بماند و از وی حمایت کند. اما پذیرش این درخواست ممکن نبود. «مونی‌پنی» گزارش کرد که لحظاتی پس از ساعت هشت شب:

«یک قایق توپدار ایرانی به نام خوزستان در حالی که چراغ‌هایش روشن بودند و در تاریکی شب بسمت ساحل حرکت می‌کرد، به کنار کشتی رسید. نزدیک به پنجاه سرباز وارد کشتی ایوی شدند. همراهان شیخ را بر روی عرشه دستگیر کردند و از شیخ و پسرش درخواستند تا داخل یک قایق موتوری شوند. این قایق بی‌درنگ عازم حفار شد. و از آنجا شیخ را با اتومبیل به اهواز بردند. روز بعد، حکمران اهواز به اتفاق شیخ و فرزندش با اتومبیل عازم دزفول شدند. گزارش شده است کـه این گروه همراه کاروانی به خرم‌آباد، و از آنجا با اتومبیل به‌تهران خواهند رفت.» (۱۲)

[هنگامی که این حادثه پیش آمد] لورین و همسرش برای تعطیلات کوتاهی به اصفهان و شیراز رفته و سرگرم تماشای شگفتی‌های تخت‌جمشید بودند که این خبر ناگوار را شنیدند. لورین با شتاب خود را به تهران رسانید و متوجه شد که تلگرافی از چمبرلین رسیده است، حاکی از این که **بازداشت شیخ «بسیار تأسف بار بود، و شما می‌توانید ـ چنانچه صلاح می‌دانید ـ به نخست‌وزیر ایران اطلاع دهید که این خبر را با نگرانی دریافت کرده‌ام.»(۱۳).**

لورین در دوم مه ۱۹۲۵ [دهم اردیبهشت ۱۳۰۴] با نخست‌وزیر دیدار کرد و در تلگرامی که برای وزارت خارجه بریتانیا در مورد خلاصه مذاکراتش با رضاخان فرستاد، اظهار داشت که: **«شیخ یک بار دیگر با گوش‌نکردن به اندرز من، وضع خود را دشوارتر کرده است ... درست همان‌گونه که دعوت نخست‌وزیر را برای آمدن به تهران رد کرد.»** لورین از وزارت خارجه اجازه خواست تا این مشکل را به صلاحدید خود حل و فصل کند:

11- Ivy

۱۲ـ تلگرام «مونی‌پنی» به لورین در تاریخ ۲۳ آوریل ۱۹۲۵، با شماره بایگانی ۱۰۸۴۳ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.

۱۳ـ وزارت خارجه بریتانیا خبر بازداشت شیخ را از دفتر شرکت نفت ایران و انگلیس در لندن و نیز از طریق خبر روزنامه تایمز دریافت کرده بود ـ تلگرام چمبرلین بلورین در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۲۵ با شماره بایگانی ۱۰۸۴۳ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.

«امیدوارم بین آن دو [رضاخان ـ شیخ خزعل] ترتیبی بدهم که زیانی متوجه منافع یا حیثیت ما نشود و تا حدودی به اعادهٔ حیثیت شیخ بیانجامد، [البته فقط در صورتی که] شیخ عاقلانه رفتار کند.» (۱۴)

ادارهٔ شرق وزارت خارجه بریتانیا با نظر لورین در این تلگرام هم‌عقیده نبود و نمی‌توانست به درستی دریابد که چرا لورین می‌بایست خودداری شیخ از رفتن به تهران را یک **«اقدام گستاخانه»** تعبیر کند. حتی اولی‌فانت [رئیس ادارهٔ شرق] و دوست وفادار لورین نیز از جملهٔ آخر تلگرام پسر عمویش خوشنود نبود که نوشته بود: **شیخ که به گونه قابل تحسینی در جنگ** [منظور کمک‌های شیخ خزعل به انگلستان در جنگ اول جهانی است] **رفتار کرده است، اینک نمی‌تواند درک کند که اوضاع و احوال بسیار تغییر کرده است.** «چمبرلین» در این قضیه بیشتر جانب احتیاط را رعایت کرد. وی از نمایندهٔ شیخ در محمره [خرمشهر] پرونده‌ای را دریافت کرده بود که حاوی نسخه‌هایی از قراردادهای امضا شده بین شیخ و سر پرسی کاکس بود. چمبرلین فکر می‌کرد که عمر این قراردادها به سر رسیده است:

«دنیائی که ما در آن زندگی می‌کنیم با جهانی که این تضمین‌ها داده می‌شد تفاوت دارد و باید با احتیاط در آن گام برداریم. منظورم این نیست که این دنیا از جمیع جهات دنیای بهتری است، لکن به طور یقین دنیای آسان‌تری نیست که سیاست گذشته را در آن به اجرا درآوریم. واقعیت این است که سیاست گذشته بر اثر وجود میثاق [جامعه ملل] و جامعه ملل تقریبا ناممکن شده است و ما باید مراقب باشیم در زمینی مورد تعقیب قرار نگیریم که قادر نیستیم در آنجا از خود دفاع کنیم.» (۱۵)

اگرچه لورین از رویه شیخ خزعل انتقاد کرد، اما در واقع از عمل رضاخان بسیار خشمگین و ناراحت شده بود؛ [زیرا او به خوبی می‌دانست:] چنانچه رضا خان واقعا قابل اعتماد نباشد، یک مانع جدی در پیشرفت کار به وجود خواهد آمد. لورین در گزارشی که با پست سیاسی فرستاد، گزارش کرد که با «سردار سپه» [رضاخان] درباره حیرت و ناراحتی خود از بازداشت شیخ سخن گفته و اضافه کرده بود: این کار که در غیبت او از تهران انجام شده، اطمینان وی را نسبت به

۱۴ـ تلگرام لورین به وزارت خارجه بریتانیا در تاریخ ۴ فوریه ۱۹۲۵، با شماره بایگانی ۱۰۸۴۲ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.

۱۵ـ یادداشت «چمبرلین» در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۲۵، با شماره بایگانی ۱۰۸۴۲ـ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.

رضاخان متزلزل کرده است. او به رضاخان گفته بود که بر اساس قول‌های وی [رضاخان] به شیخ توصیه کرده بود تا متکی بر این قول‌ها باشد، و دولت خود را نیز از تضمین‌های رضاخان آگاه ساخته بود، و حالا چگونه می‌تواند جواب دولت خود را بدهد؛ رضاخان دلیل آورد که ناگزیر به انجام این اقدام، به دلایل سیاسی بوده است، زیرا با توجه به بحران شمال ایران(۱۶)، وی مجبور بود بیشتر توان خود را از جنوب فرا خواند و تصور می‌کرد که تنها گذاردن شیخ در خوزستان عمل نابخردانه‌ای است چراکه امکان داشت نابسامانی‌های بیشتری در آنجا پدید آید. به‌علاوه، به هر ملاقاتی برای ترغیب شیخ برای آمدن به تهران دست زد، اما وقتی شیخ حتی اندرزهای لورین را نیز نادیده گرفت، لذا به‌فکر افتاد که به هر طریق ممکن شیخ را به تهران بیاورد.

با این که لورین انگیزه رضاخان را در این کار قابل درک می‌دانست، اما از شیوه اجرائی آن به‌شدت انتقاد کرد زیرا شیخ در چشم مردم کوچک شده بود و هر ایرانی این موضوع را می‌فهمید. لورین به رضاخان توجه داد که در هنگام ورود شیخ به‌تهران، از وی باید به عنوان یک دوست محترم استقبال شود تا این‌تصور پدید نیاید که وی یک زندانی است، و شخص لورین مایل است که نماینده‌ای را برای استقبال شیخ بفرستد. «سردار سپه» که به‌نظر می‌رسید با این موضوع موافقت داشت، به لورین گفت که قرار است شیخ در یک خانه دولتی دارای باغ در خارج تهران [جعفرآباد] زندگی کند و دوستان واقعی شیخ، می‌توانند در آنجا به دیدارش بروند، و اگر غیر از این باشد، عناصر نامطلوب فرصت خواهند یافت که به‌تحریکات بپردازند. لورین در اظهارنظر خود برای وزارت خارجه بریتانیا نوشت که: **«رضاخان در توجیه اقدام خود دلیل خوبی را ارائه داده است، خصوصا که شیخ نیز به‌اندرزهای من برای آمدن به‌تهران گوش نکرد. هرگاه که خزعل گوش به اندرزهای من داده، مشکلاتی را برای خود، و وضع ناراحت کننده‌ای را برای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان فراهم نمود.»**(۱۷)

لورین با همان پست سیاسی، نامه‌ای برای «اولی‌فانت» فرستاد، این نامه نشان می‌دهد که خشنودی وی از رضاخان کمتر از آن بود که از گزارشش احساس می‌شد. لورین در این نامه نوشت که فقط دو چاره وجود دارد: **«یا با شکیبائی**

۱۶ـ اشاره به حوادث آذربایجان است که بعدا رضاخان به آنجا سفر کرد ـ مترجم.

۱۷ـ گزارش شماره ۲۳۶ «لورین» به «چمبرلین» در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۲۵، با شماره بایگانی ۱۰۸۴۲ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.

اوضاع را سر و سامان دهد، همان گونه که این کار را کرده بود، یا این که چون رضاخان ـ برغم دلایلی که می‌آورد ـ قول خود را نادیده می‌انگارد و [به‌همین جهت] اعتماد من از او سلب شده است ـ باید روابط خود را با او کاملاً قطع کنم.» اگر چاره دوم را به‌کار می‌گرفت، در این صورت اعتبار او به عنوان وزیرمختار بریتانیا که مبنای کار خود را بر اعتماد متقابل گذارده بود، به پایان می‌رسید. افزون بر این، چنانچه قرار بود «شیخ خزعل» را نادیده انگارد، برکنارکردن «لورین» از سمت خود تنها امتیازی بود که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان می‌توانست به‌عمل آورد. اولیفانت این نامه را به‌وزیر خارجه نشان داد و چمبرلین در حاشیه نامه نوشت:

«در پاسخ به نامه خصوصی او بنویس که در سراسر این موضوع دشوار، اقدامات و گفتارش از موافقت کامل من برخوردار بوده است و قطع فعالیت او را در این مرحله یک مصیبت می‌دانم. اطمینان کامل دارم که او می‌تواند با همان کاردانی و داوری و ثبات قدمی که در سرتاسر این ماجرا نشان داده است این کار را با کامیابی به‌انجام رساند. فکر فرا خواندن لورین به ذهنم خطور نمی‌کند. فکر می‌کنم بهتر است این موضوع را با تلگرام به او اطلاع دهیم. لورین خیلی خسته شده است. نشان جدید او، یعنی ک.سی.ام.جی(۱۸) مایه دلگرمی‌اش می‌شود. باوجود این، شاید برای آرامش اعصاب خود به چیز بیشتری نیاز دارد.» (۱۹)

شیخ خزعل در تاریخ ۱۰ مه ۱۹۲۵ [بیستم اردیبهشت ۱۳۰۴] وارد تهران شد.

مجادله رضاخان با سفارت انگلیس و عذرخواهی رسمی وی از وزیرمختار بریتانیا

در اولین روز پس از ورود شیخ خزعل به تهران، به یک نامه‌رسان نمایندگی سیاسی بریتانیا که حامل نامه خوش‌آمد لورین بود و قصد دیدار شیخ را داشت، اجازه ورود به خانه شیخ ندادند؛ سپس دبیر شرقی سفارت با نامه به آنجا رفت و به او نیز اجازه ورود ندادند. این موضوع بر مشکلات لورین افزود. لورین به هاوارد دستور داد که به دیدار نخست‌وزیر برود و از این «بی‌نزاکتی تشریفاتی» گلایه کرده و درخواست برقراری تماس آزاد نمایندگی بریتانیا با شیخ را بنماید. رضاخان با خشم هاوارد را از اتاق خود بیرون کرد و فریادزنان گفت که نه

18- K.C.M.G.

۱۹ـ یادداشت چمبرلین در تاریخ ۶ژوئن۱۹۲۵ در نامه خصوصی لورین به‌اولیفانت به‌تاریخ۸مه۱۹۲۵ با شماره بایگانی ۱۰۸۴۴ ـ ۲۵۱ اف. او. ـ نویسنده

هاوارد و نه لورین حق ملاقات با شیخ را بدون اجازه او ندارند. در این موقعیت بود که هاوارد یک یادداشت اعتراض‌آمیز شدیداللحن فرستاد.

روز بعد که معاون وزارت امور خارجه [ایران] ظاهراً برای گفتگو درباره امور دیگر به دیدار لورین رفت، موضوع [یادداشت اعتراض نمایندگی بریتانیا] را عنوان کرد و توضیح داد که نخست‌وزیر به علت شنیدن اخبار نظامی ناگوار شمال «بسیار خشمگین» می‌باشد و او امیدوار است که لورین با آگاهی از «خلق و خوی تند رضاخان»، موضوع را سخت نگیرد تا از اهمیت آن کاسته شود. اما لورین نیز به‌نوبه خود از دست رضاخان خشمگین بود و عمل او را نوعی توهین به دولت بریتانیا می‌دانست که وی نماینده آن بود. این که به کارمند او اجازه ورود به خانه شیخ خزعل ندادند، رضاخان حتی لورین را برای دیدار شیخ محدود کرده بود و این که با شیخ خزعل طوری رفتار کرده بود که با توافق قبلی آن دو کاملاً مغایرت داشت و مهمتر از آن، شیخ در عمارت لورین بازداشت شده بود، **«توهماتی جدی در ذهن من نسبت به صمیمیت کلی رفتار رضاخان در این زمینه به وجود آورده است.»**

لورین برآن شد تا قدرت کامل خود را ـ ولو به قیمت گسستن وی از رضاخان باشد، نشان دهد. «لورین» از دیدار با نخست‌وزیر یا مکاتبه با وی خودداری کرد تا این که یک عذرخواهی کتبی و تضمین نامه قاطعانه‌ای از رضاخان دریافت کرد مبنی بر این که وی و کارکنان نمایندگی سیاسی بریتانیا هر وقت که بخواهند، می‌توانند به دیدار شیخ بروند(۲۰). رضاخان در این موقعیت، بهره‌جستن از حسن نیت لورین را بسیار مهم می‌دانست. لورین نوشت:

«مناسبات اتی ما با حکومت ایران به مدت ۲۴ ساعت تعادل خود را از دست داد تا این که پرسی نامه عذرخواهی رضاخان را ـ که خود پرسی درخواست کرده و متن آن را خود وی نوشته بود ـ دریافت کرد ... چون فرصت آن نبود که موضوع را برای تصمیم‌گیری به‌لندن ارجاع نماید، از این‌رو لورین به صلاحدید خود عمل کرد. نخست‌وزیر ایران نه‌تنها عذرخواهی کرد، بلکه درخواست کرد به ضیافت شامی بیاید که قرار بود ما شب بعد برگزار کنیم ... از این‌رو این دعوت‌نامه با کمال میل برای او فرستاده شد و رضاخان با چهره خندان به میهمانی آمد.»

هنگامی که لورین پس از مدت کوتاهی به‌دیدن شیخ رفت، ملاحظه‌کرد که شیخ

۲۰ـ گزارش شماره ۲۶۵ «لورین» به «چمبرلین» در تاریخ ۱۹مه۱۹۲۵، تلگرام مورخ ۱۲مه۱۹۲۵، با شماره بایگانی ۱۰۸۴۴ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده

در خانه راحتی زندگی می‌کند و روحیه‌اش به گونه شگفت‌انگیزی خوب است. شیخ به‌لورین گفت که دلایل رضاخان را برای آوردن وی به‌تهران درک می‌کند. اینک رضاخان وعده‌های خود را تجدید کرده و با احترام زیاد با او رفتار می‌کند. شیخ گفت که به صمیمیت رضاخان یقین دارد. این حرف‌های رضایت‌بخش شیخ که شاید برای دلخوشی لورین گفته می‌شد، یا به‌خاطر ترس از مستخدمین ایرانی بود که به‌آن‌ها دستور داده شده بود حرف‌های شیخ را به رضاخان گزارش دهند، به هرحال موجب خشنودی لورین شد. «**اگر اوضاع به‌همین منوال بماند، ما با سرعت می‌توانیم آن را سر و سامان دهیم.**»

دو اقدام اشتباه بریتانیا در ایران

لورین همان‌گونه که به‌اولیای دولت گفته بود، روابط خود را با رضاخان بر شالوده اعتماد متقابل قرار داد. اما دولت بریتانیا در دومورد رویه اشتباه‌آمیزی را در پیش گرفت و لورین ناگزیر شد به اعتراضات رضاخان خشمگین و مظنون پاسخ گوید. در ژوئن ۱۹۲۵ [تیرماه ۱۳۰۴]، حکومت هند بدون مشورت با دولت ایران، ترتیباتی را برای اعزام یک دسته نظامی به جنوب شرقی ایران به منظور حفاظت از راه‌آهن «دوزداب»(۲۱) (متعلق به دولت انگلستان) و کارکنان انگلیسی دربرابر [حملات] قبایل بلوچ داد که دست به طغیان زده بودند. خوشبختانه، نیروهای ایرانی سریعاً به این طغیان خاتمه دادند و دسته نظامی اعزامی از هند فراخوانده شد. لورین در این زمینه یادداشت شدیداللحنی برای لندن و دهلی فرستاد.

یک ماه بعد [مرداد ۱۳۰۴]، «آرنولد ویلسون» [رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس] که به تازگی از اروپا برگشته بود، لازم دانست که از کمیسر عالی بریتانیا در عراق کمک نظامی بخواهد. [ماجرا از این قرار بود که] در سپیده‌دم روز ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۵ [دوم مرداد ۱۳۰۴] اعراب ساکن محمره [خرمشهر] و اطراف آن با شنیدن شایعه ترور شیخ خزعل در تهران، قیام کردند. در خرمشهر، اعراب به‌سرعت پادگان کوچک نظامیان دولت مرکزی را شکست دادند و جنگ در تمام روز ادامه یافت و قسمت بزرگی از شهر به دست اعراب افتاد. «ویلسون»، بدون تماس‌گرفتن با کنسولیار بریتانیا و فرمانده نیروهای ایرانی، با تلفن از

21- Dozdap

بصره تقاضای کمک نظامی کرد. سپس، توانست با فرمانده نیروی نظامی ایران در اهواز تماس بگیرد و پیشنهاد کرد که افراد نیروهای پادشاه، برای حمل و نقل افراد خود به خرمشهر از خودروهای شرکت نفت استفاده کنند. نیروهای تقویتی ایران شب هنگام به محمره رسیدند و در بامداد روز بعد شهر را به تصرف خود درآوردند. [در این ضمن] زره‌پوش‌ها و افراد نظامی و یک قایق توپدار که به درخواست «ویلسون» از عراق اعزام شده بود، پیش از رسیدن به خاک ایران فرا خوانده شد.

«لورین» که از اقدامات «ویلسون» به هیچ‌وجه آگاهی نداشت، هنگامی که ماجرای خرمشهر را شنید، بی‌درنگ به کنسول انگلستان در اهواز (کنسول‌های انگلیسی در گذشته اختیار داشتند که در صورت لزوم از عراق درخواست کمک کنند) تلگراف زد که هیچ نیروی انگلیسی نباید وارد خاک ایران شود مگر به درخواست کتبی مقامات ایرانی یا با رضایت کتبی آن‌ها.

چون «رضاخان» تنها کسی بود که امکان داشت در برابر این حادثه عکس‌العمل نشان دهد، «رضاخان» شدیداً به‌اقدامات «ویلسون» اعتراض کرد اما لورین توانست با دلایل منطقی «رضاخان» را قانع کند(۲۲). اما دادن پاسخ منطقی به «آرنولد ویلسون» ــ که روز پس از غائله خرمشهر و پس از دیدن دستورالعمل لورین به کنسول بریتانیا در اهواز، برای «لورین» نامه‌ای نوشته بود ــ دشوارتر می‌بود. «آرنولد ویلسون» در این نامه نوشته بود که هنگام تلفن به بصره برای دریافت کمک نظامی، سوای ایرانیانی که در اثنای بحرانی اروپائی‌ها گریه سر داده بودند، سایرین در خیابان‌های شهر می‌جنگیدند. و بنابراین «**مرا خواهد بخشید که برای گرفتن امضاء از آنان [ایرانیان] تلاشی نکردم.**» «ویلسون» تصمیمگیری درباره دخالت یا عدم دخالت نیروهای انگلیسی در کار مقامات محلی ایرانی را کار خطائی به‌شمار می‌آورد زیرا می‌دانست چنانچه این مقامات از دولت بریتانیا درخواست کمک کنند شغل خود را از دست خواهند داد.

«ویلسون» امیدوار بود که لورین او را آدم تلخ و متکبر یا مسخره‌ای نداند، اما نامه‌اش [به لورین] به‌صورتی نوشته شده بود که این تصورات را به‌وجود می‌آورد:

۲۲ــ گزارش شماره ۴۲۹ «لورین» به «چمبرلین» در تاریخ ۱ اوت ۱۹۲۵، با شماره بایگانی ۱۰۸۴۹ - ۳۷۱ اف. او. ــ نویسنده.

«خارجیانی که در خارج از کشور خود زندگی می‌کنند و نمایندگی کشور خود را دارند، مانند دیپلمات‌ها یا سهامداران شرکت‌ها، بایستی همواره آماده باشند که نقش خلیفه‌بری(۲۳) را بازی کنند. ما در وفاداری‌مان به انگلستان نمی‌توانیم از حکومت بریتانیا شدیدتر باشیم [کاسه داغتر از آش باشیم] زیرا خوشبختی کشور بالاترین قانون‌ها است(۲۴). یک مورخ بزرگ می‌گوید که: یک حکومت با کدام شکیبائی خود را از زیر بار قدرشناسی در جهت حفظ یک هدف عالی‌تر، آسوده خواهد کرد؟»

لورین می‌توانست نظریه یاد شده را که در اساس درست بود، بپذیرد، اما اشاره «ویلسون» به «خلیفه‌بری» عذابش می‌داد و لحن نامه ناراحتش می‌کرد. لورین برای رد کردن دلایل «ویلسون» و ندادن امتیازی به او، رنج زیادی برد. لورین در پاسخ به این استدلال ویلسون که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به قراردادهای خود با شیخ عمل نکرده است، نوشت که **«اما، آیا شیخ به قرارداد خود با [سر پرسی] کاکس وفادار بوده است؟ شیخ آن طوری که می‌بایست عمل کند، رفتار نکرد، در حالی که رضاخان «با میانه‌روی و ملاحظه‌کاری که در اشخاص صاحب‌قدرت یک امر غیرعادی است، اقدام نمود.»** شیخ یک مانع بزرگ فراراه **«روابط آزادتر، آشکارتر، صمیمانه‌تر و سودمندتر ایران و انگلیس بوده است.»** [او همچنین نوشت:]

«چنانچه تصور می‌کنید که من تا کنون «برای حفظ یک هدف عالی‌تر، اصل قدردانی را زیر پا گذارده‌ام»، باید بگویم که من با انجام تلاش‌های پیگیر، به خود اجازه دادم تا بار این قدرشناسی را ـ که پیشینیان من پذیرا شده بودند ـ پذیرفته و به این ترتیب به منافع یک هدف عالی‌تر زیان برسانم.»

«ویلسون»، یک مشکل اخلاقی را نیز عنوان کرده بود. چون «لورین» یک

۲۳ـ خلیفه بری (Vicar of Bray) همان کشیش منطقه بری (Bray) واقع در برکشایر و در کنار رودخانه تیمز است. اشاره نویسنده در اینجا به قصیده معروف [یک شاعر گمنام انگلیسی] درباره یک کشیش بری است. این کشیش در دوران سلطنت چارلز دوم (۱۶۶۰ ـ ۱۶۸۵) مذهب خود را تغییر داد تا شغل خود را از دست ندهد. منظور ویلسون از بکار بردن این طنز آن است که سر پرسی لورین به نرخ روز نان می‌خورده و تابع قدرت است، و در آن اشاره ضمنی هم به ماجرای شیخ خزعل شده است ـ مترجم.

۲۴ـ اشاره به ضرب‌المثل معروف لاتین Salus Republica Suprema Lex است، که به‌عنوان یک عرف سیاسی در حقوق انگلوساکسون پذیرفته شده است ـ مترجم.

دیپلمات کاملا حرفه‌ای بود لذا نمی‌توانست موضوع را صرفا از جنبهٔ اخلاقی آن ببیند. «لورین» از سیاست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دفاع کرد زیرا نظرش بر این بود که رضاخان، برغم همهٔ خطاهایش، مردی بود که ایران به وجود او نیاز داشت. لورین معتقد بود که شرکت نفت ایران و انگلیس از به قدرت‌رسیدن رضاخان نه‌تنها زیانی نکرده، بلکه سود هم برده است: **«و این موضوع می‌تواند معیار خوبی برای داوری درباره سیاست من باشد.»(۲۵)**

لورین ابراز خوش‌بینی خود را درباره یافتن یک راه حل رضایت‌بخش درمورد شیخ خزعل ادامه داد و در اکتبر ۱۹۲۵ [آبان ۱۳۰۴] به لندن تلگرام زد که [دستیابی به] یک راه حل عادلانه نزدیک است اما وضعیت ناخوشایند ادامه دارد. برخی از صاحبان صنایع، علیه آزادی شیخ به مخالفت پرداختند. مقامات ایرانی دلیلی برای ملایمت به‌خرج‌دادن نسبت به شیخ نمی‌دیدند و استدلال می‌کردند که بسیاری از یاغیان سربداران شده‌اند و شیخ هم باید همین سرنوشت را داشته باشد. مستشاران مالی امریکائی چشم طمع بر ثروت شیخ دوخته بودند تا خزانه خالی ایران را پرکنند، و در عین حال از سیاست استعماری بریتانیا در [illegible] به شیخ متزجر بودند. بالاتر از همه، رضاخان برغم تظاهر زیاد به دوستی با شیخ، می‌دانست که حضور شیخ در تهران بهترین دلیل تسلیم او است و مایل بود دشمن خود را همواره در دسترس و زیرنظر داشته باشد. هرگاه وزیر مختار بریتانیا به بازداشت مداوم شیخ اعتراض می‌کرد، رضاخان که به شیخ مظنون بود، موارد زیادی از تحریکات او را بر می‌شمرد.

لورین به آرنولد ویلسون نوشت: **«با وجود اینکه شیخ کوتاهی کرد مع‌الوصف وضعیت او مرا متأثر می‌کند. من به این پیرمرد علاقه دارم. علاقه من به او بدان خاطر است که در مبارزات او با تمام قوت قلبی که داشته‌ام، جنگیده‌ام.»**

۲۵ـ سند ل. [illegible] یکی از مدیران شرکت نفت ایران و انگلیس در ۲۶ مارس ۱۹۲۵ به «لورین» نوشته: «تا آنجا که به شرکت نفت مربوط می‌شود، ما هیچگونه سوء تفاهم یا مشکلی با رژیم جدید ایران نداریم.» با شماره بایگانی P. R. O. ۱۰۸۴۳ ـ ۳۷۱ الف. او ـ نویسنده.

فصل ششم

برخی از مردم

حضور «لیدی لورین» در ضیافت‌های رسمی

«لیدی لورین» زندگی در ایران را با میل و رغبت آغاز کرد. «لورین» به پدر زنش اطمینان داد که «لوئیز یک همسر عالی و بسیار شوخ‌طبع بوده است ... به همهٔ چیزهائی که به آن‌ها در زندگی اروپائی‌اش خو نگرفته و خویش را آماده روبرو شدن با آن نکرده است، می‌خندد.» «لوئیز» بیشتر اوقات برای مادرش نامه می‌نوشت و از سفرهائی که رفته بودند، سخن می‌گفت: «پرسی هنگام سفر با همراهانش، به یک شیخ عرب می‌ماند و «هوز»(۱) در حکم همسر دوم او است. محوطه نمایندگی شبیه یک دهکده کامل است که دیوارهای بلندی آن را فرا می‌گیرد. باغ نمایندگی پر از باغچه است و پرسی با شتاب در پی یک برگ چرخان از شمال به جنوب، و سپس، از جنوب به‌شمال می‌دود.»

«هوز»، مستخدم «لوئیز»، همراه وی از «های‌کلیف»(۲) به‌ایران آمده بود. «لوئیز» پیشخدمت‌های متعددی در نمایندگی داشت تا دستورات او را انجام دهند. وقتی «لوئیز» می‌خواست به پیشخدمت‌هایش دستوری بدهد، با غرور بسوی آن‌ها می‌نگریست و با اشاره دست صدایشان می‌کرد.

«لوئیز» در تهران دوستان اندکی پیدا کرد زیرا همسران سایر دیپلمات‌ها را

1- Howes

2- Highcliffe

بودن میرفتند و بانوان ایرانی با حسودی مثل که به او می‌چسبیدند. زن‌های ایرانی ... از جنگ می‌زدند تا ببینند از چه جنس است و چقدر می‌ارزد. «لوتیز» بیشتر زمان خود را با «هیلدا ارفع»(۳) همسر زیبای انگلیسی یک ایرانی سرشناس می‌گذراند. «هیلدا» در گذشته یکی از بالرین‌های برجسته باله «دیاگیلف»(۴) بود. خانم «ارفع» از «لورین» بسیار ستایش می‌کرد و او را یک انگلیسی نمونه می‌دانست. یک روز «لورین» به خانم «ارفع» گفت که تیم چوگان هیئت نمایندگی سیاسی بریتانیا بر تیم ارتش ایران غلبه خواهد کرد زیرا «هریک از آن‌ها به تنهائی از هریک از ما بهتر بازی می‌کنند. اما اعضای تیم ما با هم همکاری دارند.» «لورین» عقیده داشت که بازی چوگان به اندازه درخور اعتنایی به حس همکاری کمک می‌کند، و خود «لورین» هم بازیکن خوبی بود. علاقه زیاد «لورین» به چوگان سبب شد که «رضاخان» هم افسران ارتش را تشویق به داشتن باشگاه مخصوص چوگان بنماید.

در حالی که «لورین» فرانسه را بسیار خوب حرف می‌زد و فارسی را هم خوب می‌دانست و از شرکت در ضیافت‌های شام رسمی ـ خصوصاً در میهمانی‌هائی که صحبت از سیاست می‌شد ـ لذت می‌برد، «لوتیز» این ضیافت‌ها را بسیار خسته کننده می‌یافت. تشریفات خشکی رعایت می‌شد و «لوتیز» ناگزیر بود به عنوان همسر شیخ‌السفراء(۵) در سر میز شام بین نخست‌وزیر [رضاخان] و وزیرمختار ترکیه بنشیند. رضاخان فرانسه و انگلیسی نمی‌دانست و کمی ترکی می‌دانست و وزیرمختار ترکیه هم کمی فرانسه می‌دانست. «لوتیز» درباره یکی از ضیافت‌های «لورین» که رضاخان هم در آن شرکت داشت نوشت: **«از دو شب پیش که درکنار نخست‌وزیر نشستم، فارسی من اصلاً پیشرفت نکرده، و از این‌رو به هیچ وجه نتوانستم با نخست‌وزیر حرف بزنم. یک شعبده‌باز پشت سر هم در ضیافت‌های شام نمایندگی بریتانیا هنرنمائی می‌کرد تا سر ما را گرم کند. کارش عالی بود و همهٔ میهمانان بسیار خندیدند.»** اما «لوتیز» هنوز به پذیرائی از میهمانان خود عادت

3- Hilda Arfa [همسر سرلشگر ارفع]

4- Diaghilev

۵- شیخ‌السفراء یا عمیدالسفراء [Doyen - Dean] به سفیر یا وزیرمختاری گفته می‌شود که مدت اقامت وی در یک کشور خارجی بیشتر از سایر سفراء یا وزرای مختار باشد. وی به‌نمایندگی سایر سفراء از حقوق و امتیازاتی برخوردار است. همسر شیخ‌السفراء نیز رهبری همسران سایر سفراء و وزیرمختاران را به‌عهده دارد ـ مترجم.

نکرده بود. «لوتیز» درباره یک میهمانی به مادرش نوشت: **«همهٔ میهمانان مست کردند. میهمانان مالز هیئت‌های مذهبی آمریکائی، یک استاد الهیات و یک داستان‌نویس فرانسوی بود که با رفتار خود مایه شرمساری روشنفکران فرانسوی شد.»**

«لیدی لورین» برای این که بتواند بر خستگی خود از گذراندن ساعات طولانی و بی‌پایان شام رسمی غلبه نموده و تا ساعت یک بامداد بیدار بماند و به گفتگوهای سیاسی وزیران کابینه گوش فرادهد، به فکر افتاد برای خودش برنامه‌ای درست کند زیرا «پرسی» ناگزیر بود پس از صرف شام ساعات متوالی با رضاخان پوکر بازی کند: **«میز بازی ماه جونگ(۶) را می‌چیدم و با وابسته نظامی فرانسه و همسر وزیرمختار فرانسه و یکی از دبیران نمایندگی‌مان بازی می‌کردم.»** با اینکه «لیدی لورین» به جنبه‌های خشک ضیافت‌ها اهمیتی نمی‌داد، اما برای آداب‌معاشرت و تشریفات اهمیت زیادی قائل بود. «لوتیز» در این زمینه برای مادرش نوشت:

«چند شب پیش دبیران نمایندگی سیاسی ایتالیا با ژاکت اسموکینگ به میهمانی ما آمدند و از این کار آن‌ها بسیار خشمگین شدم چون وقاحت را از حد گذرانده بودند(۷). اعلام کردم که میهمانان مرد اگر لباس مناسب نداشته باشند، حق آمدن به میهمانی‌های شام ما را ندارند.»

فقط ایتالیائی‌ها نبودند که به احساس توانائی و تشریفات آقا و خانم لورین توهین می‌کردند. لورین به کاخ بوکینگهام [کاخ سلطنتی] گزارش کرد که **«همسر وزیر مختار بلشویک [شوروی] کارت ویزیت خود را بوسیله یک مستخدم برای همسرم فرستاد و به این وسیله خود را معرفی کرد. شاید این کار در کشورهائی که در آنجا پرولتاریا [طبقه کارگر] حکومت می‌کند، رسم متداولی است؛ در مورد شخص وزیرمختار شوروی، برای نماینده پادشاه [انگلستان] بسیار ناراحت‌کننده است که یک چنین افرادی را به عنوان همکار سیاسی خود بپذیرد و بهرحال همه در چشم دولت پذیرنده [ایران] از وضعیت یکسانی برخوردار باشند.»** لرد استامفوردهام کاملاً با نکته مورد نظر لورین هم‌رأی بود:

«در اینجا [لندن] کراسین(۸) جایگزین راکوفسکی(۹) شده و طبعاً پادشاه [انگلستان] از دیدن او خوشش نمی‌آید، در حالی که جای تردیدی نیست که

۶ـ ماه جونگ (Mah - Jong) یک بازی ورق است که اصل آن از چین می‌باشد ـ مترجم.

۷ـ در شامهای رسمی سیاسی رسم است که فراک می‌پوشند نه ژاکت اسموکینگ ـ مترجم.

8- Krassin

9- Rakovsky [سفیر سابق روسیه شوروی در انگلستان پیش از انتصاب کراسین]

کراسین و لنین و تروتسکی بانیان انقلاب روسیه بودند.»(۱۰)

با گرم شدن هوا، آقا و خانم لورین پذیرائی از میهمانان خود را آسانتر و موفق‌تر یافتند. در باغ بزرگ نمایندگی بریتانیا که با قندیل‌های چینی تزئین شده و روشنائی آن‌ها بر سه مخزن بزرگ آب می‌افتاد، دسته موزیک آهنگ‌هایی می‌نواخت. در سوم ژوئن که روز تولد پادشاه انگلستان بود یک گاردن پارتی بزرگ برگزار شد. اما چنین میهمانی‌هائی دارای مشکلات مخصوصی بود. «لرد استامفوردهام» درباره گزارشی که لورین از این گاردن پارتی فرستاد، چنین اظهار نظر کرد: «**پادشاه [انگلستان] از گزارش شما خوشش آمد ... راستی چه سر و صدائی به راه می‌افتد اگر هربار که اعلیحضرت یک شام رسمی بدهد، میهمانانش تعدادی از کارد و چنگال‌های سلطنتی را در جیب خود بگذارند!**». میهمانی یاد شده برای لورین در سال ۱۹۲۵ واقعاً اهمیت داشت زیرا شب قبل از میهمانی شنیده بود که به او نشان ک. سی. ام. جی.(۱۱) اعطاء شده است.

همراه با گرفتن این نشان، لورین تبریک‌های متعددی دریافت کرد و از میان آن‌ها تبریک «هانکی»(۱۲) او را بسیار به وجد آورد. «هانکی» در تبریک خود نوشته بود «**اگرچه همواره کار معیار شایستگی است، اما شما با نشان دادن لیاقت زیاد از این معیار فراتر رفته‌اید ... حرف‌هائی را درباره شما شنیده‌ام که می‌بایست در گوشتان طنین اندازد.**»

روی‌همرفته، لورین احساس می‌کرد که با بودن در تهران، کاملاً از اخبار بی‌خبر می‌ماند. از این رو گلایه کرد که شایعاتی را درباره شغل خود از دوستانش شنیده «**تا سردی تخیل مرا گرم کند.**» «لوئیز» از مادرش خواهش کرد: «**برای لورین نامه بنویس چون او هرگز نامه خصوصی ندارد و خیلی دلش می‌خواهد که نامه‌ای دریافت کند. هرگز وقت نامه نوشتن ندارد و به این جهت از دریافت نامه تو خوشحال می‌شود.**» فقط پسرعمویش بود که همیشه برایش نامه می‌نوشت و تسلی‌اش می‌داد. لورین برای او نوشت: «**لانسلوت بسیار عزیزم، خداوند حافظ تو باشد که همه نوع کمک و همدردی با من می‌کنی. چنانچه تو اداره شرق را در هنگامی که من در تهران هستم ترک کنی، خودکشی خواهم کرد.**»

«لوئیز» در تابستان سال ۱۹۲۵ نوشت که در ماه ژوئن [خرداد] هر سال

۱۰- نامه لرد استامفوردهام به لورین در تاریخ ۱۹/۱۱/۱۹۲۵ ـ نویسنده

11- K. C. M. G.

12- Hankey

هیئت‌های سیاسی [مقیم تهران] برای فرار از گرمای شدید پایتخت به رزیدانس‌ها [اقامتگاه‌ها] در بالای تپه‌ها و در قلهک نقل مکان می‌کنند. درجه حرارت در روز به صد درجه فارنهایت می‌رسید و باد گرم سوزنده‌ای وزیدن می‌گرفت. «لوئیز» از تماشای صحنه جابجاکردن اثاثیه به قلهک سرگرم می‌شد:

«**همه ظروف شیشه‌ای و چینی، وسایل خوراک‌پزی، چراغ‌ها و غیره را داخل سینی‌ها گذارده و طبق‌چی‌ها آنرا به روی سر خود حمل می‌کردند. سی یا چهل نفر در یک زمان به راه می‌افتادند و درست همین حالا یک صف طولانی از آنان در جاده شمیران حرکت می‌کند... این کار یک راه آسان و ساده برای جابجاکردن اثاثه منزل است.**»

بیماری «لیدی لورین» در لار

تابستان آن سال لورین بسیار خسته شده بود. از هیجان و کار زیاد رنج می‌برد و «لوئیز» نیز به مدت چند هفته دچار تب نوبه شده بود. پزشک نمایندگی عقیده داشت که هر دو آن‌ها برای بهبود خود به مناطق کوهستانی بروند. به‌همین جهت تصمیم گرفتند به محوطه اردوی لار بروند که غالباً مورد استفاده کارمندان نمایندگی بود. بار و بنه سفر را جمع کردند و آماده حرکت شده بودند که «لوئیز» دوباره دچار تب شد. تب «لوئیز» تا اواسط ماه اوت [اواخر مرداد] ادامه یافت و وقتی تبش قطع شد، توانستند به لار بروند. حتی در آن موقع هم لوئیز به‌مادرش نوشت که «**احساس می‌کند بیشتر یک جنازه است تا یک انسان زنده.**» به‌خاطر لوئیز، همراهان او به‌جای رفتن از راه آسانتر، راه طولانی‌تر را انتخاب کردند و مسافتی را که می‌بایست دو روزه می‌رسیدند در مدت پنج روز رفتند. «لوئیز» به مادرش نوشت:

«**تو هرگز چنین قافله‌ای را که ما دیدیم، ندیده‌ای ـ هر شئی محلی قابل تصور را بر پشت قاطرها بار کرده بودند. قاطرچیان زیاد بودند و مستخدمین ما با شرایط محلی عادت داشتند. آنان به راستی بر حسب طبیعتشان چادرنشین هستند و از حرکت در جاده لذت می‌برند. همچنین، ما یک غلام ایرانی و دو سوار هندی داشتیم که تا دندان مسلح بودند ... روزهای چهارم و پنجم سفرمان بود که کیلومترها از محل زیست انسانی دور شدیم و در آخرین قسمت از سفرمان منظره زیبائی دیدیم که به وصف نمی‌آید.**»

محوطه اردوی لار در دره باریک و بلندی بین دو قله کوهستان البرز قرار دارد. در کنار آن یک رودخانه انباشته از ماهی قزل‌آلاست که تابستان‌های گذشته لورین برای ماهی‌گیری به‌آنجا می‌آمد. با بیماری مجدد «لوئیز» در روز دوم ورودشان تمامی امیدهای داشتن تعطیلات آرامبخش و دلپذیر از میان رفت. «لوئیز» در نامه‌ای برای مادرش در این زمینه نوشت:

«پرسی بیچاره هنگامی که در تمام روز به جعبه داروهایش و کتابچه راهنمای سفر خیره می‌شد، وضعش خیلی بدتر از من بود و بسیار فلوک به نظر می‌رسید! پرسی در سومین روزی که من تب کرده بودم به اندازه‌ای پریشان‌حال شده بودکه غلام ایرانی را دنبال پزشک [نمایندگی] فرستاد که با خانواده خود در نقطه‌ای کوهستانی برای استراحت رفته بود. غلام خیلی سریع اقدام کرد. پزشک را یافت و بعد از سه روز و سه شب اسب سواری او را به نزد ما آورد. ما در تمام این مدت با نمایندگی در تماس بودیم زیرا چندین غلام نامه‌های ما را رد و بدل می‌کردند و اسب سواران پیام‌های ما را به نمایندگی می‌رساندند. آن‌ها سوارکاران بسیار قابلی بودند و شب‌های زیادی را تا بامداد اسب راندند تا پزشک توانست یک داروخانه پیدا کند. اما تب من با داروهای پزشک پائین نیامد و به مدت بیست و شش روز درجه تب من به ۳۸٫۵ رسید و به سختی به‌زیر ۳۷٫۲ درجه رسید. می‌توانید پیش خود تصور کنید که چه حالی داشتم چون یک پرستار یا زنی در طبقه خودم در آنجا نبود تا از من مراقبت کند. هیچ کاری از من ساخته نبود وحتی نمی‌توانستم در بستر غلت بزنم... راستی چه استراحت خوبی نصیب پرسی بیچاره شد!»

«لورین» نگران بود که اگر بخواهد «لوئیز» را از کوره‌راه‌های بسیار سراشیب کوهستان و بر روی یک تخت روان به‌تهران برگرداند او نتواند این وضع را تحمل کند و به احتمال زیاد جان بدهد. بالاخره به فکرش رسید که هواپیمائی پیدا کند تا آن‌ها را از لار به ملک ببرد. در سال ۱۹۲۵ آدمی با اعتماد به نفس «لورین» فقط می‌توانست امیدوار باشد که اتومبیلی به‌نجاتشان بیاید و آدم باید خیلی با عزم و اراده و خوش‌بین باشد که توقع داشته باشد یک هواپیما در بادیه مخروبه‌ای در ۸۰۰۰ پائی سطح دریا [در لار] فرود آید. نمایندگی بریتانیا پرس و جو کرد و فهمید که هیچ یک از دو هواپیمای کشوری ایران در دسترس نیست و سرانجام به‌نمایندگی از سوی لورین از رضاخان کمک خواست. ارتش ایران [در آن زمان] فقط یک هواپیما در اختیار داشت ورضاخان وعده داد که آنرا برای کمک بفرستد.

در این ضمن «لورین» برای یافتن یک باند احتمالی به‌گردش در اطراف کوهستانی پرداخت. جائی را مناسب باند هواپیما یافت و تعداد ۵۰ نفر از افراد عشایر را استخدام کرد تا آنجا را تسطیح کنند و به صورت باند درآورند. «لورین» در این زمینه به مادرزنش نوشت:

«سپس شش روز بر تاهره در انتظار ورود هواپیما آغاز شد. اما هرگز نمی‌آمد. هر شب اسباب‌ها را جمع می‌کردیم: هر بامداد در هوای سرد کوهستان و در سرمای یخ‌زده‌ای در ارتفاع ۸۰۰۰ پائی در ساعت ۴ یا ۵ از خواب بیدار می‌شدیم، آتش و دود به راه می‌انداختیم تا هواپیما ما را ببیند. حمال‌ها و تخت‌روان‌کش‌ها آماده می‌شدند تا «لوئیز» را به هواپیما برسانند. سپس ناامیدی فرا می‌رسید و می‌بایست با درد و اندوه به لوئیز می‌گفتم که یک روز مصیبت‌بار دیگر را در پیش دارد.»

«لوئیز» به مادرش نوشت:

«بالاخره هواپیما آمد وهمچون پرنده‌ای زیبا درفرودگاه پرسی به‌زمین نشست! ... پرسی با ترتیب‌دادن این کار به پیروزی بزرگی دست یافته بود و تو بایدبه او تبریک بگوئی چرا که به‌راستی می‌اندیشم هیچ راه دیگری وجود نداشت که از این سفر جان سالم به‌در برم، و هیچ‌کس فکر نمی‌کرد که یک هواپیما بتواند در آن منطقه کوهستانی فرود آید. بعدها به ما گفتند که ما با این کار رکورد جهانی را شکسته‌ایم زیرا تا به حال هیچ هواپیمائی از چنین باند کوچک و در چنین ارتفاعی از زمین برنخاسته است.»

با وجود این که یک پرستار و مستخدم «لوئیز» یعنی «مورز» از وی مراقبت می‌کردند اما ماه‌ها طول کشید تا ملیدی لورین» توانست سلامت خود را بازیابد. «لوئیز» افسرده بود و آرزوی بازگشت به کشور خود را داشت، چرا که ایران زیبائی خود را در چشم او از دست داده بود. «لوئیز» به مادرش نوشت:

«هر روز، من و پرسی درباره این موضوع حرف می‌زنیم که سال آینده همین موقع در انگلستان خواهیم بود. آدم [در اینجا] بسیار غربت زده می‌شود. پرسی می‌گوید که به سختی غربت عادت کرده است، اما من به آن خو نگرفته‌ام و آرزو دارم‌که علفزارها ودریای آبی دوست‌داشتنی وشن‌های طلائی «مای‌کلیف» محبوب خود را ببینم.»

اعزام «نیکلسون» به عنوان رایزن جدید نمایندگی بریتانیا

لورین در پائیز ۱۹۲۵ خبری را دریافت کرد که موجب کاهش ناراحتی او از بیماری عصبی و نیز نگرانی‌اش درباره شیخ محمره و اختلافش با «آرنولد ویلسون» گردید. با انتقال «مانسون» [رایزن نمایندگی] به «بوگوتا»، به عنوان وزیرمختار بریتانیا در کلمبیا، «هارولد نیکلسون»(۱۳) به‌تهران اعزام شد تا سمت مستشاری نمایندگی را عهده‌دار شود. «لورین» به «اولی‌فانت» تلگرام زد: **«هیچ انتخابی [برای مستشاری نمایندگی] نمی‌توانست اینگونه موجب استقبال و کامل باشد ... با تشکرات فراوان.»** «لوتیر» نوشت: **«هارولد نیکلسون بهترین مستشاری بود که لورین می‌توانست داشته باشد و این موضوع تحولاتی در کار نمایندگی ایجاد می‌کند. همچنین، نیکلسون به عنوان یک هم صحبت مایه پیشرفت است زیرا مانسون به‌ندرت دهانش را برای حرف‌زدن باز می‌کند.»**

«نیکلسون» چند سالی با «اولی‌فانت» [مرادار شرق] کار کرده بود و «اولی‌فانت» به «لورین» گفت که مرکز **«همکاری به دلپذیری و اطمینان نیکلسون» نداشته** است و به پسر عمویش توصیه کرد «کار زیادی را به او ارجاع کن و خودت نفس **راحتی بکش.»** اما «اولی‌فانت» یک هشدار کوچک در مورد «نیکلسون» به «لورین» داده بود «**او آدم پر شور و شوقی است و پیش از این که از اتاق خارج شود، با ملایمت از او خواستم که از عقلش دستور بگیرد و نه از قلب و احساساتش. این تنها نقص او به شمار می‌آید وگرنه دارای فضایل عالی است.»**

«هارولد نیکلسون» در نوامبر ۱۹۲۵ وارد ایران شد. اتومبیلش در چند کیلومتری تهران خراب شد و به نمایندگی تلفن زد تا دیر رسیدن خود را گزارش دهد. سپس خود را تسلیم یک انتظار خسته‌کننده کرده بود که ناگهان ورود وزیر مختار اعلام شد:

«دوان دوان به میان جاده رفتم. پرسی لورین آنجا بود. یک اتومبیل بزرگ زردرنگ و باریک، یک توله سگ سیاه و قشنگ، و یک شوفر انگلیسی. می‌خواستم از شادمانی او را در آغوش گیرم.»

در روز بعد، «نیکلسون» به اعضای نمایندگی معرفی شد:

«اعضای نمایندگی ما زیاد است (سربازها ـ بایگان‌ها ـ کارمندان محلی و

13- Harold Nicolson

مترجم‌ها). دو عضو سیاسی بنام وارنر(۱۴) و جب(۱۵) داریم ... عباسقلی‌خان رئیس منشی‌های شرقی مرا شناخت. فکر می‌کنم می‌خواست مرا ببوسد.»

«عباسقلی‌خان» که به سن بازنشستگی رسیده بود، هنگامی که پدر «هارولد نیکلسون»، یعنی «سر آرتور نیکلسون»(۱۶) به عنوان دبیر اول و کاردار نمایندگی بریتانیا در تهران در سال‌های ۱۸۸۵ـ۱۸۸۷ خدمت می‌نمود، به عنوان پادو کار می‌کرد. «هارولد نیکلسون» در ۱۸۸۶ در تهران به دنیا آمد.

«وارنر» جانشین «جب» شد که به قسطنطنیه [استانبول] منتقل گردیده بود. «گلادوین جب» به عنوان یک دیپلمات جزء جایگزین «مایکل هاکسلی»(۱۷) شده بود که در سال ۱۹۲٤ تهران را ترک گفت. «لورین» روبهمرفته «جب» را تائید نمی‌کرد ـ اگرچه «**جب جوان بسیار تأثیرپذیر بود» با تمامی صفات یک مرد خوب** که هنوز نیاز به فرا گرفتن این نکته داشت که «**استعداد ذاتی وسیله کاملا کافی برای حرفه زندگی نیست.»** در یک مورد، هنگامی که «جب» به‌خاطر گستاخی‌اش در انتظار توبیخ لورین بود، لورین وی را «پاندرپوس کوچک»(۱۸) نامید. این عنوان در نظر «جب» کاملا طبیعی می‌نمود و به اطراف خود نگریست تا پاندرپوس کوچک را بیابد. «جب» سال‌ها بعد در این زمینه نوشت: «چگونه باید می‌دانستم که در گذشته، یک دوست مهربان به رئیس ماموریت من [لورین] گفته بود که نام خودمانی او پاندرپوس پرسی بود.» (۱۹).

لورین هرگز دوست نداشت که کارها[ی نمایندگی] را به دیگران بسپارد و «نیکلسون» آشکارا تلاش کرد تا وزیرمختار چند کار اداری را به او ارجاع کند. «نیکلسون» یادآور شد که از نفر دوم بودن در نمایندگی، خوشش نمی‌آید. وی برای «اولی‌فانت» نوشت: «**کارکردن با یک رئیس ماموریت که از لورین کمتر ملاحظه‌کار باشد، خسته‌کننده خواهد بود. اما پرسی لورین آشکارا احساس می‌کند که به‌عنوان بخشی از یک سنت [اداری]، مستشار خود را کاملا در جریان امور قرار دهد، و من هم طبعا از آن بهره‌مند می‌شوم.»**

14- G. F. Warner

15- Gladwyn Jebb

16- Sir Arthur Nicolson [معروف به Lord Carnock]

17- Micheal Huxley

18- Little Ponderpous [متفکر کوچک]

۱۹ـ خاطرات لرد گلادوین [گلادوین جب]، صفحات ۲۳ـ۹۵، ویدن فیلد ونیکلسون، ۱۹۷۲ ـ نویسنده.

«نیکلسون» از پشتکار «لورین» به‌حیرت افتاده بود: **«هرگز از کار دور نمی‌شود و در همهٔ اوقات کازیه کارهایش را تا رختخوابش می‌برد.»** «نیکلسون» از زیرکی رئیس خود کمی یکه خورده بود: **«تحت تأثیر بررسی قرار گرفته‌ام. می‌دانی که او بسیار باهوش‌تر از من است. [گاهی اوقات] او را وادار می‌کنم از من بپرسد در یک مورد چه باید بکنیم، سپس به من می‌گوید که چه تصمیمی در این مورد دارد. آنچه که وی روی حرف من می‌آورد همواره درست است.»**

اختلاف نظر و سلیقه لورین و نیکلسون

«اولی‌فانت» به‌طور مرتب از «لورین» و «نیکلسون» نامه دریافت می‌کرد. در حالی که نامه‌های «لورین» بیشتر جنبه مسائل نمایندگی را داشت و اشاره اتفاقی و عصبی به یک تجربه مشترک می‌کرد، «نیکلسون» پاکدلانه و گیرا می‌نوشت و گهگاه نیز نامه‌اش حالت جسارت‌آمیزی به‌خود می‌گرفت. «نیکلسون» در ابراز اندیشه‌ها و لباس پوشیدنش سنت [سیاسی] را رعایت نمی‌کرد. حرف‌زدن را به‌خاطر نفس حرف‌زدن دوست داشت، در حالی که «لورین» در ضوابط رفتاری خود درست و جدی و کهنه‌پرست بود ـ «نیکلسون» او را **«نمونه کامل یک نجیب‌زاده [انگلیسی] در سال ۱۸۶۰ می‌دانست.»** اندیشه‌ها و استدلال‌های جدید برایش جاذبه‌ای نداشت مگر آن که به‌گونه‌ای به کارش یا منافعش مربوط می‌شد. برغم این شکافی که بین آن دو وجود داشت ـ و شاید به‌خاطر همین شکاف ـ به‌گونه حیرت‌آوری با هم کنار آمدند. «نیکلسون» گفته است که **گفتگوی آن‌ها درباره «معماری» و «لذت‌های حمام» و «خاطرات صیفی» و «دوک وستمینستر»(۲۰) به‌طور عادی جریان داشت، لکن هرگز درباره کارداری صحبت نمی‌کردیم.»** برحسب اتفاق، «نیکلسون» برایش دام می‌گسترد و قصه‌های زیرکانه‌ای را درباره استفاده یا استفاده زیاد از مصدر شکسته(۲۱) بهم می‌بافت که حوصله «لورین» را سر می‌-

20- Duke of Westminister

۲۱- مصدر شکسته (Split Infinitive) در دستور زبان انگلیسی از مصادر کتاب می‌باشد که بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. مصدر شکسته به این معنی است که هرگاه در میان الفا مصدر و نشانه آن (To) واژه دیگری به کار برده شود، مصدر شکسته به‌وجود می‌آید. مثلاً در انگلیسی می‌گویند "He Told Them to Quickly Return" به آنها گفت که زود برگردند.
ــ

برد. «پرسی لورین» صندلی خود را عقب می‌کشید و می‌گفت «آه! بس کن! به‌اندازه کافی در این باره حرف زدی.»

ساعات فراغت «نیکلسون» در تهران صرف مرورکردن دستنویس کتاب **«برخی از مردم»** می‌گردید ـ که وقتی از چاپ خارج شد، لورین آن را «یک کتاب بی‌ارزش» نامید. اگرچه در صفحات این کتاب از لورین زیاد نام برده نشده، لکن «نیکلسون» با همان چشم تحلیل‌گرانه به وی نگریسته است(۲۲). [در یکی از ضیافت‌ها] وزیرمختار پس از صرف شام، به تشریح سیاست ایران پرداخت. «نیکلسون» در این زمینه برای همسرش نوشت:

«[سخنرانی لورین] به تشییع جنازه‌ای می‌ماند که به‌گونه زیبائی از نظم برخوردار باشد؛ گهگاه دو دقیقه سکوت برقرار می‌شد، و سپس، جمعیت تشییع‌کننده از نو در زیر طاق‌های نصرت به راه خود ادامه می‌دادند ... وزیر مختار را عادت براین است که درباره کلمه درست(۲۳) بحث می‌کند و از گفتار خود یک قالب می‌سازد. او می‌گوید «این سیاست عالی، (در اینجا مکث می‌کند و به اندیشه فرو می‌رود) ... «انزوا» ، سپس حرفش را تمام می‌کند، انگار که این کلمه یک کشف بود.»(۲۴)

همانگونه که انتظار می‌رفت، لورین و رایزنش نمی‌توانستند درباره اهمیت لباس رسمی به توافق برسند. این موضوع بارها عنوان شد و «نیکلسون» آن را با خشم زیادی در نامه خود به «اولی‌فانت» منعکس کرد. «نیکلسون» در یک نامه مصور ـ که آن را در مارس ۱۹۲٦ و پس از دیدار عید نوروز به رشته تحریر درآورد ـ چنین نوشت:

ــ مشابه مصدر شکسته در زبان فارسی وجود ندارد. منظور نویسنده آن است که نیکلسون از موضوعات اصلی در هنگام گفتگو خارج می‌شد و به موضوعات پرت و پلا می‌پرداخت ـ مترجم

۲۲- ریموند مورتیمر (Raymond Mortier) که در هنگام نگارش کتاب «برخی از مردم» در تهران اقامت داشت به نیکلسون گفت که شخصیت لرد بوگنور (Bognor) در داستان تیتی (Titty) برخی از جهات شخصیت لورین را دارد. بدون شک نیکلسون این داستان را هنگامی نوشته که درباره شخصیت داستان با «گلادوین جب» بحث می‌کرد و هنگام بحث در باغ نمایندگی بریتانیا در قلهک قدم می‌زدند. کتاب برخی از مردم، انتشارات کانستبل، ۱۹۲۱، صفحات ۱۴۲ و ۱۴۸ (چاپ اول آن در ۱۹۲۷ صورت گرفت) ـ نویسنده

23- Mot Juste

24- Trouvaille

«اگر به راستی من با یک کلاه بلند(۲۵) این گونه به نظر می‌رسیدم ـ می‌بایست این کلاه را بر سر می‌گذاردم ـ نه به خاطر احساس وظیفه نسبت به کشورم بلکه به دلیل احساس وظیفه نسبت به خودم. این کار نباید به صورت یک تعهد درآمد بلکه باید کاملاً از تعهد دور شود و یک لذت باشد. اما همان‌گونه که با این کلاه بلند در این تصویر به‌نظر می‌رسم که زیر این کلاه کمی احساس کسالت می‌کنم ـ ولی اگر کلاه کاملاً اندازه سر من باشد، چنین احساسی ندارم ـ و اگر با این کلاه خوش قیافه به نظر می‌آمدم، اصلاً از گذاردن آن بر سرم احساس ناراحتی نمی‌کردم. به‌این ترتیب، وقتی برای سلام نوروزی می‌رفتم(۲۶)، یک کلاه نمدی نرم و سیاه به سرم گذاردم ـ و از وقتی که این کلاه را متداول کرده‌ام به آن می‌گویند «کلاه سیاه وزارت خارجه».

«نیکلسون» به مناسب دیگری نوشت:

«همراه وزیرمختار رفتم. البته او یک کلاه بلند به‌سر داشت، اما می‌بینی که توی این کلاه کاملاً احساس راحتی می‌کند. در انتظار یک صف مستقبلین بودم. آماده بودم تا در برابر این صف ایستادگی کنم. اما او از کلاه نمدی من دلشکسته و غمگین شد چون این کلاه نمی‌توانست اعتمادش را برانگیزاند و کلاه‌نمدی من به صورت «ماهی از خاره»(۲۷) درآمد. با این کلاه، به گونه حیرت‌آوری احساس زندبیوسی کردم‌که زاییده‌محفاظت‌بود. اما وقتی از میان خیابان‌ها می‌گذشتم، گفتم، «هیچ کس کلاه مرا نخواهد دید چون این جور چیزها را در سالن می‌گذارند ...» و پرسی گفت، «مگر نمی‌دانی که این کار جزء اصول است.» لورین سر و وضع نسبتاً با شکوهی دارد و وضع خود را با یک گفته مبتذل قدیمی توجیه می‌کند، «اما این چیزها برای شرقی‌ها خیلی اهمیت دارد.»

چون نیکلسون بی‌اندازه فرنگرا بود، از اینرو نمی‌توانست دریابد که لورین به‌راستی خود را نماینده پادشاه انگلستان می‌داند و بر همین اساس عمل می‌کند. «نیکلسون» برای «ویتا» نوشت که فقط در مورد این مسئله با رئیس‌اش اختلاف دارد: «**از صف‌ها و علامت‌ها و سوارها و لباس متحدالشکل و ژاکت‌های دم‌دار [فراک] بیزارم. نمی‌توانم نفرت خود را پنهان سازم و هراس دارم که**

۲۵ـ منظور کلاه سیلندر است که در تشریفات رسمی سیاسی به‌سر می‌گذارند ـ مترجم

۲۶ـ منظور سلام نوروزی در دربار است ـ مترجم

۲۷ـ کنایه از تاج ساخته شده از جواهرات که در هنگام تشریفات رسمی صحیح بر سر او گذارند تا به این طریق تمسخرش نمایند ـ مترجم

پرسی کمی ناراحت شود. پرسی عقیده دارد که نفرت من از این چیزها نوعی تظاهر است ... تصور می‌کنم او هرگز نمی‌تواند بفهمد که نفرت یک نفر از شکل‌ها همانند نفرت او از دیکتاتوری است. اما بی‌فایده است که از او [لورین] توقع داشت این موضوع را درک کند. او مانند یک تکه چوب است که سرتاسر آن یکی است. حتی من در هنگام ناراحتی می‌پذیرم که او یک تکه چوب مرغوب، یک تکه چوب بسیار مرغوب است، چوبی که انگلستان پرورش می‌دهد.»

شاید «نیکلسون» جدی بودن «لورین» و اعتقادش به «اصولی بودن» را مسخره می‌پنداشت، با این وجود همچنان تحت تأثیر شخصیت لورین باقی ماند. نیکلسون در مورد تفسیر جدی لورین از یک مسئله ساده تشریفاتی نوشت. «**هنگامی که** می‌بینم مردی مانند لورین (که برای قضاوت و داوری‌اش احترام زیادی قائلم) بر سر یک موضوع آن چنانی، اهمیت زیادی قائل می‌شود ـ مرا به اندیشیدن وا می‌دارد ... البته اگر شخص دیگری رئیس من بود، تمسخرش می‌انداختم. لکن نمی‌توانم. پرسی غیرقابل استهزاء را دست بیاندازم.»

هنگامی که «نیکلسون» به‌ایران آمد، مقتی بود که «لورین» برای توافق‌رسیدن با ایران در چهار موضوع مهم (۱) بدهی ایران، (۲) مسئله شیخ محمره، (۳) شناسائی رژیم عراق از سوی ایران، (۴) اصلاح تعرفه‌های گمرکی تبعیض‌آمیز و به سود شوروی، زیر فشار قرار داشت. رضاخان در سراسر تابستان و پائیز سال ۱۹۲۵ [از تیر تا آذر ۱۳۰۴] گرفتار مسئله بحران قانون اساسی بود(۲۸) و لورین نیز از او درخواست ملاقات نکرد. هنگامی که سرانجام نخست‌وزیر را دید، نخست‌وزیر به او اطمینان داد که به محض پایان یافتن بحران به‌این مسائل خواهد پرداخت. اما ماه‌ها سپری شد و نتیجه‌ای به دست نیامد. همکاران لورین متوجه شدند که وزیر مختار کم حرفتر و افسرده‌تر می‌شود. خود لورین نیز اذعان داشت که «**به‌راستی در حال مات شدن هستم و اوقاتی وجود دارد که گاه حس احساس می‌کند از چوب ساخته شده است.**»

«نیکلسون» نگران او بود: «**لورین ثابت قدم است، یک لانسلوت(۲۹) است، ثابت قدم است؛ شور و شوق گذشته را از دست داده است، او که در گذشته یک**

۲۸ـ منظور اقدامات اولیه رضاخان (سردار سپه) برای انقراض قاجاریه و تغییر قانون اساسی است که با زمزمه تأسیس جمهوری در ایران آغاز شد ـ مترجم

۲۹ـ لانسلوت (Lancelot) یکی از شوالیه‌های میزگرد دربار «آرتور شاه» است که به خاطر عشق به ملکه گوینی ویر (Guineverve) به مبارزه با «آرتور شاه» پرداخت ـ مترجم

توپ تنیس بود، اینک به یکی از توپ‌های ماهوتی گرامی و قدیمی می‌ماند که مردم با آن بولینگ بازی می‌کنند. تلاش می‌کنم تا کمی او را سرحال بیاورم، اما شوخی‌های من (که غالبا شوخی‌های بامزه‌ای است) با یک «سکوت دودقیقه‌ای» پذیرفته می‌شود. راستش را بخواهید، علاقه زیادی به او دارم و از سنگینی بار غمی که در وجودش لانه کرده است متاثر می‌شوم. البته [باید بگویم] که مثل همیشه در هنگام کار سر زنده و برنده است. نمی‌توانم به شما بگویم که تا چه اندازه برای بینش [سیاسی] و داوریش احترام قائل هستم. او دراینجا[ایران] از حیثیت زیادی برخوردار است. نگرانی من این است که اگر در یک ماموریت کوچکتر و کم‌اهمیت‌تر به کار پردازد، احساسات و عواطفش معکوس خواهد شد. بهتر است که به او مقام سفارت [سفیر] داده شود چرا که این لانسیلوت شایسته آن است...»

فصل هشتم

رضاخان با تاج و عصای سلطنت

انقراض سلسله قاجاریه

رضاخان در سراسر سال ۱۹۲۵ [۱۳۰٤ شمسی] پیوسته و با جدیت تلاش می‌کرد تا هدف خویش را برای زمامداری ایران، جامه عمل بپوشاند. پیروزی‌های رضاخان در خوزستان موقعیت او را تحکیم کرده بود در حالی که از شاه غایب [احمدشاه] به خاطر بی‌توجهی‌اش به رویدادهای ایران انتقاد می‌شد. احمدشاه در نوامبر ۱۹۲۳ [۱۱ آبان ۱۳۰۲]، و همزمان با نخست‌وزیری «رضا خان»، ایران را ترک گفته و به کشور خود برگشته بود، درحالی‌که جناح راست یا سلطنت‌طلبان و اعضای مجلس شاه را برای بازگشت به‌ایران زیر فشار گذارده بودند. رضاخان با برخورداری ازحمایت ارتش می‌توانست قانون اساسی را به حالت تعلیق درآورد و تخت و تاج سلطنت را قبضه کند، اما می‌دانست که اوضاع کشور رویه محافظه‌کاری را ایجاب می‌کند و چنانچه بتواند با موافقت آشکار مجلس و بدون توسل به‌خشونت شاه شود قطعا مردم اعتراضی نخواهند کرد.

نخست‌وزیر برای بدست آوردن اکثریت در مجلس نیازمند حمایت جناح راست بود. با تحریک زیرکانه‌ای که صورت گرفت، سلطنت‌طلبان وسوسه شدند تا برخی از اعضای خود را داخل کابینه کنند با این امید که از قدرت رضاخان بکاهند. رضاخان نیز با بی‌میلی آن‌ها را در کابینه پذیرفت. وزیران یادشده به عنوان همکار رضاخان قول دادند از سلسله‌ای دفاع کنند [قاجاریه] که «رضاخان»

مصمم به‌سرنگون کردنش بود. اما رضاخان آنان را باخود همراه و بر آنان غلبه کرد. «لورین» در این زمینه نوشت: «**این اقدام یک پیروزی بزرگ**» و نمونه بارزی از سیاست «رضاخان» برای «**فلج‌کردن مخالفان سیاسی‌اش از راه دوست شدن با آن‌ها و همراه کردنشان با خود**» بود(۱). در واقع، رضاخان این شیوه را در مورد شیخ خزعل و در برخی موارد نسبت به وزیرمختار بریتانیا ـ نیز به‌کار برده بود.

بیشترین تلاش‌های رضاخان در ماه سپتامبر [اواخر شهریور ۱۳۰۴] باموانع روبرو شد زیرا تظاهرات ضد شاه که در پاسخ به تعیین تاریخ بازگشت احمدشاه به‌ایران(۲) ترتیب داده شده بود، رنگ ضد دولتی به خود گرفت. سپس «رضا خان» تبلیغات خود را متوجه شمال ایران کرد و در آنجا تحریکات ضدشاه صورت گرفت و پاسخ گسترش یافت. در اواسط ماه اکتبر [اواخر مهر ۱۳۰۴] در همه جا یک درخواست غیرقابل مقاومت برای انحلال سلسله قاجاریه وجود داشت. در نتیجه، احمدشاه در فرانسه باقی ماند زیرا معتقد بود که شخص خودش و ثروتش از امنیت بیشتری در فرانسه برخوردار است تا در ایران(۳). هنگامی که احمد شاه قصد خود را برای بازگشت به ایران اعلام کرد، تصور عمومی درایران بر این بود که شاه بدون موافقت بریتانیا جرات این کار را نداشته است. لورین بارها به وزیر خارجه ایران [فروغی] اطمینان داد که بریتانیا به هیچ وجه دراین قضیه دخالت ندارد و معتقد است که ایران باید مشکلات داخلی خود را بدون مشورت و اندرز بریتانیا حل کند، اما به گفته وزیر خارجه ایران، رضاخان نمی‌توانست باور کند که انگلیسی‌ها دست از دخالت در ایران برداشته‌اند. «رضاخان دچار این اندیشه وسواسی شده بود که در تمامی بحران‌های ایران، بریتانیا دست داشته است.»(۴)

حتی به لورین فرصت دیدار با نخست‌وزیر داده نشد و لورین می‌ترسید که ممکن است «**رضاخان اقدامات غیرقابل جبرانی را انجام دهد که آینده کشور را**

۱ـ گزارش سالانه درباره ایران در سال ۱۹۲۵، با شماره بایگانی ۱۱۵۰۰/۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.
۲ـ نگاه کنید به رحیم‌زاده صفوی، اسرار سقوط احمدشاه، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲، ص ۲۲ به بعد ـ مترجم.
۳ـ همان، ص ۷۰ به بعد ـ مترجم.
۴ـ تلگرام لورین به وزارت خارجه در تاریخ ۱/۱۰/۱۹۲۵، با شماره بایگانی ۱۰۸۴۰ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.

وجه‌المصالحه قرار دهد.» رضاخان مصمم بود لورین را نپذیرد. لورین در این زمینه گزارش کرد:

«**چنانچه رضاخان خواستار تبادل‌نظر آشکار بامن شود، کاملا خواهم‌توانست ذهنش را روشن کنم و او را متوجه خطراتی سازم که در پیش است ... من از دسته‌های شومی که تلاش می‌کنند رضاخان را از من دور نگاه دارند و ذهن او را نسبت به بریتانیا مسموم سازند، آگاهی دارم.**»(۵)

در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۵ [ششم آبان ۱۳۰۴] لورین پیام «آستین چمبرلین» را حاکی از این که دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا به نحو مصرانه‌ای اظهار داشته بود که قصد مداخله در امور داخلی ایران را ندارد، تسلیم وزیرخارجه ایران کرد. در پی تسلیم این پیام، رضاخان در ۲۹ سپتامبر [هفتم آبان] وزیرمختار بریتانیا را به حضور پذیرفت. لورین [در این دیدار] به رضاخان گفت که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مصمم است که

«**ایران را کاملا آزاد بگذارد تا مشکلات خود را حل کند و این راه تنها عقیده یک دوست وفادار ایران است، در ازاء آن، توقع داریم که به درخواستهای ما رسیدگی و هر چه زودتر حل و فصل شود.**»

رضاخان به او اطمینان داد که: تاخیر به‌وجود آمده در حل و فصل این درخواست‌ها، ناشی از اوضاع ایران است و به محض این که اوضاع عادی شود، به آن مسائل پرداخته خواهد شد(۶).

دو روز بعد، یعنی در ۳۱اکتبر ۱۹۲۵ [نهم آبان ۱۳۰۴]، نمایندگان مجلس به‌اتفاق آراء با تصویب لایحه‌ای انحلال سلسله قاجاریه را اعلام و رضاخان را به عنوان رئیس موقت کشور ایران تعیین کردند(۷). قرار شد که مجلس مؤسسان تشکیل شود تا تصمیم بگیرد که آیا رضاخان پادشاه مادام‌العمر شود یا این که سلسله جدیدی تاسیس شود(۸).

این کودتا با شیوه منظمی صورت گرفت که موجب حیرت لورین گردید و در

۵ـ گزارش شماره ۵۵۰ لورین به وزارت خارجه در تاریخ ۲۹/۱۰/۱۹۲۵، با شماره بایگانی ۱۰۸۴۰ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.
۶ـ تلگرام شماره ۲۱۰ لورین به وزارتخارجه بریتانیا در تاریخ ۲۹/۱۰/۱۹۲۵، با شماره بایگانی ۱۰۸۴۰ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.
۷ـ نگاه کنید به حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۳۷۰ به بعد ـ مترجم.
۸ـ همان منبع ـ مترجم.

او منتشر گذارد. لورین معتقد بود که این کار با مهارت و شتاب و دقت انجام شده است. لورین در ارزیابی واکنش نشان داده شده در برابر این حادثه در ایران، گزارش کرد که مردم کشور به اندازه‌ای از بحث‌های طولانی خسته شده‌اند که **یک اقدام سریع و مقطع آن‌ها را در یک حالت حیرت توأم با تسلیم قرار می‌دهد ... بنابراین احساس کلی مردم از این ماجرا ترکیبی از سکوت و بی‌تفاوتی** است.» در مورد طبقه برگزیده [اشراف و اعیان]، صرف نظر از این که با ماجرایه معدودی دارند، هرگز با مردی مثل رضاخان که با اقدامات بیرحمانه‌اش مانند ایجاد ارتش به منظور جنگیدن و خلع ماجرایه که عملا وجود ندارد، مخالفت نمی‌کنند. از این رو، اقدام متهورانه رضاخان با بی‌تفاوتی مردم و عدم مخالفت اعیان و اشراف روبرو شد.

لورین در مورد آینده [ایران] در گزارش خود نوشت که رضاخان همواره اعتقاد خود را به «اتخاذ **یک سیاست بسود ایران و بریتانیا ابراز داشته است. من دلایل زیادی دارم تا بیاندیشم که اعترافات آشکار رضاخان در این زمینه واقعیت دارد.**» رضاخان هرگز نمی‌خواست که آشکارا [به‌خوبی خود بابریتانیا] اعتراف کند چرا که می‌خواست خود را «**یک وطن دوست کامل**» نشان دهد که می‌خواهد «ایران را در میان سایر ملت‌ها سربلند کند.» آیا تحصیل قدرت عالیه سبب می‌شود که رضاخان آشکارا منظور خود را عملی سازد یا نه، این موضوعی بود که لورین نمی‌توانست به آن پاسخ گوید: «**از همهٔ این حرف‌ها گذشته، رضاخان یک شرقی است و یک شرقی مایل نیست دست خود را رو کند.** اگرچه این موضوع تحریک‌آمیز است اما نباید یک مصیبت به شمار آید.»(۹)

ادارهٔ شرق وزارت خارجه بریتانیا خبر شاه شدن رضاخان را با نگرانی مختصری دریافت کرد. اولی‌فانت نوشت که به سختی می‌تواند باور کند که «**شاهزادگان قاجار و هواداران‌شان بتوانند با ملایمت وجود چنین غصبی را تحمل کنند ... دوران سختی در پیش است.**» وزیر خارجه بریتانیا گفت که «از اوضاع ایران راضی نیست اما عقیده دارد که عدم مداخله بریتانیا در ایران بهترین سیاست می‌باشد.»

فکر می‌کنم که نظر سر پرسی لورین درست باشد. مردم انگلستان مایل

۹ـ گزارش شماره ۴۹۲ لورین به چمبرلین در تاریخ ۱۹/۱۱/۱۹۲۵، با شماره بایگانی ۱۰۸٤۰ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.

نیستند که دولت مسئولیت‌های جدیدی را به دوش گیرد و با هر نوع ماجراجوئی سیاسی [دولت] مخالفند. همزمان با آن، با ظهور جامعه ملل تحولی در مناسبات بین‌المللی پدید آمده است، و اگر ما می‌خواستیم بر اوضاع یک کشور دوردست مسلط شویم قادر به این کار نبودیم. از این رو، یا باید گفته خانم بتل(۱۰) را بپذیریم یا با او کنار بیائیم: و وقتی ورق‌ها را بر می‌زنند، حوصله داشته باشیم.»(۱۱)

لورین بسیار مشتاق بود که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در اسرع وقت موقعیت جدید رضاخان را به رسمیت بشناسد. واقعیت این است که بریتانیا اولین کشور بود که رژیم جدید را به رسمیت شناخت و دو روز بعد، یعنی در سوم نوامبر [۱۲ آبان ۱۳۰٤]، دولت شوروی رژیم رضاخان را به رسمیت شناخت. پیشدستی بریتانیا بر شوروی در شناسائی رژیم جدید موجب پیروزی کوچکی برای بریتانیا بود، اما عمر این پیروزی کوتاه بود زیرا کوتاه‌زمانی بعد افشاء شد که شوروی و ایران تصمیم به مبادله سفیر گرفته‌اند و در ۲۷ دسامبر [ششم دی ۱۳۰٤] آقای «یورنیف»(۱۲) استوارنامه خود را به عنوان سفیر شوروی به رضاخان، تسلیم کرد. لورین به دشواری می‌توانست بفهمد که چگونه رضاخان با این کار موافقت کرده است. لورین به «استانفوردهام» اطمینان داد که توسعه روابط با شوروی در سطح سفیر احتمالا ناشی از یک «**وعده شتابزده**» بوده و آن را نباید به عنوان یک اقدام خصمانه با انگلستان تعبیر کرد. با وجود این، اقدام یاد شده از نظر لورین بسیار ملال‌آور و ناخوشایند بود چرا که لورین که مقام مقدم‌السفراء را داشت می‌بایست از این پس پشت سر سفیر بلشویک راه برود، و لورین از این وضع خوشش نمی‌آمد.»(۱۳)

۱۰ـ اشاره چمبرلین به کتاب مقالات الیا، نوشته خانم بتل (Battle) و نظرات وی درباره شیوه بازی کردن چارلز لمب (Charles Lamb) در بازی ویست (Whist) [یک نوع بازی ورق چهارنفره، که شبیه حکم است] می‌باشد ـ نویسنده.

۱۱ـ یادداشتهای وزارت خارجه بریتانیا در تاریخ ۱۲/۱۱/۱۹۲۵، با شماره بایگانی ۱۰۸٤۰ ـ ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.

12- M. Yureniev

۱۳ـ [طبق عرف سیاسی] یک سفیر حق شرفیابی بحضور رئیس کشور را دارد در حالی که یک وزیرمختار [اصولا] از این مزیت برخوردار نیست. نامه لورین به لرد استانفوردهام در تاریخ ۱۸/۱۲/۱۹۲۵ ـ نویسنده.

«آستین چمبرلین، او را دلداری داد و در تلگرامی به وی نوشت که «**شخصیت شما بالاتر از افتخار سفیرشدن نماینده شوروی است.**»(۱۴)

پادشاهی رضاخان

انتخابات مجلس مؤسسان با سرعت چشمگیری انجام شد(۲۵) و مجلس مؤسسان در ششم دسامبر ۱۹۲۵ [۱۵ آذر ۱۳۰٤] در آمفی‌تئاتر دایره‌ای شکلی که به کاخ وصل بود و معمولاً هرسال در آنجا مراسم عاشورا برگزار می‌شد [در محل وزارت تولید عامه]، گشایش یافت. رئیس موقتی کشور که قرار بود با سخنرانی خود مجلس را افتتاح کند، با کالسکه شیشه‌ای متعلق به سلاطین قاجار که شش اسب کهر آن را می‌کشیدند وارد محوطه گردید. این اسب‌ها را هنگام تخلیه نیروهای انگلیسی در شمال ایران از آنها خریده بودند. در محل مجلس، یک سکوی نازک نصب شده و مقعد دارای یک میز و یک صندلی دسته‌دار مطلا بود و فاصله آن با سالن چند قدم بیشتر نبود. گهگاه در میان ازدحام جمعیت همهمه ساکت می‌شد و این زمانی بود که با خاک‌اندازهای بزرگ ذغال سنگ را به داخل بیست بخاری آهنی بزرگی می‌ریختند که در اطراف اطاق قرار داشتند.

نزدیک به سه هزار نفر در این مراسم شرکت کرده بودند. لوشیز این صحنه را «**باشکوه و رنگارنگ**» توصیف کرد اما یادآور شد که برخی «**از روحانیون پیر**، قیافه عبوس و مشکوکی داشتند زیرا بخوبی می‌دانستند که دوران آن‌ها به سر رسیده است. بر روی پله‌ها، یک شاهزاده قاجار معمم فرماندرما نشسته بود، سرش را بین دو دست گرفته و به پوتین‌هایش نگاه می‌کرد.» پس از این که همهٔ اعیان و رجال جلوس کردند، رئیس تشریفات [جم] با صدای بلندی ورود رضاخان را اعلام کرد.

«هارولد نیکلسون، که برای نخستین‌بار رضاخان را می‌دید، با خود می‌اندیشید که او «**ترکیب ماهرانه‌ای از خصوصیات شاهنشاه و رئیس موقتی کشور است و چشم انتظار ناپدید مردم می‌باشد.**» رضاخان که با سر و وضع شاهانه‌ای

۱۴- تلگرام چمبرلین به لورین در تاریخ ۱۹۲۵/۱۲/۱۷، با شماره بایگانی ۱۰۸۱۸ - ۳۷۱ اف. او.
۱۵- در این زمینه نگاه کنید به:
تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج ۳، ص ۱۸٤ به‌بعد - مترجم

وارد شده بود، با افتادگی بسیار و تشریفات کمی داخل مجلس شد ... لحظه‌ای مکث کرد و به‌جای این که به‌طرف کرسی خطابه برود اشتباهاً به سمت دیگری رفت. اما زود متوجه اشتباه خود شد، از برابر روحانیون گذشت و کنار صندلی‌یی ایستاد که برایش آماده کرده بودند ... اندام بسیار بلند «رضاخان» در این محوطه بزرگ دیده می‌شد.» نیکلسون و لورین از دیدن اوج تشریفات محروم شدند. لورین می‌نویسد: «**رضاخان پس از سلام دادن به نمایندگان مجلس و اعضای نمایندگی‌های سیاسی خارجی، نفس عمیق و طولی کشید و شروع به خواندن خطابه‌ای کرد که متن آن را در دست خود داشت. تفاوت بارزی بین صحنه مدعوین در مجلس با صدای توپی که از بیرون به‌گوش رسید و حضور رضاخان و صدای زمزمه مردم که ناشی از اهمیت این موقعیت بود، احساس می‌شد.**» سخنرانی رضاخان چند دقیقه بیشتر طول نکشید(۱٦) و هنگامی که او سخنرانی می‌کرد، بیرق سلطنتی با کشیدن طناب سیمی آن تا بالای سقف گنبدی شکل بالا رفت. لورین می‌نویسد «والاحضرت [لقب رضاخان] بی آن که با دادن سلام با نمایندگان خداحافظی کند، عازم رفتن شد، اما کفشکن‌های پر سر و صدای ملاها [علما] در جلوی در خروجی او را برای لحظه‌ای متوقف کرد. رضاخان سرانجام با چابکی از مجلس خارج شد»(۱۷) ـ و نیکلسون می‌افزاید که «رضاخان از همان دروازه‌ای که اسبها داخل شده بودند، خارج گردید.»

آخرین جلسه مجلس مؤسسان در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ [۲۲ آذر ۱۳۰٤] به‌اتفاق آراء و با سه رأی ممتنع تصویب کرد که رضاخان به عنوان رضاشاه پهلوی پادشاه ایران شود و سلسله جدیدی را بنیان نهد(۱۸). شاه در ۱۵ دسامبر [۲٤ آذر] مراسم تحلیف را به عمل آورد(۱۹)؛ و روز بعد، نمایندگان سیاسی خارجی را در کاخ گلستان به حضور پذیرفت(۲۰). نیکلسون، می‌نویسد: «**پرنس لورین به عنوان شیخ‌السفراء ناگزیر بود به زبان فرانسه سخنرانی کند و به خوبی از عهده این کار برآمد(۲۱). سپس متن سخنرانی نوشته شده‌ای را به رضاخان دادند**

۱٦- متن این سخنرانی در قسمت اسناد کتاب آورده شده است - مترجم
۱۷- گزارش شماره ٦٤٤ لورین به چمبرلین در تاریخ ۱۹۲۵/۱۲/۷، با شماره بایگانی ۱۱۸٤٨-۳۷۱ اف. او. - نویسنده.
۱۸- تاریخ بیست ساله، پیشین، ص ٤٨٦ به‌بعد - مترجم
۱۹- همان، ج ٤، ص ۱٤ به‌بعد - مترجم
۲۰- همان، ص ۱۹ به‌بعد - مترجم
۲۱- متن این سخنرانی در قسمت اسناد آمده است - مترجم

تا بخواند. رضاخان که تا سال گذشته اصلا سواد خواندن نداشت، این سخنرانی را با دشواری خواند.» در پی این تشریفات ، یک سلام عمومی در باغ گلستان داده شد و رضاخان برای اولین بار بر تخت طلائی سلطنت ایران نشست .

لورین یکی دو روز پیش از آخرین جلسه مجلس مؤسسان، نیکلسون را همراه خود برای دیدار رضاخان برد. نیکلسون برای اولیفانت نوشت که در برخورد اول با رضاخان «**او را یک آدم دهاتی، ترش‌رو، اصلاح‌نکرده و بزرگ جثه دید ، از صورتش بیرحمی زیادی می‌بارید و در لحظات نادری که چهره‌اش ملایم می‌نمود، خجالتی یا موذی بنظر می‌رسید.**» نیکلسون برای همسرش نوشت :

«او [رضاخان] در یک ویلای کوچک در یک باغ زندگی می‌کند. به ما **سیگار و چای و شیرینی تعارف کرد. ناگهان کلاهش را برداشت و یک کله کوچک از ته تراشیده مانند قزاق‌ها نمایان شد. در این حالت به یک آدم بسیار رذل می‌ماند. اما بعدا بتدریج و به آرامی صحبت از شاه شدن و ترتیبات تاج ـ گذاریش و این که همه مدعوین مجلس مؤسسان عوض بودند و عکسی از فرماندهها در حال نشستن بر روی پله‌ها گرفته بودند، کرد. آنگاه مانند یک درجه‌دار قزاق خندید ... و تا پایان گفتگوی‌مان ساده و سرحال بود و با عزت و متین به نظر می‌رسید. من به او اطمینان ندارم ... رضاخان از پرسی ستایش می‌کند و پرسی به‌خودش می‌بالد که از آغاز کار از یک اسب برنده حمایت کرده و آن هم چنین برنده‌ای.»**

مراسم تاجگذاری رضاشاه

تاریخ تعیین شده برای تاجگذاری رضاشاه پهلوی روز ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ [یکشنبه چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵] بود. «لیدی لورین» کشف کرد که برای جلادادن مجدد کاخ سلطنتی [کاخ گلستان] سفارشاتی به آلمان و هلند وشوروی داده شده است. لورین بی‌درنگ در این زمینه اقدام کرد و پس از گفتگو با وزیر دربار [تیمورتاش] به«لیدی لورین»اجازه داده شد که وسایل مورد نیاز تاجگذاری را از انگلستان تهیه کند. لیدی لورین به فروشگاه‌های معروف لندن تلگرام زد و از مادر و خواهرش خواست که در انتخاب کالاهای مناسب کمک کنند. این وسایل عبارت بود از ظروف چینی و کریستال و نقره‌ای ـ سبدهای بزرگ غذا ـ نوشت افزار و مواد اولیه تهیه لباس برای دویست و پنجاه نفر از مستخدمان ـ

که قرار بود طرح لباس آنها را لیدی لورین بدهد. لیدی لورین، همچنین طرح‌هایی را برای لباس متحدالشکل کارمندان دربار و طبقه جدیدی که شاه می‌خواست به وجود آورد، ارائه داد. لیدی لورین از این کار خوشش می‌آمد چرا که مدیر قابلی بود، تا حدودی یک هنرمند به شمار می‌رفت و می‌دانست که کارها را باید چگونه انجام دهد، و با خوی ریاست طلبی که داشت توانست این کار را انجام دهد .

نمای بیرونی کاخ زیبای گلستان که از کاشی‌های رنگین بود و آینه‌های درخشان اتاق آینه برای تاجگذاری شاه آماده می‌شد. کاخ گلستان فقط با شمع روشن می‌شد و لیدی لورین اصرار کرد که به آنجا برق بکشند تا جواهرات و اشیاء هنری که می‌خواستند در قاب‌های شیشه‌ای نصب شده به دیوار بنمایش گذارند، در زیر نور برق کاملا بدرخشند و نیز می‌بایست گرد و خاک دیوارها زدوده شده و دیوارها از نو گچبری شوند. لیدی لورین به سردابهای کثیف کاخ رفت و تعداد زیادی گونی‌های سنگین در آنجا یافت. گونی‌ها را به طبقات بالا آوردند و خالی کردند: تاج‌ها، جواهرات، تفرجات، اشیاء زیبا و زینت‌آلات گوناگون از میان گونی‌ها بیرون آمدند. این اشیاء را مرتب و تعمیر کردند و جلا دادند و آراستند.

«ویتا ساک ویل وست»(۲۲) همسر «نیکلسون» ، که شاعر بود، در ماه فوریه وارد تهران شد تا به «لیدی لورین» در این کار کمک کند. «این دو زن قفسه‌های کاخ را جستجو کردند و گونی‌های بیشتری از جواهرات را یافتند که به طبقات بالا آورده شدند، جعبه‌ها را باز کردند و از داخل آن‌ها شمشیرهای جواهرنشان، خنجرهای یاقوت، سکه‌های زمردنشان کمربند و گردن‌بندهای مروارید بیرون آمد.»(۲۳)

مقامات رسمی ایرانی علاقمند بودند که تمامی جزئیات تشریفات تاجگذاری به‌درستی انجام شود، اما چون اطلاعات کمی درباره این نوع مراسم داشتند ، لذا از نمایندگی سیاسی بریتانیا کمک خواستند. نمایندگی بریتانیا نیز از لندن درخواست کرد که یک نسخه از جزئیات مراسم تاجگذاری «جورج پنجم» را در کلیسای «وست مینستر»(۲۴) برای آن نمایندگی بفرستند. درخواست فرستادن

22- Vita Sackville - West

۲۳ـ این نقل قول، و دو نقل قول بعدی، از ویتاساک ویل‌وست در کتاب «مسافری در تهران» ، از انتشارات هوگارث، ۱۹۲۶، گرفته شده است ـ نویسنده.

24- West Minister Abbey

این سند مهم مایه بهت زدگی مقامات رسمی کلیسا شد و یکی از آنان از خانم نیکلسون پرسید که **«این اژدهای قرمز که دنبالش هستید، چه جور جانوری است؟»(۲۵)**

با نزدیک‌تر شدن زمان تاجگذاری، تهران انباشته از مرش‌هائی شد که مردم به پنجره‌ها و بالکن‌ها آویزان کرده و یک منظره زیبای آسیائی بوجود آورده بودند.

«بلوچ‌ها با کمربندهای سگک‌دار برجسته، ترکمن‌ها با کلاهپوست‌های بزرگ و پیراهن‌های ابریشمی که تا روی زانو می‌رسید و کمربند داشته، بختیاری‌ها با کلاهمدی‌های سفید بلند و نیم تنه‌های سیاه با آستین سپید، کردها با عمامه‌های دارای حاشیه ابریشمی، قشقائی‌ها و لرها و بربرها [ترکمن‌ها] و مردانی از سیستان ـ که کم و بیش نمایندگان عشایر بودند ـ گارد محافظ شاه را تشکیل می‌دادند.»

در ۲۰ آوریل [چهارم اردیبهشت] اتاق تاجگذاری [عمارت آینه] که به گونه بسیار زیبائی آراسته شده بود از نو انباشته از میهمانان شد، چون علما در این مراسم حضور داشتند، از این رو هیچگونه موسیقی نواخته نشد و سکوت بر مجلس حکمفرما بود:

«سرانجام سکوت مجلس شکسته شد. درها باز شدند و اندام یک پسربچه نمایان گردید. این پسربچه که کاملا تنها بود و اونیفورم نظامی بتن داشت، وارد اتاق گردید و بر روی نزدیک‌ترین صندلی به تخت و تاج سلطنت نشست. این بچه والاحضرت شاهپور محمدرضا، ولیعهد ایران [شاه سابق] بود. رضا شاه در حالی که امرای ارتش و وزیران در پی‌اش می‌آمدند، وارد شد. لباسش انباشته از جواهرات و نشان‌ها بود و جقه کلاهش با الماس معروف به «کوه نور» میدرخشید. یک شنل آبی بلند که با مروارید تزئین شده بود، به تن داشت. شاه به طرف تخت طاوس رفت. زن‌های اروپائی سلام زنانه دادند و مردان اروپائی تعظیم کردند. علما به صورت گروهی و با گام‌هائی سنگین جلو آمدند. ولیعهد کوچولو که از این تشریفات ترسیده بود، گوشه‌ای از شنل پدرش را گرفت. در این سکوت، همه چشم انتظار شنیدن آوازخوانان هم نوا [کُر] بودند اما صدائی بلند نشد.

25- Rouge Dragon Pour Suivant?

رضاخان برای داشتن یک تاج جدید پافشاری کرده بود(۲۶). در گذشته رسم بود که علما تاج را بر سر شاه بگذارند، اما رضاخان با دست‌های خود کلاهش را برداشت. سپس تاج را بلند کرد و بر سرش نهاد، در حالی که دو وزیر در کنارش ایستاده و تاج‌های پادشاهی از اعتبار ساقط شده قاجاریه را در دست داشتند.»

خانم «استوارت ورتلی»(۲۷) [مادروزن سر پرسی لورین] که برای تماشای این مراسم به تهران آمده بود، نوشت:

«رئیس مجلس مؤسسان [صادق مستشارالدوله] یک عصای جواهرنشان به شاه تقدیم کرد. وزیر جنگ [امیرلشکر عبدالله‌خان امیر طهماسب] در حالی که زانو می‌زد شمشیر الماس‌نشان نادرشاه [شمشیرجهانگشای نادری] رابرداشت و به شاه تقدیم کرد. شاه در حالی که تاج سلطنتی بر سر، و عصای سلطنتی به دست و شمشیر نادری را به کمر داشت، خطابه خود را قرائت کرد. در هنگام خواندن خطابه، بدن شاه اصلا حرکت نمی‌کرد گوئی که این لحظه در شمار لحظات مهم زندگی او نبود ... مراسم تمام شد. شاه از روی صندلی برخاست و با کنار رفتن شنل مرواریدنشانش، جواهراتی که بر لباسش بود به درخشش درآمدند، روشنائی برق بر الماس دریای نور، بر دسته شمشیرش که برق می‌زد، افتاد. با غرور سرش را بلند کرد و صاف ایستاد، سپس سربازوار، سالن را ترک گفت.»(۲۸)

۲۶ـ با وجود تاج‌های گوناگون، رضاخان خواستار تاج پهلوی بود. براثر اصرار او، یکی از جواهرسازان مهاجر روسیه که در تهران اقامت داشت، مأمور ساختن این تاج گردید ـ مترجم

27- Stuart Worthley

۲۸ـ «ویولت استوارت ورتلی»: زندگی بدون نظریه، یک زندگینامه به قلم خود او، ص ۱۲۰، چاپ هاچینسون، ۱۹۶۱ ـ نویسنده

در مورد مراسم تاجگذاری رضاشاه نگاه کنید به:
تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۶۱ به بعد ـ مترجم

فصل هشتم

برقراری روابط حسنه با ایران

نظر مردم ایران درباره چگونگی به‌سلطنت رسیدن رضاخان

عزم راسخ لورین برای دخالت نکردن در امور داخلی ایران به هیچ وجه مؤثر نیفتاد و او دریافت که «بیماری لاعلاج ایرانیان که رویدادهای این کشور را ناشی از دخالتهای دو همسایه بزرگش [انگلیس و شوروی] می‌دانند، همچنان ادامه دارد.»(۱) لورین در نهایت ناامیدی برای «هدوو»(۲) نوشت که اینک بسیاری از ایرانیان یقین کرده‌اند که بریتانیا به رضاخان کمک کرده است تا به تخت و تاج سلطنت دست یابد و معتقدند که «رضاخان را من شاه کردم و او موقعیت بزرگ ما به‌شمار می‌رود.» شولنبرگ به مادرش گفت، «و این موضوع نوسندارلن صلح را بسیار خشمگین می‌سازد.»

روس‌ها عقیده داشتند که بقدرت رسیدن رضاخان بدست لورین این‌دیپلمات بسیار زیرک و باهوش صورت گرفته است. و این نظر در روزنامه «ایزوستیا» نیز منعکس‌شده بود.(۳) روس‌ها پس از به‌سلطنت رسیدن رضاخان رویه شدیدتری را نسبت به ایران در پیش گرفتند تا بتوانند نفوذ خود را در این کشور افزایش دهند. واردات روسیه از ایران را قطع کردند و جلوی صادرات فراورده‌های

۱ـ نامه خصوصی لورین به چمبرلن در تاریخ ۱۹۲۶/۱۲/۲ ـ نویسنده.

2- Hadow

۳ـ این موضوع محل بحث است و در مقدمه کتاب به آن اشاره شده است ـ مترجم.

[illegible] محمولات ایران را گرفتند. این نمایش قدرت در رضاخان **مؤثر افتاد،** [illegible] های شوروی را پذیرفته و یک **نخست‌وزیر متمایل به‌روسیه [مستوفی‌ـ** الممالک] را مصدر کار کرد.(۴)

لورین همچنان با سرسختی به وزارت خارجه بریتانیا اعلام کرد که **«چنانچه بگذاریم اوضاع سیر عادی خود را طی کند، و به رضاخان اجازه دهیم که عجالتاً** این روحیه را بجنبش آورد، سرانجام، کارها بروفق مراد ما خواهد گشت. لورین گفت که سیر حوادث مساعد می‌باشد اما پیشرفت امور به اندازه‌ای کم است که موضوع مهمی را برای گزارش‌کردن ندارد. وی مجدداً به وزارت خارجه بریتانیا اطمینان داد که از تمایلات طرفدار شوروی «رضاخان» ناراحت نشوند زیرا وی یقین دارد که **«رضاخان عامرانه سیاست طرفداری از شوروی را دنبال نمی‌کند.»** وزارت خارجه بریتانیا از لورین پرسیده بود: در شرایطی که نشانه‌های تمایل رضاخان به شوروی دیده می‌شود و او هیچ اقدامی برای تأمین مصالح بریتانیا در ایران نکرده است، چگونه لورین می‌تواند به‌عقیده خود یقین داشته باشد؟

۴ـ لازم به یادآوری است که «مستوفی‌الممالک» یکی از رجال خوشنام دوره قاجاریه است که به وطن‌دوستی و مردم‌داری شهرت دارد. دوره کارآمدن کابینه «مستوفی‌الممالک» در [illegible] خرداد ۱۳۰۵ و پایان عمر کابینه [illegible] با توجه به ملاحظات زیر صورت گرفته است.

- رضاشاه به منظور عملی کردن زورگویی‌هایش که در تأسیس مجلس مؤسسان و انتقال [illegible] بکار برده بود، [illegible] داران وجهه ملی را بر سر کار آورد.
- رضاخان در کابینه مستوفی‌الممالک سمت وزیر جنگ را داشت و شخصاً برای او احترام زیادی قائل بود.
- مستوفی‌الممالک در شمار مخالفان سلطنت رضاخان بود.
- [illegible] ایران معتقد بودند که برای [illegible] رضاخان لازم است که آدمی مثل مستوفی‌الممالک [illegible] شود.

[illegible] مستوفی‌الممالک [illegible] را پذیرفت. نویسنده کتاب [illegible] مستوفی‌الممالک و به دلیل مخالفت [illegible] با سیاست بریتانیا در ایران، [illegible] ایران و شوروی، صرف‌نظر از برخی مسائل [illegible] ایران و شوروی بود [illegible] ۱۳۰۷ [illegible] در این زمینه نگاه کنید به:
- تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ص ۱۰۹ به بعد.
- شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد ـ مترجم

لورین با این که اطمینان داشت که سرانجام اوضاع به وفق مراد بریتانیا خواهد بود، اما ناگزیر شد نزد «چمبرلین» اعتراف کند که **«من از حساب اعتماد شما به خویش، چک‌های زیادی کشیده‌ام.»** و وزیر خارجه به او اطمینان داد که هیچ نگرانی درباره تمام شدن این حساب اعتماد نداشته باشد ـ **«و برعکس، گزارشات و نامه‌های شما بر اعتماد من نسبت به داوری و خردمندی و کامیابی سیاسی که دنبال کرده‌اید، افزوده است.»**(۵)

«هارولد نیکلسون» که از خوش‌بینی لورین [به‌اوضاع ایران] به خشم آمده بود و در لحظات ناراحتی می‌گفت **«لورین لاف می‌زند»**، در نامه‌ای به عنوان «اولی فانت» نوشت که کارمندان با تجربه و مهمی نمایندگی بریتانیا [در تهران] هنوز به اندازه‌ای گرفتار وسواس **«نابسامانی‌های کابوس‌وار و خصومت‌های شدید در سال‌های ۱۹۲۰ ـ ۱۹۲۲ هستند که اوضاع ملایم کنونی را یک ماهِ خوشحال‌کننده در پی یک طوفان می‌دانند»**(۶). لورین بر اساس **«مهارت و کاردانی و ذاتیت شخصی»** این گذشته را زدوده، اما مفهوم **«روابط خوب»** نبایستی به منزله هدف محسوب بشود، زیرا تلاش‌های ورپومستار [لورین] برای دستیابی به جهتی منحصر در خطوط همکاری اقتصادی با ایران، بر اثر خودداری مقامات ایرانی از حل و فصل بازپرداخت بدهی خود، خنثی گردید:

«آن‌ها [ایرانیان] می‌دانند که ما بدجنسی نخواهیم کرد و کمک مالی ما را نمی‌خواهند. بنابراین، مرتبا می‌گویند که روابط ایران و انگلستان بسیار توسعه یافته است، و در این ضمن توجه خود را به آشتی با شوروی متوجه کرده‌اند، که به راستی برایشان ارزش دارد ... پرسی به بدبینی من می‌خندد، اما انکار نمی‌کند که مقدمه‌چینی‌های من و نتایج آن‌ها به عنوان یک تحلیل منطقی قابل انتقاد کردن نیست، پرسی فقط می‌خواهد بگوید که در ایران امور به‌گونه منطقی انجام نمی‌شود و چنانچه فرضا یک نفر دارای تفکر آشکار منطقی از رویدادهای گذشته و پیش‌بینی آینده باشد، به طور طبیعی می‌تواند خطای عقیده دیگری را ثابت کند، اما در مورد ایران این شیوه تفکر عملی نیست.»

۵ـ نامه خصوصی لورین به چمبرلین در ۲۴/۲/۱۹۲۶ و نامه چمبرلین به لورین در ۱۴/۳/۱۹۲۶ ـ نویسنده

۶ـ اشاره نویسنده، به احساسات ضد انگلیسی شدید در ایران در سال‌های پس از جنگ اول جهانی و پیش از کودتای رضاخان ـ سید ضیاء می‌باشد ـ مترجم

پایان ماموریت لورین در ایران و حل نشدن مشکل شیخ خزعل

لورین امیدوار بود که پس از تاجگذاری رضاشاه، **چهار ماه مرخصی گرفته** و به‌اتفاق همسر و طاووسش در ماه مه به انگلستان برگردد. اما به طور محرمانه و از طریق «آستین چمبرلین» پی برد که قرار است به آتن منتقل شود — «**شاید یکی از نمایندگی جالب ما در اروپا بود**» — و قرار بود ایران را در آغاز ماه ژوئیه [تیم مرداد] ترک گوید، و در غیاب او «هارولد نیکلسون» کاردار نمایندگی گردد.

لورین پیش از ترک ایران تصمیم گرفته بود که نظر مساعد حکومت ایران را در موضوعات مورد نظر خود — که موضوع شیخ خزعل، بیش از همه او را ناراحت می‌کرد — به‌دست آورد. برای لورین فراموش‌کردن اندیشه باز پرداخت نشدن قرض ایران به مراتب آسانتر از نادیده گرفتن شیخ خزعل بود که انگار «**با سیمای گریان در درگاه خانه من نشسته است.**»

هنگامی که شیخ می‌خواست از محمره [به بصره] برود دولت بریتانیا به او اجازه این کار را نداده بود. اینک شیخ درخواست رفتن به اروپا را داشت چون در [بانک‌های] اروپا پول داشت اما رضاشاه آن را رد کرد(۷). درآمدهای شیخ در دست ایرانیان بود و هیچ پولی به شیخ پرداخته نمی‌شد. شیخ از این موضوع خشمگین شد و گریه سر داد. بالاتر از همه پولش ته کشیده بود. فرزندان شیخ به گونه ناامیدانه‌ای تنگ حوصله شده و دائما سر خود را با ورق‌بازی می‌گذراندند. یکی از پسران شیخ به نیکلسون گفت: «**پدرم خیلی آهسته بازی می‌کند. زندگی‌مان بسیار ملال‌آور است.**» نیکلسون از شنیدن این حرف ناراحت شد و احساس کرد که اگر این پیرمرد به این روز افتاده است مقصر بریتانیا می‌باشد. هنگامی که

۷ـ [illegible] در جلد ربع قرن، صفحه ۴۵، در این زمینه می‌نویسد:
«در خرداد ۱۳۰۷ در یکی از مسافرت‌های شاه ... در حضور شخص خود ... شیخ خزعل به شاه عرض نمود که این خدمتگزار [illegible] چشم شده به طوری که چند قدمی خود را نمی‌توانم تشخیص دهم و از حضور اعلیحضرت ... استدعا دارم اجازه مرخصی داده شود که برای معالجه چشم به اروپا بروم. شاه خطاب به تیمورتاش [illegible] دو نفر طبیب متخصص از اروپا خواسته شود که یکی از آنها چشم‌های شیخ را معالجه کند و دیگری گلوی یکی از فرزندانم را که مریض است. [illegible] شیخ خزعل در جواب عرض نمود [illegible] حتماً [illegible] هستم و مریض [illegible] به معالجه [illegible] در اروپا هستم. شاه دیگر جوابی نداد ...» ـ مترجم.

نیکلسون به مناسبتی در معیت لورین به‌خانه شیخ رفت. «**خزعل آهی کشید و از وضع تحقیرآمیز خود گلایه کرد. شیخ پول می‌خواست. او بیست هزار لیره احتیاج داشت. شیخ دستهای زیبای خود را با حالت محترمانه‌ای دراز کرد و گفت: عادت کرده‌ام که به دیگران چیزی بدهم و برایم دردناک است که از کسی چیزی بخواهم.**»

لورین یک شب پیش از رفتن خود از ایران، به آخرین تلاشش برای نجات شیخ دست زد. نخست‌وزیر [محمدعلی فروغی] و وزیر دارایی [مرتضی‌قلی‌خان بیات] و نیکلسون و «تروت»، [کنسول منشی‌های شرقی] و وزیرمختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان در خانه شیخ با یکدیگر دیدار کردند. لورین سرانجام توانست یک تعهد قطعی از وزیران ایرانی [نخست‌وزیر و وزیر دارایی] بگیرد که موضوع خزعل ظرف بیست روز حل و فصل شود. شیخ حتی یک کلمه از این تعهد را باور نکرد. نیکلسون نوشت: «**شیخ به پریشان‌گویی و یاوه‌سرایی پرداخت به‌طوری که پرسی مجبور شد به او بگوید خفه شو! شیخ با شنیدن این حرف به پشت صندلی خم شد و شروع به شیون کرد. صحنه بسیار ناگواری بود و سرانجام تروت مجبور شد او را به اتاق دیگری ببرد. پرسی بیچاره از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شد.**»

نیکلسون بعدا برای لورین نوشت که هیچ نتیجه‌ای در مورد کار شیخ به‌دست نیامد و دکتر میلسپو عقیده دارد وزیران ایرانی که این تعهد را داده‌اند بسیار ناامسئول بوده‌اند: «**مادامی که یک قطره خون در رگ‌های شیخ وجود دارد، شاه هرگز اجازه نخواهد داد موضوع شیخ حل شود. بله، من این حرف را باور می‌کنم. باور می‌کنم که وعده‌های شاه به‌شیخ به‌قوت خود باقی است، اما شاه از نظر پولی سختگیر است.**»

لورین برای این که ناخشنودی خود را از موضوع شیخ ابراز دارد، از مکاتبه با دوستان ایرانی خود، خودداری کرد و به آرنولد ویلسون گفت: «**شکست من در ایجاد یک رفتار عادلانه [شاه] با شیخ، بر وجدانم سنگینی می‌کند.**»

وزرای مختار بعدی بریتانیا، همگی بیهوده تلاش کردند تا شیخ را نجات دهند. شیخ در تهران مرد بی‌آن که کسی به داد او برسد. فقط موقعی که رضاشاه در سال ۱۹۴۱ [۲۵ شهریور ۱۳۲۰] از سلطنت استعفا کرد، بریتانیا توانست دولت ایران را زیر فشار بگذارد تا ثروت شیخ، یا قسمتی از آن را، به ورثه‌اش برگرداند.

عزیمت لورین از ایران

اگرچه لورین و تروت قطعاً درباره لذت‌های مأموریت آن، که به دشواری ایران بود و به کشورستان نزدیکتر بود، صحبت می‌کردند، اما با نزدیکشدن تاریخ عزیمت‌شان، لورین «احساس می‌کرد که طبلش می‌گیرد». لورین در نامه‌ای برای همسرش نوشت(۹):

شاید در همسر شعف ـ آگاه خود می‌دانم که هرگز نظیر موقعیتی را که در اینجا [ایران] داشتم و تا حدودی برای خود به‌وجود آوردم، به دست نخواهم آورد ... از این رو، ناراحتی بعدی من این است که چگونه اعضای نمایندگی را ترک کنم. هرگز اعضائی به‌این خوبی نخواهم داشت ... واندیشه ترک گفتن آنان هم‌اکنون، و هر زمان که به‌آن فکر می‌کنم، مرا بسیار متاثر می‌کند. و نیز باید از کارم دست بکشم که بخش بزرگی ازوجودم رامی‌سازد، وجداشدن ازمردم ایران، که با زندگی در اینجا بسیار عجین شده‌ام.»

ناراحتی او از ترک ایران و دور شدن از کاری که خود را در برابر آن بسیار متعهد می‌دانست، با گذشت بیست سال همچنان در خاطره‌اش زنده ماند بطوری که به بروس لاکهارت(۱۰) نوشت که همواره آرزو دارد به ایران برگردد: «اما وقتی روز رفتن فرا رسید و اتومبیل من در جلوی در انتظارم را می‌کشید تا مرا به بغداد ببرد، پنهانی به گوشه‌ای از باغ در سمت دیگر عمارت رفتم و مثل یک بچه زار زار گریه کردم. تمامی اندوه خویش را با این گریه بیرون ریختم و فقط دلم می‌خواست که کسی جلوی گریه‌ام را نگیرد.»

همهٔ اعضای نمایندگی در زیر درختان چنار باغ نمایندگی در قلهک درساعت ۵ بامداد روز دوم ژوئیه ۱۹۲۶ [نهم مرداد ۱۳۰۵] جمع شده بودند تا با وزیر مختار خود خداحافظی کنند. نیکلسون به همسرش نوشت:

«درست سر ساعت پنج و سی دقیقه، لورین مرا به حضور خواست. با اندوه پشت میز کارش نشسته بود و نامه‌ای می‌نوشت. بسیار غمگین و احساساتی به نظر می‌رسید. دلم به حالش سوخت. سپس از اتاق خارج شدیم. همهٔ کارمندان و مستخدمین به صف شده بودند. پرسی با همهٔ آنها دست داد ... سپس مقدار

9- Trott

۹ـ همسر لورین قبل از وی ایران را ترک گفته بود ـ مترجم

10- Bruce Lackhart

زیادی وسایل او را از عمارت بیرون آوردند و در اتومبیل گذاردند. برای آخرین بار با من دست داد (بی آن که حرفی بزند). اتومبیل به راه افتاد و سواران در جلوی اتومبیل و غلام‌ها در پشت سر آن حرکت کردند. قرار بود که آنها پرسی را تا آخر قریه [محوطه نمایندگی بریتانیا در قلهک] بدرقه کنند واز آنجا به‌بعد پرسی می‌بایست با این همه شکوه بدرود گوید.»

هنگامی که لورین به مرز ایران رسید، تشریفات بدرقه سطحی در مورد وی انجام گرفت. با وجود این، وی را به عنوان یکی از دوستان سرسخت ایران معرفی کردند که این کشور، تاکنون داشته است(۱۱). لورین از اقامت چند ساعته خود در بغداد و در نزد «گرترود بل» احساس شادی خاطر کرد. «گرترود بل» چند روز پیش از مرگش، درباره دیدار لورین از پدرش [کمیسر عالی بریتانیا در بغداد] در هفتم ژوئیه ۱۹۲۶ نوشت:

«لورین از ترک ایران، که در آنجا موقعیت خوبی داشته، غمگین است. البته اطمینان ندارم که در شرایط خوبی ایران را ترک گفته باشد. لورین سرمایه‌ائی را در مورد رضاخان به کار انداخت ـ در واقع، رضاخان تنها اسبی بود که قابل حمایت بود. اما گزارش‌های رسیده حکایت از اوضاع ناراحت‌کننده ایران دارد. شاید رضا شاه کارش را خوب انجام دهد و شاید ندهد. اگر خوب عمل نکند، اوضاع خراب‌تر خواهد شد. به هر تقدیر، اوضاع سخت‌تر می‌شود ... از دیدن پرسی خوشحال شدم چون دوست بسیار با وفائی است.»(۱۲)

کارداری نیکلسون و نظر سیاسی او درباره رضاشاه

لورین در آخرین دیدارش با رضاشاه، وی را به خاطر ضعف و فساد دستگاه دولتی ایران و سوء استفاده ارتشیان از قدرت خود مورد نکوهش قرار داده بود. نیکلسون عقیده داشت که فرماندهان نظامی [امیرلشکرها] در سراسر کشور با شتاب زیادی خود را ثروتمند می‌سازند و محبوبیت اندک شاه نیز در حال کاهش است. نیکلسون با این که مشتاق بود امور نمایندگی در تهران را بگرداند اما

۱۱ـ گزارش سالانه هارولد نیکلسون درباره اوضاع ایران در ۱۹۲۶، با شماره بایگانی ۱۱۲۶۶ـ۳۷۱ اف. او. ـ نویسنده.

۱۲ـ گرترود بل، نوشته الیزابت بورگوین، جلد دوم، صفحه ۳۹۹، انتشارات Benn، ۱۹۶۱ ـ نویسنده.

ابرهای تیره‌ای را از دور می‌دید که خلاف نظریات خوش‌بینانه لورین بود. نیکلسون در اواسط ماه ژوئن(۱۳) لورین را ترغیب کرده بود که باید به وزارت خارجه بریتانیا درباره اوضاع ایران هشدار دهد:

«به لورین گفتم در حالی که وزارت خارجه بریتانیا تصور می‌کند ایران کشور کاملاً خوشبخت و مترقی است، عزیمت لورین برای من دشوار خواهد بود. زیرا چنانچه اوضاع خراب شود، مقامات وزارت خارجه خواهند گفت که با رفتن لورین چنین شده است. پرسی در این مورد لطف بزرگی در حق من کرد و به من اجازه داد تا پیش‌نویس این گزارش هشدار دهنده را بنویسم.»

پس از این که لورین در دوم ژوئیه [نهم مرداد] تهران را ترک گفت، نیکلسون پشت میز کار وزیرمختار نشست چون قرار بود چند ماهی میز کار او باشد. نیکلسون نامه‌ای احساساتی برای اولی‌فانت نوشت و اظهار داشت که قادر نیست در خوش‌بینی لورین نسبت به اوضاع ایران سهیم باشد. وی در این نامه خاطر نشان کرد که سیاستمداران ایرانی هنوز از این که بر جسب طرفداری از انگلستان به‌آن‌ها بخورد، بیم و هراس دارند. به‌این خاطر است که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان هرگز نمی‌تواند آن‌ها را وادار به حل و فصل موضوعات موردنظر خود بنماید. آن‌ها فقط منطق پول و زور را می‌فهمند ـ که بریتانیا هیچ یک از آن دو را به‌کار نمی‌برد ـ در حالی که روس‌ها از هر دو روش استفاده می‌کنند. خط مشی **«داشتن روابط خوب با ایران در واقع بدترین چاره(۱۴) و یک بهانه مناسب برای عدم انجام هر کاری بود.»**

رویدادهای بسیار ناخوشایندی در تابستان سال ۱۹۲۶ پیش آمد(۱۵). نیکلسون در نامه ۲۸ اوت خود به عنوان لورین، نوشت **«این اتهام را که وی [نیکلسون] نسبت به اوضاع بسیار بدبین است، رد می‌کند، و جدا معتقد است که حقایق موجود نظر او را تایید و بدبینی‌اش را توجیه می‌کند.»** نیکلسون وقتی در گذشته می‌دید که لورین **«از رضاخان یک قهرمان ساخته است»** خشمگین می‌شد.

۱۳ـ باید خاطرنشان شود که مأموریت رسمی لورین در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۰۵ پایان یافت و قرار شد که رابرت کلیو (Robert Clive) کنسول بریتانیا در خطه [عراقش] جانشین وی شود. لذا لورین تا تاریخ عزیمت خود از ایران همچنان عهده‌دار امور نمایندگی بود ـ مترجم.

14- Pis - Aller

۱۵ـ ظاهراً باید اشاره به انتخابات دوره ششم مجلس ـ شورش هیراوه و سلماس ـ ماجرای خراسان و هرج‌ومرج سپهسالار اعظم باشد ـ مترجم.

و از این رو پس از رفتن لورین از ایران، خلاف نظر او را در باره رضاخان به‌وزارت خارجه داد که آن وزارت را پسند نیامد. نیکلسون در نامه خود به عنوان لورین نوشت: **«شما فکر می‌کنید که رضاخان آدم قابل اعتماد و با اصولی است، اما من او را بسیار غیرقابل اعتماد و موذی می‌دانم.»** نیکلسون همچنین، سیاست لورین در زمینه «داشتن روابط خوب با ایران» را مورد انتقاد قرار داد و گفته تویاً می‌اندیشد که: **«اگر شما [لورین] این سیاست را با نظر مثبت می‌نگرید، من با دید منفی به آن نگاه می‌کنم ... البته داشتن روابط خوب سبب می‌شود که آن‌ها [ایرانیان] بدجنسی نکنند اما این موضوع دلیل بر خوب بودن آنان نیست.»** نیکلسون عقیده داشت که لورین نسبت به اوضاع ایران بسیار خوش‌بین بود.

انتقاد نیکلسون از سیاست بریتانیا در ایران

نبودن هرگونه سیاست قاطعانه‌تری به‌جای خط مشی **«روابط خوب با ایران»** و نگرانی نیکلسون از این که وزارت خارجه بریتانیا به نحو نادرستی تحت تأثیر **«عقاید خوش‌بینانه لورین نسبت به اوضاع ایران»** قرار گیرد، موجب این فکر شد که او وظیفه دارد مطالب را با شهامت و قاطعانه برای جانشین لورین [رابرت کلیو] تشریح کند، و شاید همراه با خواسته شخصی‌اش برای منعکس کردن عقایدش بر روی کاغذ، نیکلسون را وادار کرد تا در پائیز سال ۱۹۲۶ گزارش مفصلی را در مورد سیاست بریتانیا در ایران بنویسد(۱۶). نیکلسون برای لورین نوشت که بسیار مشتاق بود که وی این گزارش کلی را که عنوان «بیمن تو پادشاه» داشت، مطالعه کند.

نیکلسون در این گزارش استدلال کرد که سیاست بریتانیا در ایران استوار بر «اصول کلی قدیمی» است و پرسش‌هائی را در این زمینه از وزارت خارجه بریتانیا کرد. یکی از این پرسش‌ها این بود که ایران به چه دلیلی یک کشور حایل به‌شمار می‌رود؟(۱۷)

گیا به‌راستی دفاع از هند بستگی به ایران، به مثابه یک کشور حایل دارد؟

۱۶ـ گزارش نیکلسون به چمبرلین در تاریخ ۳۰/۸/۱۹۲۶، با شماره بایگانی ۱۹۱۹ ـ ۱۹۳۹ مجموعه D. B. F. P. ، جلد دوم ـ نویسنده.

۱۷ـ کشور حایل (Buffer State) کشوری است که در مجاورت حریم امنیتی کشور دیگری قرار دارد. در اینجا اشاره نویسنده به اهمیت ایران برای حفظ شبه قاره هند است ـ مترجم.

آیا بریتانیا واقعاً به خلیج فارس علاقمند است؟ و چگونه می‌توان حیثیت بریتانیا را در برابر تشبثات روس مبتنی بر این که آنان نجات‌دهنده [ایران] وانگلیسی‌ها ظالم هستند، حفظ کرد؟ این بود «**تردیدهای غالب من نسبت به نکاتی که اجرای سیاست بریتانیا در ایران را بسیار تجربی ساخته و گاه ناامیدکننده است.**»

نیکلسون به بحث درباره روابط ایران و انگلستان و سرشت «**صرفاً منفی و بسیار بزدلانه**» دوستی ایرانیان نسبت به بریتانیا پرداخت و نفرت خود را از رژیم رضاشاه مورد تأکید قرار داد و تصویر تاریکی از فساد و ظلم حکومت رضاشاه و امتیازات داده شده به شوروی ترسیم کرد(۱۸). اگرچه نیکلسون در نوشتن دقیق این گزارش کوشید از دست‌آوردهای لورین [در ایران] ستایش کند، اما هدف آشکار وی این بود که با طرح این مسائل وزارت خارجه را از پذیرش کامل ارزیابی‌های خوش‌بینانه لورین [نسبت به اوضاع ایران] باز دارد. نیکلسون به «اولی‌فانت» نوشت: «**وقتی کارمندان وزارت خارجه در گزارش‌ها می‌خوانند که اوضاع یک نمایندگی در بهترین ماموریت‌ها سرانجام خوبی دارد، خواه و ناخواه این احساس به آن‌ها دست می‌دهد که «فلان دیپلمات در آن ماموریت چه خوب عمل می‌کند.**»

گزارش نیکلسون سر و صدای مختصری را در وزارت خارجه انگلستان بپا کرد. بسیاری از مطالبی که نیکلسون نوشته بود، بایستی گفته می‌شد، اما چون در نوشتن این مطالب حسن تدبیر نداشت و خودپسندانه نوشته بود، طبعاً مقامات مافوق او را ناراحت کرد. اولی‌فانت «**که شدیداً پای‌بند نزاکت بود**» از این که می‌دید یک کارگزار همه سیاست‌های اداره شرق را نسبت به ایران مورد تردید قرار داده است و به طور ضمنی از رئیس سابق و والامرتبه خود شدیداً انتقاد می‌کند، به خشم آمد. ناراحتی او به اندازه‌ای بود که ساعت‌های زیادی را صرف تجزیه وتحلیل مطالب «**این گزارش کرد که به گونه نابجائی هشداردهنده بود و تمام مطالب آن منطقی نبوده**» تا این که بعداً آن را برای چمبرلین بفرستد و به او توصیه کند که نیکلسون نباید از لطف دریافت یک پاسخ برخوردار باشد.

وزیر خارجه انگلستان که دیپلماتی خونسردی بود، از خواندن این گزارش به

۱۸ـ نیکلسون در گزارش سالانه خود درباره ایران در سال ۱۹۲۶، تصویر بدون چاپلوسی از رضاشاه ترسیم کرد و به موضوع تریاک‌ـ کشیدن او اشاره کرد و گفت که لورین با این موضوع را نادیده گرفته یا به آن اهمیتی نداده است. با شماره بایگانی ب. ار. او ـ ۱۲۲۹۶ ـ ۳۷۱ الف او. نویسنده.

خشم آمد چرا که نیکلسون با تجربه و دارای درک سریع، اصول و هدف‌های سیاست بریتانیا را مورد تردید قرار داده بود و این موضوع برای وزیر خارجه غیرعادی به‌نظر می‌رسید: ما در اینجا [وزارت خارجه] چنین احساسی نداریم **هدف‌های ما روشن است**، چمبرلین بالای گزارش نیکلسون نوشت:

«**تا وقتی وزیر خارجه هستم، نمی‌توانم خشنود باشم دیپلماتی که ما او را آدم باهوشی می‌دانیم و وی را برای یک شغل پر مسئولیت برگزیده‌ایم برای ما این‌گونه گزارش بنویسد: شما [نیکلسون] نمی‌دانید چه می‌کنید ـ هرکسی که هدف سیاسی‌اش نامعلوم‌باشد نمی‌تواند به‌کامیابی دست یابد، حتی شما. چنانچه آقای نیکلسون آدم ابله‌ای بود، او را برکنار می‌کردم، اما او به‌طور یقین ابله نیست. استنباط من این است که با وجود تماس روزانه‌ای که با ما دارد [از طریق تلگرام‌ها] هدف‌های ما بدان‌گونه که بر ما روشن است برای او واضح نیست. و حال بیائید این هدف‌ها را برای او روشن کنیم.**»(۱۹)

وزیرخارجه یک یادداشت سه صفحه‌ای از نکاتی تهیه کرد که وزارت خارجه باید در پاسخ نیکلسون بنویسد و اولی‌فانت به طور غیرعادی ترتیبی داد که لورین پیش‌نویس آن را تهیه کند. وقتی نوشتن این گزارش به پایان رسید، آن را برای وزیرمختار جدید بریتانیا در تهران [رابرت کلیو] فرستادند. یک بند از این گزارش را شخص چمبرلین نوشته بود که در زیر می‌آید:

«**حاصل کلام، روابط خوبی که به عقیده آقای نیکلسون به‌نتیجه‌ای نخواهد رسید و صرفاً جنبه منفی دارد، به اعتقاد من کلیدی است که بدون آن هیچ دری باز نمی‌شود و با آن تمام درها دیر یا زود باز خواهد شد. در واقع ایجاد روابط خوب اولین شرط دست یافتن به‌هدف‌های مثبت و منفی است که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همواره آن‌ها را مد نظر داشته است. درست درک‌کردن [امور] و بر‌مبنای آن عمل کردن، یک موضوع انفعالی نیست بلکه یک سیاست فعال و سازنده به شمار می‌رود که اساس هرچیزی است. بردباری و دوراندیشی و بینش و کاردانی که سرپرسی لورین به‌کار برد و چنین نتایج عالی به‌بار آورد، هنوز نیز مورد نیاز است و به وسیله شما اعمال خواهد شد.**»(۲۰)

۱۹ـ یادداشت اولی‌فانت در تاریخ ۹ر۱۱ر۱۹۲۶، یادداشت چمبرلین در تاریخ ۸ر۱۱ر۱۹۲۶ برگزارش نیکلسون، با شماره بایگانی ۱۱۸۵۴ ـ ۳۷۱ الف. او ـ نویسنده.

۲۰ـ چمبرلین به کلیو، گزارش شماره ۴۲۷ مورخ ۲۹ر۱۱ر۱۹۲۶، با شماره بایگانی ۱۹۱۹ ـ ۱۹۳۹ D. B. F. P. مجموعه ای. آ، جلد دوم ـ نویسنده.

لورین همواره دقت داشت که در هنگام نوشتن گزارش برای وزیر خارجه خصوصیات اخلاقی او را در نظر بگیرد و به این ترتیب توانسته بود هم رضایت دو وزیر خارجه یعنی کرزن و چمبرلین را فراهم سازد که از لحاظ خصایص اخلاقی متفاوت بودند، و [هم] به عنوان یک «دیپلمات دارای **«داوری خوب»** برای خود شهرتی کسب کند. ویلیام استرنگ(۲۱)[یکی ازکارمندان وزارت‌خارجه‌بریتانیا] در آن زمان این خصلت لورین را به عنوان **«یک وسیله درک سیاست عملی ودلیل درستی برای استفاده از آن در خطاب کردن به دیگران و راه صحیح ارائه آن»** تعریف کرده است(۲۲). نیکلسون نیز یک بار به لورین گفته بود که وزارت خارجه بریتانیا **«به سیاست عالی»**(۲۳) یا تحصیلات سیاسی که می‌توان آن‌ها را در طبقه بندی **«امور تفکری»** قرار داد آنچنان توجهی را نشان نمی‌دهد که به جلوگیری از کاربرد کلمات زشت در زبان محاوره‌ای متداول در کاخ نخست‌وزیری نشان می‌دهد»(۲۴). با توجه به این که «نیکلسون» از اهمیت این موضوع آگاه بود، از این رو از گزارشش برمی‌آید که **«عاری از داوری خوب» بوده** ـ یا همان‌گونه که خود نیکلسون آن را عنوان کرد **«عقاید خاص خود را ابراز داشته است»**. چنانچه این گزارش برای کرزن [وزیر خارجه قبلی] ارسال می‌شد، وی ضمن مردود شمردن آن، از استدلال و انگیزه روحی نویسنده آن لذت می‌برد. اقدام نیکلسون برای علاقمندکردن آستین چمبرلین به بررسی مجدد اصول سیاست بریتانیا یک خطای داوری به شمار می‌رفت.

برخی از کارمندان جوانتر وزارت خارجه وازجمله «استرنگ» ازشیوه چمبرلین انتقاد کردند و پاسخ او به نیکلسون را **«ناشی از صفات اخلاقی وزیر خارجه دانستند.»** استرنگ در این زمینه نوشت: **«آدم صاف و ساده در زمان ما بیشتر از هر زمان مورد لطف قرار می‌گیرد و کلمه مبارک داوری ـ که یادیان کافش آدم صاف و ساده و معیار خدمات ما بود ـ بیشتر از هر زمان بر لب‌های مردان جاری است ... نیروی فکری و توجه به شکل امور ... دیگر از چنان احترامی برخوردار**

21- William Strang

۲۲ـ نامه خصوصی ویلیام استرنگ به «اون اومالی» [کاردار بریتانیا در پکن] در تاریخ ۱۲/۶/۱۹۲۶ ـ نویسنده.

23- Haute Politique

۲۴ـ لورین نیز این موضوع را در نامه مورخ ۱۷/۱۲/۱۹۲۵ برای اولیفانت نوشته است ـ نویسنده.

نیست که در دوران «کروو»(۲۵) وجود داشت.»(۲۶)

استعفای نیکلسون از وزارت خارجه بریتانیا

نیکلسون از عکس‌العمل شدید وزارت خارجه یکه خورد. وی در ماه اوت سال ۱۹۲۷ در نامه‌ای به عنوان «اون اومالی» (که درآن‌زمان کاردار بریتانیا در پکن بود) نوشت که: **«اساساً این گزارش را نوشتم تا انجام کارها را برای رابرت کلیو سهل‌تر کنم: اما به‌خوبی می‌توانم بگویم که آخرین گزارش من بود. من پی‌بردم که وزارت خارجه گزارش مرا گستاخانه و برخلاف میل خود دیده است. چاپ کتاب «برخی از مردم» نیز کمکی به من نکرد زیرا در آن کتاب نوشته‌ام که وزارت خارجه و دیپلماسی را زیاد جدی نمی‌گیرم»**(۲۷). نیکلسون به‌اندازه‌ای از پاسخ وزارت خارجه دلسرد شد که صحبت از استعفاء دادن از خدمت وزارت خارجه کرد. در اواخر سال ۱۹۲۷ نیکلسون را به برلین انتقال دادند و وی در ۱۹۲۹ از وزارت خارجه استعفا کرد. وقتی نیکلسون پی‌برد که گزارش او و چاپ کتابش باعث آزردگی خاطر لورین شده است، اندوهگین شد و در نامه‌ای برای لورین نوشت:

«چون از منابع متعدد شنیده‌ام که من احترام خود را در نزد هر دوی شما [لورین و چمبرلین] از دست داده‌ام، ازاین رو تصور می‌کنم نظرشما مبنی براینکه من فاقد داوری خوب هستم، صائب است. علاوه براین، عادت من به دست‌انداختن همه کس، از خودم گرفته تا مقامات بالا، غالباً مرا در چشم مردم آدم بی‌وفائی قلمداد می‌کند.»(۲۸)

لورین از عکس‌العمل رسمی وزارت خارجه نسبت به گزارش نیکلسون استقبال کرد. اما با نامه‌هائی که از «کلیو» و افراد آگاه از اوضاع ایران مانند «هاوارد» و «فریزر»(۲۹) (وابسته نظامی بریتانیا در ایران) دریافت کرد برایش روشن شد که وضعیت ایران خرابتر شده است. فریزر ضمن برشمردن خرابی اوضاع ایران، حتماً معتقد بود که: **«گفتن این که رضاخان تقصیرکار است دردی را دوا نمی‌کند چرا که**

25- Crowe

۲۶ـ نامه خصوصی استرنگ به اون‌اومالی در تاریخ ۱۰/۶/۱۹۲۷ ـ نویسنده.

۲۷ـ نامه خصوصی نیکلسون به اومالی در تاریخ ۲۳/۸/۱۹۲۷ ـ نویسنده.

۲۸ـ نامه خصوصی نیکلسون به لورین در تاریخ ۷/۱۱/۱۹۲۷ ـ نویسنده.

29- Fraser

بر واضح است رضاخان تنها کسی است که می‌تواند کارهـای [سودمندی] را در ایران انجام دهد. او را نباید تنها گذارد تا فریب پیشنهادات زهرآگینی را بخورد که به گوشش می‌خوانند. رضاخان هر وقت دچار ترس [از چیزی] می‌شود، دست به خشونت مـی‌زند. آنچه که رضاخان از دست داد، محـروم‌شدن از حرفـهـای صمیمانه لورین بود که با کلمات شیرین خود دل او را به دست مـی‌آورد. اگـر نیکلسون نتوانسـته است این کار را بکند، تقصیری متوجـه او نیست. هیچ‌کس دیگری‌هم نمی‌تواند امیدوار باشد بدان‌گونه که شما با رضاخان کنار آمدید بـا او مماشات کند... اینک کاملا روشن شده است نیرویی که ایران رادر پنج سال‌اخیر هدایت کرد، نیروی لورین- رضاخان بود.»۲۰.

«هاوارد»، یک سال بعد برای «لورین» نوشت:

«شاه بسیار منفور مردم شده است. شاه از نظر پول‌دوستی و عشق به زمین [تصرف املاک] به مراتب بدتر از احمدشاه گردیده بطوری که در مدت دوسالی که از پادشاهی‌اش می‌گذرد ثروت‌بسیار کلانی رابرای خود فراهم کرده است.»(۳۱)

۲۰- نامه خصوصی هربرت به لورین در تاریخ ۸/۱۲/۱۹۲۶ - نویسنده.
۳۱- نامه خصوصی هاوارد به لورین در تاریخ ۲۱/۱۰/۱۹۲۸ - نویسنده.

ضمائم و اسناد

مکاتبات و متن قرارداد ۱۹۰۷

سفارت انگلیس خبر تقسیم ایران را کتبا تکذیب می‌کند

در تاریخ ٤ سپتامبر ۱۹۰۷ (۲۵ رجب ۱۳۲۵ قمری) وزیرمختار انگلیس یادداشت ذیل را برای وزارت امور خارجه ایران فرستاد:

به‌دوستدار اطلاع رسیده که در ایران شهرت دارد مابین انگلیس و روس قراردادی منعقد شده که نتیجه آن مداخلت دولتین در ایران و تقسیم این مملکت فیمابین آن‌ها خواهد بود خاطر جناب اشرف ارفع مسبوق است که مذاکرات فیمابین دولتین روس و انگلیس بکلی طور دیگر است چرا که جناب مشیرالملک که در این اواخر به پطرزبورغ و لندن رفته مذاکراتی که با وزیر خارجه روس و انگلیس نموده و مشارالیهما از طرف دولتین خود مقصود دولتین را در ایران صریحاً توضیح کرده‌اند باید راپرت داده باشند جناب سر ادوارد گری وزیر امور خارجه انگلیس مفاد مذاکراتی که با جناب مشیرالملک داشته‌اند و همچنین مفاد مذاکرات مسیو ایزولسکی در دو نکتهٔ اصلیه با هم کاملاً متفقند یکی این که هیچ یک از دولتین در امور ایران مداخله نخواهند کرد مگر این‌که صدمه به‌مال و جان رعایای آن‌ها وارد آید دیگر این که مذاکرات در باب قرارداد مابین روس و انگلیس نبایستی برخلاف تمامیت و استقلال ایران بوده باشد. جناب سرادوارد گری نیز اظهار داشته بودند که تا به‌حال فیمابین روس و انگلیس ضدیت بوده و هریک می‌خواستند که توفیق دیگری را در ایران مانع شوند و هرگاه این ضدیت در این حال نامعلوم درایران امتداد پیدا می‌کرد برای طرفین یا برای یک طرف وسوسه پیدا می‌شد که در امور داخلهٔ ایران مداخله کند و نگذارد دیگری از این وضع حالیه فایده

نبرد یا بمحضور دیگری برای خود تحصیل نماید بنماید مقصود از مذاکرات حالیه فیمابین روس و انگلیس این است که چنین اشکالی فیمابین بروز نکند و این مذاکرات به‌هیچ وجه بر ضد ایران نبوده است در حقیقت چنانکه مسیو ایزولسکی برای مشیرالملک توضیح کرده و گفته‌اند «هیچیک از دو دولت مطالبهٔ از ایران ننمود و به این جهت دولت ایران می‌توانسته تمام هم خود را برای انجام مسائل داخله صرف نماید» هر دو وزیر کاملاً در خصوص مذاکره‌کردن موافق بوده وجای شبهه باقی نگذارده‌اند کلمات مسیو ایزولسکی که نیز حاوی قصد انگلیس است از قرار ذیل است:

«قانون‌نامهٔ دولت روس این خواهد بود که مادامی که به مصالح آن‌ها خللی وارد نیامده از هرگونه مداخله در امور داخلهٔ ممالک دیگر احتراز جویند و بکلی انحراف از این قانون در این مسئلهٔ حالیه غیرممکن است»

در باب شهرت تقسیم ایران فیمابین روس و انگلیس که می‌گویند دولتین مزبور می‌خواهند حوزهٔ اقتدار برای خود معین کنند جنابان سر آنوارد گری و مسیو ایزولسکی این فقره را صریحاً توضیح کرده‌اند که به‌هیچوجه این شهرت‌ها ماخذی ندارد و چیزی که دولتین می‌خواهند این است که قراردادی برای منع اشکالات و اختلافات آتیه بسته شود که به موجب آن قرارداد هیچیک از دولتین در آن نقاط ایران که متصل به سر حد دیگری است نفوذ خود را پیشنهاد ننمایند این قرارداد بمصالح خود ایران یا ملت خارجهٔ دیگری خللی وارد نمی‌آورد و فقط دولتین روس و انگلیس را متعهد می‌سازد که در ایران در صدد اقدامی که مضر به حال یکدیگر باشد برنیایند و در آتیه از مطالباتی که در گذشته تا آن درجه مخل به پیشرفت خیالات سیاسی ایران بوده است ایران را مستخلص سازد و اظهارات جناب مسیو ایزولسکی این است: «قرارداد فیمابین دو دولت اروپائی که نهایت مصالح را در ایران دارند و آن قرارداد مبتنی است بر ضمانت استقلال و انتگریته(۱) ایران اسباب ترقی مصالح ایران خواهد بود و ایران به‌همراهی و کمک دو دولت مقتدر همجوار خود می‌تواند بعد از این تمام قوای خود را صرف ترقی داخله خود بنماید» از مطالب فوق ملاحظه خواهند فرمود که این شهرت‌هائی که در این اواخر درخصوص خیالات سیاسی انگلیس و روس در ایران داده‌اند تا چه اندازه بی‌ماخذ است به‌هیچ وجه نیت حمله به‌استقلال ایران ندالسته قصد دولتین از بستن این قرارداد این است که استقلال ایران را الی‌الابد محفوظ نمایند نه فقط می‌خواهند عذر بجهت مداخله

1- Integrité تمامیت ارضی

کردن در دست نداشته باشند بلکه مقصدشان در این مذاکرات دوستانه این بود که یکدیگر را نگذارند در ایران به عذر حفظ مصالح خود دخالت کنند و دولتین مزبور امیدوارند که در آتیه دولت ایران الی‌الابد از طرز مداخلهٔ خارجه مستخلص و در اجرای امور مملکتی خود به وضع خودشان کاملاً آزاد بوده باشند که موانع آن عاید خودشان و تمام دنیا گردد.»

نامه وزیرمختار انگلیس به سعدالدوله وزیر امور خارجه ایران

(۲ شعبان ۱۳۲۵ قمری سپتامبر ۱۹۰۷) (۱)

از آنجائی که دولتین انگلیس و روس مایلند که از هرگونه علل تصادف فیمابین مصالح خودشان در بعضی نواحی ایران که از یک طرف متصل یا واقع است در حوالی بلافاصله حدود افغانستان و بلوچستان و از یکطرف در سر حد روس احتراز جویند در این باب قراردادهٔ دوستانه‌ای امضا نموده‌اند. از قراردادهٔ مزبور دولتین مزبورتین انتگریته و استقلال تامهٔ دولت ایران را متفقاً قبول می‌نمایند و مثال می‌دارند که قصد صادقانهٔ آنها ترقی صلح‌آمیز آن مملکت و همچنین برقراری دائمی فوائد تجارتی و صنایعی سایر ملل بطور مساوات است علاوه براین هریک از این دو دولت متعهدند (در صورتی که دولت ایران امتیازات بمعارضه بدهد) که در صدد تحصیل امتیازاتی متصل به سرحد دیگری یا در حوالی آن سرحد برنیایند محض رفع اشتباه آتیه و نیز محض احتراز ایجاد وضعی که ممکن باشد بای نحو کان دولت ایران را بمحل اضطراب درآورد نواحی مزبوره را در قرارداد بطور وضوح تعیین نموده‌اند در خصوص مالیاتی که برای تأمین قروض دولت ایران از بانک استقراضی روس و بانک شاهنشاهی ایران معین شده دولتین روس و انگلیس قبول نموده‌اند که این مالیات در آتیه کماکان‌السابق برای همین منظور برقرار بوده باشد و دولتین مزبور متفقاً متعهد می‌شوند که در صورت عدم ترتیب ادای وجه استهلاک یا منافع قروض سابق‌الذکر دوستانه در این باب با هم مشورت نمایند که متفقاً ملاحظه کنند برای تأمین مصالح طلبکاران (به موجب قانون بین‌المللی) و برای احتراز از هرگونه مداخله‌ای که مخالف اصول این قرارداد باشد لازم است چه اقدامی به‌عمل آید در ضمن امضای این قرارداد دولتین مزبورتین

۱- عین همین نامه در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۰۷ از سفارت روس به وزارت خارجه ایران رسید

از اصول اصلی که مراعات کامله انگلیسیه و استقلال دولت ایران بوده باشد به‌هیچ وجه صرف‌نظر ننموده‌اند مقصود از این قرارداد چیزی نبود مگر احتراز از بروز اشتباه مابین دولتین متعاهدتین از جهت امور ایران دولت علیه ایران متقاعد خواهند شد که قرارداد مابین دولتین روس و انگلیس کاملا اسباب امنیت و سعادت و بالاخره موجب ترقی ایران خواهد بود.

وزیر مختار انگلیس در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری (۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی) متن فرانسه و ترجمه فارسی قرارداد را ضمیمه مراسله ذیل برای مشاورالملک وزیر امور خارجه ایران فرستاد:

جناب مستطاب اجل اکرم افخم را با کمال احترام تصدیع‌افزا می‌گردد. به‌موجب دستورالعملی که از دولت متبوعه دوستدار رسیده شرف دارم که صورت قرارنامه منعقده مابین دولتین انگلیس و روس مورخه ۳۱ اوت ۱۹۰۷ را تا اندازه‌ای که راجع به دولت علیه ایران است لفا دارم محض تسهیل قرائت نوشته مزبور ترجمه غیررسمی آن را به‌نسخه فرانسه الحاق داشت محض احتراز از هرگونه اشتباه نیز باید اظهار بدارم که مسلم است نسخه فرانسه سندیت خواهد داشت صورت این قرارداد رسما بحول معظمه ابلاغ خواهد شد و بزودی نیز انتشار خواهد یافت.

سر اسپرینگ رایس

خلاصه ترجمه فصول معاهده دولتین روس و انگلیس راجع به‌ایران که در یادداشت سفارت روس به وزارت امور خارجه ایران مندرج است:

به فضل الهی ما نیکلای دوم امپراطور و مستقل کل ممالک روسیه و مسکو و کیو و ولادیمر و نوگورود پادشاه قازان و حاجی ترخان و لهستان و غیره و غیره و غیره اعلام می‌داریم به موجب موافقتی که مابین ما و اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان حاصل شده بود وکلای ما در پطرزبورغ به‌تاریخ ۱۸ و ۳۱ اوت ۱۹۰۷ قراردادی را که راجع به کارهای ایران و افغانستان و تبت که شرح آن کلمه به کلمه از قرار تفصیل ذیل است بستند و مضی داشتند.

متن قرارداد

اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان چون از روی صداقت مایل بودند که با رضایت طرفین بعضی

مسائلی را که در آسیا دولتین در آن ذی‌منفعت بوده‌اند تسویه نمایند مصمم شدند که به‌عقد مواضعتی از هرگونه اختلاف مابین روسیه و بریطانیه جلوگیری نمایند و به‌این مقصود امپراطور روسیه مسیو ایزولسکی وزیر امور خارجه را و اعلیحضرت پادشاه انگلستان و ایرلاند و امپراطور هندوستان سر نیکولسون(۲) سفیرکبیر خود مقیم دربار روسیه را وکیل خود قرار دادند و ایشان بعد از ارائه اختیارنامجات خود که صحیح و معتبر بود مراتب ذیل را مقرر داشتند:

فصل اول ـ دولت بریتانیا متعهد می‌شود که در ماوراء خطی که از قصرشیرین شروع شده از اصفهان و یزد و خواف گذشته به‌نقطه‌ای در سر حد ایران در تقاطع حدود روسیه و افغانستان (ذوالفقار) منتهی می‌شود برای خود امتیازی خواه تجارتی باشد خواه سیاسی از قبیل امتیاز راه‌آهن و بانک و تلگراف و حمل و نقل و بیمه و غیره تحصیل ننماید و از رعایای انگلیس یا دولت دیگر در تحصیل این امتیازات تقویت نکند و در صورتی که دولت روسیه در تحصیل این قبیل امتیازات تقویت بکند دولت انگلیس به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم تعرض ننماید.

بدیهی است محل منصله فوق نقطه‌ایست که دولت بریتانیا متعهد می‌شود در آنجا در صدد تحصیل امتیازی نباشد.

فصل دوم ـ دولت روسیه از طرف خود متعهد می‌شود که در ماوراء خطی که از سر حد افغانستان از گزیک شروع شده از بیرجند و کرمان گذشته به بندرعباس منتهی می‌شود برای خود امتیازی خواه تجارتی باشد خواه سیاسی از قبیل امتیاز راه‌آهن و بانک و راه و حمل و نقل و بیمه و غیره تحصیل نکند و در صورتی که دولت انگلیس در تحصیل این امتیازات تقویت بکند دولت روسیه به‌طور مستقیم تعرض ننماید بدیهی است محل منصله نقطه‌ایست که دولت روسیه متعهد می‌شود در آنجا در صدد امتیاز نباشد.

فصل سوم ـ دولت روسیه متعهد می‌شود که بدون مذاکره و قرارداد با دولت انگلیس از اینکه در وسط خطوط منصله در مواد ۱ و ۲ امتیازی به‌رعایای انگلیس داده شود ممانعت ننماید و همچنین بریتانیا در باب امتیازی که به‌رعایای دولت روسیه در نقاط مزبور داده شود همین تعهد را می‌نماید تمام امتیازات که فعلا در نقاط منصله در مواد ۱ و ۲ موجود است به حال خود باقی خواهد بود.

۲- سر آرتور نیکلسن تا نوامبر ۱۸۸۵ نایب سفارت انگلیس در تهران و از این تاریخ تا ۱۸۸۸ سمت کاردار سفارت بود. هارولد نیکلسن نویسنده سیاسی و نماینده سابق مجلس عوام انگلیس فرزند اوست که در تهران تولد یافت.

فصل چهارم ـ واضح است که عایدات گمرکات ایران غیر از گمرکات فارس و خلیج فارس که محل تادیه اصل و فرع قروضی می‌باشد که دولت ایران از بانک استقراضی و رهنی ایران تا تاریخ امضای این قرارداد نموده است. کماکان به همان مصرف خواهد رسید و واضح است که عایدات گمرکات ایران درفارس وخلیج فارس و نیز عایدات صید ماهی در کناره بحرخزر که متعلق به‌ایران است وهمچنین عایدات پست و تلگراف کماکان‌السابق به‌مصرف استقراضی خواهد رسید که دولت ایران از بانک شاهنشاهی تا تاریخ امضای این قرارداد نموده است.

فصل پنجم ـ در صورتی که در استهلاک یا در تادیه تنزیل قروض که ایران از بانک شاهنشاهی ایران و بانک استقراضی و رهنی تا تاریخ امضای این قرارداد را نموده است بی‌ترتیبی بروز نماید و اگر مقتضی بشود که در عایداتی که محل استقراض است که از بانک استقراضی و رهنی ایران شده است روسیه در نقاطی که در ماده دوم ذکر شده است نظارت نماید و اگر برای دولت انگلیس اقتضا نماید که در عایداتی که در ماده اول این قرارداد ذکر شده است نظارت نماید دولتین روس و انگلیس متعهد می‌شوند که قبل از وقت دوستانه مبادله افکار نموده در اقدامی که برای نظارت باید بکنند اتفاق کرده از اقدامی که مغایر اساس این قرارداد باشد احتراز نمایند.

پاسخ مورخه ۲۵ رمضان ۱۳۲۵ هجری قمری وزیر امور خارجه ایران به‌نامه وزیر مختار انگلیس

مراسلهٔ محترمهٔ جناب جلالتمآب وزیرمختار مورخهٔ ۱۵ شهر شعبان ۱۳۲۵ و ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۷ که متضمن سواد یک نسخه قرارداد منعقده فیمابین دولتین قوی‌شوکتین انگلیس و روس راجع به‌ایران و دارای یک مقدمه و پنج فصل بود واصل گردید اینک در جواب زحمت‌افزا می‌شود چنانکه خاطر نصفت مظاهر آن جناب تصدیق خواهد کرد قرارداد مزبور فیمابین دولتین قوی شوکتین انگلیس و روس منعقد شده بنابراین مفاد آن هم راجع به‌دولتین مرقومتین که قرارداد مزبور را امضا کرده‌اند خواهد بود و دولت علیهٔ ایران نظر به استقلالی که به‌فضل خداوند متعال به‌معمولی خود داراست کلیهٔ حقوق و اختیاراتی را که از استقلال تام این دولت علیه حاصل است از اثر نفوذ هر قسم قراردادی که مابین دو یا چند دولت خارجه در باب ایران منعقد شده یا می‌شود اصولا و حتما مصون و محفوظ می‌دارد

و از روابط خود با دول متحابه و تشیید مبانی و داد و یک جهتی موافق اصول عهود مقدسه و قاعده درهای باز برای تجارت بین‌المللی سعی بلیغ خواهد داشت در باب وجوه استقراضی هم بدیهی است که دولت علیه فصل قراردادهائی را که در این باب منعقد شده است بدون تخلف رعایت خواهد نمود برای اظهار و اعلام اصولی که در این مراسله مفید و مصرح است سوادی از آن برای نمایندگان دول متحابه مقیمین دربار علیه ارسال کردیم.
حسن مشیرالدوله

نامه مورخه ۲۷ رمضان ۱۳۲۵ وزیرمختار بریتانیا به‌وزیر امور خارجه ایران

مراسلهٔ مودت مواصله مورخهٔ دوم شهر رمضان المبارک به‌انضمام سواد مراسلهٔ جوابیهٔ نمایندگان دولتین قوی شوکتین روس و انگلیس در مسئله قرارداد فیمابین آن دو دولت در باب ایران که امضاء کرده بودند واصل فورا صورتی از آن به دولت متبوع متحم خود ارسال میدارد و به حضرت مستطاب عالی نیز خاطرجمعی میدهد که دولت متبوع دوستدار نسبت به‌این دولت علیه و اشکالاتی که واقع شده است با نیت صافی و دلسوزی امیدوارند که نهایت سعی را در انتظام مخالفت آن مرعی خواهند داشت.
بریجمن امریسن

وزارت امور خارجه ضمن نامه شماره ۱۱۳۱ر۲۲ مورخهٔ غرهٔ شوال ۱۳۲۵ هجری قمری از مراسلهٔ مزبور سفارت امریکا تشکر نمود.

دو ماه قبل از امضای قرارداد ۱۹۰۷ وزارت امور خارجهٔ انگلیس در جواب استفسار وزیرمختار ایران در لندن اظهار داشت که صحبت تقسیم ایران به‌منطقهٔ نفوذ در میان نیست اولین چیزی که در قرارداد ذکر شده استقلال و سالم ماندن ایران است فقط قراری که داده شده این است که در بعضی نقاط جنوبی ایران از شمال سیستان و آن حدود روس در صدد تحصیل امتیاز دولت ایران برنیاید و ما هم در شمال ایران در صدد تحصیل امتیازات از دولت ایران برنمیائیم از خلیج فارس و صفحه‌های دیگر هم در قرارداد ذکری نشده مقصد عمده رفع مادهٔ رقابت و برقراری صلح است و گمان ندارم که دولت ایران بعد از ملاحظه متن آن ایرادی براین قرارداد بگیرد و اگر دولت ایران به‌هیچ یک از ما امتیاز ندهد در حقیقت این قرارداد را کان‌لم‌یکن کرده است(٤).

٤ـ دکتر وحید مازندرانی: قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس راجع به ایران، کتابخانه ستراط، ۱۳۲۸، صفحات ۲۲ـ۲۰.

متن قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ سرپرسی کاکس و وثوق‌الدوله

نظر به روابط محکمه [استوار] دوستی و مودت که از سابق بین دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است، و نظر به‌اعتقاد کامل به اینکه مسلماً منافع مشترکه [مشترک] و اساسی هر دو دولت در آتیه، تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام [الزامی] می‌نماید، و نظر به لزوم تهیه وسایل ترقی و سعادت ایران به حد اعلی، بین دولت ایران از یک طرف، و وزیرمختار اعلیحضرت پادشاه انگلیس به‌نمایندگی از دولت خود [سر پرسی کاکس] از طرف دیگر، مواد ذیل مقرر می‌شود [در موارد ذیل توافق می‌نمایند]:

۱ـ دولت انگلستان با قطعیت هرچه تمامتر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام مطلق [به] استقلال و تمامیت [ارضی] ایران نموده است، تکرار می‌نماید [مورد تاکید قرار می‌دهد].

۲ـ دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را ـ که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد ـ به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد. این مستشارها، با کنترات اجیر، [از طریق قرارداد استخدام گردیده] و به‌آنها اختیارات متناسبه [متناسب] داده خواهد شد. کیفیت این اختیارات منوط به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

۳ـ دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحب‌منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکلی [ارتش متحدالشکل] که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم در داخله [داخلی] و سرحدات [کشور] در نظر دارد، تهیه خواهد کرد. عده [تعداد] و مقدار ضرورت صاحب منصبان و ذخایر و مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل

خواهد شد و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد، معین خواهد شد.

۴ـ برای تهیه وسایل نقدی لازمه [وجوهات نقد ضروری] به‌جهت اصلاحات مذکوره [مذکور] در ماده ۲ و ۳ این قرارداد، دولت انگلستان حاضر است که یک قرض [قرضه] کافی برای دولت تهیه و یا ترتیب انجام[فراهم‌کردن] آن را بدهد. تضمینات [بازپرداخت] این قرض به [با] اتفاق نظر دولتین از [محل] عایدات گمرکات یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد، تخصیص می‌شود [خواهد شد].

تا مدتی که مذاکرات استقراض مذکور خاتمه نیافته، دولت انگلستان به‌طور [به‌عنوان] مساعده، وجوهات لازم که برای اصلاحات مذکوره لازم است، خواهد رسانید [در اختیار ایران خواهد گذارد].

۵ـ دولت انگلستان با تصدیق کامل [تایید کامل] احتیاجات فوری دولت ایران به ترقی [توسعه] وسایل حمل و نقل که موجب تامین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت می‌باشد، حاضر است که با دولت ایران موافقت نموده، اقدامات مشترکه ایران و انگلیس را راجع به تاسیس خطوط آهن و یا اقسام دیگر وسایل نقلیه تشویق نماید. در این باب، باید مثلاً مراجعه به متخصصین شده و توافق بین دولتین در طرحهائی که مهمتر و سهل‌تر و مفیدتر باشد، حاصل شود.

۶ـ دولتین توافق می‌نمایند درباب تعیین متخصصین، طرفین برای تشکیل کمیته[ای] که تعرفه گمرکی را مراجعه و تجدید نظر نموده و با منافع حقه مملکت و تمهید و توسعه وسایل ترقی آن تطبیق نماید [اقدام نمایند].(۱)

۱ـ توضیحات داخل کروشه با توجه به متن انگلیسی قرارداد و نیز زبان حقوقی متداول کنونی در انعقاد قراردادها آورده شده است. در ضمن، ترجمه درست ماده ۶، به شرح زیر است: «دولتین توافق می‌نمایند که برای تعیین متخصصین مبادرت به تشکیل کمیته‌ای بنمایند که تعرفه گمرکی را مورد بررسی و تجدیدنظر قرار داده و آن را مطابق با منافع حقه مملکت و تعهید و توسعه وسایل ترقی کشور تنظیم نماید.»

نطق لرد کرزن در مجلس اعیان راجع به قرارداد ایران و انگلیس[1]

(۱۷ نوامبر ۱۹۲۰) برابر ۲۵ آبان ۱۲۹۹

«لندن ـ ۱۷ ـ شرح ذیل عین اظهاراتی است که لرد کرزن در مجلس اشراف انگلستان راجع به ایران بیان نموده است:

بعضی از منتقدین برای اینکه ثابت نمایند حکومت انگلستان دارای نظریات سوء و عوامل مشئومه می‌باشد سیاست ما را در ایران مورد طعن و لعن قرار داده و می‌گویند که این سیاست یکی از جسورترین و بی‌باک‌ترین هنگامه‌طلبی‌ها و یک نوع از سیاست جهانگیری است که مانند عقاب بالهای خود را درصحراهای آسیای مرکزی گسترده باشد.

منتقدین چنین می‌گویند: که آیا گرفتاری و مشغلهٔ ما در داخلهٔ مملکت خود کافی نیست که زحمت و گرفتاری در ایران را هم سر بار خود نمائیم؟

چنانکه من در بعضی از محافل اظهار داشته‌ام سیاست ما در این قسمت جهان خود یک سند تکذیبی می‌باشد و حتی من نتوانسته‌ام زعمای مخالفم را نیز در این موضوع با خود موافق سازم و من ابداً اهمیتی به‌این نسبت‌هائی که به من می‌بندند نمی‌دهم، زیرا قریب سی‌سال است من با سیاست ایران مأنوس و دخیل در آن بوده‌ام و در تمام این مدت ابداً تصور نقصان استقلال و تمامیت دولت ایران را به‌خاطر راه نداده‌ام و در سر تا سر این زمان طرف اعتماد و دوستی وزرائی که در هرچند زمانی در ایران زمام امور را در دست داشته‌اند و رجال سیاسی آن مملکت

۱ـ زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، تحقیق از حسین مکی، ص ۱۱۷ـ۱۲۰.

بوده‌اند واقع شده‌ام و اما از این طرف بدون هیچ لاف و گزافی عقیدهٔ من این است که آن‌ها مرا مانند یک دوست صدیق و ثابت‌قدم مملکت خویشان تصور می‌نمایند و من همواره کوشش کرده‌ام برای ایرانیان همانطوری که جلوه کرده‌ام، بوده باشم و بدانید که تنها همین مسئله باعثی است که مرا در این اقدام اخیر هادی و محرک واقع شده است. لازم نیست در این موقع دو دقیقه وقت خود را تلف نموده و این عبارت را مداح نمایم، زیرا مطمئنم که هیچکس مخالف نیست در اینکه ایران یک سرزمینی است که انگلستان منافع مهم و دائمی در آنجا دارد. نظریهٔ کلیه کابینه‌های انگلستان هم از صد سال پیش همین بوده و این سیاستی بوده است که وزرای امور خارجه انگلستان از قبیل لرد سالیسبوری و لرد لانزداون و ویسکونت گری فالودن و سر ادوارد گری به کرات در پست‌ ـ همین امر بیان می‌نمودند. عبارت یک «ایران آرام» یک «ایران مستقر» یک «ایران دوست» و مستقل همواره اساس سیاست انگلستان بوده است اساس قرارداد ایران و انگلیس هم که ما حال شروع به مذاکرهٔ آن با دولت ایران نموده‌ایم بر همین زمینه است.

راجع به قرارداد مذکور یک یا دو سئوال از اینجانب به‌عمل آمده است. قرارداد مذکور حالیه تقدیم پارلمان گردیده و بر واضح است که ماحصل مواد آن را تمام آقایان بخوبی می‌دانند ما در قرارداد مذکور به‌هیچوجه نخواسته‌ایم مختصر ذره‌ای بر استقلال ایران خلل وارد سازیم بلکه برخلاف صریحاً و قویاً استقلال آن دولت را اثبات و تضمین نموده و خواستیم به‌وسیلهٔ این قرارداد وسائل و اسباب کار را برای دولت ایران مهیا سازیم به‌طوری که بتواند استقلال خویش را تأمین نماید.

ما حاضر شدیم با دولت ایران مساعدت نموده، و از خود مملکت یک قوهٔ نظامی ملی متحدالشکل تشکیل داده، و خبره‌هائی برای کمک در تشکیلات آن قشون گسیل داریم.

ماخواستیم ترتیب ادارهٔ داخلی ایران را منظم نموده و مالیهٔ آن مملکت را روحی تازه ببخشیم، قصد ما این بود که باب روابط آن مملکت را مفتوح نموده و منابع ثروت آن را بسط و توسعه دهیم و در همان موقعی که قرارداد را منعقد نمودیم تعهد نمودیم یک قرضه دومیلیون لیره به اعتبار گمرکات و سایر عایدات مملکت به دولت ایران بدهیم و نیز مقرر شد در تعرفه گمرکات تجدید نظر به عمل آید و این مسئله متضمن منافع زیادی برای دولت ایران می‌باشد.

این بود ماحصل و روح قرارداد ایران و انگلیس و من تصور نمی‌کنم که هیچ یک از آقایان این حقیقت را انکار نمایند که در انگلستان عموماً این قرارداد را با

حسن قبول و مسرت تلقی نمود... در قرارداد مزبور هیچگونه کوشش و اهتمامی به‌عمل نیامده است که به‌تحت‌الحمایه قراردادن ایران دلالت داشته باشد.

ما هرگز نخواسته‌ایم از مجمع ملل تقاضا نمائیم که حکومت ایران را به ما واگذار نماید و ما ترجیح دادیم که با دولت ایران مانند یک دولت دوست و مستقلی بطریق تساوی معامله نمائیم.

من خوب به‌خاطر دارم که در همان اوقاتی که آن آقای محترم میرزا (یعنی آقاخان) در جراید آن وقت نسبت به سیاست ما در ایران اظهار تردید نموده و در بیان عقیده اظهار داشته بود که قرارداد ایران و انگلیس باید نمونه و سرمشق قراردادی واقع شود که مابین دول معظمه و قوّه اروپایی و ممالک مشرق‌زمین منعقد می‌شود.

و نیز در همان موقع‌ها گفته شد که این قرارداد بایستی به مجمع اتفاق ملل ارسال شود تا تصدیق گردد. لیکن ما به‌هیچ‌وجه مجبور به این مسئله نبودیم زیرا این قرارداد قبل از تصویب معاهده صلح و قبل از وجود خارجی یافتن شورای مجمع اتفاق ملل منعقد شده بود، مع‌هذا من کاملاً مایل و شایق هستم که مفاد مادهٔ ۱۸ عهدنامه مجمع اتفاق به‌موقع اجرا گذارده شود، زیرا معاهدهٔ ایران و انگلیس متضمن چیزی نیست که ما از آن شرمنده بوده و یا بخواهیم از مجمع ملل کتمان نمائیم، و به‌همین مناسبت از آغاز مرا به دولت ایران، و مخصوصاً به وزیر خارجه آن مملکت تأکید و اصرار کردیم که اقدامات لازمه به‌عمل آورده و هرچه زودتر مجلس را تشکیل داده و قرارداد را تقدیم پارلمان نمایند، برای اینکه بدین‌وسیله تقویت عناصر ملی آن مملکت به قرارداد جلب شود، و همین نکته است که یکی از ناطقین سابق تا این درجه لزوم آن را خاطرنشان نموده در صورتی که پارلمان این قرار را رد نموده دیگر مراجعه به مجمع اتفاق ملل ضرورت و لزومی ندارد، ولی اگر مجلس قرارداد را تصویب نمود، در آن صورت محقق است که قرارداد مزبوره با قوه و روح مضاعفی به مجمع اتفاق ملل تقدیم خواهد شد.

در موقع مراجعت شاه از انگلستان به ایران یکی از آن اختلالات سیاسی که حتی در ثابت‌ترین ممالک بعضی اوقات روی می‌دهد در ایران بظهور رسید (مقصود من تغییر کابینهٔ وزراء است)، وثوق‌الدوله که مؤسس قرارداد بود از کار افتاد، کابینهٔ جدید در تحت ریاست وزرای شخصی که مشهور به مشیرالدوله و معروف آن چیزی است که من می‌توانم فرض کنم آن یک چیز منفی یا مخالفی محسوب می‌شود و شاید بالاثر معرف و نماینده دسته طیون بتوان نامید به روی کار آمده و سیاست او تقریباً تا درجه‌ای با سیاست سلف خود مخالفت داشت.

کابینهٔ مشیرالدوله ترجیح دادند که اعتراضات مقدماتی معاهده را که اکنون برای شما شرح دادم تا تصویب مجلس به‌عهدهٔ تعویق اندازد.

من تصور نمودم که این یک سیاست پوچ و ابلهانه‌ایست که دولت ایران اتخاذ نموده و این همه منافع کثیره قرارداد را که به استفاده از آن شروع نمودند رد و انکار نمایند، ولی این مسئله راجع به ایرانی‌ها بود نه به ما و چون ما همه فوق‌العاده مشتاق بودیم تصدیق مجلس را تحصیل نمائیم به این جهت به آن سیاست رأیی سخیم مشروط براین که هرچه زودتر پارلمان دعوت و قرارداد به پارلمان عرضه شود.

ما این مسئله را از دو نقطه نظر لازم دانستیم. زیرا اولاً همواره آرزوی ما این بوده است که مسئولیت و تحملات خود را در آن مملکت از هنما تخفیف داده ایران را هم دارای یک قوهٔ نظامی مستقلی نمائیم که بتواند از سرحدات خود دفاع نماید.

و هم این مسئله روشن و قطعی گردد که آیا دولت ایران مایل و خواستار این مساعدتی که در قرارداد به وی پیشنهاد شده است می‌باشد یا خیر.

اگر ایران می‌خواست تنها بماند ما هیچ ایرادی نداشتیم، ولی اگر تصمیم می‌گرفت که قرارداد را قبول و تصویب نماید آن وقت ما هم صمیمانه با وی شرکت و همراهی می‌نمودیم.

بنابراین دیگر حاضر نشدیم بیش از چهار ماهی که به ما گفته شده بود لازم است مجلس باز شود با دولت ایران مساعدت مالی به‌عمل آوریم سپس فشار آوردیم که در عرض مدت مزبور پارلمان دعوت شده و قرارداد عرضه به پارلمان گردد.

به‌علاوه شنیده شد که مجلس ایران خیال دارد بعضی تغییراتی در قرارداد مذکور از حیث تحدید مدت و غیره بدهد و ما هم اشعار داشتیم که حاضر برای قبول این تغییرات هستیم.

خوب است مختصری در این موقع از وضعیت نظامی ایران اظهار دارم زیرا مربوط به این مسئله می‌باشد.

شما از وضعیات نظامی و سیاسی به‌خوبی مستحضر و مسبوق هستید، در این موقع می‌خواهم از آن دو قوای که ما در اوایل جنگ مجبور شدیم به جنوب ایران و گوشهٔ شمال شرقی در مشهد اعزام داریم صحبت کنم. بر واضح است در صورتی که این قوا با یک روح خصمانه به آن نقاط اعزام شده و در آنجا متوقف بودند البته دولت ایران تقاضای اخراج آنان را می‌نمود، ولی دولت مشارالیها چندین مرتبه درخواست ابقای آن را نموده و نمایندگان ما هم در ایران تقاضای آن دولت

را تایید می‌نمودند. مع‌هذا ما به ملاحظهٔ تقلیل مخارج برای سرعت پیش آمدن موقعی که دولت ایران بتواند قائم به‌ذات باشد، تصمیم نمودیم که کلیه قوای خود را به تدریج از جنوب ایران و همچنین از مشهد خارج نموده و فقط مأمورین در قنسول‌خانه‌ها را که در قبل از جنگ هم وجود داشتند باقی گذاریم. ما در این اقدام عمدی در مخاطره واقع می‌شدیم. ولی مع‌هذا حاضر به قبول آن مخاطرات شدیم، زیرا دیگر صحیح نمی‌دانستیم که در حالت صلح هم بعضی مسئولیت‌هائی که در موقع جنگ بر ما تحمیل شده بود عهده‌دار باشیم. به همین مناسبت این دو جزء ایران را تخلیه نمودند. از طرف دیگر در این سرزمینی که دائم عجایب وظهورات غریب به عرصهٔ بروز نمایش در می‌آید تغییری حاصل گردید که هیچکدام از ما آن را حدس نمی‌زدیم، به این معنی که قوای جبههٔ جنگ ما از همدان تا قزوین سکونت داشته و برای دفاع از وضعیات عمومی آرام نشسته و به‌هیچ وجه برای جنگ‌کردن با بلشویک‌ها در ایران یا در جای دیگر اعزام نشده بودند. این مسئله نه سیاست ما بوده و نه تصمیم به آن داشتیم.

در این موقع دفاع کلیهٔ ایالات شمالی ایران در مقابل هجوم بلشویکها به‌عهدهٔ دیویزیون قزاق واگذار شده بود که چندین نفر هم از ناطقین اظهاراتی راجع به آن نمودند.

این قوه عبارت بود از یک قوهٔ قوی ایرانی که به اسم قزاق معروف بودند، زیرا البسهٔ آنان شبیه به اونیفورم قزاقهای روسیه بوده ـ قزاقخانه‌ها از چندین سال قبل در تحت فرماندهی صاحب منصبان روسی تشکیل شده بود ـ فرماندهی این قوه که مأمور دفاع و مقاومت با بلشویکها در سواحل جنوبی بحرخزر بود به‌عهدهٔ کلنل استاروسلسکی واگذار شده بود.

ناگهان چنین مسموع افتاد که این صاحب منصب و رفقای وی در عملیات نظامی خود در مقابل بلشویک‌ها که عدهٔ آنان خیلی کمتر بوده بدون اینکه مقاومت سختی هم بنمایند حکم به عقب‌نشینی قشون داد و شخص فرمانده کل داخل یک سلسله تبلیغات برعلیه انگلستان گردید، و به‌علاوه مورد سوء ظن واقع شده بود که مقدار کثیری از وجوهات دولت ایران را اندوخته و ذخیره کرده است. ادامه فرماندهی این صاحب‌منصب دیگر غیرممکن به‌نظر می‌آید و رفقای روسی وی همچنانکه می‌دانید نمایندهٔ رژیم سابق روسیه بوده و همواره موجب تهدید و مخاطره برای ایران و ما در آن قسمت مملکت بودند، به این ملاحظات در چند هفته قبل اعلیحضرت شاه ایران تصمیم فرمودند که از خدمات یک عده مستخدم خطرناکی صرف‌نظر نماید،

این تصمیم اعلیحضرت را ژنرال آیرنساید که اخیراً به‌ایران رفته و دارای قابلیت و مهارت فوق‌العاده می‌باشد تایید نموده، مشارالیه در آن موقع فرمانده قوای انگلیسی مقیم قزوین بوده و فوق‌العاده اصرار نموده که بایستی این عمال خائن و نالایق را از سر کار بردارند(۲) و دیویزیون قزاق را مجدداً در تحت ریاست صاحب‌منصبان انگلیسی که عضو هیئت اعزامیه نظامی هستند و مدتی در تهران بوده و منتظرند ببینند نتیجهٔ قرارداد ایران و انگلیس چه می‌شود تشکیل و تنظیم دهند.

پس به‌طور خلاصه وضعیات حاضره از قرار ذیل است:

از حیث وضعیات سیاسی به دولت ایران اظهار شده است که ما از این تأخیر و تعویق‌های طولانی خسته شده و منتظر مجلس هستیم و قسمت عمده اعضای آن هم انتخاب شده و تصور می‌نمائیم در تهران یا نزدیک تهران باشند و من تصور می‌نمایم در ماه آینده مجلس منعقد شود و قرارداد ایران و انگلیس تا قبل از سال جدید به مجلس عرضه گردد.

اگر چنانچه پارلمان ایران قرارداد را با آن تغییراتی که چند دقیقه پیش بیان کردم قبول نمود ما نهایت مساعدت و همراهی را با آن دولت مبذول خواهیم داشت، و من خود شخصاً اعتراف می‌نمایم که این قرارداد تنها وسیله‌ایست که ممکن است ثبات و استقرار ایران را تضمین نماید و من به‌هیچ وجه نمی‌توانم تصور نمایم که هیچ یک از حکومت یا مجلس با حیثیت‌های دیگر به‌طرز بهتر ترتیب و وضعیت دیگری رضایت بدهند.

اگرچه اظهار این مسئله وظیفه من نبود در صورتی که قرارداد تصویب شود از طرف ما هم مطابق مادهٔ هجدهٔ قرارداد مجمع اتفاق ملل و شورای مجمع امضاء خواهد گردید و نظریاتی که مدتی قبل اظهار کردم شروع و اجرا شود و بایستی از شش ماه قبل شروع شود مجدداً به موقع اعمال گذارده می‌شود.

ولی اگر از طرف دیگر پارلمان ایران از تصویب قرارداد امتناع ورزد دولت ایران بایستی راه خویش را در پیش گیرد، ما کلیهٔ هم خود را در مساعدت آنان مصروف می‌داشتیم، حالیه اگر نمی‌خواهند مساعدت ما را بپذیرند مسئولیت آن متوجه خودشان خواهد بود و وضعیات نظامی به‌قرار ذیل است:

چون دولت ایران راضی شد کلنل روسی و رفقای وی را معزول نماید ما حاضر شدیم مسئولیت فرماندهی و تشکیل قوای دائم منظم دیویزیون قزاق را به‌طریقی

۲ـ حالا معلوم می‌شود که بیرون کردن استاروسلسکی فقط برای نقشه کودتا بوده است.

که شروع دادیم موقتاً قبول نمائیم و دولت ایران هم مخارج آنان را باید در موقع خود به ما رد نماید.

تنها از چنین قوه می‌توانیم حمایت و حفظ ایالات شمالی و سرحد شمال غربی ایران را انتظار داشته باشیم. با وضعیت کنونی این تنها قوه است که در شمال غربی ایران وجود دارد و اساس تشکیلات قوائی که ما تقاضای تشکیل آن را داریم می‌تواند تشکیل دهد و چنانچه موقعیت حاصل نماید ما نهایت همت و مساعدت خود را برای استخلاص دولت ایران از صدماتی که بلشویک‌ها قصد دارند بیر پایتخت و وجوه ملی آن دولت وارد سازند بکار برده‌ایم. ولی اگر موفقیت نیابیم ما وظیفه خود را چنانچه باید انجام داده‌ایم و قصوری نکرده‌ایم.

ولی راجع به قوای خودمان که در قزوین مقیم هستند به دولت ایران اطلاع داده شده است که قوای ما نمی‌تواند دائما در آن قسمت مملکت باقی بماند و تصور نمی‌رود بتوانیم تا آن طرف بهار آینده قوای خود را در آنجا نگاهداریم. این است وضعیات حاضره.

هیئت دولت جدید ایران مرکب است از بعضی از عناصر آزادی‌طلب که نماینده آن افکار بزرگی هستند که وکرو، الساعه اشاره بدان نموده و تصور می‌نمایم بعضی از اعضای کابینه جزو حزبی است که امروز در ایران به اسم دموکرات‌های جوان معروف می‌باشند.

هیئت دولت هم طرف محبت و مساعدت ما می‌باشد زیرا همان‌طوری که در اینجا اشکالات برای دولتها زیاد است در شرق نیز همان‌طور، چنانکه آقایانی که با امور شرق مربوط هستند می‌دانند در موقع بعضی انقلابات داخلی و سیاسی که منتج از جنگ می‌شود اشکالات آن خیلی زیادتر از سایر اوقات می‌باشد.

هیئت دولت ایران کاملا طرف محبت ما می‌باشد، ولی با ابهامت که تصمیم اتخاذ نمایند دولت ایران من بعد در چه دایره‌ای می‌خواهد گردش نماید.

اگر آن‌ها مایل هستند قرارداد ایران و انگلیس کاملا و از روی صدق و راستی معمول و مجری گذاشته شود مادام مساعدت خواهیم نمود. ولی اگرمی‌خواهند سرخویش پیش‌گیرند و به منابع ثروت و وسایل کار خود اعتماد نمایند ما در طریق آنان اشکال و مانعی پیش نخواهیم آورد، آن وقت مسئولیت متوجه خودشان خواهد بود نه ما.

من از مسئولیت‌هائی که بر عهدهٔ ما متوجه شده و مخارج کثیری که به واسطهٔ این مملکت بر ما تحمیل شده است، به هیچ‌وجه در ندامت و افسوس نیستیم، به شرط اینکه در این هرج و مرجی که کلیه دنیای شرق را تهدید می‌نمایند ما بتوانیم

تنها یک دولت مستقلی را که دارای سوابق تاریخی بزرگ و روابط قدیمی دوستانه با انگلستان می‌باشد قادر سازیم تمامیت خود و سرحدات و استقلال خویش را محافظت نمایند. ولی آقایان من، این تعهد بایستی دو طرفی باشد نه یک طرفی. و اگر دولت ایران نمی‌تواند یا نمی‌خواهد دخالت و شرکت نماید، ما نمی‌توانیم والنها تعهد خود را به همین شکل ادامه دهیم.

در حقیقت و واقع امر ایران بایستی همیشه مقدرات و سرنوشت خویش را با کمک و مساعدت ما تعیین نماید.»

نطق افتتاحیه رضاخان (والاحضرت پهلوی) در مراسم گشایش مجلس مؤسسان ۱۵ آذر ۱۳۰۴

بسمه تعالی

البته آقایان محترم از علل و پیش‌آمدهائی که باعث انعقاد مجلس مؤسسان گردیده است اطلاع کامل دارند و می‌دانند که مجلس شورای ملی که به موجب قانون اساسی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است، برحسب ضرورت و برای متابعت میل و افکار ملت که در تمام ایران ابراز و اظهار شده بود، برای نیل به استقرار حکومتی که مرام ملی را بهتر تأمین نماید، سلطنت را از سلسله قاجاریه منتزع نموده و ریاست حکومت مملکت را موقتاً به عهده اینجانب محول ساخته وانعقاد مجلس مؤسسان را برای تعیین تکلیف نهائی امر، لازم و مقتضی دانست. این بود که اینجانب حسب‌التکلیف و بنابر تصمیم و تصویب مجلس شورای ملی، ملت را به تعیین و انتخاب اعضای خود به جهت این مقصود مهم، دعوت کردم و ملت نیز شما را انتخاب نمود. اینک به‌عون‌الله و توفیقه، ادای آن وظیفه را که معظم‌ترین وظایف ملی و مملکتی است برحسب رأی ملت مختصاً واگذار نموده و شما را دعوت می‌کنم که صلاح و خیر مملکت را در نظر گرفته و در هرحال خداوند شاهد و ناظر اعمال خود دانسته و آنچه وجدان شما بر آن حکم می‌کند به موقع عمل بگذارید، و چون در این امر حساس، طول مدت بی‌تکلیفی برای مملکت ممکن است جلب مضرت و مفسده نماید، مقتضی است حتی‌الامکان در انجام وظیفه تسریع نمائید. در خاتمه مستدعی‌ام خداوند تبارک و تعالی شما را موفق و مؤید بدارد(۱).

۱ـ تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج ۳، ص ۴۹۰.

ماده واحده و تصمیم مجلس مؤسسان درباره تأسیس سلسله پهلوی

ماده واحده

مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌نماید. تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر اصول ۳۶ ـ ۳۷ ـ ۳۸ متمم قانون اساسی تشکیل می‌شود.

تصمیم مجلس مؤسسان در تاریخ ۲۲ آذر ۱۳۰۴

مجلس مؤسسان سه اصل ۳۶ ـ ۳۷ ـ ۳۸ متمم قانون اساسی [ذیل را] به جای سه اصل سابق قرار داده و سه اصل مذکور را ملغی می‌دارد.

حقوق سلطنت ایران

اصل سی و پنجم
سلطنت ودیعه‌ایست که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده.
اصل سی و ششم (اصلاح شده)
سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت بوسیله مجلس مؤسسان به شخص

اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان، نسلاً بعد نسل، برقرار خواهد بود.

اصل سی و هفتم (اصلاح شده)

ولایتعهد با پسر بزرگتر پادشاه، که مادرش ایرانی‌الاصل باشد، خواهد بود. در صورتی که پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد، تعیین ولیعهد بر حسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی به عمل خواهد آمد. مشروط بر اینکه آن ولیعهد از خانواده قاجار نباشد. ولی در هر موقعی که پسری برای پادشاه به‌وجود آید حقاً ولایتعهد با او خواهد بود.

اصل سی و هشتم (اصلاح شده)

در موقع انتقال سلطنت، ولیعهد وقتی می‌تواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد. اگر به این سن نرسیده باشد، نایب‌السلطنه از غیر خانواده قاجار از طرف مجلس شورای ملی انتخاب خواهد شد(۱).

۱ـ حقوق اساسی، دکتر قاسم زاده، ص ۴۱۵، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴.

متن سوگندنامه رضاخان در مجلس در تاریخ ۲۴ آذر ۱۳۰۴

«من خداوند قادر متعال را گواه گرفته، به کلام‌الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است، قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده، حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم، قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و مرطبق آن و قوانین مقرر، سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال خداوند عز شأنه را حاضر و ناظر دانسته، منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم و از خداوند مستعان در خدمت به ترقی ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد می‌کنم.»(۱)

۱ـ طبق اصل ۳۹ متمم قانون اساسی (سابق) هیچ پادشاهی بر تخت نمی‌تواند جلوس کند مگر اینکه قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی حاضر شود و با حضور اعضای شورای ملی (و سنا) و هیأت وزراء سوگند فوق را ادا نماید.

در باره تاج پهلوی وسازنده آن

درباره تاج پهلوی و سازنده آن

«اعلیحضرت رضاشاه... در سال ۱۳۰٤ خورشیدی گروهی از جواهرسازان ایرانی را زیر نظر سراج‌الدین (سرکیس) که از جواهرسازان معروف ممتاز بود، مامور ساختن (تاج پهلوی) کرد. تاج پهلوی تاجی است مرصع به الماس‌های برلیان و تخمه‌های درشت زمرد و یاقوت کبود و مروارید که متن آن از مخمل سرخ ساخته شده و در جبهه آن یک تخمه زمرد خیاره در چنگ دیده می‌شود. این تاج در چهار طرف چهار کنگره پله پله به شکل تاج‌های شاهنشاهان ساسانی دارد که در وسط و زیر کنگره پیشین آن، خورشید زرینی با شعاع‌های الماس‌نشان و تخمه الماس دره می‌درخشد. وزن تاج از زر و گوهر و مخمل، روی‌هم ٤٤٤ مثقال می‌باشد.»(۱)

۱- علینقی بهروزی، مجله تاج، چاپ شیراز.

خطابه رضاشاه در مراسم تاجگذاری در تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۰۴

«در این موقع که به حول و قوه الهی بر تخت سلطنت ایران، که از طرف ملت به من تفویض شده است، جلوس می‌کنم، لازم می‌دانم که اراده خود را به همه اعلام نمایم که همه بدانند تمام مجاهدات و کوشش من در آتیه، مثل گذشته، معطوف سیر دادن وطن عزیز به طرف ترقی و تعالی خواهد بود، و امیدوارم که خداوند در این نیت من را موفق بدارد.»(۱)

۱- تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج ۴، ص ۱۸-۱۹.

خطابه سرپرسی لورین در مراسم جلوس به‌تخت سلطنت رضاشاه

که در روز چهارشنبه ۲۵ آذر ۱۳۰٤ به عنوان مقدم‌السفراء از طرف خود و سایر نمایندگان سیاسی در ضیافت کاخ گلستان ایراد شد.

«در این موقع مسرت‌بخش و مهم، بی‌نهایت خوشوقت و مفتخر است که ترجمان تبریکات قلبی مودت‌آمیزی است که هیئت نمایندگان سیاسی گردآمده در این محل مایلند تقدیم حضور مقدس اعلیحضرت همایونی نمایند. جلوس میمنت‌بار اعلیحضرت اقدس شهریار به تخت سلطنت سه هزار ساله ایران ـ که در نتیجه تظاهر اراده ملت از طریق آراء نمایندگان وی در مجلس مؤسسان صورت گرفت ـ مرحله مهمی در تاریخ باستانی و افتخارآمیز ملت نجیبی می‌باشد که مزایای اخلاقی و صفات جهان‌نوازی وی معروف خاطر همگان است. این مرحله مهم، صفحه جدیدی در تاریخ ایران گشوده و حاکی از طلوع عصر نوین و درخشانی در حیات این کشور باستانی و برای ملت آن می‌باشد.

اینک مشاهده می‌کنیم که در نتیجه قبول زمام مهام حکومت و تقبل بار سنگین مسئولیت از طرف اعلیحضرت اقدس شهریاری، تمایلات شدیدی برای احراز آتیه درخشان، و آنچه که موجب ترقی و سعادت ملت است ابراز می‌دارد، با نهایت افتخار از سوی نمایندگان محترمی که در اینجا افتخار حضور دارند، و شخص خودم، آرزوی می‌نمایم که آن اعلیحضرت اقدس شهریاری سالیان دراز در انجام وظیفه مهمی که عهده‌دار شده‌اند و برای حفظ نیکنامی و حیثیت مملکت و تأمین سعادت ایران وتهیه موجبات رفاه وترقی ملتی که آن اعلیحضرت را به‌مقام سلطنت برگزیده است و بر اریکه سلطنت مستقر نموده، یک دوره طولانی و با

شکوه و عظمت و پر برکت برای آن اعلیحضرت آرزو می‌نمائیم، امیدواریم که تلاش‌های دائمی اعلیحضرت شهریاری برای اصلاح حال ملت ایران از سپاسگزاری و علاقه همیشگی هریک از افراد ملت برخوردار گردد. امید است که آن اعلیحضرت همواره به کامیابی‌های الهی مؤید و موفق باشند.» (۱)

۱ـ خطابه مزبور، با تطبیق متن انگلیسی و فارسی موجود از [illegible] تهیه شده است.

نظر ایوانف مورخ معاصر شوروی در باره به‌سلطنت رسیدن رضاخان

انقراض سلسله قاجار و به سلطنت رسیدن رضاخان

از اواسط سال ۱۹۲۵، تبلیغات سازمان یافته‌ای علیه مراجعت احمدشاه به ایران و بخاطر خلع سلطنت از سلسله قاجار با دامنه وسیعی آغاز شد. در این تبلیغات از میهن‌پرستی و افکار ترقی‌خواهانه رضاخان سخن گفته می‌شد. رضاخان در ماه اوت سال ۱۹۲۵، به منظور خنثی‌کردن مخالفت فئودال‌های آریستوکرات و جلب آن دسته از فئودال‌های اشرافی که هنوز مبارزه علنی علیه وی را شروع نکرده بودند، کابینه خود را ترمیم نمود و چند نفر از نمایندگان فئودال‌ها را در کابینه جدید خود شرکت داد. همراهان نزدیک رضاخان یعنی تیمورتاش و داور نمایندگان مجلس را به منزل مستوفی‌ها فرا می‌خواندند و آنها را مجبور می‌ساختند تا درباره وفاداری و پشتیبانی خود از رضاخان سند کتبی بدهند.

در تاریخ ۲۱ اکتبر سال ۱۹۲۵، بنابه پیشنهاد شخص نایب رئیس مجلس شورای ملی و یکی از افراد بسیار نزدیک به رضاخان پهلوی مجلس دورهٔ پنجم تصمیم گرفت که سلسله قاجار را منقرض اعلام نموده و اداره موقت کشور را به رضاخان پهلوی بسپارد. اما انتخاب قطعی شکل حکومت و استقرار آن می‌بایست با تصویب مجلس مؤسسان باشد.

یک روز پس از انقراض سلسله قاجار، رضاخان به منظور جلب محافل روحانی بطرف خود اعلامیه‌ای منتشر ساخت که در آن گفته می‌شد که وی «اجرای قوانین اسلام و رفاه و خوشبختی ملت» را از برنامه‌های اصلی خود می‌داند. در اعلامیه مزبور همچنین از حفظ سنن مسلمانان، جلوگیری از فروش مشروبات الکلی، پائین

آوردن بهای نان و غیره صحبت به میان آمده بود. در پاسخ به این اعلامیه گروهی از مجتهدین بیانیه‌ای صادر کردند و در آن از عموم مردم درخواست کردند که از دولت جدید متابعت نمایند.

در ماه نوامبر سال ۱۹۲۵، انتخابات مجلس مؤسسان صورت گرفت. توده‌های وسیع مردم عملا در این انتخابات که تحت فشار مقامات دولتی انجام می‌گرفت و کاملا ظاهری بود شرکت نداشتند. صورت اسامی نمایندگان مجلس مؤسسان قبلا بوسیله کارمندان دولتی و پلیس تهیه شده بود. تقریباً همهٔ آنهائی که به عنوان نمایندگان مجلس مؤسسان «انتخاب» شدند بدون استثنا از طرفداران پادشاهی رضاخان، مالکان، بازرگانان و روحانیون بودند.

در تاریخ ۱۲ ماه دسامبر سال ۱۹۲۵، مجلس مؤسسان رضاخان را پادشاه ایران اعلام نمود. مجلس مؤسسان مواد ۳۶ و ۳۷ و ۴۰ قانون مشروطیت را که در آنها از حقوق خاندان قاجار صحبت شده بود تعویض نمود و حقوق خاندان پهلوی را در آن مواد گنجانید.

انقراض سلسله قاجاریه و برقراری خاندان جدید پهلوی، به حکومت اریستوکراسی فئودالی کهن پایان بخشید. اشرافیت فئودالی حاکمیت خود را در ایران از دست داد و رضاخان با تکیه به محافل بورژوا ـ فئودال کشور زمام امور دولتی و حکومتی ایران را به‌دست گرفت. ولی هیچگونه تغییر و تبدیلی در شکل سیستم دولتی ایران به‌وجود نیامد و حکومت پادشاهی همچنان مثل گذشته حفظ شد.(۱)

۱ـ تاریخ نوین ایران، ایوانف، چاپ مسکو، ص۶۶ـ۶۷.

مدارک و اسناد مربوط به‌ماجرای شیخ‌خزعل

۱ـ رابطه دربار تهران و مدرس با شیخ خزعل

به‌طوری که می‌دانیم حوادث سیاسی که بروز می‌کرد و مبارزه‌هائی که دائماً بین مدرس و سردار سپه جریان داشت، مدرس در پاره‌ای از مواقع با دربار تهران یعنی با محمدحسن میرزای ولیعهد به وسیلهٔ قاصدهای مخصوص و غیره دائماً در تماس بود و در حقیقت نقشهٔ دربار تهران در دست مدرس و اقلیت به‌موقع اجرا گذارده می‌شد و گاهی هم مدرس بدون این که با دربار کسب تکلیف یا مشاوره نماید خود دست به اقداماتی می‌زد که دربار تهران با آن نوع اقدامات مخالف بود ولی روی‌همرفته دربار و مدرس در مبارزهٔ با سردار سپه متفق بودند.

مدرس در این مبارزه‌ها مردی حادثه‌جو و جاه‌طلب بود و می‌خواست از هر پیش‌آمدی به‌نفع خود یعنی مخالفت با سردار سپه استفاده نماید.

یکی ازوقایعی هم که پیش آمده بود مخالفت خزعل باسردارسپه بوده، مدرس از این واقعه خواست نهایت استفاده را نماید و چون متوجه شده بود که خزعل با مراجعت شاه به ایران موافق است، خواست خزعل را در اجرای نقشه و منظور خویش شریک و سهیم نماید و مخصوصاً که یکی از وکلای اقلیت «توام‌الدوله» وکیل خوزستان و به‌دست خزعل و از طرف او وکیل شده بود و دائماً ارتباط بین آن‌ها برقرار بود. مدرس با توام‌الدوله و ولیعهد وارد مذاکره شد که نماینده‌ای نزد خزعل اعزام دارد و او را در مخالفت با سردار سپه تحریک و ترغیب و تشویق نماید.

بهترین واسطه‌ای که می‌توانستند از آن استفاده نمایند این بود که یکی از مامورین وزارت کشور را که مورد اعتماد است از تهران مامور خوزستان نمایند و

به‌وسیلهٔ او محرمانه پیغام‌هائی به شیخ خزعل بدهند.

این مامور طبق یادداشت‌هائی که در روزنامهٔ قیام ایران تحت عنوان: «انقلاب خوزستان» منتشر شده است برزان بوده است که از طرف ولیعهد و مدرس وتوام‌الدوله حامل نامه‌هائی بود جهت خزعل و سرهنگ ارعون. این نامه‌ها که ازاسناد سیاسی این قیام است عبارت بوده از نامهٔ ولیعهد، مدرس، توام‌الدوله. اینک رونوشت آن در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد و اضافه می‌نماید شخصی را که تحت عنوان انقلاب خوزستان در روزنامهٔ قیام ایران منتشر شده از لحاظ ماهیت سیاسی قیام و چگونگی دسایس سیاسی بحثی نشده بلکه فقط قسمتی واقعه‌نگاری کرده و قسمتی هم به ذکر اسناد پرداخته است و نگارندهٔ این تاریخ فقط چند سند را که اهمیت داشته اقتباس نموده و در صحت آن هم تردید ندارد.

۲ـ دستخط ولیعهد به خزعل

«جناب امجد اشرف شیخ خزعل خان سردار اقدس زید اجلاله. انشاءالله احوال شریف خوبست و ملالی ندارید. اگرچه موضع عبور از محمره احساساتی که از شما بروز کرد توجه مخصوص ما را به شاهپرستی شما جلب و هنوز هم به وفاداری و حس احترام و انقیاد آن جناب معتقد و تردید و متوری از این حیث در خاطر ما راه نیافته است.

لکن تظاهرات شما در مقابل رضاخان که دلیل قاطعی بر حمیت شما دست می‌داد نظر ما را چندی نسبت به شما منحرف و مشکوک داشت.

تا اینکه مکاتبات اخیر شما با جناب توام‌الدوله و توضیحات روشنی که بعدها دادند رفع شبهه نموده دوباره ما را به‌علاقمندی و هواخواهی شما مطمئن ساخت. البته اعتماد کامل داریم که همواره در این عقیده راسخ بوده در حفظ آن مجاهدت و فداکاری می‌نمائید و بلکه مطمئنیم در این موقعی که تحولات سیاسی در غیاب اعلیحضرت همایونی مملکت را مواجه با اختلال و آتیه خطرناکی را نشان می‌دهد سرنوشت‌های نادرتری در تاریخ آیندهٔ ایران با دست شما ثبت و عقیدهٔ شاهپرستی شما را به ایرانیان اعلام دارد.

برای انجام مقاصدی که از طرف عناصر مؤثر و وطنخواه که جناب مستطاب حجةالاسلام آقای مدرس دامت افاضاته در رأس آن‌ها قرار گرفته‌اند در نظر گرفته شده است که همه آن‌ها از رجال آزادیخواه و از دسته‌جات اصلاح‌طلب مملکت

باشند و به بازگشت اعلیحضرت همایونی و استحکام مبانی قانون و مشروطیت تیمانه و از سلطنت مشروطه پشتیبانی میکنند.

نظر به اینکه اجرای تصمیمات خود را موکول به تقویت و معاضدت شما تشخیص داده و خواستار موافقت و توجه مخصوص ما گردیده‌اند و ما هم از نظر اعتماد کاملی که به شاه‌پرستی شما داشته و داریم آنها را از طرف شما مطمئن و امیدوار ساخته و شما را به شخصیت آنها انتخاب نموده‌ایم که در پیشرفت مقاصد آنها جدیت و کوشش لازم به عمل آید.

به همین علت لازم آمد فرستادهٔ مخصوص مکنونات خاطر ما را حضوراً به‌شما ابلاغ نموده که علی‌العمل باشد دستورات ما موقع اجری یابد و بنابراین حامل دستخط که از مخصوصین ما و طرف اعتماد کامل است برای ابلاغ اوامر شفاهی ما اعزام میگردد و مؤکداً مرقوم می‌شود که اظهارات مشارالیه عین مکنونات خاطر ما است که شفاها به او تلقین گردیده و انجام آنها نیز رضایت خاطر ما را تامین خواهد نمود.

البته جای تامل نیست که صداقت در خدمت و وفاداری به شخص اعلیحضرت شاهنشاهی که مقصود اصلی ملت ایران است بایستی نصب‌العین قرار گرفته که مراتب حقیقت شاه‌پرستی توجه مخصوص ما بیش از پیش به‌آن جناب معطوف گردد.

ولیعهد ـ ثور ۱۳۰۲

۳ـ نامهٔ مدرس به خزعل

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

معروض می‌شود انشاءالله‌تعالی مزاج شریف عالی قرین سلامت است بحمدالله حال مزاجی حقیر هم سلامت می‌باشد و علی‌رغم معاندین هنوز زنده هستم و به‌قدر مقدور وظایفی که به حقیر محول شده در انجامش غفلت نمی‌کنم. اختلافات و مناقشات روز به روز بیشتر می‌شود و همانطوری که اطلاع دارید برای نابودی و مرگ حقیر جدیت‌های بی‌اندازه می‌کنند و به تقدیرات خداوند متعال عقیده‌مند نیستند. (ان‌الله قادر علی مایشاء).

مطالب تازه‌ای ندارم برای شما بنویسم، گرفتاری‌های مجلس فراغتی برای ما باقی نگذارده و زد و خورد با **رضاخان** اوقات حقیر را مشغول نموده است که مجال زیادی برای اطالهٔ عریضه ندارم البته جناب قوام‌الدوله شما را همیشه از جریانات

مرکز مطلع میکند و مطالب لازمه را به جنابعالی تذکر داده‌اند همانطوری که سابقاً در کاغذ ایشان چند سطری نوشته بودم **باید برای مراجعت شاه اقدامات مؤثری بشود.**

این نقشه البته در اینجا طرح‌ریزی شده است فقط این عمل باید با ملاحظه انجام شود.

من دو سه مرتبه این موضوع را به‌شما نوشته‌ام که اهالی تهران عموماً به شما بدنظر هستند و سوابق شما در مملکت خوب نیست و همهٔ مردم نسبت به شما حس تنفر و انزجار دارند علی‌هذا اگر خواسته باشید سابقهٔ شما فراموش شود باید با کارهای خوب و عملیاتی که به درد مملکت و ملت بخورد گذشته‌های خود را جبران نمائید امروز هم همان موقع است که به معرض امتحان درآمده‌اید. بعضی وجوه ملت و مشروطه‌خواهان حقیقی از جنابعالی امتحان میکنند البته این امتحان اگر از آب درست بیرون آمد تهرا تخفیف سیئات اعمال است که ممکن است گذشته‌های شما را جبیره نماید والا با حرف نمی‌شود مردم را گول زد.

معالذا این شخص که به‌ملاقات سرکار می‌آید شخص معتمد مطلقی است که کمال اعتماد را به او داریم و مرحه میگویند از قول ماهاست و تماما صحیح است و حقیقتاً اگر حاضرند با فکر ما کمک باشند موقعش رسیده است. البته سببهای سیاسی آن را خود ما در مرکز شاید بتوانیم اصلاح کنیم. یعنی شما باید سعی کنید که شاه را به محمره وارد کنید و اگر نخواست برگشته و بیا نتوانست مراجعت کند **مملکت ولیعهد قانونی دارد باید او روی کار بیاید و سیاست این قسمت البته حل می‌شود.**

مقصود اینست مطالب را نمایندد ما به شما حالی خواهد کرد آقای قوام‌الدوله هم مشروحاً می‌نویسد و امیدوارم انشاءالله‌الرحمن مطالب و دستوراتی که به‌شما گفته می‌شود **با ملاحظه کلیه مقرراتی که قوانین مملکت را لکه‌دار ننماید به‌موقع عمل خواهید گذارد** و این نکته را هم البته در نظر بگیرید که سیاست بختیاری‌ها مبتذل است و چیزهای دیگری هم هست که فرستاده جنابعالی را متوجه خواهد داشت. بیش از این زحمت نمی‌دهم. (وتفضلکم‌امتنانی)

الاحقر **حسن مدرس** فی‌شهر ذی‌حجةالحرام ۱۳۴۲ه

۴ـ نامهٔ قوام‌الدوله به شیخ خزعل

مهربانه شوم انشاءالله وجود مسعود محترم عالی خالی از ملال و قرین

شوکت و اقبال است. البته در نظر دارید کرارا بـرای اعزام یک نفـر نماینده مطمئن که بتواند مقاصد ما را بحضورمعالی حالی کند و جنابعالی را آنطوری که لازم است به مکنونات و منویات رمعا مطلع سازد متفکر بوده‌ام و مخصوصاً در کاغذ اخیری که مصحوب شیخ امین فرستاده شد در همین قسمت شرح مبسوطی عرض شده و مدتها است در این زمینه صرف وقت نموده‌ام تا بالاخره شخص مطمئنی که مورد اعتماد کامل بندگان والاحضرت اقدس و عموم آقایان است برای این کار انتخاب گردیده و عنقریبا با افتخار مصحوبیت دستخط مبارک اعزام می‌گردد.

این شخص فوق‌العاده امین، ورزیده و متین است که همه قسم از وجود او می‌توان استفاده کرد و بدیهی است اظهارات او اوامر و دستورات والاحضرت اقدس و عین صلاحدید آقایان است که به‌اتفاق موافقت نموده‌اند و علاوه از اینکه طرف اطمینان اثبت و حضرت آقای مدرس و سایرین نسبت به او عقیده‌مند و به‌حسن عقل و درایت او معتقدند مورد اعتماد مخصوص والاحضرت اقدس می‌باشد که البته باید مورد اطمینان کامل جنابعالی هم باشد و نظر براینکه مورد نظر جاسوس‌هائی که شما را احاطه کرده‌اند و خودتان بی‌خبرید واقع نشود و بتواند آزادانه مراوده کرده به عنوان ماموریت رسمی ماموریت اصلی خود را تعقیب کند شغل کوچکی از وزارت داخله به او مراجعه می‌شود که به‌نام شغل رسمی در ملاقات با جنابعالی به محظوری برنخورد و زائد می‌دانم این نکته را متذکر شوم که مذاکرات با این شخص خیلی در پرده و با نهایت حزم و احتیاط به عمل آید والبته مراقب باشید که از گفتگوهای فی‌مابین کوچکترین اطلاعی بدست کسی نیفتد حتی از اولاد و کسان نزدیک خودتان به‌استثنای عبدالحمید بیشتر از سایرین پرهیز کنید که تا قبل از بدست آمدن نتیجه نقشهٔ شما را به آب نزنند. مخصوصاً نصرةالملک را تحت نظر بگیرید که این شخص مزور، دو رو و فوق‌العاده مادی است و ممکن است اگر از کار شما اطلاعی پیدا کند خود را موافق نشان داده و با دسایس مخصوص عملیات شما را خنثی و عقیم نماید.

تصور نمی‌کنم در مقام دوستی و یک جهتی با جنابعالی به‌سهم خودم کوچکترین غفلتی در انجام وظایفی که همواره به خود تحمیل می‌کنم کرده فرصت را از دست داده باشم ـ بلکه همیشه موقع را در نظر داشته که آنچه به نفع و یا ضرر حضرتعالی تشخیص گردد با تمام وسائل ممکنه جنابعالی را مستحضر نموده‌ام و عجالتا با یک پیش‌آمد خطرناکی مشترکا مواجه شده‌ایم که اگر بتوانیم

نقشه‌ای را که در دست اقدام داریم به پایان برسانیم مقصود حاصل ما است والا با یک غفلت و اشتباه کوچک شکست خورده و آثاری از ما باقی نخواهد گذاشت.

اولا ـ با اینکه شخصا معتقدم شاه مراجعت نمی‌کند و یا نمی‌تواند مراجعت کند البته اجرای این نظر منوط به‌فرستادن نماینده لایق زبردستی است که باید وزین، ورزیده و مخصوصاً کسوتی آشنا و در عین حال نوشخواه و به سلطنت او علاقه‌مند باشد که به طور کلی برود و باحمله‌ای زیرکانی در انتخاب انتخابی‌ بد و خوب است و باید این قسمت را کاملا در نظر داشت که سوء انتخابی به‌عمل نیاید.

ثانیاً ـ قبل از حرکت باید این نکته مهم در نظر گرفته شود که در پیشرفت منظور ولو خسارت جنابعالی به پنج صنفون بالغ شود نباید شانه از زیر بار خالی کرد که اساک در این قسمت با موقعیت نقشه مقصور شاه و جان و هستی تمام می‌شود حتی اگر مقدوریان باشد و وسیله‌ای در دسترس داشته باشید یک مبلغی که تقریبا کافی باشد به مرکز برسانند که هم والاحضرت برای بعضی مصارف لازمه در عسرت نباشد و هم آقای مدرس بتواند خرجهائی که ضرورت و فوریت پیدا می‌کند محل آن را داشته باشد که ناچار به قرض و منتی از زید و عمر نباشیم چنانچه راجع به عین موضوع خرجهائی می‌شود که معلوم نیست از چه محلی باید تامین شود. وضعیت ولیعهد هم که معلوم است، بیچاره پول شام و نهار ندارد. آقای مدرس هم بدتر از اوست که با مخارج گزاف و توقعاتی که از او دارند دویست تومان حقوق مجلس خرج یک هفته او را تامین نمی‌کند چه کاری از او ساخته است و برای خرجهای ضروری پول کافی لازم است که در موقع لزوم کارهای فوری دچار وقفه نشود بنابراین معتقدم اعتباری برای این کار در نظر گرفته یا وسائلی که می‌دانید توسط آقای مدرس به والاحضرت برسانید و مطمئن باشید خساراتی که از این راه به شما تحمیل می‌شود قابل جبران است و البته به این قسمت هم متوجهم که اظهارات من با این لحن خیلی زننده و خارج از نزاکت است، زیرا بموضوع خسارات این کار هرقدر هم مهم باشد با علاقمندی‌های صمیمانه جنابعالی که همیشه نسبت بامرشا ووالاحضرت اقدس ابرازکرده‌اید و در مقابل اراده و تصمیم جناب مستطاب عالی خیلی ناچیز و قابل مذاکره نیست.

ثالثا ـ موضوع مراجعت شاه با اطلاعات عمیقی که خودتان دارید یک امر بغرنج و مشکوکی است که به این سهل و سادگی حل نمی‌شود و حتی شک و

شبهه نیست که اگر در بادی امر شاه بسیاست انگلیسی‌ها در قسمت قرارداد موافقت نموده بود رضاخان سوادکوهی به‌وجود نیامده بود.

شخصاً من معتقدم شاه راه را گم کرده و این گمراهی به سقوط سلطنت او و زوال ناجاریه منتهی می‌گردد.

متأسفانه حضور ندارم در این زمینه با هم صحبت کنیم تا به شما ثابت کنم که این اشتباه از کجا سرچشمه گرفته و دنباله آن ملت و مملکت را بچه روزگار منحوس گرفتار خواهد کرد.

البته این یکی از بحث‌های سیاسی و یکی از اشتباهات مهم تاریخی است که با قلم و نوشتن حس و قبح عمل و معایبی را که بی‌مطالعه به‌انگلیسها نشان داده روشن نمی‌شود و بدون هیچ تردید مخالفت بی‌منطق شاه به ضرر ملت و مملکت و خود او است که تا امروز همه چیز خویش را باخته و در آینده نزدیکی حقیقت آن به عکس روشن و تأثیر ناگوار آن دامنهٔ افراد ایرانی را بلع خواهد نمود.

ولی در عین‌حال اشتباه یک طرفی نیست بلکه طرفین آلوده به اشتباه هستند و نتیجه عمل مآلاً به‌خودشان عاید خواهد شد.

اشتباه خود انگلیسی‌ها هم در این قسمت کاملاً ثابت و محرز است که ۱۵ میلیون ایرانی را از خود منزجر کرده و پیراهن عثمان بدستشان داده‌اند و از این نظر به عقیده من و سایر معتقدین و هم مسلکانم با اینکه (نظر سیاسی و اقتصادی خود را بدست این شخص تأمین نموده و می‌نماید) مع‌هذا مآل کار به ضرر و ندامت خودشان تمام خواهد شد.

کاملی می‌دانم که در مقابل این دو مبحث سیاسی به همین اندازه قناعت کرده و تشریح جزئیات را به فکر روشن خودتان واگذار بنمایم تا اگر روزگار به ما و شما فراغت و آسایشی عطاکرد، و ملاقاتی دست داد مخصوصاً در این دو مبحث گفتگو خواهیم نمود فعلاً مطلب را به همین جا ختم کرده نتیجهٔ اقدامات حضرت عالی را انتظار داریم.»

هـ- دستخط ولیعهد به سرهنگ ارغون

«سرهنگ رضاقلیخان ارغون فرمانده کل قوای خوزستان

بیمانات شفاهی شما را همه موقع مکرم‌السلطان امیرتومان بعرض شما تقدیم

داشته است. پاکت ممهور اخیر شما هم دو هفته قبل از نظر ما گذشت حلول آن که حس شاه‌پرستی و وفاداری شما را تفسیر می‌نمود مورد مطالعه کامل ما قرار گرفته خاطر ما را به احساسات صمیمانه شما معطوف داشت و البته عواطف مخصوص ما را به شما ابلاغ نموده است.

جای تردید نیست که این احساسات و ابراز فداکاری موروثی و خانوادگی است که از مرحوم امیرنظام و سایر خدمتگزاران فامیلی به بازماندگان انتقال یافته و شبهه نداریم که این رویه همواره در این خانواده برقرار می‌باشد. برای انجام بهر خدمت و فداکاری وسایل کار برای شما مهیاتر است و همانطوری که داوطلب می‌باشید (با انتصاب به‌فرماندهی قشون آن صفحه) پس از ورود نمایندهٔ اعزامی ما که از معتمدین مخصوص است و برای ابلاغ تعلیمات جناب سردار اقدس را ملاقات می‌کند دستورات ما را نیز به شما ابلاغ خواهد داشت. البته سعی و جدیت شما در پیشرفت خدماتی که مکلف به انجام آن هستید توجهات مخصوص ما را به‌خودتان معطوف می‌دارید.»

ولیعهد - ثور ۱۳۰۲

۶- خزعل نماینده‌ای به دربار سلطان احمد شاه اعزام می‌نماید

پس از آنکه مقدمات قیام به نحو مطلوب فراهم می‌شود خزعل تلگرافات متعددی به سلطان احمدشاه که در پاریس بود مخابره می‌نماید و از نتیجهٔ عملیات و اقدامات خود شاه را مطلع مستحضر ساخته و تقاضا می‌نماید که شاه از طریق خوزستان به‌ایران مراجعت نماید و چون تهیه و تدارک قوا و تجهیزات آن‌ها را فراهم کرده بود به شاه اطمینان داده که بدون کمترین دغدغهٔ فکری و آسیبی می‌تواند او را بپایتخت ایران برساند. سلطان احمدشاه نیز اصولاً به‌تلگرافات خزعل روی خوشی نشان نمی‌داد و حتی حاضر نشده بود که نفیاً یا اثباتاً جوابی به تلگرافات مزبور بدهد.

شیخ خزعل هم که تلگرافات خود را بلاجواب می‌بیند با مشاورهٔ اطرافیان خود نماینده‌ای که گویا رئیس‌التجار محمره‌ای بوده از طرف خویش به دربار شاه ایران به پاریس اعزام و به‌نمایندهٔ مزبور پیغام داده بود که همه نوع اطمینان خاطر برای مراجعت بپایتخت بسلطان احمدشاه بدهد.

نمایندهٔ مزبور هر چه اجازهٔ ملاقات می‌خواهد موفق نمی‌شود ولی پس از چند مرتبه اصرار شاه به او پیغام داده بود «پس از تصفیهٔ امور خوزستان به او

بار داده خواهد شد.»

خلاصه نماینده مزبور نتوانست در مورد تمام سعادت و رجعت او به ایران نفیاً یا اثباتاً هیچگونه نتیجه‌ای بگیرد.

در صورتی که اگر شاه با شخصه تمام سعادت روی خوشی نشان داده و حاضر شده بود عملیات کمیته تمام سعادت را به‌رسمیت بشناسد شاید این‌طور عملیات کمیته مزبور با عدم موفقیت خاتمه نمی‌یافت.

به‌هرحال کمیته تمام سعادت در اندک مدتی توانسته در حدود سی و پنج هزار نفر از اهالی خوزستان و لرستان و بختیاری را در اهواز مسلح نماید. ریاست نظامی کمیته تمام سعادت نیز با سرهنگ رضاقلیخان ارغون بود که قبلاً در خدمت ارتش دولت بوده ولی پس از آنکه شیخ خزعل علم مخالفت با سردار سپه را بلند کرد ظاهراً از اطاعت اوامر مرکز سرپیچی کرد و با تمام سعادت موافقت و بالاخره ریاست نظامی تمام سعادت را به‌عهده گرفت.

جاسوس‌های شوروی در خوزستان به مخالفت برخاستند و مخصوصاً آن‌هائی که در این کشور سیاسی باانگلیس محرمانه همکاری داشتند برای اغفال کنسولگری شوروی در اهواز خود را طرفدار سردار سپه قلمداد کرده و مکاتیب و اطلاعات خود را از مجرای کنسولگری شوروی یا به‌وسیلهٔ جواسیس شوروی به تهران ارسال می‌داشتند و به‌واسطهٔ همین بازی‌ها هم قنسول شوروی در اهواز و حتی سفیر شوروی در طهران کاملاً اغفال شده (چنان که شرح آن گذشته) به سردار سپه همه نوع مساعدت نمود. مقداری اسلحهٔ محرمانه به او دادند تا در این موقع شکست نخورد.

به‌هرحال صورت ظاهر تمام سعادت اینطور نشان می‌داد که خوزستان برعلیه حکومت مرکزی یعنی دولت سردار سپه طغیان کرده است و دیگر سردار سپه نمی‌توانست سکوت نماید. آژانس‌های خارجی هم اخباری در این زمینه منتشر می‌کرد که کاملاً افکار عمومی را مشوش و پریشان ساخته بود. سردار سپه هم برای آنکه از افکار عمومی بتواند استفاده نماید بایستی نوعی رفتار نماید که آنرا با خود موافق سازد و بهترین وسیلهٔ این امر هم نفوذ روحانیون بود تا از آن مجرا در افکار عمومی رخنه نماید و چون در این هنگام انتشارات زیادی داده می‌شد که خزعل به‌تحریک انگلیسی‌ها می‌خواهد خوزستان را از ایران مجزا نماید و همچنین چون مردم با انگلیسی‌ها به نظر بغض و کینه همواره می‌نگریستند مایل نبودند که خزعل بر سردارسپه چیره شود و اینکه عموماً مردم با سردار سپه خوب نبودند و می‌-

خواستند حکومت او سرنگون شود ولی در این مورد چون اولاً انتشار داده شده بود پای تجزیه ایران در کار است و ثانیاً چون می‌گفتند انگلیسی‌ها از خزعل حمایت می‌کنند مردم مایل بودند که سردار سپه بر خزعل ظفر یابد و سردار سپه هم از این افکار و پیش‌آمدها نهایت استفاده را کرده و حتی وادار کرده بود که بیانیه‌ای هم از طرف علما راجع به تکفیر مخالفین منتشر شود.

متن این بیانیه در همان اوان که منتشر شده گرچه امضاء نداشته و معلوم نبوده از چه طبقه‌ای از علماء آنرا صادر نموده‌اند ولی در ذیل آن چنانکه ملاحظه می‌شود هیجده نفر از علما امضا کرده بودند که عیناً در زیر ذکر می‌شود:

۷ـ بیانیهٔ علما

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. وان‌طائفتان من‌المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان‌بغت احدیهما علی‌الاخری فقاتلوا التی تبغی‌حتی تفیئ الی‌امرالله. حکمت بالغه و مصلحت کامله منه امر برقتال باغیه و طایفهٔ طاغیه مبنا مصون بودن حوزهٔ اسلامی از تشتت و تفرق و محفوظ ماندن مملکت اسلامی از تجزیه و قطعه‌قطعه شدن است.

چه بدیهی است که بقاء اسلامیت و دوام مذهب حنیف شیخ بسته بر بقاء سلطنت و بقاء مملکت منوط به قدرت و عظمت دولت و وحدت کلمه ملت است. کسانی که شق عصای مسلمین نموده و موجبات تجزیهٔ مملکت اسلامی را فراهم می‌آورند، کسانی که آلت دست اجانب گردیده و به تحریکات خفیه و جلیه دول استعماری رخنه بر استقلال مملکت می‌کنند.

کسانی که محض پیش‌بردن مقاصد اسلام بر باد ده دشمنان ایران در هجو روزی راه تمرد و شقاق پیش گرفته و برای تقویت سیاست اجنبی شمشیر بروی برادران اسلامی می‌کشند.

کسانی که موجبات اختلال نظم و امنیت و تیرگی سیاست این مملکت فقیر و پریشان را به‌مراسم و رسوم مهیا و سلب تسلط و استیلای کفر می‌شوند و درحقیقت تیشه به ریشه اسلام زده و دشمن دیانت و طاغی بوده و محارب با صاحب شریعت می‌باشند در این موقع که دولت ایران مواجه با یک قیام استقلال‌شکن گردیده و تزویرات دشمنان استقلال ملک و مذهب مغز یک نفر سر حد دار بی‌مغز را دچار اختلال و سرشار از تخیلات جنون‌آمیز نموده و او را به طرف یک قیام متمردانه که موهن استقلال مملکت است سوق می‌دهد. این داعیان پس از یأس از اطفاء نائره

مسند بخرطون مساعدت مراتب تقدیر نشانهٔ خود را از این طغیان و خودسری مختم نموده و مصممیم رسیده و کافه برادران دینی خود خاصه ایلات و عشایر را به نام استقلال دیانت و ممکت برای تقویت دولت و شاه و محو این مادهٔ فساد دعوت می‌نمائیم.

ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسئتم فلها والسلام علی من اتبع الهدی

به‌امضای هیجده نفر از علما(۱)

هـ نامه شیخ خزعل به قوام‌الدوله

موضوع قابل توجه در ایجاد و پیدایش قیام سعادت و در تاریخ روابط خزعل با انگلیس‌ها و همچنین روابط خزعل و علاقه او به‌دربار سلطان احمدشاه از نامه‌هائی که منتشر شد از پیدایش قیام سعادت و حتی قبل از اینکه فکر قیام سعادت در مخیله خزعل خطور کرده باشد بین خزعل و قوام‌الدوله مبادله شده و همین نامه‌ها میرساند که دعوت انگلیس‌ها از سردار سپه و مخالفت با سلطان احمدشاه رفته رفته ماده را برای عدم سعادت مستعد ساخته و بالاخره به میل انگلیسها تمام شده است. اینک رونوشت نامه‌های خزعل به قوام‌الدوله و جواب آن:

در اهواز منتشر است شاه به ایران مراجعت نمی‌کند. این انتشارات در طهران هم شیوع دارد به خبر:

وشهد حرق در این خصوص میگوید با از این موضوع علل قضیه کوهستا مطلع است. من از مقامات مربوط استفسار کردم‌ام جواب سرد و منفی میدهند بلکه در خلاف مبنی که اگر راجع به‌سیاست ایران سئوالی از آنها میشد یا صراحت نتیجه جواب میدادند و شاید در بعضی موارد نسبت به پیش‌بینی‌هائی هم که میکردند مرا مسبوق میساختند.

این اوقات علاوه از اینکه در هیچ قسمتی با من وارد مذاکره نمی‌شوند علنا هم از سردار سپه تقویت کرده او را به لیاقت معرفی میکنند.

پیش من مطالب واضح و آشکار است که میخواهند این شخص را روی کار آورده با دست او عملیاتی انجام دهند.

بخصوص علت حتمی که سیاست انگلیس‌ها راجع به‌من صورت‌انحرافی‌به

(۱) تاریخ سیصدساله ایران، حسین مکی، جلد سوم، صفحات ۱۶۹ ـ ۱۸۱.

خود گرفته و رفته رفته میبینم نوامل کمپانی نفط مخالفت‌های کوچکی را نسبت به‌اعمال من نشان می‌دهند و با اینکه کوچکترین کارهای کمپانی نفط جنوب بایستی بمن مراجعه شده حل و تصفیه شود مع‌الوصف دیده میشود مستقیما خودشان دخالت کرده غالبا قضایای مربوطه را از من پوشیده و مکتوم میدارند.

بختیاری‌ها هم ظاهرا مستطور معامله کرده به مأمورین آنها در مسجد سلیمان بدرفتاری و خشونت میکنند.

بختیاری‌ها غالبا در بارهٔ قسمتها به من مراجعه کرده مشورت میخواهند. کاپیتان پیل در ملاقات‌های اخیرش از بختیاری‌ها پیش من شکایت میکرد در صورتیکه سابقه نداشت انگلیسها از بختیاری‌ها شاکی باشند. نواز اسد امیر مجاهد امروز ملاقات نمایند. البته شما را از نتیجه مطلع میکنم و چنانچه خود شما بهتر میدانید خوانین مصمم در هر موضوعی با هم دوئیت میورزند و همین دو دستگی بیشتر وسائل خرابی آنها را فراهم کرده است. شنیده میشود که سردار اسعد کاملا با سردار سپه نزدیک و به او تسلیم شده است. البته در این موقع هم باید توجه بمن داشته باشید که اینجانب از سیاست انفرادی آنها بی‌اطلاع نباشم. شنیده میشود ولیعهد با بعضی از خوانین بند و بست‌هائی کرده عراوده‌هائی دارند وبااینکه ولیعهد ازنوشت دوستان مرعوب است او را مطمئن نموده‌اند.

از قراری که گفته میشود ولیعهد از آمدن شاه اظهار یأس و نگرانی کرده تصمیم بعزیمت اروپا دارد و در صدد خود شاهزاده اعتضادالسلطنه را میخواهد بجانشینی سلطنت معرفی کند.

به‌معاون (معاون‌الملک پیشکار شخصی خزعل) دستور داده بودم معلا در طهران بماند ولی نوشته بود بواسطهٔ کسالتی که دارد به‌طرف شیراز حرکت کرده است. اگرچه معاون هم نتوانسته خبری از اوضاع مرکز بدهد معهذا بودنش در طهران بی‌اثر نبود و میتوانست در بعضی قسمتها به شما مراجعه کرده از جریان مرا مستحضر سازد.

البته با بودن مثل شما دوست مطلعی احتیاج به وجود معاون ندارم وکاملا اطمینان دارم در هر موقعی مرا از جریان سیاسی مرکز مطلع داشته بیخبرم نخواهید گذاشت و همانطوری که سابقا نوشته‌ام هرگاه مطالب مهمی اتفاق میافتد و هرگونه اطلاعات کاملی که تحصیل میکنید به وسیلهٔ همان شخصی که در اختیار شما است (احمد لوحی) مرا مستحضر دارید. معلا بطوری که اطلاع دارم سردار سپه وزیر جنگ به‌همه‌جا پیشانداری کرده و منابع عایدات را قبضه نموده است که

به‌وسیله پول تشکیلات مزاحمانه را توسعه دهد.

فعلاً مستدعیم را که لازم است برای به‌دست آوردن اطلاعات اقدام نمائید یکی موضوع خوانین بختیاری‌ها است که بفهمید اختلافات آن‌ها از کجا شروع شده و نیز از سردار اسعد استفاضی با سردار سپه اظهار خصوصیت و اتحاد می‌نمایند.

یکی هم موضوع مراجعت شاه است که تصور می‌کنم اگر ولیعهد مطلع باشد بتواند حقیقت را از او کشف و مرا هم از قضیه مسبوق نمائید.

و البته اگر کاملاً استنباط کردید شاه مراجعت نمی‌کند و ولیعهد هم حقیقتاً تصمیم رفتن به اروپا را دارد چون برنگشتن شاه و رفتن ولیعهد تقریباً زوال سلطنت قاجاریه را تائید می‌کند و در واقع شاه و ولیعهد دو دستی تاج و تخت را به سردار سپه تسلیم کرده‌اند بنابراین روی احساسات شاهپرستی بر ما و طرفداران سلطنت مشروطه فرض و واجب است که تا آخرین نفس در مقابل ابادی غاصب تاج و تخت پادشاه مشروطه را حفظ کرده از هر گونه مقاومت و پایداری خودداری ننمائیم. بنابراین به‌محض اینکه یقین حاصل می‌کنید که شاه برنمی‌گردد و ولیعهد هم می‌رود بدون فوت یک دقیقه وقت ولیعهد را ملاقات کرده و از طرف ما اطمینان کامل به او بدهید که به‌اسم اروپا عزیمت نموده تا به‌محض ورود بغداد وسایل آمدنش را به محمره فراهم نمائیم که در محمره رحل اقامت انداخته متمرکز شود و آن وقت هم شروع به کار کنیم. چنانکه شاه مقابل به مراجعت داشت در محمره نزول اجلال فرمایند و چنانچه کناره‌گیری کرد ولیعهد را روی کار آورده مقصد را از دستبرد غارتگران محفوظ و تاج و تخت برای صاحب اصلی آن باقی بماند و در این صورت خود شما بایستی این نکته را در نظر گرفته که به بهانهٔ گردش به اصفهان آمده و از راه بختیاری در خوزستان حضور به‌هم رسانید.»

عزال در روزنامهٔ ستم ایران می‌نویسد نامه دیگری از خزعل نزد معزالدوله بدم که قسمتی از آن نامه فعلاً در دسترس بنده است و عیناً نقل می‌کنیم. اینست قسمتی از نامه که بیشتر از نامهٔ اولی جالب توجه است.

«... من به‌سیاست انگلیس‌ها آشنایم و بهتر از خوانین آن‌ها را می‌شناسم. می‌ترسم بر اثر اختلافات داخلی و بی‌فکری و بی‌مبالاتی که در کارهای کمپانی از خود نشان می‌دهند ما و خودشان را دچار زحمت کنند.

علت اینکه می‌گویم مرا هم به زحمت می‌اندازند اتحادی است که سال‌ها است با خوانین دارم و قهراً خیر و شر آن‌ها دامنگیر من هم می‌شود.

به‌طوری که سابقاً نوشته‌ام سیاست انگلیس‌ها از موقعی که سردار سپه روی کار آمد به کلی تغییر کرده است و برخلاف سابق از مزاحمات خودداری و با مأمورین ما خشونت می‌کنند و با اینکه برحسب دستور کارهای کوچک را بایستی به عبدالحمید مراجعه کرده و اگر امر مهمی باشد به خود من مراجعه نمایند این اوقات کارهای کوچک را هم پیش من آورده و ضمناً سختگیری‌هائی می‌کنند که سابقه نداشته است.

حق ندارم در اطراف انگلیس‌ها حرفی گفته باشم زیرا حفظ رابطه با آن‌ها ضروری است و فعلاً به تغییر اخلاقی که داده‌اند اهمیتی نمی‌دهم ولی البته چون با سیاست عمیقی مواجه هستیم بایستی آتیه را در نظر داشته حزم و احتیاط را حتی‌الامکان از دست نداد.

تصور نمی‌کنیم در دوستی میمابین کوچکترین اختلالی رخ داده باشد و حتی در این موقعی که رضاخان را بر سر کار آورده‌اند هیچگونه تظاهری که بوی مخالفت از آن استشمام شود از ناحیهٔ ما بروز نکرده است.

معذا در یکی از مهمانی‌های رسمی که جشن تاجگذاری اعلیحضرت همایونی بود (منظور احمد شاه است) تظاهرات فوق‌العاده به عمل آمد که بعداً گفته شده بود **خزعل از بروز احساسات شاهپرستی پشیمان خواهد شد.**

البته نظر من هم از این تشریفات فوق‌العاده به‌دست آمدن زمینه است که ببینم نظر آنها با شاه چیست و کم‌کم معلوم شد به برگشتن شاه تمایلی ندارند چنانکه در ملاقات اخیری که رئیس کمپانی از من نمود ضمن صحبت‌های خصوصی که اسم شاه برده شد شرحی در اطراف کسالت شاه اظهار می‌کرد که مرض شاه معالجه‌پذیر نیست و خوب است اعلیحضرت همایونی امور سلطنت را به ولیعهد تفویض فرمایند.

من به دوستی خوانین کاملاً اعتقاد دارم ولی از سردار ظفر و سردار اسعد خسته مظنون و مشکوک بوده‌ام زیرا سردار ظفر گرفتار تردید رای و سردار اسعد دچار خودخواهی و تفرعن است که متأسفانه بیشتر خرابی روی همین وضعیت و مخالفتی است که سال‌ها است تخم نفاق بین آن‌ها پاشیده شده دشمنی و دودستگی را ایجاد و در نتیجه عظمت ایل را از دست داده‌اند.

همان طوری که اطلاع دارید با سردار عشایر قشقائی هم روابط دوستانه ما برقرار و اخیراً تجدید شده و روز به روز در تحکیم آن کوشش می‌شود. چند روز قبل به من نوشته بود که سردار سپه دو نفر از سرهنگ‌های مزاحمانه (صاعدالدوله

پسر سپهسالار اعظم و صاحبمنصبان سرهنگ کوپال) را بعضاً نزد من فرستاده برخی در اطراف موقع‌الملک بدگوئی می‌کردند و ضمناً مرا به‌اتحاد و دوستی با خود دعوت نموده است.

می‌دانید سردار عشایر فوق‌العاده عاقل و مآل‌بین است و هیچوقت فریب این گونه تظاهرات را نخواهد خورد و از طرفی در دوستی خیلی استوار و ثابت است و ما به دوستی او نهایت اطمینان و خوشوقتی را داریم.

همین‌طور غلامرضاخان امیرجنگ والی پشتکوه که از سر حدداران نامی با شرف است او هم در این موقع با ما اتحاد کرده و البته این اتحاد سه‌گانه مؤثر بی‌اثر باشد برای طرد سردار سپه و همدستانش کافی بود.

بخصوص اگر رفع اختلافات بین خوانین بختیاری بشود هرگونه موفقیت نصیب ما خواهد شد و طبعاً سیاست اجنبی هرچه باشد موافق و به ما ها تسلیم خواهند گردید.

بالاخره در آخر نامه می‌نویسد به انتظار اقدامات شما هستم که هر چه زودتر موضوع خوانین و عشایر را حل کرده نتیجه را اطلاع دهید....»

فرزان در یادداشت‌های خود می‌نویسد:

«لولما آلودنه متنوت نامه‌ای را که به خزعل نوشته بود نشان داد جواب خیلی مفصل و مشروح است ولی اینطور خلاصه می‌شود که ابتدا بمصالی شرحی در خصوص ولیعهد نوشته است می‌نویسد علناً ولیعهد را ملاقات می‌کنم و از همه طرف صحبت‌هائی شده و می‌شود.

«فقط عیب کار این است که ولیعهد فوق‌العاده مرعوب شده افکار مردود و مشکوکی از خود بروز می‌دهد، مثلاً گاهی از برنگشتن شاه اظهار نگرانی می‌کند ودر عین حال با دلایلی مراجعت شاه را تأکید کرده خود را تسلی می‌دهد و به فاصله پنج دقیقه با یک یأس مفرطی برای رفتن خودش به‌اروپا نقشه‌هائی طرح نموده چاره‌جوئی می‌کند.

معمولاً هفته‌ای یک مرتبه (روزهای شنبه) خدمت ولیعهد می‌رسم و حتی یک روز جلوتر از دربار حسب‌الامر با تلفن برای شرفیابی روز شنبه یادآوری می‌کنند.

اخیراً دو سه ملاقات طولانی بین **سردار سپه** و **ولیعهد** اتفاق افتاده ولی هنوز نتوانسته‌ام موضوع را بفهمم و حتی با اینکه دو مرتبه استفسار از جریان مذاکره کردم جواب عملی داد معلوم بود مایل نیست مطلب را به من بگوید، این است که ولیعهد مورد سوءظن آقایان واقع شده است

زیرا معمولاً هر موقع که سردار سپه او را ملاقات می‌کرد هر صحبتی که بین آن‌ها شده بود به‌فاصله یک روز مرا احضار کرده جریان ملاقات ما میان می‌گذاشت و من هم بدون تأخیر به آقایان مدرس و سایرین اطلاع می‌دادم و در این صورت همچو استنباط می‌شود که سردار سپه با حرف‌های ملایم و سیاست نرمی ولیعهد را اغفال کرده باشد.» (۱)

۹ـ تلگرام خزعل به مجلس شورای ملی

«توسط سفارت معظم دولت علیه اسلامیه ترکیه مقیم طهران دامت شوکته. ساحت مقدس مجلس شورای‌ملی شیدالله ارکانه بالاخره مظالم و تعدیات اسلام‌کشی آقای رضاخان سردار سپه و تجاوزات آزادی‌شکنانه جهل ماهه مسبب حمتشی گردنها ما را وادار نمود که پس از آن همه مسامحت و خونسردی و تحمل وبردباری و مقاومت در مقابل تحملات نظر به احتلالاتی که درنتیجه غرض‌ورزی‌های بی‌موقع متزلزلیه و آز و طمع نامحدود و حس جاه‌طلبی و حس سلطنت‌جوئی و اهانات و جسارت‌های مملکت خراب‌کن او به عالم اسلامیت و قانون مقدس اساسی روی داده است به نوبهٔ خود قیام کرده و قدم به‌عرصهٔ نهضت گذارده تکلیف حتمیه اسلامیه و احساسات بی‌آلایش اسلامی خود را نسبت به جامعه ایرانیان آزادی طلب انجام نمائیم و مخصوصاً برای رفع هرگونه سوء تفاهمی که مبادا این قیام که بنام قیام سعادت خوانده می‌شود و این نهضت و جنبش اسلام‌پرستانهٔ ما را که صرفاً برای حفظ استقلال مذهب مقدس اسلام و تأمین آزادی ملت و مملکت و استقرار قانون محترم اساسی و مشروطیت است تمرد از اطاعت دولت جلوه ندهد این تلگرافنامه را بوسیلهٔ آن سفارت دولت علیه اسلامی به‌ساحت مجلس شورای ملی تقدیم می‌نمائیم که هیچگاه سوابق خدمتگذاری و امتحاناتی را که در هرموضع نسبت به انقیاد و اطاعت دولت داده‌ایم فراموش‌شدنی نخواهد بود و بهترین دلیل صدق دعوی و اثبات بی‌غرضی اطاعت و تمکین دوساله اولیه کومتاست که چون در بدو امر پردهٔ غفلت روی کار افتاده و مقالات و نوشتی مسائل اقدامات اولیه متزلزله حسب‌الظاهر ملت ایران را به‌اصلاحات اساسی و آتیهٔ درخشانی تطمیع و امیدوار کرده بود لذا ما هم به نوبهٔ خود برای پیشرفت سعادت ایران و ترقی و

۱ـ تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج ۲، ص ۱۵۸ـ۱۶۲.

تعالی مملکت در مقابل احساسات مصنوعی مشارالیه تسلیم شده و از قبول هرتحمل استنکاف نکرده و نسبت به اوامر مرکزی از بذل مال و جان و هرگونه فداکاری و جبینی مضایقه و خودداری نمی‌نمودیم. ولی اینک که خوشبختانه یا بدبختانه از یکسال به این طرف حقایق امر مکشوف و معلوم شد که نیت سوء این شخص و همراهانش و مبنای عقیده مشارالیه صرفاً روی **اصول ثروت پرستی و سلطنت‌طلبی و دیکتاتوری** و بالاخره اضمحلال نوامیس مقدس اسلام و پایمال کردن قانون محترم اساسی و مشروطیت است و ما هم در مقابل این منظره‌های وحشتناک و مخاطرات حتمی که مذهب و مملکت و ملت را تهدید می‌نمود به‌حکم حفظ حدود اسلامیت و بقای حقوق ملت و مملکت ملزم به‌این نهضت شده و شخص سردار سپه را یک نفر دشمن اسلام و غاصب زمامداری ایران و متجاوز به حقوق ملت شناخته و حاضر شدیم تا آخرین نقطه توانائی و امکان به دفع این سم مهلک کوشیده موجبات حفظ قانون اساسی مملکت و عظمت اسلام و آزادی هموطنان را فراهم سازیم و در راه حصول نتیجه و پیشرفت مرام خود پس از فضل خداوندی و توجه ائمه اطهار علیهم‌السلام و معاونت ذات اقدس اعلیحضرت شاهنشاهی ارواحنا فداه که استقرار قانون اساسی و استحکام مبانی مجلس شورای ملی مربوط به سایهٔ شاهانهٔ اوست از بذل جان و مال مضایقه و خودداری نخواهیم داشت.»

خزعل

ملاقات رضاخان با نماینده سیاسی دولت بریتانیا

اشخاصی را که به استقبال من آمده بودند مرخص کردم و با وزراء مشاوره نمودم. هیچکدام نتوانستند مگر دلداری به من بدهند. بلافاصله نمایندهٔ انگلیس به دیدن من آمد و بدون مذاکرات مقدماتی فوق‌العاده اظهار تأسف از وصول تلگراف خزعل نمود و ضمناً اظهار داشت که حقایق امر را بر خلاف آنچه که مکنون است مستور نگاهداشته و اظهار عقیده می‌کرد که با یک طرز خوشی این کار باید ترمیم شود که منجر به‌جنگ و جدال نگردد. می‌گفت اینها دارای جمعیت خیلی زیاد هستند و مقاومت با آنها مشکل است و چون وحشت داریم که نسبت به لوله‌های نفت نیز خساراتی وارد آید به‌این لحاظ مصلحت نخواهد بود که با [illegible] آغاز ستیزه نشود بلکه از روی مسالمت باید رفع حوائج آن‌ها را نمود.

من که هم بطون سیاست‌های خارجی را عملاً سنجیده‌ام و هم از مدلول این تبلیغات معکوس حقایق اولیه‌ام را درک کردم و هم حاضر به قبول این گونه تبلیغات نیستم با کمال متانت به مخاطب محترم خود خاطرنشان کردم که چاره نیست جز آنکه خزعل رسماً تلگراف خود را تکذیب نماید و از شرارت خود معذرت بخواهد والا شخصاً به خوزستان عزیمت کرده و گردن او و همراهانش را خواهم کوبید.

او تمام را در جواب از عدم پیشرفت من اظهار یأس کرد و باز عدم صلاح دولت ایران و کمپانی نفت جنوب را در مبادرت به جنگ خاطرنشان می‌نمود و ضمناً گوشزد می‌کرد که وقوع جنگ در محل نفت طبعاً مستلزم خسارت کمپانی است و خسارت کمپانی و لوله‌ها نیز مستلزم وساطت و مداخلهٔ مستقیم آنها خواهد بود و فوق‌العاده اصرار کرد که از تجهیز اردو و اعزام قشون به‌آن صفحه خودداری شود و مخصوصاً چون استنباط کرده بود که به‌علت غائی عزیمت من به لرستان بازکردن

خط خرم‌آباد و سوق قشون به دزفول و خوزستان بوده بی‌اندازه اظهار وحشت و اضطراب کرده و قطعا در صدد اتصال خطر برآمد که مبادا قشون و اسلحه و غیره بمساحت خوزستان اعزام شود. نظیر همین اظهار وحشت و تهدیدات را هنگامی که در لرستان اقامت داشتم از طرف آنها مشاهده کرده بودم. البته من توجهی به‌این مطالب نکرده نمی‌توانستم از تصمیم خود صرف‌نظر نمایم و برای من غیر مقدور بود که مانند دیگران بنشینم و تماشاچی قضایا باشم و به‌امثال خزعل اجازه بدهم به این صراحت در مقام خودسری و شرارت برآیند.

من نمی‌توانستم در مرکز مملکت بنشینم و ببینم که جراید بین‌النهرین و شامات خوزستان را یک ایالت عربی معرفی کرده و خزعل عرب را امیر بالاستقلال آن معرفی می‌نمایند(۱).

۱ـ بخشی از سفرنامه خوزستان منسوب به رضاخان

اخبار جرايد خارجی درباره ماجرای شیخ خزعل

ترجمه از روزنامهٔ العراق بغداد شمارهٔ ۱۳۲٤ مورخهٔ ۱٤ صفر ۱۳٤۳
شاه و شیخ خزعل خان

«شنیدیم که در این اواخر شیخ خزعل با شاه طرف مذاکره شده بقصد اینکه او را مراجعت بدهد و بالاخره مبلغ گزافی برای او فرستاده که می‌تواند از برای پیشرفت مقصدخود وسائل لازمه را به‌عمل آورد. ضمیمه٤٨٦ (بصره) مخبر سما.»

ترجمه از رستا منطبعهٔ طهران مورخهٔ ۲۲ سپتامبر ۱۹۲٤

«به موجب اخبار واصله (برلوکس) قنسول انگلیس در بوشهر که گویا مامور وساطت بین شیخ خزعل و دولت ایران می‌باشد بمعمر شیخ خزعل وارد شده معهذا در محافل سیاسی اعزام قوای نظامی حکومت مرکزی به عربستان را مسلم وضروری می‌دانند. می‌گویند که از سر حد جنوب برای شیخ خزعل متصل بارهای اسلحه وارد می‌شود.»

ترجمه از بی‌سیم مسکو ۲۸ سپتامبر

«از اهواز خبر می‌دهند که شیخ خزعل ملاعبداللطیف را نزد علمای کربلا اعزام و فتوای قیام بر علیه سردار سپه را تقاضا نموده، ضمناً خان بهادر را با تحف گرانبها نزد شاه به اروپا گسیل داشته است.»

ترجمه از جریدهٔ بغداد مورخهٔ سوم عقرب نمرهٔ ۱۲۳۹۲

«سیاست عمومی آتیهٔ محمره»

«شیخ منتهای سعی و کوشش خود را در تهیهٔ قشون معتنابهی صرف و آن‌ها را به‌اسلوب جدید تعلیم و با اسلحهٔ جدیده مسلح نموده، همان‌طوری که در نظام دول متمدنهٔ امروز معمول و متداول است و بنابراین اشخاص عارف تصور نمی‌کنند که اگر خدای نخواسته بین او و حکومت ایران یک خصومت جدی پیدا شود مقامات امارت او متزلزل شود زیرا ما معتقدیم که حضرت معظمله امیری است از امرای عرب و ما برای تمام اعراب یک آتیهٔ مشعشعی را منتظریم و نیز می‌دانیم که معظمله از چندی به اینطرف پایهٔ امارت خود را بلند گرفته و به امور راجعه به‌آن رونقی داده، وسائل امنیت و آسایش را در داخلهٔ مملکت خود برقرار نموده است و به‌این جهت کارهای آنجا همه مرتب و حالت اقتصادیه آنجا رو به ترقی گذارده است.»

راپورت ذیل نیز یکی از صدها اخباری است که از مامورین ایران در بین‌النهرین واصل می‌گردید:

۱ـ اسلحه و مهمات از فیلیه و محمره به ناصری پی در پی حمل می‌شود.

۲ـ تمام اتومبیل‌های محمره و ناصری را برای حمل و نقل قشون متوقف نموده‌اند.

۳ـ قریب سیصد نفر سوار عرب در ناصری به حکم شیخ خزعل حاضر شده و تقریبا شهر به حالت نظامی است.

۴ـ یک نفر از مامورین مالیه و یک نفر از اجزای گمرک ناصری را شیخ خزعل تبعید کرده.

۵ـ ادارهٔ پست و تلگراف را از اول مسئله تحت سانسور قرار داده.

۶ـ اهالی دهات بصره را تجهیز کرده و می‌برند.

۷ـ تجار و اشخاص وطنخواه را آزار و شکنجه می‌دهند، دهشتی را که از تجار ناصری است و برای مخابره به‌تلگرافخانه آمده چنان زده‌اند که مجروح و خون‌آلود شده است.

۸ـ حسین‌آقای سلطان و مامورین نظمیه و نظامیان مقیم خوزستان را توقیف و در قصر فیلیه حبس کرده است.

۹ـ ویلسن که سابقا کمیسر عالی انگلیس در بین‌النهرین بوده و منفصل شده

حتی است از طرف کمپانی نفت ریاست نفت ایران را دارا شده و به جای تجارت سیاستبازی می‌کند، خزعل را او دل می‌دهد و برایش نقشه می‌کشد، اخیرا به‌لندن رفته که از مجرای ادارات مربوطه تجزیهٔ خوزستان و امارات شیخ را تامین کند.

۱۰ـ شیخ خزعل ویلسن مشارالیه را وکیل و وصی املاک و دارائی خود قرار داده و بی‌امر او قدمی برنمی‌دارد.

نقل از جریدهٔ تایمس بصره نمرهٔ ۲۳۵ مورخهٔ ۶ اکتبر ۱۹۲۴

«شاهزاده سالارالدوله عموی شاه ایران روز سوم اکتبر وارد بصره و از آنجا به اهواز رفت که جناب شیخ محمره را ملاقات نماید.»

راجع به قوای بختیاری و اعراب نیز راپورت‌های مختلف می‌رسید از جمله این تلگراف که خلاصهٔ حرکات آن‌هاست ذکر می‌شود:

همان‌طوری که پیش‌بینی شده بود بختیاری‌ها پس از مطیع‌کردن جنگی‌ها از طرف شمال و شمال غربی و اعراب از طرف جنوب و جنوب غربی پیش می‌آیند قوای بنده در مقابل در قوه واقع شده لازم است اردوی چهارمحال به بختیاری‌ها حمله کند که نتوانند به بهبهان آمده و به اعراب ملحق شوند.

تا کنون صبر و حوصله نشان داده‌اند حالا نیز این چهار روزه را تأمل خواهند فرمود. بنده به او وعده دادم که مراتب را با تلگراف حضوری به‌عرض حضرت اشرف برسانم و نتیجه را به‌او اطلاع دهم.»

مشاورالملک

من چون به آهنگ این صحبت‌ها و مواعید آشنائی کامل داشتم تکلیف خود را در این تشخیص دادم که اصلاً به این تلگراف جواب ندهم و به‌جای هر صحبتی فقط عقاید خود را تعقیب نمایم و عملی‌تر سازم.(۱)

۱- به‌نقل از سفرنامه خوزستان منسوب به رضاخان.

ملاقات کنسول انگلیس با رضاخان

در این اثنا قنسول انگلیس نیز در همان تلگرافخانه تقاضای ملاقات کرده او را پذیرفتم. پس از مقدماتی راجع به‌امر خوزستان ورود مرا به‌اصفهان بانگرانی و احتیاط تلقی کرد و تا یک درجه اظهار خوف و هراس نموده که از اصفهان جلوتر نروم و فوق‌العاده سعی کرد مسافرت را به همین نقطه خاتمه داده به طهران باز گردم. نوشتن تمام مذاکرات به تفصیل می‌انجامد چون زمینهٔ مطلب روشن است شرح آنرا زائد می‌بینم به‌طور خلاصه تصمیم قبلی خود را به او خاطرنشان کرده و قطعاً تذکر دادم که انصرافم از این سفر غیرممکن و گوشمال‌دادن به‌اشرار حتمی است.

تلگراف وزیر خارجه

در تعقیب مذاکرات روز چهارشنبه ۱۳ عقرب که راپورت آن به‌وسیلهٔ ارکان حرب به‌عرض رسیده است امروز دو ساعت و ربع بعدازظهر **شارژدافر انگلیس** به ملاقات بنده آمد و اظهار داشت با وجود اهتمامات فوق‌العادهٔ اینجانب اخبار خیلی خوب نیست زیرا قنسول از اصفهان تلگراف کرده است که دیروز عصر حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء را ملاقات نموده و ایشان فرمودند که به ملاحظات نظامی و نظر به‌اینکه در عقیده خطر آمدن برف است نمی‌توانم دیگر قشون را در چهار محال نگاه دارم و ناچار قشون باید از چهارمحال تجاوز نماید. شارژدافر اظهار داشت حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء در این مدت خیلی حوصله نشان دادند و البته اگر در این موقع عجله بشود اثر خوبی در لندن ندارد. در اینصورت بیش از مهلت اولیه که هشت روز باشد تقاضا نمی‌کنم البته حضرت اشرف به طوری که

تلگرام عذرخواهی خزعل به رضاخان

در همین روز تلگراف ذیل از طرف شیخ خزعل به من رسید: آستان مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس‌الوزراء دامت عظمته

بعضی‌ها فدوی را معتقد ساخته بودند که حضرت اشرف نسبت به بنده احساسات بی‌مهری و بی‌لطفی دارند ولی بحمدالله در این اواخر مطلع گردیدیم که حقیقت حال چنین نیست و این مسئله موجب امیدواری شد. البته بر خاطر مبارک معلوم است که آن سوء تفاهم از دسایس و انتریک‌های بعضی مغرضین ومفتنین غیر از بختیاری‌ها که البته نسبت به‌وجود ذیجود حضرت اشرف عداوت داشتند و می‌خواستند فدوی را آلت اغراض شخصیه و مقاصد دنیه خود سازند تقویت و قوی ساخت ولی بالاخره از کجی و اعوجاج این مسلک مطلع شده اینک به‌عرض تأسف مبادرت نموده و از اعمال ناشایسته‌ای که از طرف این بنده نسبت به‌دولت علیه سر زده معذرت می‌خواهم. در آتیه نیز کمافی‌السابق نهایت آمال فدوی این است نسبت به دولت متبوعه کمال خدمتگذاری به‌عمل آورده و تا آخرین درجه امکان با نهایت اخلاص نیت و حسن عقیدت به‌اجرای اوامر مطاعه اقدام کنم. امیدواری کامل دارم که حضرت اشرف نیز این عرض تأسف را بپذیرند و باز هم فدوی را مورد اعتماد قرار داده و از دولت خواهی فدوی اطمینان خواهند داشت.

از قرار معلوم موکب سامی این روزها به‌جنوب تشریف‌فرما می‌شوند و اگر این مسئله صحیح است خیلی شایق هستم که به شرف ملاقات نایل شده و شخصاً به‌آن وجود محترم که ریاست دولت متبوعه را دارا هستند تأسف خود را از ماضی و تأمینات خدمتگذاری وخلوص نیت را در آینده عرض کنم منتظر اظهار مرحمت و تعیین محل وموعد شرفیابی هستم.

مخزعل»

یک کپیه هم توسط قنسول انگلیس از همین تلگراف رسید.

از اینکه قنسول انگلیس واسطه مخابره آن بود سخت متغیر شدم. تلگراف ذیل را به قنسول بوشهر مخابره کردم و جواب شیخ را مستقیماً دادم.

بوشهر ـ آقای ژنرال قنسول دولت فخیمه انگلیس. از اینکه خزعل کپیه تلگراف خود را به‌وسیله شما برای استجلاب ارسال داشته است خالی از غرابت نیست زیرا اتباع داخلی نباید در امورات مربوطه به خود موجبات زحمت نمایندگان محترم خارجه را که قانوناً ممنوع از مداخلات هستند فراهم آورند. در این صورت بدیهی است که این قصور مربوط به‌عدم اطلاع مشارالیه و جوابی هم که لازم بود فوراً به تلگراف مستقیم به‌مشارالیه داده‌ام.

جواب ذیل را هم امر دادم مستقیماً به شیخ مخابره کنند.

(آقای سردار اقدس معذرت و ندامت شما را می‌پذیرم به شرط تسلیم مطلق)(۱)

۱ـ به‌نقل از سفرنامه خوزستان منسوب به رضاخان.

ملاقات کنسول انگلیس در بوشهر و دبیر شرقی سفارت بریتانیا با رضاخان

روز بعد از ورود، ژنرال قنسول انگلیس مقیم بوشهر و مستر هاوارد نایب شرقی سفارت انگلیس به دیدن من آمدند. شنیده بودم که بعد از عزیمت من مستر هاوارد نایب شرقی سفارت انگلیس نیز حرکت کرده و خود را به بوشهر رسانیده است. می‌دانستم که عقیده به عدم موافقت و در صدد هستند که در هر قسم هست مرا از رفتن به خوزستان مانع شوند و در راه پیشرفت من موانعی ایجاد نمایند شاید در نتیجهٔ عزیمت این شخص بود که در مرکز شایع گشت من در بوشهر با نمایندگان وارد مذاکره خواهم شد و به‌وساطت آن‌ها قضیه را ختم خواهم نمود. این انتشارات در تهران موجب بعضی زمزمه‌ها شد و حتی در مجلس شورای ملی هم انعکاس یافت و موقعی به دست مخالفین افتاد تا آغاز بعضی صحبت‌ها بکنند که فقط اختلاف خوزستان محور بیرون است. شاید هم حق داشتند چه می‌دانستند من در چه تصمیمی هستم و چه عقیده دارم چه می‌دانستند که نتیجه مذاکرات من با مامورین خارجی چگونه است و در مقابل نمایندگان جسور بیگانه چه سیمائی به خود می‌گیرم و چه نحوی اتخاذ می‌کنم. معترضان من سالیان دراز است اخلاقاً مسموم شده‌اند و نمی‌توانند حقایق را تشخیص دهند و با عقل سلیم به قضایا نظر کنند؛ این انتشارات طوری به سرعت سیر کرده بود که به‌محض ورود به بوشهر دریافتم که انعکاس خبر مصالحه و وساطت انگلیس مثلاً شهر را پر کرده است. من از خنده خودداری نداشتم متعجب بودم که این مردم چقدر دستخوش تلقینات هستند و چگونه آفتاب را در مقابل وسائل خارجی ستاره می‌شناسند و روز را شب بگویند. حقیقتاً گویی این بیت ستون ریشهٔ اخلاق این مردم است و اساس اطلاعات عقاید آنها در مقابل تلقینات و وانمودهای داخلی و خارجی:

اگر خود روز را گوید شب است این   بباید گفت اینک ماه و پروین

نمی‌دانم چه وقت این ملت عقلاً عوض خواهد شد. کی می‌شود که افراد و اهالی در مقابل تهدیدات، در برابر اتهامات با یک میزان منطقی استفاده مستقیم را از منبع تجزیه کنند. چهار سال است جان در کف نهاده شبانه‌روزی ۲۴ ساعت کار کرده و تحمل همه قسم سختی نموده و بالاخره مملکت را بدین حالت امروزی رسانیده‌ام، دستی خارجی را طرد، دست مداخله آنها را کوتاه و استقلال سیاسی مملکت را تثبیت کرده‌ام. هنوز جمعی پیدا می‌شوند که از یک خبر واهی به هیجان آمده و تصور می‌کنند من بعد از این همه زحمات و تجارب تازه دخالت اجنبی را در امر مملکت خود بپذیرم و کار یک قطعه از ایران را با میانجی‌گری بیگانگان فیصله خواهم داد. خارجی چه حقی در خاک ما دارد، توسط در مصالحه وقتی برای دولت بیگانه صورتی دارد که دو مملکت با هم حقی داشته باشند و او را میانجی قرار دهند، خزعل یک نفر رعیت ایران فقط باید زمامداران ایرانی او را تنبیه کنند یا ببخشند.

اگر او خود را تحت‌الحمایه خارجی می‌خواند یا دیگران چنین تصور کرده‌اند جز اباطیل و اوهام چیزی نیست. خلاصه من لغت مصالحه و وساطت خارجی را به استهزاء نمی‌توانم تلقی کنم. به‌محض وقت ملاقات دائم انتظار داشتم که این‌بار نمایندگان بوشهر خیلی سخت‌تر از مامورین شیراز و اصفهان صحبت بکنند و باز مرا متغیر سازند. بالعکس قنسول بوشهر و مستر هاوارد با چهرهٔ خندان و گشایش و ملایمت فوق‌العاده آمدند و نشستند، نحواً از ملاقات من و از ورود من کمال مسرت را اظهار داشتند و دوستی و یگانگی خود را خاطرنشان نمودند و خیر و کامیابی مرا در این سفر آرزو نمودند؛ سپس مثل اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده و از خیال من و مقدمات امر و مذاکرات همکاران خود ابداً اطلاعی ندارند و شاید اصلاً نمی‌دانند من عازم کجا هستم در ضمن صحبت گفتند مستر لرن وزیرمختار هم که این اوقات در بغداد است بسیار اشتیاق ملاقات دارد و مایل است قبل از مراجعت به تهران شما را ببیند. من هم با خونسردی تمام گفتم ممکن است به ملاقات من بیایند اما نه در بوشهر. گفتند پس در کجا اجازه می‌دهید. گفتم در زیدون یا ناصری مثلاً محمره منتظر ایشان خواهم بود. خلاصه اینکه جز در اردوگاه یا سایر مراکز رسمی خوزستان از پذیرش ایشان معذورم. مشارالیهما دریافتند که این کلام من چقدر دامنه دارد و اشاره به چه نکاتی می‌خواهم بکنم ولی هیچ به روی خود نیاوردند. چون سختی و استقامت دیدند نشستند و محتاط شدند. ابتدا به خاطرم آمد که با

نمایندگان خارجی چه قسم باید معامله کرد. شخصی که مسئول امور مملکت خود است چرا باید تقاضاهای بیگانگان را بپذیرد. چه اجباری دارد چه محرکی دارد جز ضعف نفس؟

زمامدار وطن‌پرست باید قبلاً موضوع را مطالعه کند. قوانین و حدود اختیارات خود و آن نمایندهٔ خارجی را کاملاً تشخیص بدهد آنوقت به‌اتکای حق و انصاف با جرئت و استظهار کامل سربلند کرده و بگوید آقای [illegible] ایلچی، جناب نمایندهٔ یک دولت عالم متمدن چه می‌فرمائی؟

به چه حق، به چه سبب با من که مسئول حقوق یک مشت مردم استقلالی هستم این طور صحبت می‌نمائی. از من که نمایندهٔ یک قوم شرقی و جوان و تازه از دریای خونین و انقلاب بیرون آمده هستم چرا این تقاضاهای نامشروع و بی‌انصافانه را می‌کنی؟ از چه راه مایل به اختلال امور و در هم شکستن نوای مملکتی هستی که تازه می‌رود نضجی بگیرد؟

اگر زمامدار امور مملکت قبلاً با دماغ باز و شهامت کامل حدود و اطراف قضیه را دیده و سنجیده باشد و تسلیم عادات زنانه و شرم حضور و تملق نشود و حقانیت و حجت خود را مثل آفتاب در مقابل چشم مأمور گستاخ و فریبندهٔ خارجی نگاه دارد آن شخص چه جواب خواهد داد؟

من که در میدان جنگ تربیت شده‌ام همه چیز حتی سیاست را مثل گلوله توپ می‌دانم که به طرف شخص مبارز می‌آید. اگر ترس در دل راه دادی و عقب نشستی و به بدنامی گریختی کار تمام است و اگر با پیشانی باز و سر پر شور جلو رفتی گوی از میدان ربوده‌ای.

ترس همیشه برابر مرگ است بلکه بدتر مرگ! زیرا که مرگ از ترس به‌وجود می‌آید. مأیوس و مرعوب یعنی مرده. خارجیان همیشه این خلق مرا امتحان کرده‌اند و در قضیه خوزستان نیز کاملاً به تحقیق رسانیده‌اند، ملتفت شدند که من حقوق و وظائف خود و تکلیف سیاست آنها را می‌دانم این بود که در بوشهر نمایندگان انگلیس که همیشه در مقابل وزرا و پادشاهان ایران چهرهٔ یک نفر معلم و فرمانده به‌خود می‌گرفتند در این مجلس شبیه شده بودند به دو نفر سیاح که فقط تماشاچی اوضاع هستند و هیچ نظری را تعقیب نمی‌کنند.

من برای اینکه اگر شکی هم در دل دارند کاملاً برطرف شود در حضور خودشان امیرلشکر جنوب را خواسته و امر دادم در حرکت به فرونت تسریع نماید.

خوشبختانه برای اکمال دلگرمی من خبر وصول مقدمهٔ قوای ترپ به [illegible]

عشایر لرستان نیز در همین اوقات رسید و تا اندازه‌ای بیشرفت نظمی اطمینان حاصل کردم. هرچند تا این دوره از خاک لرستان کاملاً خارج نشوند و به دزفول نرسند خاطرم آسوده نخواهد شد.(۱)

۱- منقول از سفرنامه خوزستان منسوب به رضاشاه.

تلگرام خزعل به‌رضاخان و یادداشت‌های سفارت بریتانیا

امروز مجدداً از خزعل تلگرافی رسیده، که چون بواسطهٔ مستقیم نبودن خطوط تلگرافی و نبودن سیم و اینکه مجبوراً باید با کشتی بادی تلگراف مرا به‌او برسانند و از این تأخیری که طبیعتاً پیش آمده است و نتوانسته است فوری مبادرت به تقدیم جواب نماید اظهار تأسف و امتنان کرده، سپس در ضمن تجدید اطاعت و انقیاد متذکر شده است که مدلول تلگراف اولیهٔ او در حکم تسلیم قطعی بوده و همانست که من قبلا متذکر شده بودم و ضمناً مصرانه طلب تأمین و عفو و اغماض نموده است.

در جواب به او نوشتم که چون مشارالیه یکنفر ایرانی و من به اضمحلال آحاد و افراد ایرانی راضی نیستم و جز حفظ اصول تمرکز مملکت که مقصد حکومت عمومی گردنام هیچ مقصد و منظوری ندارم لازم است بفوریت مقدم آمده حضوراً تأمین خود را درخواست و مراتب اطاعت و انقیاد خود را تجدید نماید.

نمرهٔ ٤١٩٤=٤ قوس ۱۳۰۲ رئیس‌الوزرا و فرماندهٔ کل قوا رضاخان

تلگراف قبل از کمیل ریاست وزرا رسید و جواب داده شد نمره ٤١٨١

مقام منیع بندگان حضرت اشرف اعظم فرماندهٔ کل قوا دامت عظمته

متن تلگراف آقای ذکاءالملک قبلا به‌عرض مبارک می‌رسد. در عقوه مراسله که دیشب از سفارت انگلیس رسیده متن کامل آن را آقای وزیر امور خارجه به توسط ارکان حرب شبانه به عرض مبارک رساند. امروز صبح پنجشنبه مراسلات در هیئت وزرا قرائت و جوابی به نظر رسیده ضمیمهٔ این تلگراف به عرض می‌رسد استدعا می‌شود نسبت به معروضات ذیل عقاید حضرت اشرف اظهار شود:

۱ـ مراسلهٔ جوابیه را تصویب می‌فرمائید یا خیر؟

۲ـ چون این مراسله و مراسله‌ای که هفتهٔ قبل رسیده متضمن تلگراف سر پرسی لرن بحضرت اشرف که به شیراز مخابره شده بود هنوز به مجلس ارائه نشده آیا تصویب می‌فرمائید مراسلات وارده و جوابی که به‌عرض می‌رسد قبلا به اطلاع مجلس یا بعضی وکلای مخصوص برسد یا خیر؟

۳ـ با وجود این مراسلات عزم حضرت اشرف در جلو رفتن قوا ثابت خواهد بود یا موقتاً متوقف خواهند شد زیرا هریک از این شقوق ممکن است تغییرات مهمه را متضمن باشد. منتظر دستورالعمل عاجل هستیم صورت جواب که برای مراسله تهیه شده اینست:

در مراسله شریفه مورخ ٤ قوس نمرهٔ ۲۹۵ واصل شد و از استحضار از قرار منعقده بین دولت انگلستان و شیخ خزعل که اکنون اول دفعه است به‌اطلاع دولت دوستدار می‌رسد نهایت تعجب حاصل گردید که از دولت محبه با وجود مناسبات حسنه فیمابین و برخلاف رسوم مقررات بین‌المللی چگونه چنین قراردادی را منافی حق حاکمیت دولت ایران بر خوزستان می‌داند با یک نفر تبعهٔ مسلمهٔ ایران جائز دانسته و حوزهٔ اقتداراتی برای مشارالیه و اعقاب او در خاک ایران قائل شده‌اید. دولت ایران قرارداد مزبور را به هیچوجه نمی‌تواند به رسمیت بشناسد و خود را محق می‌داند که نسبت به چنین اقدامی پروتست نماید و نیز زحمت‌افزا می‌گردد که دولت ایران هیچوقت وساطت و دخالت هیچ دولت خارجی را در عمل خوزستان و شیخ خزعل که از امور داخلی مملکت ایران است نمی‌پذیرد و اما اینکه در مراسله خود دولت ایران را مسئول وقوع خسارت دانسته‌اند لازم است خاطر شریف را متوجه سازم که باید تصدیق بفرمائید که پس از آنکه یک نفر تبعه و گماشتهٔ دولت ایران در یک قسمت از خاک این مملکت که با سایر قطعات آن از حیث واقع بودن تحت اختیار و اقتدار دولت ایران هیچ تفاوت و مزیت ندارد بنای تمرد وطغیان گذارد و با اینکه دولت برای مصلحت با او مشیهای مدارا و معاشات را نموده و بالاخره آن متمرد اظهار ندامت و معذرت کرده و دولت به همان نظر مصلحت معذرت او را پذیرفته و معذلک مشارالیه به‌وظایف تبعیت و اطاعت خود عمل ننماید چگونه دولت می‌تواند تحمل این نافرمانی و یاغی‌گری را بنماید و در صدد مطیع ساختن او برنیاید و در انجام این وظیفه که مهرا مستلزم سوق قشون و عملیات جنگی است چگونه مسئولیت متوجه دولت می‌شود و در اینجا ناگزیرم که خاطر محترم را متوجه سازم که با وجود قراردادی که در مراسلهٔ دوم به اطلاع دولت رسانده‌اند واضح و مبرهن می‌شود که تمرد و خودسری شیخ خزعل نسبت به دولت متبوع خود به

استظهار همین قرارداد و اطمینانی است که از طرف دولت فخیمهٔ انگلستان داشته است والا عشایر البته مسلماً چنین جسارتی را نمی‌کرد، بنابراین نه‌تنها دولت ایران هیچگونه مسئولیت در خصوص نتایج این قضیه ندارد بلکه مسئولیت متوجه مسببین واقعه خواهد بود. در خاتمه زحمت‌افزا می‌شود اینکه مرقوم داشته‌اند دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ می‌کند که بهرنحو و طریقی که صلاح و مقتضی بدانند از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جان و مال رعایای انگلیس به عمل آورند لزوماً متذکر می‌شوم که در این موضوع دولت ایران هیچگونه حقی را که اعمال آن منافی استقلال حاکمیت ایران نسبت به‌خاک و اهالی او باشد قائل نیست. (تکاءالملک نمرهٔ ۴۸۰۰)

رئیس ارکان حرب کل قشون سرتیپ امان‌الله

جواب

ریاست ارکان حرب کل قشون با استحضار از مفاد رمز نمرهٔ (۴۸۰۰) به‌آقای وزیر امور خارجه جواباً متذکر دهید:

اولاً ـ اگر بنا باشد دو مراسلهٔ اخیر بخیرمنه شود جوابی که تهیه شده بد نیست.

ثانیاً ـ راجع به مراسلهٔ هفتهٔ قبل متذکر می‌شوم که مراسله نبوده بلکه فقط تلگرامی از سر پرسی لرن توسط قنسول شیراز به عنوان من و متضمن بر صلح و عدم تعقیب خزعل بوده که جواب سخت داده شد و آن هم فقط تلگراف را حضوراً قرائت و عین آن تسلیم من نشده است.

ثالثاً ـ البته تصویب می‌کنم مراسلات وارد و جوابیه را با یک عدهٔ از وکلا تحت شور و مداقه درآورید.

رابعاً ـ در موضوع جلو رفتن قوا و یا توقف آن اطلاعاً اشعار می‌دارم که البته پیش رفته و هیچ مانعی مرا از این عزم باز نخواهد داشت. نمره ۴۱۸۱ ۷ قوس

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا

تلگراف خزعل

مقام منیع حضرت اشرف اعظم آقای رئیس‌الوزراء و فرمانده کل قوا دامت

عظمته. زیارت تلگراف مبارک که مبنی بر اظهار مرحمت نسبت به این فدوی بود بر درجات استظهار و امیدواریم افزود، با کمال امیدواری مراتم فدوی را عرض شکرگزاری تقدیم و بقای آن وجود مبارک را برای سرپرستی ایران و ایرانیان از خداوند خواستارم، فدوی را به عصیان اعتبار فرموده، مرقوم فرمودید هرچند علت مزاج و ضعف قوه که چندی است شدت کرده مانع وصول این نعمت بوده معذلک از فرط اشتیاق به‌شرفیابی حضور مبارک با نهایت آرزومندی به‌زیارت هر صوب را امر و مقرر فرمایند به‌قصد زیارت حضور مبارک حرکت می‌کنم، امیدوارم به مساعدت بخت و اقبال هر چه زودتر به‌شرف حضور مبارک نائل گردم و برای هدایت راه یکی از فدوی‌زادگان را به حضور مبارک می‌فرستم که برای تعیین سرمنزل از بندگان حضرت اشرف عالی امر مقرر صدور بفرمایند.

(فدوی خزعل)

در جواب به او نوشتم تلگراف شما را در لنگیر قرارگاه اردو دیدم، چون من به‌طرف ده ملا حرکت می‌کنم به طوری که درخواست کرده‌اید یکی از پسرهای خود را به ده ملا نزد من بفرستید لنگیر قرارگاه اردو، دهم قوس.

تلگراف‌های تهران

حضور مبارک حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء دامت عظمته، پس از وصول دو مراسلهٔ اخیر سفارت در شب پنجشنبه همان ساعت صورت او را به‌ارکان حرب کل فرستادم حضور مبارک مخابره شود و صبح روز بعد هم بر حسب مسئولیت مشترکه و اینکه آقای تکاءالملک سمت کفالت ریاست وزراء را دارند به منزل ایشان رفته مراسلات را مسترد و اظهار نمایند که دیگر نمی‌توانند بخشیج محمره و به بلشباری‌ها نشاری را که برای اسکات آنها می‌آورند ادامه دهند. هرگاه عملیات قوای کارگزاران ایران موجب ورود صدمه و خسارت جانی و مالی به اتباع انگلیسی گردد دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دولت علیه را مستقیماً مسئول آن دانسته و عهده‌دار پرداخت غرامت کامل صدمات و خسارات مزبور می‌شمارند. در عین‌حال دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ می‌کند که به هرنحو و طریقی که صلاح و مقتضی بداند از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جان و مال رعایای انگلیس به عمل آورند. برحسب دستورالعمل مستقیم مستر چمبرلن محترماً خواهش دارم عجلت فرموده این مراسله را بدون تأخیر به‌حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء ابلاغ دارید.

مراسلهٔ دوم: آقای وزیر، نظر به‌مراسلهٔ سابق خود مورخهٔ امروز بر حسب دستورالعمل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان محترماً مراسلهٔ رسمی ذیل را به عنوان آن جناب مستطاب ارسال می‌دارم باید خاطر آن جناب مستطاب را مستحضر سازم که در ماه نوامبر ۱۹۱٤ دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینانات رسمی به‌جناب اجل شیخ محمره دادند که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیه نسبت به حوزهٔ اقتدار معزی‌الیه نسبت به‌حقوق شناخته شدهٔ او یا نسبت به اموال و علاقمندیهای ایشان در ایران حاضر خواهند بود برای تحصیل راه حلی که نسبت به‌خود ایشان و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رضایت‌بخش باشد به ایشان مساعدت لازمه بنمایند. به‌همین نحو دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع قوای معزی‌الیه را از هرگونه تعرضات و حملات دولت خارجی یا تجاوزات جبری دولتی نسبت به حوزهٔ اقتدار مزبور و حقوق شناخته شده معزی‌الیه یا نسبت به اموال و عمارات ایشان در ایران حفظ و حراست خواهند نمود و اطمینانات فوق را به شیخ محمره و جانشین معزی‌الیه که از اعقاب ذکور او باشد داده شده و تا وقتی که شیخ و اعقاب ذکور او از مراعات تعهدات خود نسبت به دولت علیه تصور غفلتی ننمایند معتبر و دارای اثر است ولی مشروط بر اینکه انتخاب جانشین شیخ از اعقاب ذکور معزی‌الیه منوط باشد به مشاورهٔ محرمانه با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و جلب رضایت ایشان تا وقتی که معزی‌الیه و اعقاب ذکور مزبور رویه اطاعت نسبت به اراده و نصایح دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را ادامه دهند و رویه‌ای که نسبت به دولت معزی‌الیه رضایت‌بخش باشد داشته باشند در مقابل دولت علیه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع مساعی خود را به‌کار خواهد برد که شیخ را در وضعیت فعلی و استقلال محلی نگاه دارد. مستر چمبرلن از مستر نورمن این خواهش نموده‌اند که مقرر دارند قنسول ژنرال اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم بوشهر و یا قنسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم شیراز در صورتی که حضرت اشرف در نقاط مزبوره باشند مکاتبه رسمی به مفاد فوق تسلیم حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء نمایند. انتهی

جواب مراسلهٔ جعبهٔ ذیل که متن تلگراف وزیرمختار را به حضرت اشرف به شیراز درج نموده بودند تلگرافاً به‌عرض رسانیده چون تعلیقاتی برای صدور جواب نرسید بلاجواب مانده حالیه نسبت به مراسله سابق و این دو مراسله هرقسم مقرر فرمائید جواب داده شود. پنجشنبه پنجم قوس مشاورالملک

نمره ۳۷۹۱ رئیس ارکان حرب سرتیپ امان‌الله

هیئت وزراء که استیضاحشان از عبارت تلگراف حضوری واضح بود کسب تکلیف کردند بعد از ملاحظه تلگراف چون هیچ پیش‌آمدی و موضوع مهمی در فکر من نمی‌تواند ایجاد تزلزل کند بدون تردید هیئت وزراء را مورد مؤاخذه قرار دادم که چرا اصلاً نوتها را گرفته‌اند. اینک متن تلگرافی که در این مورد به هیئت مخابره نمودم:

طهران- جناب مستطاب اجل آقای ذکاءالملک وزیر مالیه دام اقباله

اگرچه جواب مراسله را که تهیه کرده‌اید هنوز من ندیده‌ام و از مفاد آن مسبوق نیستم که نظریات خود را در نفی و اثبات آنها اظهار دارم با اطلاعی که از محتوای مراسله حاصل کرده‌ام همین قدر تذکر می‌دهم که من این قبیل مراسلات و مکاتیب را نمی‌توانم در کابینه خود ضبط و ثبت نمایم. جنابعالی اگر مفاد مراسله را بخواهید در تحت شور و مشاوره قرار دهید مختارید زیرا که معتقدات من همین است که اظهار کردم ضمناً که جمعه غرهٔ ماه است مشغول حرکت به‌عربستان هستم.

نمره ۶۹۲۰ رئیس‌الوزراء و فرمانده کل قوا

چنانکه ملاحظه می‌شود و تصریح کردم که کابینهٔ من معتاد به‌گرفتن این قبیل نوشتجات نیست و امر دادم با کمال شدت نوتها را مسترد داشته و بگویند هر کسی عقیده‌ای دارد اعمال کند، من نظریهٔ خود را انجام خواهم داد.(۱)

۱- به‌نقل از سفرنامه خوزستان منسوب به رضاخان

بودیم که کارکنان امور از قبیل شما پیوسته متوجه مرکزیت مملکت باشند. هرگز مایل نیستیم امثال شما را که میتوانید مصدر خدمت خوبی به مملکت باشید محو و نابود نمایم و در جواب تلگراف اولیه هم که تسلیم مطلق را متذکر داده بودم نظرم همان حفظ اصول تمرکز یعنی اصول اولیه بوده حالا که شما این را پیشرو مقصود قرار داده و از روی صدق خاطر به تمام احکام و مطالب سابقه ما متوجه شده‌اید هم ملاقات شما را استقبال میکنم و حالا که بدیلم آمده و به شما هم نزدیک شده‌ام با کمال اطمینان خاطر میتوانید به‌حضور آمده اینجانب را ملاقات و به توجهات دولت و سرپرستی من امیدوار باشید (۱)

۱ـ بنقل از سفرنامه خوزستان منسوب به رضاخان.

تلگرام خزعل به رضاخان دایر بر تسلیم‌شدن خود و پاسخ رضاخان

در این ضمن تلگرافی از طریق بوشهر از خزعل رسید به شرح ذیل:

مقام منیع حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء دامت عظمته، تأخیر اسف‌انگیز که در رسیدن تلگراف حضرت اشرف بفدوی روی داده مانع شد از اینکه زودتر در جواب مبادرت شود و باعث انفعال و شرمندگی فدوی گردید، تلگراف سابق فدوی تحفظ انقیاد و اطاعت فدوی را به دولت علیه ایران که همیشه مطیع اوامر مطاعهٔ آن دولت بوده و هستم ظاهر میساخت بلکه اطاعت صمیمانه و قلبیهٔ فدوی را در آتیه ضمانت مینمود. به مناسبت سوء تفاهم به واسطه عدم مراوده شخصی فیمابین حضرت اشرف و فدوی به وقوع پیوسته که فدوی ترضایی حضور حضرت اشرف را فوق تصور برای رفع اشتباهات و سوء تفاهم که در خاطر مبارک جای گرفته ضروری میدانم، فدوی مطمئن از انجام این مقصود هستم همان ملاقاتی که مشتاقانه مترصد بوده‌ام با کمال شعف استقبال میکنم تا دفعه دیگر حضرت اشرف را از اطاعت و انقیاد و دولتخواهی و جان‌نثاری خود مطمئن و خود را در لیاقت و اطمینان و دوستی و مساعدت حضرت اشرف ثابت نمایم.

فدوی خزعل

جوابی بدین مضمون به او مخابره نمودم

آقای سردار اقدس خود شما بهتر از همه‌کس مسبوقید که من در ضمن تمام اقدامات و عملیات خود جز استحکام ارکان مملکت قصدی نداشته و همیشه مایل

تلگرام شیخ خزعل به‌مجلس شورای ملی

طهران. ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه. با یأس کاملی که حاصل شده بود و امیدواری که فعلا به مراحم بندگان حضرت اشرف اعظم آقای رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا دامت عظمته حاصل گشته مخصوصا عفو و اغماضی که از پیش‌آمدهای گذشته فرمودند حقیقتا لازمهٔ بزرگواری و سرپرستی را فرمودند و بنده غلبهٔ از واهماتی که به واسطهٔ فساد مفسده‌جویان پیش‌آمد کرده بود اظهار ندامت و تأسف می‌نمایم و در عهده تمام خدمتگذاران واقعی و ایرانیهای وطن‌پرست است که قدر وجود حضرت معظم‌له را دانسته و سرپرستی ایشان را در تمام ممالک به‌جان و دل خریدار باشند. بنده که ابا عن جد خدمتگذار به دولت متبوعه بوده و تمام مفاخرت خود را در ایران‌پرستی و خدمت به‌دولت می‌دانم از مراحم معزی‌الیه فوق‌العاده شکرگزار و خداوند جزا بدهد مفسدین را که وسایل فتنه و فساد را در مملکت فراهم و اسباب بدنامی اشخاص خدمتگذار می‌شوند. مخصوصا به‌عرض نمایندگان محترم می‌رسانم که به‌مرحمت و توجه حضرت‌اشرف اسباب افتخاربنده را فراهم کرده و امیدوارم تا زنده‌ام در خدمتگذاری به شخص شخیص ایشان غفلت نورزم و استظهار دارم که مملکت هم به‌وجود مقدس حضرت معظم‌له متنعم شوند.
(خزعل)

۱ـ نقل از سفرنامه خوزستان منسوب به رضاشاه.

دیدار رضاخان و شیخ خزعل در اهواز

بالاخره به خزعل وقت دادم که فردا ساعت ده بیاید.

موقعی که در ایوان جنوبی عمارت قدم می‌زدم وارد شد. فورا به پای من افتاد و بوسیدن گرفت، او را بلند کردم و استمالت نمودم.

سن این شخص در حدود شصت و پنج، صورتش تاریک و چهره‌اش پژمرده و لبهایش بار گرفته و چشمانش مایل به‌زردی بود و آثار یک عمر پروردهٔ عیاشی و تنبلی را در لوح چهرهٔ خود منعکس می‌داشت. اما در نطق و مذاکره و چاپلوسی خیلی طلیق و زبردست و ماهر بود. شمه الکل و ضعفی که از افراط در بعضی اعمال ظهور می‌کند در چین‌های صورتش خطوط ترحم‌انگیزی رسم کرده بود.

اگر مال و مکنت قارونی و قدرت هستم فرمان‌روائی این عمر را می‌بخشد وای بر مال و آه از تنعم و تعیش!

نمی‌دانم اشخاصی که نصف ساعات روز را به ورزش و اعمال سپاهیگری و حرکت صرف نمی‌کنند و خون را با سرعتی مافوق سرعت الکل در عروق و شرائین خود حرکت نمی‌بخشند چرا زنده‌اند و برای چه زنده‌اند؟!

دو ساعت ورزش و سواری و مشق‌های مختلف بدنی برای این شیخ از جمع یک میلیون دیگر مفیدتر است. انسان قدر خود را اگر بداند به تنش بیشتر اهمیت می‌دهد تا به‌هر چیز دیگری که بعد از فنای تن یا امیرنکی بعد بازی می‌شود بر نوش روح!

خلاصه از دیدن این روی و این چشمی که در میان عمامه مصنوعی سبز درخشی شبیه به نور دیدهٔ آدمی افسرده از سرما بیرون می‌فرستاد کاملا فهمیدم که چرا ما اسیر یک کشتی جنگی نشدیم، چرا در صحرای لنگر به‌خاک نیفتادیم و چرا در ناصری هدف گلوله واقع نگشتیم؟

سابقاً از عکس او هم این عقاید را استنباط کرده بودم. حال خودش تکذیب کرد و تصدیق نمود که عکس او عین خودش بوده است نه عکس خودش. مذاکرات او اگرچه مکرر بود و برعکس صمیمیت اما روی این اساس جریان داشت که من مردی پیر و مریضم و عزت جسارت ندانستم مرا بر این گماشتند و محرک شدند. اکنون پرسش می‌طلبم و عفو می‌خواهم مرحمت نوکر صدیق دولتم و اقرار کرد که از حقایق اوضاع کور و کر و جاهلانه آلت دست مصححین بوده است. اکنون تأسف دارد که چرا شخص تیک از بد نداده و اعضائه بدام وساوس و دسایس افتاده و اعتراف کرد که اوضاع دربار ایران را غیر از این می‌دانست که اکنون بعین‌الیقین می‌بیند.

نظر به تلگراف‌هائی که از تهران رسیده بود نمی‌خواستم جواب آنها را معطل گذارم پیش از این مجالی برای اصغای گفتار او ندانستم و گفتم:

برو مطمئن باش که نه طمع بمال و نه قصدی بجان و آبروی تو دارم. به هیچوجه درصدد اعدای تو نیستم، بهیک شرط که مرحمت خود را ایرانی بدانی و خدمت بمعارف ایران باشد نه جای دیگر زیرا که هرکس بخارجه تکیه کند ایرانی نیست و کسی که از نعمت ایران برخوردار است نمی‌تواند در باطن دشمن ایران باشد و زنده بماند. پس اگر بعدها رویهٔ سابق را ادامه بدهی تنها مجازات تو اعدام است برو. بعد از خروج از ایران خود را ملزم دیده بود که از رئیس کابینه هم ملاقات نماید و هیئت اعظم امتحاناً از او پرسیده بود که لباس رئیس‌الوزراء چه برشی داشت و رنگ و دوخت آن چگونه بود. آیا عبای بلند در تن داشت یا لباس کوتاه. شیخ از جواب عاجز مانده معلوم شد طوری خود را باخته که ملتفت این نکات نگشته است.

از این سئوال توجه به یک واقعه تاریخی کردم و آن چنین است:

که پس از مقلوبیت جول محمدشاه هندی بمجاور نادرشاه آمد و بازگشت مردم از او پرسیدند رنگ لباس فاتح ایرانی چه بود شاه هند یکی عاجز ماند. اکنون نمیدم تاریخ سر به سر تکرار است و جز یک سلسله محدود وقایعی بیش نیست که جریان روزگار آن را در صور مختلفه تجدید می‌نماید.

روز بعد شیخ تقاضا کرد اجازه بدهم مرتضی قلیخان بختیاری را که او هم از اعضای کمیتهٔ قیام بوده نزد من بیاورد بعرئیس کابینه گفتم مرتضی قلیخان را خودش بشناسد دیگر حاجت به من نیست.

عجز و الحاح خزعل و استدعای امیر اعظم عاقبت مرا راضی به آمدن او کرد. مرتضی قلیخان مردی است قوی هیکل و زرد چهره، تمام علائم بی‌فکری و عدم

فعالیت و فقدان (انرژی) در ناصیهٔ او خوانده می‌شود. بدون مقدمه تبری جست که داخل کمیته نبوده و خیانتی نکرده و در این پیش‌آمدها کار مضری از او سر نزده است، استدعا کرد مورد سخط و مجازات نشود.

من پس از مختصر توجهی بقصه و چهرهٔ او مفهوم تولش را تصدیق کردم و گفتم بر من ثابت است ترا می‌جهت داخل کرده‌اند برو آسوده باش. صارالیه معنی از معاسد اخلاقی و دودی و بی‌سر و بی‌باکی نویسندگان امیرمجاهد میان کرده و گناه را بگردن او بار نمود.

بعد از رخصت انصراف به خزعل گفتم من بعد اگر مطلبی دارید به‌حکومت نظامی خوزستان مراجعه کنید.

شیخ گفت چون کسالتم شدت کرده و ضعف پیری نیز مزید بر علت شده استدعا دارم اجازه فرمائید در ناصری بمانم و یکی از پسرانم در محلی گمرکی خواهید کرد در خدمت باشد. پذیرفتم از آن به بعد شب و روز در کشتی بود و پسرش با همرهان مواظبت می‌کرد.

وصول تلگراف خزعل در مجلس برای مزدوران او اثر بعید کرده بود مثل عبارتی که سخونش را بکشند مرتبان و متنبه شده بودند و نمایندگان آگاه وطن‌پرست با بیمناکی بلند از دماغ‌های خود و حمایت دولت و گزارش بودجهٔ وزارت جنگ مباهات نموده و با اندازه‌ای معنی و نتیجهٔ کار و صمیمیت نسبت بوطن را آموخته بودند.(۱)

۱- منقول از سفرنامهٔ خوزستان منسوب به رضاشاه

ملاقات کنسول انگلیس با رضاخان

ژنرال قنسول انگلیس از من ملاقات خواست. پذیرفتم وارد شد. از طرز دخول او به اطاق دریافتم که دیگر کار را از رویه‌های معمولی خارج دیده و عصبانی شده‌اند. چون این حالت را مشاهده کردم بر دقت افزودم زیرا که معلوم بود در چنین جائی اعماق قلب و نیت خفیه خود را مکشوف خواهد داشت. بعد از نشستن ملاحظتاً مراسله‌ای به دست من داد و گفت وزیر مختار انگلیس از بغداد مخابره کرده و مأموریت داده است که در شیراز تبلیغ کنم. در ضمن مطالعه اظهار نموده که علاوه بر رسانیدن این مراسله مأموریت دیگری نیز به من داده‌اند به این قرار که اگر مدلول این مراسله را بپذیرید رنجشی نخواهد داشت والا چون خزعل رسماً تحت‌الحمایهٔ دولت انگلیس است و ما مجبوریم از تحت‌الحمایه خود قویاً مواظبت و محارست کنیم ناچاریم که با شما نیز به طور رسمی وارد مذاکره شده و از ورود شما جلوگیری و از ورود قوای نظامی شما به خاک خوزستان ممانعت کنیم.

انگلیس در خوزستان علاوه بر موقعیت سیاسی وضعیت خاصی دارد. لوله‌های کمپانی نفت که در طول کارون کشیده شده ممکن است در این لشکرکشی و منازعت صدمه ببیند بنابراین هر پیش‌آمدی که رخ بدهد مسئولیت مستقیم آن متوجه دولت ایران و شخص شما خواهد گردید و ما مجبور به مدافعه و مداخله خواهیم شد.

تلگراف نیز تقریباً حاکی از همین مطلب بود. منتها قدری مؤدبتر نوشته گشته و سعی شده بود که با نصیحت و اندرز صبغهٔ خاتمه بیابد. تلگراف را خواستم نگاه بدارم. قنسول اصرار کرد که بنده مأمورم فقط ارائه بدهم و شفاهاً مطالب را بگویم مجاز نیستم تلگراف را بگذارم.

چون گوش من نظیر این صحبت‌ها را نشنیده است و عادت ندارم از هیچکس این قبیل حالات را ببینم خشمم تغییر کرد. آن نشاط و فرحی که در اول مطلب از دیدن احوال دگرگون و عصبانیت قنسول به من دست داده بود یکباره مبدل شد به یک تلخکامی و غضب فوق‌العاده که دنیا را در نظرم تاریک کرد. گوئی از صدای این نمایندهٔ اجنبی تمام دستورها و اوامری که در ظرف یک صد سال از طرف

بیگانگان به زمامداران این مملکت داده شده در گوشم طنین انداخت و سیاه‌کاری‌های اولیای امور گذشته یکی پس از دیگری در برابر چشمم گسترده شده و پردهٔ ضخیم کثیفی تشکیل داد. این بار نوبت عصبانی شدن به من رسید.

ابتدا به قنسول گفتم اما در خصوص لوله‌های نفت که بهانه این قبیل مداخلات کودکانه قرار داده‌اند من شخصاً ملتزم و متعهد می‌شوم هرگاه از حرکات قشون و جنگ آن صفحات صدمه‌ای وارد شده شخصاً غرامت بدهم.

اما راجع به مذاکراتی که کردید من جداً اعتراض می‌کنم و تذکر می‌دهم که اگر من‌بعد به این لهجه و به این طرز با من طرف گفتگو بشوید ترجیح خواهم داد که رشتهٔ مناسبات خود را با تمام مأمورین دولت انگلیس پاره کنم. خوزستان یکی از ایالات ایران است و خزعل یک نفر رعیت ایران و اگر او خود را تحت‌الحمایه معرفی کرده خائن است و من نمی‌توانم در این قبیل موارد لاقید باشم لهذا اجازه نمی‌دهم که در حضور من این‌طور صحبت بشود و این کلمات را با تمسخر و استهزاء گفتم. قنسول بیشتر از حد در رفت تمام متانتی که در نژاد این قوم ضرب‌المثل است از دستش رفت و کاملاً عصبانی گردید.

من برای اینکه به او حالی کرده باشم که تندی و عصبانیت و تمام مأموریت‌ها و یادداشت‌هائی که او حامل است به‌قدر بال مگسی مرا وادار نمی‌نماید درحضور خود قنسول امیرلشکر را احضار کردم و با اینکه خیال داشتم سه روز دیگر در شیراز مانده و استراحتی بکنم امر به حرکت دادم و گفتم تمام همراهان را مسبوق نمایند که فردا صبح به طرف خوزستان خواهم رفت. می‌خواهم بگویم که این امر و تصمیم من در این موقع در قنسول عصبانی انگلیس چه تأثیری کرد ابداً انتظار نداشت که از یک رئیس‌الوزراء ایرانی این‌طور مکالمه و این قسم تمرد بشنود و ببیند در مدت صد و پنجاه سال عمال انگلیس عادت کرده بودند که هر سری را در مقابل خود خم شده بیابند بلکه نقشه‌هائی را که اصلاً جرئت تعقیب نداشتند از طرف اولیای امور ایران فراهم شده و استقبال شده ببینند تا چه رسد به یک حکم قطعی و امر صریح.

قنسول انگلیس گمان می‌کرد با یکی از ضعیف‌الطبعهای دربار قاجاریه سر و کار دارد که هر وقت یکی از نایب‌های سفارت ملازمش را بترساند و تهدید بکند آن شب به خواب نرود و فردا هر امری را به موقع اجرا گذارد.(۱)

۱- به نقل از سفرنامه خوزستان منسوب به رضاشاه.

نامه شیخ‌خزعل به‌کنسول انگلیس در اهواز

ملاحظه می‌کنید که تمام عشایر و مشایخ عرب امروزه مقاصد سوء دولت ایران را فهمیده و می‌دانند که حکومت حاضره فقط در فکر اینست که املاک و دارائی آنها را متملک و آنها را به‌هلاکت بنشاند. مسئلهٔ قرائن را برای عملیات خود فقط یک نوع بهانه اتخاذ نموده‌اند. از من که یک نفر عرب خالص هستم پرسیدند آیا برای شرکت در حفظ حقوق و مصالح آنها حاضر هستم یا خیر، من جواب دادم البته برای این مسئله حاضر تا آخرین نفس جد و جهد خواهم نمود از این جهت تمام رؤسای عشایر آمده قرآن مهر کرده مجدد طلاق قسم خوردند که بر قول خود ایستادگی نموده و از این نقشه روگردان نشوند. چنانچه حالیهٔ اعراب هیچ شباهتی به سابق ندارد و فی‌الحقیقه برای دفع تجاوزات دولت ایران همگی حاضر و مصمم شده‌اند. من شخصاً هیچ اعتمادی به تأمینات سردار سپه ندارم بلکه آنها را برای گول زدن خود یک نوع وسیله می‌دانم زیرا در نتیجه آن همه تأمیناتی که به‌سفارت انگلیس داده که قشون به عربستان نفرستد دیدیم که قشون برای این مملکت در راه است. صاحب منصبانی که از طرف معارالیه اعزام شده‌اند همه نوع اقدامات می‌نمایند که به مصالح من برمی‌خورد در صورتی که از اول وهله به ما اطمینان داده شده بود که وجود این صاحب منصبان برای دولت فقط یک نوع مستحفظ است. هریک از این صاحب منصبان که به نقطه‌ای رفته‌اند افکار و عقاید اعراب را نسبت به شخص من مسموم و در مسائلی مداخله می‌نمایند که بکلی از دائرهٔ وظیفه آنها خارج است. یک روز از ارسال یک نفر حاکم برای عبادان سخن می‌رانند. روز دیگر تعیین کارگذاری را برای آن محل اشاعه می‌دهند و یک روز می‌خواهد مأمور بلدیه برای محمره بفرستد. ابداً روزی نمی‌گذرد که به کار من مداخله نکند. روزنامه‌جاتی که در تمام این مدت بر علیه من و دولت

انگلیس قیام نموده بودند هیچ یک از آنها مجازات نشدند و معلوم است اگر پشت گرمی نداشتند به این مقاله‌ها هرگز جرئت نمی‌کردند. من دیگر ممکن نیست عقیده به سردار سپه داشته باشم ولو اینکه هزار بار قسم بخورد و فقط از تأمینات کتبی و شفاهی دولت انگلیس متقاعد می‌شوم. شرط اول من این است که یک نفر سرباز ایرانی در عربستان نماند زیرا مادامی که نظامیان ایرانی اینجا باشند همیشه موجب اغتشاش و اختلال هستند.

ثانیاً تمام قرائن من باید تأیید و تصدیق شود.

ثالثاً مالیاتی که بر من است باید به همان میزان سابق باشد. قراردادی که با مستر مکرمک بسته بودم فقط به مناسبت این بود که از پیشنهاداتی که دولت انگلیس به من نموده بود شک داشتم وگرنه دولت ایران حق نداشت که آن مخارج هنگفتی که در ایام جنگ بر من وارد آمده بود منظور ندارد. اکنون که دولت ایران دارد هر روز یکی از تعهدات خود را لغو می‌کند من هم خود را در الغای آن قرارداد محقانه محق می‌بینم.

رابعاً باید به تمام دوستان و خلفای من تأمینات داده شده برای تمام آنها عفو عمومی صادر نمایند. من البته همه نوع اقدامات لازمه برای حفظ سلامت لوله‌های نفت اتخاذ و کسی که بر آنها جسارت کند سخت‌ترین معامله را با او خواهم نمود و امیدوارم که به حفظ آنها موفق بشوم ولی ممکن است چنانچه می‌دانید دشمنان من به طور مخفی صدمه به لوله‌ها برسانند برای اینکه مرا با دولت انگلیس در زحمت بیندازند و میان ما نقض و تفرقه ایجاد نمایند.

مکرر می‌گویم تا زنده هستم مصالح دولت انگلیس را حفظ می‌کنم و خدمات من به آن دولت که به آن افتخار دارم برای آنها مخفی و پوشیده نیست. فرج‌الله و حاضر شدن دولت انگلیس برای کمک و مساعدت من همه نوع امیدواری دارم عربستان در عرض این سالیان دراز به هرگونه امنیت و آسایش متنعم بوده و این حقیقتی است که همه به آن اعتراف دارند. دولت ایران میل دارد این مملکت را مختل نماید. من هم به دولت انگلیس متوسل می‌شوم که کماکان سابق برطبق مواعید و قرارداد مرا حفظ نمایند. من متعدی نیستم ولی اگر دولت ایران خواسته باشد نقشه حالیه را تعقیب نماید ناچار که از حقوق خود حتی‌المقدور مدافعه نمایم. می‌ترسم از اینکه مسئله هر قدر هم به عهدهٔ تعویق بیفتد به همان اندازه وخیم‌تر شود.(۱)

۱- منقول از سفرنامه خوزستان منسوب به رضاشاه، ص ۱۷۱ به بعد.

تعللی کارگذاران ایران موجب ورود صدمه و خسارات جانی و مالی به‌اتباع به‌انگلیس گردد دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دولت علیه را مستقیما مسئول انگاشته و عهده‌دار پرداخت غرامت کامل صدمات و خسارات مزبور می‌شمارند، در همین حال دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ می‌کند که به‌هرنحو و طریقی که صلاح و مقتضی بدانند از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جان و مال رعایای انگلیس به عمل آورند. برحسب دستورالعمل مستقیم جنرال محترمهٔ خواهش دارم محبت فرموده این مراسله را بدون تاخیر به‌حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء ابلاغ دارید.

مراسلهٔ دوم: آقای وزیر نظر به مراسلهٔ سابق خود مورخهٔ امروز برحسب دستورالعمل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان محترما مراسلهٔ رسمی ذیل را به عنوان آن جناب مستطاب ارسال می‌دارم باید خاطر آن جناب مستطاب را مستحضر سازم که در ماه نوامبر ۱۹۱٤ دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینانات رسمی به‌جناب اجل شیخ محمره دادند که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیه نسبت به حوزهٔ اقتدار معزی‌الیه نسبت به حقوق شناخته شدهٔ او یا نسبت به‌اموال و علاقجات ایشان در ایران حاضر خواهند بود برای تحصیل راه حلی که نسبت به‌خود ایشان و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رضایت‌بخش باشد به‌ایشان مساعدت لازمه نمایند. به‌همین‌نحو دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع قوای معزی‌الیه را از هرگونه تعرضات و حملات دولت خارجی یا تجاوزات چنین دولتی نسبت به حوزه اقتدار مزبور و حقوق شناخته شده مشارالیه یا نسبت به‌اموال و عمارات ایشان در ایران حفظ و حراست خواهند نمود و اطمینانات فوق را به‌شیخ محمره و جانشین مشارالیه که از اعقاب ذکور اوباشند داده شده و تا وقتی که شیخ و اعقاب ذکور او از مراعات تعهدات خود نسبت به دولت علیه تجاوز ننمایند معتبر و دارای اثر است ولی مشروط براینکه انتخاب جانشین شیخ از اعقاب ذکور مشارالیه منوط باشد به مشاورهٔ محرمانه با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و جلب رضایت ایشان تا وقتی که معزی‌الیه و اعقاب مزبور رویه اطاعت نسبت به آراء و نصایح دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را ادامه دهند و رویهٔ که نسبت به دولت مشارالیه رضایت‌بخش باشد در مقابل دولت علیه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمع مساعی خود را بکار خواهد برد که شیخ را در وضعیت عملی و استقلال محلی نگاه دارد. مستر چمبرلن از سرپرسی لورن خواهش نموده‌اند که مقرر دارند مسئول ژنرال اعلیحضرت پادشاه

یادداشت‌های وزیر مختار انگلیس

بلافاصله تلگرافی از طهران رسید که هیئت وزرا تقاضای مخابره حضوری دارند. به‌تعبیر اعظم و وزیر پست و تلگراف امر دادم با من به تلگرافخانه بیایند. **معلوم شد در تعقیب سفارتخانه که انگلیس‌ها برای عدم عزیمت من به خوزستان کرده بودند در این موقع که دیدند جدا وارد میدان جنگ می‌شوم عصبانی گشته و دو فقره یادداشت شدیداللحن یکی صبح و یکی عصر امروز به وزارت خارجه فرستاده‌اند و به شتاب تمام مطالبهٔ جواب می‌کنند.** صورت تلگراف وزارت خارجه متضمن موضوعها از این قرار است:

حضور حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء دامت عظمته، دو مراسلهٔ فوری امروز ظهر چهارم‌نومبر از سفارت انگلیس رسیده که عینا به‌عرض می‌رسد. مراسلهٔ اول آقای وزیر پس از ملاقات امروز صبح با آن جناب مستطاب دستورالعملی از وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده که راجع به وضعیت عربستان مراسله معهذا ذیل به‌عنوان جناب مستطاب عالی ارسال دارم. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پیشنهاد دوستانه نموده بودند که مساعی جمیله خود را برای ایجاد مصالحهٔ دوستانه با شیخ خزعل شیخ محمرهٔ به‌کار برند و حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء وعده داده بودند که هرگاه شیخ اظهار اطاعت و انقیاد نماید معظم‌له برعلیه مشارالیه استعمال قوای مسلحه نخواهند نمود، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان افسوس دارند که حضرت اشرف به‌وعده مزبور وفا نکرده و نصیحت دوستانهٔ دولت مشارالیها و وساطت مشارالیه را رد نموده‌اید و پیشنهاد ایشان را مورد توجه قرار نداده‌اید، بنابراین دولت پادشاه انگلستان حال ناگزیرند که پیشنهاد خود را مسترد و اظهار نمایند که دیگر نمی‌توانند به شیخ محمره و به بختیاری‌ها فشاری را که برای اسکات آنها می‌آورند ادامه دهند، هرگاه عملیات

انگلستان مقیم بوشهر و یا قنسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم شیراز در صورتی که حضرت اشرف در نقاط مزبوره باشند مکاتبه رسمی به مفاد فوق تسلیم حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء نمایند - انتهی

جواب مرسله عینه ذیل که متن تلگرافات وزیرمختار را به حضرت اشرف به شیراز درج نموده بودند تلگرافاً به‌عرض رسانیده چون تعلیماتی برای صدور جواب نرسید بلاجواب مانده، حالیه نسبت به‌مراسله سابق و این دو مراسله هرقسم مقرر فرمائید جواب داده شود.

پنجشنبه پنجم قوس مشاور الملک

نمره ۲۷۹۱ رئیس ارکان حرب سرتیپ امان‌الله

هیئت وزرا که استیضاحشان از عبارت تلگرافات حضوری واضح بود کسب تکلیف کردند بعد از ملاحظه تلگرافات چون هیچ پیش‌آمدی و موضوع مهمی درمکر من نمی‌تواند ایجاد تزلزل کند بدون تردید هیئت وزرا را مورد مؤاخذه قرار دادم که چرا اصلاً نوت‌ها را گرفته‌اند. اینک عین تلگرافی که در این مورد به هیئت مخابره نمودم:

طهران. جناب مستطاب اجل آقای ذکاءالملک وزیر مالیه دام اقباله

اگرچه جواب مراسله را که تهیه کرده‌اید هنوز من ندیده‌ام و از مفاد آن مسبوق نیستم که نظریات خود را در نفی و اثبات آن‌ها اظهار دارم با اطلاعی که از مدلول مراسله حاصل کرده‌ام مختصر تذکر می‌دهم که من این قبیل مراسلات و مکاتیب را نمی‌توانم در کابینه خود ضبط و ثبت نمایم، جنابعالی اگر مادام‌اسلاله را بخواهید در تحت شور و مشاوره قرار دهید مختارید زیرا که معتقدات من همین است که اظهار کردم فعلاً که جمعه غرهٔ ماه است مشغول حرکت به مرونت هستم.

نمرهٔ ۶۹۳۰ رئیس‌الوزراء و فرماندهٔ کل قواء

چنانکه ملاحظه می‌شود و تصریح کردم که کابینهٔ من معتاد به گرفتن این قبیل مرشحات نیست و امر دادم با کمال سرعت نوت‌ها را مسترد داشته و بگویید هرکسی هر عقیدهٔ دارد اعمال کند من نظریه خود را انجام خواهم داد.(۱)

۱- منتقل از سفرنامه خوزستان منسوب به رضاخان

دیدار رضاخان با لورین در اهواز

اعضای دوایر و رؤسای ایلات و شیوخ و تجار و کسبه و علما و نمایندگان خارجه و غیره به دیدن آمدند.

قنسول انگلیس هم وقت ملاقات خواست پذیرفتم آمد و در ضمن تذکر داد که مستر پرسی لرن وزیرمختار نیز با طیاره به‌ناصری رسیده‌اند و به دیدن خواهند آمد.

بعد از رفتن او قنسول روس نیز از من ملاقات کرد و ابراز نهایت مسرت نمود. **روس‌ها طبعاً و قلباً خوشوقت بودند وجرائد وبیسیم‌آن‌ها مرتبا اوضاع این صفحه را تحت دقت و مطالعه قرار داده و با اضطراب یا شوق از خبر پیشرفت سیاست انگلیس یا تقدم عملیات قشون ایران استقبال می‌کردند** خیال می‌نمودند که این شکست سیاست انگلیس به نفع پلتیکی آن‌ها تمام خواهد شد و دولت ایران هر قدر با انگلیس مخالفت می‌کند قهراً به‌آنها نزدیک می‌گردد، در حالی که این عقیده بی‌اساس و سطحی است، در نظر من خارجی خارجی است و همسایه همسایه. تا مشفق و بی‌طرف و خیرخواه دست دوستی ما به‌جانب آن‌ها دراز است و به‌محض اینکه در خانهٔ ما سنگ بیندازند و آتش بریزند نظر ما به‌سوی آن‌ها گشاده خواهد بود.

جقدر اسباب تأسف است که در میان سیاسیون مجرب این دو دولت همسایه هنوز کسی پیدا نشده است که ایران را از نقطه نظر خود ایران ببیند نه از لحاظ دولت دیگر، مثلا پیشرفت ایران را به‌نفع خود مملکت داریوش بشناسد و از پیش آمدن دولت همسایه از این جهت متغیر شود که در امور یک ملت نجیب شرقی دخالت می‌نماید نه از آن جهت که پیش‌آمدن آن دولت موجب عقب‌نشینی خودش خواهد بود.

چه ضرر می‌برد فلان دولت اگر ایران قوی و آباد باشد و مملوح خودشان به آسودگی روی افتخارات تاریخی خود تعیش کنند؟ من وقتی که به قلب خود رجوع می‌کنم هیچ حب و بغضی نسبت به این دو همسایهٔ دیرین ایران احساس نمی‌کنم، با چشم صمیمیت به طرفین می‌نگرم. طبیعتاً دولت من نسبت به آنها صمیمی خواهد بود. امید است با رویه‌ای که تا کنون تعقیب شد کم‌کم نمایندگان خارجه را معتاد سازم که مسائل ایران را از نظر خود ایران ببینند و جز به چشمی که به ملل اروپا نگاه می‌کنند بر یک ملت قدیم آسیائی ننگرند. تا حال گمان می‌کنم این نقشه خیلی پیشرفت کرده است منبعد هم به کمال خواهد پیوست.

سر پرسی لرن

چون لازم بود از نمایندگان خارجه بازدید بشود مراسم را انجام دادم، ازجمله در منزل قنسول انگلیس سر پرسی لرن هم ملاقات شد. انتظار داشتم که وزیر مختار با شدت و سختی مذاکره کند و چهرهٔ ناراضی نشان بدهد یا لااقل ازسرگذشت و جریان‌های خوزستان مبسوطاً مذاکره نماید. اما مشارالیه بدون اینکه اظهار یا اشاره‌ای بگزارش این ایام بنماید خانم خود را به من معرفی نمود و از ورود من به این صفحه ابراز مسرت کرد. پس از صرف چای و شیرینی و کشیدن سیگار موقعی که دید خیال حرکت دارم پرسید در مورد خزعل چه نظر و خیالی دارید؟ سپس با بیان ساده و ملایمی گفت خزعل خبط کرد و تمام راه را به‌اشتباه رفته و اگرچه دایل هرگونه سیاست و مجازات است اما آیا ممکنست که از تقصیرش صرفنظر کرد، او را ببخشید؛ جواب دادم همان موقع که در دیلم تلگراف تسلیم او رسید چنانکه امر داده بودم عملاً به‌انقیاد و اطاعت خود رفتار کرد او را عفو نمودم و در قول خود ثابتم.

من راضی به ریختن خون احدی نیستم ولو صاحب خون شخصی مثل خزعل باشد. می‌خواستم ثابت کنم که رعیت ایران است و باید مطیع باشد. همین قدر که فهمید و دانست که همین عقیده اسباب سعادت اوست دیگر نظری ندارم و برای من لذیذتر است که او را از پای دار خلاص کنم تا امر به بالا کشیدن بدهم. بعد از این گفتگو بیرون آمدم.(۱)

۱ـ نقل از سفرنامه خوزستان منسوب به رضاخان.

اخبار خبرگزاری‌های خارجی درباره خوزستان

از روزی که سردار سپه از تهران حرکت کرد تا روزی که وارد تهران شد جرائد اکثریت، اطلاعات جامعی از وقایع خوزستان نمی‌نوشتند. در جلسات رسمی مجلس هم در حقیقت، این موضوع مسکوت مانده بود. فقط تلگرافاتی را که سردار سپه به تهران می‌نمود در پاره‌ای از جرائد اکثریت بدون اظهار عقیده درج می‌نمودند و اطلاعاتی که می‌رسید و خبرهائی که خبرگزاری‌های خارجی به‌وسیلهٔ بیسیم‌های خود منتشر می‌کردند. البته انتشار این قبیل خبرها در این مانور سیاسی خالی از اهمیت نبوده و مخصوصاً بعضی از خبرها که از ناحیهٔ بی‌سیم مسکو انتشار می‌یافت ملاحظهٔ آن کاملاً مورد تعجب بود. منجمله در تاریخ نهم قوس ۱۳۰۳ بی‌سیم مسکو چنین خبر داد:

بی‌سیم مسکو، یادداشت انگلیس به ایران

تهران ـ از قراری که نقل می‌کنند انگلیس دو فقره یادداشت به دولت ایران تسلیم داشته. در یادداشت اولی گویا چنین اشعار می‌شود که سردار سپه برخلاف قولی که داده بود قضیهٔ شیخ خزعل را به طریق صلح حل کند و با وجودی که شیخ خزعل بنابه‌درجه انگلیسی‌ها اظهار تمکین به‌دولت ایران نموده معهذا سردار سپه در جنوب ایران شروع به عملیات نظامی نموده.

در یادداشت ثانوی انگلیس تقاضا می‌کند که پیشرفت قوای دولتی به طرف محمره به‌فوریت موقوف شود و اظهار می‌دارد که شیخ خزعل تحت‌الحمایه انگلیس می‌باشند و با تهدید به‌اتخاذ اقدامات جدید برای حفظ منافع انگلیس در جنوب ایران تمام مسئولیت خساراتی را که ممکن است در نتیجهٔ انتقال عملیات نظامی به‌اراضی

خوزستان یا به معادن نفط انگلیس وارد آید به عهدهٔ دولت ایران واگذار می‌کند.

محافل رسمی و اجتماعی از مداخلهٔ انگلیس در امور داخلی ایران و حمایت علنی انگلیس از شیخ خزعل بسیار متوحش است.

و همچنین خبرگزاری رویتر راجع به حرکت سردار سپه به خوزستان چنین خبر داده بود:

خبرگزاری رویتر: وساطت سر پرسی لرن

تهران ـ اطلاع می‌دهند که در موقع تفتیش خانه مدیر روزنامهٔ ارتجاعی اصلاح سر پرسی لرن که فعلاً در محصره است قرار ملاقاتی بین رئیس‌الوزراء و سردار اقدس خواهد داد تا بهترتیبی موجبات مصالحهٔ ذات‌البین فراهم گردد.

نیز قبل از اینکه سردار سپه به خوزستان برود بی‌سیم مسکو اخباری راجع بخوزستان منتشر نموده که عین آن در زیر نقل می‌شود:

بی‌سیم مسکو مورخهٔ ۳ اوت ۱۹۲٤ برابر ۱۲ اسد ۱۳۰۳

تهران ـ اطلاع می‌دهند که در موقع تفتیش خانه مدیر روزنامهٔ ارتجاعی اصلاح در اهواز مکاتباتی با لیدرهای اقلیت مجلس و یک طغری چک بانک خارجه که به امضای شیخ خزعل و بمبلغ معتنابهی بوده است پیدا شده، از قراری که می‌گویند بواسطهٔ توقیف اصلاح کشف شده است که عده‌ای از کارکنان اقلیت پارلمان از شیخ خزعل پول می‌گرفته‌اند و نیز اطلاع می‌دهند که حتی میل سردار اجل وکیل مجلس و پسر شیخ خزعل برای حرکت به تهران و اشتغال به‌امور مجلس علتش اینست که معظم‌الیه هم مثل سایر وکلای جنوب طرفدار مدرس بوده و می‌ترسد علنأ روابط خصومت‌آمیزی نسبت به سردار سپه پیش گیرد.

شیخ خزعل رؤسای تمام قبایل عرب را به اهواز خواسته و در صدد است که مجلس مشاوره‌ای با آن‌ها در خصوص تشکیل دهد.

در دهم ژوئیه بواسطه نقل مرد عملیات اعتصابی در آبادان اعلام شد لیکن پیشرفتی ننموده. در خوزستان شایعاتی در کمال شدت جریان دارد که شیخ خزعل معتمدین خود را به لندن فرستاده که تشکیل مملکت مستقل داخلی را از املاک شیخ تقاضا کنند.

از قراری که نقل می‌کنند عناصر ارتجاعی تهران اغتشاشات بزرگی در اصفهان بر ضد دولت تدارک می‌کردند و برای این مقصود در نظر گرفته بودند که از تعصبات توده و تعصبه بختیاری استفاده کنند یک نفر از مجتهدین معروف آنجا که روابط نزدیکی با مهمترین مالکین اصفهان دارد فعلاً به تهیه اغتشاشات در شهر پرداخته و قصد داشته که مجمع‌عالی ترتیب داده و توده عامی را برای تعرض بر علیه بهائی‌ها و قنسولخانه‌های خارجه آماده کند.

فقط اخبار واصله از تهران راجع بقتل قنسول امریکا و اقدامات مجدانه حکومت ایران سبب شد که ارتجاع خاموش شود.»(۱)

۱ـ نقل از سفرنامه خوزستان منسوب به رضاخان

تلگرام محرمانه شمارهٔ ۱۵ لورین به «پیل» کنسول بریتانیا در اهواز در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۲۳

اخیراً بین وزیر جنگ و خوانین بختیاری مشاجره و بحرانی به‌وجود آمده که ناشی از تصفیه بکارواسرای شلیل، است که در سال گذشته روی داد. وزیر جنگ سرگرم تهیه و اعزام قوا به بختیاری است زیرا خوانین بختیاری در مورد پرداخت مبلغ غرامت مطالبه شده اظهار می‌دارند که استطاعت پرداخت آن را ندارند و تمایلی به این کار نشان نمی‌دهند.

من، شاه و نخست‌وزیر [قوام‌السلطنه] و خوانین را از مخاطره جدی که از برخورد قوای مسلح بختیاری و قوای دولتی پدید خواهد آمد، آگاه کردم و خاطرنشان ساخته‌ام که دولت انگلستان نمی‌تواند خطرات و تهدیداتی را که متوجه معادن نفت خواهد شد، با بی‌اعتنائی بنگرد. هر سه آنان [شاه ـ نخست وزیر ـ خوانین] به وخامت اوضاع و وخیم‌بودن موقعیت تصدیق دارند، اما وزیر جنگ [رضاخان] هنوز در اصرار خود برای جنگ پا برجای است.

امیدوارم که با اعمال نفوذ بتوانم قضیه را حل و فصل کرده به‌طوری که مانع مداخله قوای دولتی گردم. خوانین بختیاری را متقاعد کرده‌ام که اختلافات داخلی خود را حل نمایند ـ البته موقعیت آنها به‌واسطه انتصاب حکومت ایلیکی جدید بیش از پیش استحکام خواهد یافت.

کنسولگری دولت بریتانیا در عربستان [اهواز] به‌تاریخ ۱۸ اوریل ۱۹۲۳

تلگرام خیلی محرمانه شماره ۲۹ سروان پیل به سرپرسی لورین [در تهران] و تلگرام شماره ۱۲۶ به ناکس [نماینده بریتانیا در بوشهر] در تاریخ ۱۴ مه ۱۹۲۲

خواهشمند است به تلگرام شماره ۲۵ خودتان مراجعه کنید.

به عقیده من وارد کردن قوا [انگلیس به خوزستان ایران] باید مشروط به وقت و فرصت مناسب باشد زیرا تشخیص‌های وزیرجنگ که در آخر تلگراف خود بدان اشاره کرده‌اید، اساسی بوده و قابل تحقیق است. نقشه‌های وزیر جنگ حالا خوب طرح شده و به هیچ وجه مهلت مصلحت‌جوئی به دست ما نمی‌دهد که برای کمک به‌خوانین بختیاری در ایران مداخله [نظامی] نمائیم. همچنین گمان نمی‌کنم که خوانین مزبور مسلح و سلسله مصیبتی بیش از این بشوند. اینک مشاهده می‌کنم که قوای بختیاری نسبت به اثرات زیر در هم شکسته و ضعیف شدند:

۱ـ وضعیت حاضر آنها به مناسبت گروگان‌هائی که در تهران دارند.

۲ـ مواضع مستحکمی که قوای دولتی درچهارمحال [بختیاری] تصرف نموده.

۳ـ اختلاف نظر و تفرقه بین عشایر چهارلنگ و هفت‌لنگ.

در صورتی هم که خوانین بختیاری غرامت مورد نظر را بپردازند، به هیچ وجه قابل قبول نیست که قوای متمرکز در چهارمحال مراجعت نماید زیرا این قوا برای موقف در این نواحی از هرگونه حقی برخوردار است.

پس خوانین بختیاری بایستی از دو کار زیر، یکی را اختیار کنند: یا بحوزه ایران شوند یا آشکارا دست به طغیان بزنند. درصورت اول، قشون ایران سرانجام وارد معادن نفت [منطقه نفتی جنوب] خواهد شد و تصور نمی‌کنم موقعیتی بدتر از این برای شرکت [نفت ایران و انگلیس] وجود داشته باشد. در صورت دوم، به‌اعتقاد من، نظر به علل بالا، خوانین شکست خواهند خورد.

در حد نهائی، خوانین آماده خواهند بود تا ما وادار و واردآوردن خسارات عمدای به معادن نفت ما را وادار به مداخله علنی و حتی نمایند.

چون فقط امکان دارد طوایف بختیاری خساراتی به میدان‌های نفتی وارد سازند، لذا پیشنهاد می‌کنم که در آغاز بروز علامات اغتشاش یک دسته از قشون ما وارد میدان‌های نفتی شود تا به حراست از دارائی و اموال شرکت بپردازد، و حضور آنها را می‌توان هم برای کمک به بختیاری‌ها و هم برای کمک به قوای دولتی به حساب آورد. این دسته را می‌توان به مثابه یک نیروی میانجی قرار داد که از طرف دولت بریتانیا، شیخ محمره را در برابر دولت ایران صیانت نماید.

چنانچه بهانه‌ای برای اعزام قوا به‌دست نیاید، و سپاهیان دولت ایران برای

اشغال اراضی و قلمرو شیخ محمره باشد. آن وقت ما بایستی طغیانی در میان اعراب [خوزستان] بوجود آوریم تا از طغیان آنها خطراتی برای لوله‌های نفت پیش‌بینی شود. سپس، با پیاده کردن قوا در اهواز، نقشه وزیر جنگ را باطل نموده و بر او پیشی گیریم.

متن یادداشت کنسول بریتانیا در اهواز در توجیه لزوم اعزام یک دسته از قوای انگلستان به جنوب ایران

کلیات

۱ـ کاملاً موافق عقل و احتیاط است که حضور یک نیروی انگلیسی درعربستان [خرمشهر] ما در بختیاری را نه‌تنها موجب آرامش و سکون ندانیم، بلکه موجب تحریک بشناسیم، مگر اینکه نیروی مزبور به‌اندازه‌ای قوی باشد که کاملاً بتواند پیشرفت سیاستی را تأمین نماید که محض تقویت آن اعزام شده است.

۲ـ نیرویی که در طرح (الف) پیش‌بینی شده، به عقیده من برای حصول کامیابی کافی نیست، و در نتیجه حفظ دارائی و اعضای شرکت نفت ایران و انگلیس، چه در سر چاه‌ها و چه در روی خط لوله‌ها، بهتر میسر می‌شود.

هرگاه اسلحه و مهمات و وجوه به روسا و قبایل متحد و دوست خودمان برسانیم ـ در صورتی که این دو طریقه به کلی بی‌نتیجه و بلااثر شود ـ هیچ چاره‌ای به نظر نمی‌رسد جز اینکه اهالی و سکنه غیرنظامی را خارج کرده و به‌جای آنها در صورت لزوم نیرویی را که طرح شماره (الف) پیش‌بینی شده بگنجانیم.

۳ـ میدان‌های نفتی ـ گمان نمی‌رود که حفظ اراضی نفت‌خیز در مقابل تهاجم مصممانه قوای بختیاری به‌خوبی میسر شود، مگر اینکه دست کم یک لشکر که دارای انواع نیروها و از جمله تسهیلاتی برای حفظ خطوط ارتباطی باشد، اعزام گردد. چون تهیه چنین نیرویی در عراق انتظار نمی‌رود، در این صورت طریقه را که در قسمت (۲) فوق مذکور شد، بایستی به‌اجرا درآورد. و به این ترتیب، طرح شماره (ب) بایستی کنار گذارده شود زیرا هر خسارتی که به میدان‌های نفتی وارد شود پیش از اینکه تمرکز قوای مصرحه در طرح (ب) انجام گیرد، طبعاً واقع خواهد گردید.

۴ـ امکان دارد یک پیش‌آمد دیگر نیز واقع شود که با اوضاع گفته شده در

قسمت (۲) فوق مطابقت داشته باشد. و این پیش‌آمد چنین است که امکان دارد بختیاری‌های «هفت لنگ»، یا در تحت فشار قوای ایران که از طرف اصفهان برآنها فشار خواهند آورد یا تحت تأثیر عشایر «چهارلنگ» که ستون ایران از اصفهان به سمت جنوب شرقی به آنها مساعدت و کمک میکند، قرار گیرند و خود را به میدان‌های نفتی رسانده و تأسیسات نفتی را تهدید به‌خرابی و خسارت نمایند تا شاید دولت انگلیس مداخله نموده و عملاً به مساعدت با آنها بپردازد.

در این زمان، اعزام یک دسته کوچک که ابتدا مهیا و آماده جنگ نباشند، تهدیدات مزبور را مرتفع و برطرف خواهد ساخت مشروط بر اینکه خود بختیاری‌ها تقاضای اعزام دسته مذکور را ننمایند ـ یا اعزام این افراد از سوی کنسول بریتانیا در اهواز درخواست نمی‌شود مگر آنکه قبلاً وزیرمختار انگلیس در تهران آن را تصویب نموده باشد زیرا فقط ایشان می‌توانند بگویند که آیا ممکن است به‌واسطه فشار بر دولت مرکزی تهران، رفع غائله را نمود یا نه.

هـ تنها خطری که توجه به آن لازم می‌باشد عبارتست از هرج و مرج عربستان، که امکان دارد ناشی از یکی از سه علت زیر باشد:

(الف) درگذشت شیخ محمره.

(ب) یک قیام و شورش صرفاً عربی برعلیه شیخ محمره.

(ج) منازعه قوای دولت ایران و نیروی شیخ محمره.

اینک راجع به علل مذکور، یک به یک سخن می‌گوییم:

(الف) هنگامی که لوله‌های نفتی و تصفیه‌خانه‌ها در معرض تهدید شدید قرار گیرند، در این موقعیت، باید به طوری که در قسمت (۲) فوق اشاره گشت، شروع به‌اقدام شود و اگر لازم باشد قضیه تخلیه افراد نیز عملی گردد.

بایستی به خاطر داشت که مداخله نیروهای انگلیسی برای کمک به شیخ خزعل، یک جنبه تعصبی هم به قضیه خواهد افزود و موجب تکثیر عده و افزایش حس مقاومت مخالفان خواهد گردید.

(ب) لطفاً به پیوست شماره (۲) مراجعه فرمائید.

(ج) لازم نیست پیش‌بینی قبلی در مورد مخاطراتی صورت گیرد که لوله‌های نفتی و نقاط انتقال نفت را تهدید میکند زیرا علل بسیار مهم سیاسی، علیرغم دخالت نیروهای انگلیسی پیش خواهد آمد که مسألهٔ حفظ اموال شرکت را در واقع فرع قضیه بزرگتری خواهد کرد و این قضیه است که دولت بریتانیا تا چه اندازه حاضر است از عهده تعهدات خود برآمده و هنگام تجاوز دولت ایران نسبت به

شیخ مشارالیه را حفاظت و تقویت کند.

۶ــ میادین [آبادان]: اما درباره مراقبت از دستگاههای پالایش نفت شرکت در آبادان، چنانچه متخصصات مقامی انتخاب نماید که میتوان به صبر وسیله و سیاسی دست زد.

کنسول دولت بریتانیا در عربستان [خوزستان] اهواز
بختیاری‌سپهبدارده‌هم‌ژوئن ۱۹۲۲

تلگرام خیلی محرمانه، شماره ۱۱۶ مورخ بیستم ژوئن ۱۹۲۳
کنسول بریتانیا در اهواز به نماینده مقیم بریتانیا در بوشهر

۱ــ احتراما توجهات شما را به مدلول نامه شماره ۹۱۸ــ۱۰ اس. او. به تاریخ ۳۰ ماه مه ۱۹۲۳ و مکاتبات کمیسر عالی بریتانیا در بغداد به‌عنوان وزیرمختار بریتانیا در تهران، حاکی از حفاظت معادن نفت جنوب ایران، معطوف میدارد.

۲ــ در هنگام ملاقات گروپ سروان بریکس در اهواز ، بر حسب تقاضای او، گزارشی درباره اوضاعی که موجب شود کنسولگری اهواز تقاضای اعزام نیروهای انگلیسی را به عربستان [خوزستان] نماید، تهیه نمودم که اینک جهت استحضار رونوشت آن به پیوست ایفاد میشود.

۳ــ واضح است که در تلگرام شماره ۳۶ مورخ ۱۵ مه ۱۹۲۳ که جهت وزیر مختار دولت انگلستان در تهران مخابره کردهام شمه‌ای از شیوه‌های اعمال وفواید اعزام نیرو را در بعضی مواقع و حوادث شرح داده‌ام، اما من در آن زمان محدودیت نیروی هوائی را که ستاد عراق میتواند گسیل دارد، در نظر نگرفته بودم، وممکن است مثلا میزان هوائی را که برای حفظ معادن و لوله‌های نفت لازم خواهد بود، خطر از اندازه برآورد کرده باشم. در این مورد توجه جنابعالی را به تلگرام شماره ۸ ــ ام. مورخ اکتبر ۱۹۲۰ سر آرنولد ویلسون از بوشهر و تلگرام شماره ۴۳۸ مورخ ۱۲ مه ۱۹۲۳ به عنوان وزیر مختار بریتانیا در تهران جلب میکنم.

سر آرنولد ویلسون در تلگراف اولی میگوید که «به نظر من یک تیپ پیاده نظام و یک هنگ سوار و یک سکوی پرتاب توپ کوهستانی برای اعزام به عربستان در مواقع اضطراری کفایت خواهد کرد.»

شما در تلگرام دومی اظهار عقیده کرده‌اید که یک گردان در اهواز و یک گردان در میدان نفتون کافی است ــ چنانچه بمبارانها و اعراب به ما کمک نمایند. اما

من معتقدم که در مواقع سخت، ما با قوای مصاحبی از اعراف مخالف سر و کار خواهیم داشت. و از این رو طرفدار این عقیده هستم که بایستی ذخیره کافی از اسلحه و مهمات و وجوه به روسای قبایل موافق خود بدهیم تا به عطیف نیروی هوائی که ستاد اعراب [عراق] میتواند در اختیار ما بگذارد و از محدودیت آن نیز آگاهیم، محتاج نشویم.

۴ــ چنانچه دلایل عقیده من درست باشد، در نتیجه لازم و بلکه حیاتی به‌نظر میرسد که معادل پنج هزار تا ده هزار تفنگ و مقدار زیادی مهمات در محمره ذخیره نمائیم تا در موقع بروز حوادث مهم، در اختیار شیخ محمره گذارده شود. به‌نظر من، اکنون پنج هزار تفنگ کافی است.

با کمال افتخار
فرمانبردار شما
تی. جی. بی. پیل ــ کنسول دولت بریتانیا
مقیم اهواز عربستان [خرمشهر](۱)

۱ــ به نقل از ابوالفضل لسانی: طلای سیاه یا بلای ایران، صفحات ۱۲۸ــ۱۳۶. لازم به‌توضیح است که چون شیوه نگارش موضوعات فوق اینک منسوخ شده و کلمات مهجوری در آن بکار رفته بود، لذا برآنکه در محتوای متن تغییری داده شود، شیوه نگارش آن به زبان کنونی بازنویسی شد ــ مترجم.

نظر نویسندگان ایرانی و خارجی
دربارهٔ شیخ خزعل

۴

عقیدهٔ عباس اسکندری دربارهٔ ماجرای شیخ خزعل

رابطه خزعل و موجبات عدم موفقیت آن

شیخ خزعل پسر حاجی جابرخان یکی از شیوخ خوزستان که بعد از قتل برادر خود مزعل شیخ و آقای بلامنازع خوزستان بشمار میرفت و برعلیه حکومت مرکزی هیچوقت اقدام نمی‌کرد ولی اطاعتی هم ضمناً نداشت.

بعد از آن که سلطان احمد شاه رئیس دولت را عزل نمود و مجلس دوباره در تحت تاثیر مشار به او رای اعتماد داد، شیخ خزعل در خوزستان با کمک ایل بختیاری، بویراحمدی اعلام مخالفت نموده و قیام سعادت را برپا نمود.

این قیام با اینکه بسیار خوب آماده شده بود به علل ذیل به عدم موفقیت منتهی شد:

۱- اصولاً خزعل شخصی بدنام و ستمکاری بود، چنانکه گفتیم این شخص برادر خود را کشته و جانشین او شده و برای جمع‌آوری پول از هیچ تکری فروگذار نکرده بود. طبیعتاً هیچ آزادیخواهی با او موافقت نمی‌توانست بنماید و از این‌رو کسانی که با حکومت زور مخالفت داشتند برای خود ننگ دانستند که دفاع از آزادی را در پیشرفت خزعل بدانند.

۲- در این قیام سعادت جمعی از خوانین بختیاری شرکت داشتند که به استثنای چند نفر آنها بقیه خوشنامی نداشته و آزادیخواهان نگران بودند مبادا دنبالهٔ این قیام به تجزیهٔ قسمتی از ایران منتهی شود و عملاً با این نهضت موافقت نشد.

۳- بهمین منظور از تهران نمایندهٔ مخصوص بپاریس فرستاده شد که نظر سلطان احمد شاه را در این باب استعلام نمایند و منظور ملی آزادیخواهان را به

اطلاع شاه برساند.

مدعی‌العموم سند صحیح دارد که نمایندهٔ مزبور در مهمانخانه سارستیک ایلزابت ۱۹۰ نمایندهٔ آن وقت ایران از طرف رفقای خود چنین اعلام کرد:

«اعلیحضرتا در همان حینی که عموم دوستان آزادی بازگشت شما را به ایران لازم و حتمی می‌شمارند هیچگونه موافقتی با مرام خوزستان نداشته و این قبیل دسته‌ها را برای پیشرفت افکار آزاد موجب مصائبی می‌دانند.»

و چنین نمایندهٔ مزبور خشنود شد که نظر شاه را با فکر خود و رفقای خود موافق دید.

شاه به سمت جعبه‌ای که روی میز تحریر نهاده شده بود رفته و چندین تلگراف را به نمایندهٔ مزبور ارائه داد. این تلگراف‌ها همه از شیخ خزعل بود که شاه را به ایران دعوت نموده و استدعا کرده بود از راه خوزستان به ایران مراجعت نماید و اطمینان داده بود که تمام قبایل خوزستان با او همراهی می‌نمایند.

آن وقت شاه به نمایندهٔ مزبور گفت:

من یک نفر ایرانی و پادشاه دولت مشروطه هستم نمی‌توانم خود را حاضر کنم و علیه دولتی که به موجب فرمان من در مملکت حکومت می‌کنند اقدام نمایم.

من می‌دانم این شخص (رئیس‌الوزراء) دشمن آزادی است و مجلس نمایندگان هم مجلس حقیقی نیست. اما عمر من کفایت نمی‌کند و اگر من اقدامی برسرنگون نمودن همین دولتی که به زور و دسیسه زمام را به‌دست گرفته است بنمایم مردم حق دارند مرا ماجراپیشه بدانند.

در موقعی که این شخص حریم مجلس را شکست و اعمال زور برعلیه مردم نمود نظر خود را دادم، تاریخ و آینده هم قضاوت خواهد نمود. بیش از این قدم بر نمی‌دارم.

به شیخ خزعل هم تلگراف نموده‌ام از هر اقدامی که موجب ضعف مملکت باشد خودداری نماید و همچنین تذکر دادم که به دولت داده شود در رفاه و آسایش و خوابانیدن ناامنی شماها اقدام بنماید.

و در همین موقع نماینده شیخ خزعل رئیس‌التجار محمره‌ای که آدم کوچک جثه و ضعیف‌المزاجی بود به‌پاریس آمد. این شخص هرچه جسماً کوچک بود از حیث فکر قوی، زرنگ و فهمیده بود ولی آنچه خواستار ملاقات شاه گردید پذیرفته نشد و پیغام شاه چنین بود: «پس از تصفیه امور خوزستان، به‌او بار داده خواهد شد.»

مدعی‌العموم یقین دارد در این موقع اگر آزادیخواهان و شخص سلطان احمد

شاه با این نهضت موافقت می‌کردند قطعاً حکومت تهران نمی‌توانست مقاومت کند. در حقیقت هم آن موقع گذشته از محبوبیت شخص سلطان بسیاری از وکلا که مبعوث از آنچه خود شده بودند در علیه دولت قیام نموده و نطق مفصل آنها در صورت‌مجلس موجود است و برای چند روزی با امنیت تصفیه نشد.

این اشخاص غفلت نداشتند. برای سال کار می‌کردند، معین که تصور کردند تمام خزعل ممکن است ملکی به سیاست محکمی شد برای اینکه عقب نشسته بر پشت‌گرمی حمایه از آقای مزبور خود که به خوزستان مسافرت کرده بود روگردان شدند.

آزادیخواهان در شقوق نسبت به قیام خزعل پانزده سال تدریجاً و صوری را استقبال کردند ولی معتبر خطه‌ای هم در خطر آنها نگذاشت که کشش به کمک ماهد دفع مساوی را کرده بودند.

مسئولیت این امر پیدا بود و شاید به نهضت خوزستان معدوم می‌شد و همچون شاه هر دو برصلاح مملکت و بحضور خود اقدام کردند.

هر مدعی‌العموم مسلم و اسناد عینیه در دست می‌باشد و از نظر محکمه هم خواهد گذشت.

در موقعی که در کشور ایران چند نفر از صاحب‌منصبان وفادار نسبت به سلطان احمدشاه تصمیم گرفتند رئیس دولت یاغی را گرفته و تسلیم نمایند، مشارالیه از قبول نقشهٔ آنها استمداد نموده به نماینده آزادیخواهی شاه تلگراف رمزی را ارائه داد که منتظر اجازه او می‌باشند و به محض وصول دستور اجازه دو نفر از آجودان‌های مخصوص رئیس‌الوزراء و وزیر جنگ و چند نفر که دهی‌های مجاور شهر تهران در زیر فرمان آنهاست این اقدام را اجرا خواهند نمود و شاه پیشنهاد مزبور را با دو کلمه تلگراف (اجازه نمی‌دهم. شاه) رد نموده بود و چنین اظهار داشت والا ... جد اعلای من یک بار مرد خونسری را محترم نموده که داعیهٔ سلطنت داشت، سال‌ها می‌گذرد و همه می‌گویند این کار بخت ایران را به خطر انداخت. من دوباره اجازه نمی‌دهم ماجرایی در این مملکت ساخته شود. من به جدا اصول مشروطیت قسم یاد کرده‌ام و حاضر نیستم چنین قضاوت غلطی را نسل آینده نسبت به من بنماید.

می‌دانم خواهید گفت این فکر ناشی از خودپسندی است. بسیار خوب شما و دیگران هم این اعتقاد را داشته باشید اما تصمیم من یک و از روی اصولی است که به آن خو گرفته و به‌احترام آن با خدای خود عهد کرده‌ام.

قانون به من حقی نداده است و پادشاه مشروطه ایران جز صورت تشریفاتی چیز دیگری نیست. چرا از من مطالباتی دارند که قانون به من اجازهٔ آن را نداده است. در بین مذاکرات مشاورالممالک انصاری سفیرکبیر ایران در مسکو که آن زمان به‌پاریس آمده و در هتل استوریا نمرهٔ ۱۱۹ منزل داشته حاضر بود.

چند روز بعد سر پرسی لرن وزیرمختار انگلیس در تهران که آن‌زمان به‌پاریس آمده بود از شاه ملاقات نمود و موضوع مذاکرات آن‌ها از جریان ادعا ما خارج است. همین قدر مسلم است که در موقع خاتمه امر خوزستان قونسول انگلیس، مارارد و وزیرمختار انگلیس مساعدت نمودند. سه هفته بعد از آن خزعل تسلیم گردید و غوغای خوزستان خاتمه پذیرفت.(۱)

۱ـ کتاب ایرو یا تاریخ مستقل مشروطیت ایران، علی اسکندری، ص ۹۱ـ۹۸، انتشارات نول، ۱۳۶۱.

نظر دولت‌آبادی در بارهٔ شیخ‌خزعل

اینجا باید به قضیه خروج شیخ خزعل محمره‌ای اشاره نمائیم تا عنوان به اسباب یک انقلاب بی‌استطاعتی پی برد.

سالهاست سرحدداری خوزستان به عهدهٔ شیخ جابر محمره‌ای و خانواده او بوده است از او به مزعل رسیده و از مزعل به خزعل. این خانواده در سالهای اول قوت و قدرت یافته شغول زیاد حاصل نموده مالیاتی مختصر به دولت و تعارفاتی به‌رجال اولی مملکت داده در محل خود بر طوائف اعراب ریاست و حکومت می‌کرده‌اند و به‌حاکمی که ازطرف دولت به‌عربستان می‌رفته است اعتنائی نداشته‌اند.

حکمرانان عربستان هم که بیشتر اشخاص طمعکار کم حیثیت بوده‌اند به‌اینکه شیخ محمره تعارفی به‌آنها بدهد و آنها را یکی دو روز در محمره یا منیه مهمانی نماید خرسند بوده از تملق‌گفتن از وی هم دریغ نداشته‌اند چه رسد که بخواهند بر او و بر ابواب جمعی او حکومت کرده باشند.

خصوصاً که هر قدر دولت ایران ناتوان می‌شده و سیاست انگلیس در جنوب این مملکت قوت می‌گرفته بر قدرت و استقلال شیخهای محمره افزوده می‌شده است خاصه بعد از اعطای امتیاز نفت جنوب به‌دست کمپانی انگلیسی که خوزستان در تحت نفوذ تام انگلیسیان رفته است.

شیخ محمره در ظاهر عوالی سرحدداری دولت ایران است ولی در باطن برای نگاهداری شغل حکومت موروثی خود را طرفدار سیاست انگلیس جلوه می‌داده و با آنها بست و بندهای پنهانی می‌داشته از گرفتن پول و اسلحه هم از آنها برای خدمت کرد به سیاست استعماری و اقتصادی ایشان دریغ نمی‌داشته است و با این سیاست نه‌تنها دربار ایران را از خود مرعوب نگاه می‌داشته است بلکه عثمانیان همسایه دیوار به‌دیوار را از خود می‌ترسانیده از آنها در بصره و نواحی

از همه‌گونه استفاده می‌کرده است.

در این وقت سیاست مزبور به شیخ خزعل رسیده است که مردی متهور و بی‌باک‌ست دارای پول بسیار و اولاد متعدد می‌باشد و اکنون در سن مابین شصت و هفتاد است.

خزعل در ضعیف کردن سیاست دولت مرکزی در خوزستان وجوش مدخلیت بزرگ داشته است اکنون که دولت نظامی به وجود سردار سپه قوت گرفته است و متوک‌الطوایفی‌ها یکی بعد از دیگری خاتمه داده شده و می‌شود و سردار سپه می‌خواهد خوزستان را هم تحت نفوذ نظامی خود درآورد همرنگ دیگر ایالت‌های ایران بسازد طبیعی است که این مخالف میل و قدرت و عادت خزعل می‌باشد و می‌کوشد از اقتدار او کاسته نشود و به‌هر وسیله متوسل می‌گردد تا زیر بار حکومت سردار سپه نرفته باشد. **شیخ محمره از انگلیسیان که تکیه‌گاه او بوده‌اند و از آنها امیدواری داشته است اکنون آن امید را ندارد چه آن‌ها با حاصل بودن مقاصد سیاسی و اقتصادی که در ایران دارند در نزد حکومت مرکزی مملکت دیگر به‌وجود امثال خزعل‌ها احتیاجی ندارند** و به کلمهٔ مولوی چونکه صد آمد نود هم پیش ماست و از طرف دیگر منافع خود را در ایران و آسایش خاطر خویش را از حریف ستیزه بلشویک در این قسمت از دنیا تا یک اندازه بسته‌بودن دولت ایران می‌دانند و نفوذ حکومت نظامی سردار سپه را در خوزستان اگر سودمند به حال مقاصد سیاسی و اقتصادی خویش ندانند زیان‌بخش هم تصور نمی‌کنند.

و به هر صورت انگلیسیان برای خاطر خزعل که یکوقت طرف حاجت آن‌ها بوده است سردار سپه را نمی‌رنجانند با وجود این به‌ظاهر با خزعل مهربانی کرده نصیحت می‌دهند از سردار سپه اطاعت کند او هم ناچار است بپذیرد به سردار سپه هم می‌گویند اندکی با وی مدارا کند و مرکز راضی نمی‌شوند میان آن‌ها کار به منازعه بکشد چونکه برای لوله‌های نفت یا خزانه‌های زرخیز که در آن ناحیه دارند خطرناک است. انگلیسیان اندر سیاست به‌خرج می‌دهند که برای سرگرم و دلخوش کردن موسی خزعل در ضمن اشخاص که برای سلطنت عراق عرب نام می‌برند یکی هم خزعل می‌باشد.

به هر صورت سردار سپه در این وقت از خزعل نگرانی شدید دارد خصوصاً که می‌شنود او با سلطان احمدشاه در فرنگ مکاتبه دارد و ممکن است روزی شاه با اعتماد به پول و اسلحه و استعداد خزعل از کشتی در محمره پیاده شود و ناراضی‌های مملکت به او پیوسته گردند.

سردار سپه نوشتجاتی به‌دست آورده است از مدرس رئیس هیئت علمی مجلس و دیگران که به خزعل نوشته او را قوت قلب داده‌اند که در مقاومت خود باقی بماند و هم شهرت دارد که خزعل پول‌هایی هم به تهران برای استخلاص فرستاده است.

مخالفین سردار سپه به خزعل حالی کرده‌اند که با همراهی شاه و مجلس با وی سردار سپه نمی‌تواند برابر غالب شود و بالجمله کمکم دارد خزعل صورت یاغیگری به خود می‌گیرد تقاضای سردار سپه را هم که به تهران بیاید رد کرده است. سردار سپه چاره ندارد مگر آنکه با او بجنگد آن را هم که انگلیسیان گفته شد به او اجازه نمی‌دهند در این صورت ناچار است از خود انگلیس‌ها بخواهد خزعل را تحت امر او درآورند.

انگلیسیان چند مطلب از دولت ایران می‌خواهند از جمله تمدید مدت امتیاز نفت جنوب معروف به امتیاز دارسی و تمدید مدت امتیاز بانک ایران و انگلیس معروف به بانک شاهی و پرداخت مبلغ چند میلیون تومان مخارجی که آنها در ایام جنگ در تشکیل پلیس جنوب کرده‌اند در فارس برای حفظ مؤسسات اقتصادی و منافع سیاسی که داشته‌اند در صورتی که در میان مبعوثین و نظام‌های صلاحیت‌دار هیچ زمینه‌ای برای پذیرفتن این تقاضاها حاضر نیست سردار سپه هم اگر در مذاکره‌های ابتدائی خود به‌آنها وعده انجامی داده باشد تا کنون نتوانسته است یک قدم رو به‌این کار بردارد چه این موضوع باید در مجلس مطرح شود و قطعی است که مجلس موافق هم ساختگی باشد و اکثریت آن مطیع نظریات سردار سپه نخواهد توانست رای مثبت در این مسائل بدهد.

در این وقت که قضیه مخالفت خزعل پیش آمده است و سردار سپه میان دو محظور بزرگ مانده و اگر انگلیسیان خزعل را مجبور نکنند تسلیم شود موافقت شاه و ولیعهد و دربار و هیئت نافذ مجلس گرچه در حدود اقلیت باشد ساخته و پرداخته‌های سردار سپه را ویرانه می‌کند و خودش نیز از میان می‌رود انگلیسیان به‌او وعدهٔ همراهی می‌دهند با شرط اینکه مقاصد آن‌ها را انجام بدهد او هم از آن‌ها تقاضا می‌کند با او در رسیدن به‌مقصدش به‌اینکه سلطنت همراهی نمایند زیرا با شاه و ولیعهد نمی‌تواند کار بکند و اوقات او باید صرف مدافعه از خود بوده باشد.

انگلیسیان تقاضای او را می‌پذیرند به‌شرط آنکه خلع احمدشاه از سلطنت و نصب وی بی‌خونریزی صورت بگیرد و هرچه می‌شود به‌توسط مجلس شورای ملی

و به صورت قانونی بوده باشد.

در موضوع خاتمه‌دادن به‌خودسری شیخ محمره و تسلیم شدن او به‌حکومت نظامی تهران بی‌آنکه کار به جنگ و جدل بکشد انگلیسیان چندان صلاح دیده‌اند به‌مضمون این شعر رفتار شود:

اگر خر نیاید به‌نزدیک بار تو بار گران را به نزد خر آر

حالا که خزعل از رفتن به تهران ابا دارد سردار سپه به محمره رفته آنجا با او صلح و سازش کرده به کشمکش میان خود و او به هرصورت بشود خاتمه بدهد و برگردد این تجربه دولت انگلیس را وزیر مختار تهران با تلگراف رمز به‌سردار سپه اطلاع داده است و برای حاضر کردن او به‌اقدام به چنین کار که البته برای وی بسی ناگوار است حب نباتی هم در تلگراف به‌دهان وی نهاده است و شهد آن طوری کامش را شیرین نموده که هر تلخی و شوری را قابل تحمل دانسته مانند عاشقی که برای رسیدن به وصل معشوق خود را به آب و آتش بزند روانه گشته است.

و آن حب نبات این بوده است که وزیرمختار انگلیس در تلگراف خود گفته است تا سردار سپه به محمره برسد او هم از لندن با طیاره به محمره خواهد آمد در آنجا ملاقات حاصل خواهد شد و این ملاقات مژدهٔ همراه بودن دربار لندن با مقصد اصلی سردار سپه را در برخواهد داشت و این مژده است که سردار سپه را برای پیمودن صدها فرسخ راه و وارد شدن به خانه یکی و بزرگترین دشمن‌های خود حاضر می‌سازد البته صلاح مملکت را هم در برداشته است که بی‌خونریزی کار مخالفت شیخ محمره پایان بیابد و به تماشابازی دوتفنگ خیر نیز خاتمه داده شود.

هیچکس در تهران باور نمی‌کند سردارسپه به‌دیدن شیخ خزعل بالای رفته باشد اما خبرهای پی‌درپی خبرهای ما که از اصفهان به فاصله دو سه روز از شیراز و باز به‌فاصله کمی از بوشهر و ناصریه و بالاخره از محمره می‌رسد مطلب را در تهران آشکار می‌سازد.

سردار سپه در ناصریه پسران شیخ و در محمره خود او را ملاقات کرده آنها را از خود امیدوار می‌کند و صلح و سازش موقتی با ایشان نموده موضوع را به کناری نهاده به‌اصل مقصود می‌پردازد.

سردار سپه از زبان وزیرمختار انگلیس می‌شنود که اگر بتواند به‌صورت قانونی یعنی از راه مجلس دسته قاجاریه را از اریکه سلطنت کوتاه کند که کار

به‌خونریزی نکشد و انجام مقاصد آنها هم که از پیش به‌بعضی از آن مقاصد اقتضادی اشاره شده است به‌عهده بگیرد ایشان با سلطنت وی موافقت نمایند سردار سپه شاهد مقصود را در آغوش خویش دیده خزعل را به‌حال و کار خود گذارده با عجله در برداره و به طرف مرکز بازگشت می‌نماید.

سردار سپه در بازپس نود اعتضاد خوشنودی دارد که از هرچه اینجا می‌گذرد او را آگاه می‌سازند و از تصمیمات او جلوگیری می‌کند سخن احمدشاه چنانکه از پیش گفته شد امیدوار بوده است که چون از مغرب ایران نخواهد وارد شود از هرگونه همراهی شیخ خزعل بهره‌مند خواهد شد اینک ناامید است چونکه بعد از مسافرت سردار سپه به محمره و اطمینان یافتن او از موافقت انگلیسیان با سلطنت او و مدارائی که با خزعل می‌کند و بازگشت به تهران بعرض کمی از طرف نظامیان خوزستان نسبت به خزعل بهانه‌جوئی شده او و اولادش دستگیر کرده به تهران می‌فرستند و تصرفات نظامیان در اموال شخصی او مانند تصرفات آنها در دیگر نقاط مملکت آزاد می‌گردد خزعل هم به تهران آمده ساکن این شهر و جزو حشمه سردار سپه می‌شود و طبیعی است اگر توصیه انگلیسیان نبود خطر جانی هم برای او بود خزعل بسیار کوشش می‌کند از تهران دور شود اما نتیجه نمی‌گیرد چنانکه دیده می‌شود در سن هفتاد سالگی با آن جبه و شال که در سر دارد در برابر سردار سپه کرنش نموده تمنای مرخصی می‌کند و التماس می‌نماید برای معالجه چشمش به خارج مملکت سفر نماید و جوابی نمی‌شنود مگر با لبخند تمسخرآمیز . اینجا کحال‌های خوب داریم و به‌هرصورت احمدشاه مصمم است از طرف مغرب یا جنوب وارد شود چونکه نمی‌خواهد از روسیه گذر نماید تا عاقبت چه شود(۱).

۱ـ حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، جلد چهارم، صفحات ۳۳۶ ـ ۳۳۹ و ۳۳۶ـ۳۷.

عقیدهٔ احمد کسروی در بارهٔ ماجرای شیخ خزعل

خودسری‌های شیخ خزعل‌خان

در سرودن تاریخ خوزستان اینک به‌زمانی رسیده‌ایم که باید بازمانده داستان را در بخش جداگانه‌ای بسرائیم چرا که در این زمان در درون ایران حال دیگری پیش آمده و گزارش‌ها رنگ دیگری گرفته است. در زمستان سال ۱۲۹۹ که سردار نامدار ایران (حضرت اشرف رئیس‌الوزراء) به مردانگی برافراشته کار آشفتگی و نابسامانی ایران بالا گرفته خودسران و گردنکشان سراسر گوشه‌های ایران را فرا گرفته بودند در آن هنگام شیخ خزعل‌خان سردار ارفع یکی از گردنکشان پرزور ایران به‌شمار می‌رفت و سال‌ها بود که مالیات به دولت نمی‌پرداخت و کشتی جنگی و توپخانه تهیه نموده به پشتیبانی آن‌ها خودسرانه فرمان می‌راند و خود را «امیر عربستان» می‌خواند.

در این زمان بار دیگر خوزستان به دو بخش شده بخش عمده بزرگ آن یکسره در دست شیخ خزعل و در بخش دیگر هم اگرچه حکمرانی از تهران نشیمن می‌گرفت ولی در نهان همهٔ اختیار آن‌ها سپرده شیخ بود. حکمرانی عبادان و محمره وفلاحیه و هویزه و اهواز و سرپرستی همهٔ عشایر عرب همچنین سرپرستی ایل‌های لر که در خوزستان نشیمن دارند از دولت سپرده به شیخ بود و آنگاه مالیات همهٔ این شهرها و آبادی‌ها در دسترس او بود که کسی را برسبیل حمایتی در هیچ کار آن جاها نماند. از اداره‌های دولتی جز تلگرافخانه و پستخانه و گمرک در ناصری و محمره و کارگزارخانه و گمرک در محمره نبود. کوتاه سخن:

همهٔ این زمین‌های خوزستان از هندیان تا دامنه‌های پشتکوه و از کنار شط‌العرب تا نزدیکی‌های شوشتر و دزفول که بیش از دو سوم خاک خوزستان است

جنگی از آن شیخ گردید در سراسر این خاک از جان و مال مردم حکمرانی داشت. می‌توان گفت که پس از زمان شاه اسماعیل صفوی کسی را در خوزستان این شکوه و نیرو دست نداده بود.

در شوشتر و دزفول هم که حکمران از تهران برای آن‌ها فرستاده می‌شد خود همه‌گونه اختیار به‌دست شیخ بود حکمران هم بایستی خود را بسته از ساخته به‌دلخواه او رفتار نماید وگرنه مردم اوباش و دسته‌ای از دستاربندان که هواخواه و جیره‌خوار شیخ بودند به‌کارشکنی برخاسته با رسوایی بسیار از خوزستان بیرونش می‌کردند. چنانکه این داستان بی‌کم و کاست در سال ۱۳۳۹ برای ظهیرالملک حکمران خوزستان در شوشتر روی داد که به رسوایی بیرونش کرده یکی از کسانش را روز روشن خون ریختند.

بختیاریان را که گفتیم در خوزستان هم‌دست شیخ بودند این زمان در شهرها ایشان را نفوذی نمانده تنها بخش‌هایی از شوشتر و دزفول دست داشتند و آنچه می‌توانستند ستم و چپاول از مردم بیچاره دریغ نمی‌ساختند. نیز رامهرمز و بهراموئیس در دست ایشان بود. همچنین در مسجد سلیمان که پیوسته به‌خاک بختیاری است رشته حکمرانی به‌دست ایلخانی بود که یکی را از کسان خود در آنجا برمی‌گماشت.

چنانکه گفتیم این زمان شیخ خزعل خود را «امیر عربستان» خوانده همیشه کوشش داشت که از هر باره خود را اختیاردار خوزستان گرداند به عبارت دیگر به‌استقلال خوزستان می‌کوشید و برای رسیدن به این آرزو با بیگانگان و دشمنان ایران به‌ویژه با بزرگان عراق و شیخ کویت در نهان سازش‌هایی می‌کرد.

گویند نخستین‌بار که شیخ این آرزو را آشکار ساخت در سال ۱۳۲۹ بود و در آن‌سال کوشش‌هایی به‌کار برد ولی کاری از پیش نبرد. چون جنگ بزرگ اروپا به‌فیروزمندی انگلیسیان به‌پایان رسید شیخ که آن‌همه جان‌سپاری‌ها در راه پیشرفت کار آنان کرده بود این زمان آرزوی دیرینه خود را در آغوش می‌دید و این بود که از پرداخت مالیات به دولت خودداری می‌نمود. بلکه گویند چون مردم عراق پادشاهی برای خود می‌خواستند شیخ از انگلیسیان چشم آن را داشت که او را پادشاه عراق برگزینند و در این راه پول‌های گزافی خرج می‌کرد.

به‌هرحال شیخ در راه آرزوی خویش کوشش‌ها داشت و در سال ۱۳۴۱ سفری به دزفول کرد که علمای آن شهر را با اندیشه خود هم‌داستان گرداند و همچنین از بزرگان خوزستان را که با این آرزو همراه نمی‌دیدند از میان برمی‌داشت. چنانکه در

همان سال برای گرفتاری سید احمد آل نفاخ که هم از دشمنی وی می‌زد سپاه بر سر خانه او (جریه سیطاهر) فرستاد و پس از اندکی زد و خوردی او را دستگیر کرده به اهواز برد که تا دیری در آنجا گرفتار بود.

توانگری بی‌اندازه شیخ خزعل‌خان

آنچه بر دلیری شیخ خزعل‌خان می‌افزود توانگری بی‌اندازه او بود هریکی از حاج جابرخان و شیخ مزعل‌خان در دوره فرمانروایی خود مال‌هایی اندوخته وگذارده و رفته بودند و چون نوبت شیخ خزعل رسید گنجینه‌ها از زر و سیم انباشت. درباره املاک شیخ آگاهی که ما در دست داریم اینست که نخست املاک بسیاری را ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه بمعظم‌السلطنه واگذار کرده بوده و او و پدرانش پس از مرگ او به شیخ فروخته‌اند دوم املاک بسیاری را دولت به پدر یا برادر شیخ واگذار کرده بوده سوم املاک بسیاری را دولت به خود شیخ خزعل واگذار نموده ما به فهرست این املاک نمی‌پردازیم و یک کلمه می‌گوییم که هرچه زمین‌های بهره ده در خوزستان است دو سوم آن بلکه بیشتر ازآن شیخ بوده و ناگفته پیداست که چه بهره‌های هنگفتی شیخ از آنها برمی‌داشت.

گذشته از این‌ها مالیات بخش عمده خوزستان که به عهده شیخ بوده بایستی سالیانه چهل هزار تومان به دولت بپردازد چنانکه در خوزستان مشهور است از مردم پنج و شش برابر آن را در می‌یافته از همه نخلستان که در خوزستان است شیخ از بخش عمده آن‌ها که ملک خود اوست دو پنجم بعنوان مالیات و یک پنجم بعنوان حق مالکی می‌گرفت و از دیگر نخلستان‌ها تنها دو پنجم مالیات را می‌گرفت. کسانی که در کارهای شیخ دست داشته‌اند نیک می‌دانند که سالانه از این رهگذر چه پول‌هایی بدست او می‌آمد گفته‌اند در برخی سال‌ها از فروش خرما صدهزار لیره انگلیسی یا بیشتر سود می‌برده خود شیخ روزی که من نیز در نزد او بودم از انبوهی حاصل خرما سخنی بمثل آورده می‌گفت: «در هندوستان مرا ملک‌التمر می‌نامند».

نیز شیخ خزعل در محمره و عبادان و ناصری فروش نان و گوشت و دیگر چیزهای خوردنی را آزاد نگذاشته بمقاطعه (کونترات) می‌داد و از این راه سالانه سود گزافی برمی‌داشت. چنانکه در سال آخر کونترات محمره به صد وبیست هزار تومان و کونترات عبادان به‌دویست و ده هزار تومان رسیده بود. در ناصری تنها از میزان کونترات گوشت آگاهی داریم که به‌پانزده هزار تومان به چند تن عرب

کربلایی واگذار کرده بودند. و این شگفت‌تر که در این یک ماهانه صد و پنجاه لیره یکی از نزدیکان شیخ و ششصد لیره یکی دیگر و هزار لیره یکی از پسران او رسوه گرفته بودند. روی‌هم‌رفته می‌توان گفت سالانه یک کرور تومان از این راه بهره شیخ بود و شاید صد هزار تومان بیشتر هم به عنوان رسوه بهره کسان وپسران او می‌شد.

گذشته از همهٔ اینها شیخ را املاک فراوانی در خاک عراق و مزارع دو شهر بصره هست که سالانه بهره گزافی از آنها برمی‌دارد ولی ما آگاهی درستی درباره آن‌ها به‌دست نیاورده‌ایم.

از اینجا اندازه توانگری شیخ خزعل‌خان به‌دست آمده نیز میزان آزمندی و سیاهدلی او دانسته می‌شود. زیرا در حالی که آن همه املاک را دانسته بدر مهروری مردم بدست کرده عرصه زندگی را بربینوایان تنگ می‌گردانیده. چه نتیجه کونترات نان و گوشت و خوردنی‌ها این بود که مردم همه چیز را بچندبرابر قیمت آن خریداری نمایند. چنان که در پارسال که گوشت در شوشتر منی هشت قران بود در ناصری منی دو تومان فروش می‌شد. دیگر چیزها نیز به همان اندازه گرانتر بوده.

درباره ستمگری شیخ در زمینه مالیات داستان‌های بسیاری در خوزستان مشهور است. از جمله آنکه ممیزی که برای براورد میزان حاصل خرما بباغها می‌رفته تا میزان مالیات آن دانسته شود گاهی به گزافه حاصل را دو برابر آنچه که هست براورد می‌نموده و بدینسان کشاورز تیره‌بخت که یک سال رنج پاسبانی و باغبانی را برده بود به‌یکبار بی‌بهره گردیده حتی مال بعنوان مالیات و حق مالکی به‌انبار شیخ می‌رفت.

من از پرده‌دری پرهیز دارم وگرنه مردم خوزستان داستان‌های زشت بسیاری از شیخ خزعل‌خان و پسران و کسان او بر سر زبان‌ها دارند و خود من نیز زشتی‌های بسیاری را از ایشان آگاهی دارم.

این شگفت‌تر که شیخ از یک دست با این ستمگری‌ها سیم و زر می‌اندوخته و مردم بینوا را به خاک سیاه می‌نشانیده از دست دیگر دهش‌های بیجایی کرده آنچه را که به ستمکاری بدست آورده به سیاهکاری از دست می‌داد یکی از کارهای او رشوه‌دادن به حکمرانان خوزستان و دیگر کارکنان دولت بود که با پول آنان را رام و هواخواه خود می‌ساخت. نیز هر شاعری یا شیخی که خود را به او می‌بست بخشش‌های بسیاری می‌کرد از جمله سالانه هزارها لیره عبدالمسیح انطاکی و دیگر

روزنامه‌نگاران مصر و عراق می‌فرستاد که در روزنامه‌ها و مجله‌های خود او را «امیر عربستان» بنویسند. مبلغ گزافی به‌شعرای چاپلوس و یاوه‌سرا و به‌سیاحان دوره‌گرد عراق و شام و مصر و حجاز می‌بخشید که در میان عرب او را به نام «المحسن‌الکبیر» مشهور گردانند.

عبدالمسیح در مصر چاپخانه‌ای به‌نام «المطبعه‌الخزعلیه» بنیاد گزارد، مجله‌ای به‌نام «العمران» می‌نوشت که سراپای آن ستایش شیخ خزعل بود در سال ۱۳۳۳ که عبدالمسیح نمانده بود پسر او فتح‌الله انطاکی تقویمی به‌نام «التقویم‌الخزعلیه» چاپ کرده و بر روی آن زیر عکس شیخ این شعرها را نگاشته بود:

هذا هوالملک الذی فی عدله ... نالت رعیته البشائر و النعم
هذا الذی سامی الرعیته حازما ... و مشی بها للرقی تحدوه الهمم
بیمینه‌السیف‌المسلول علی‌العدی ... حتی اذا امنا هم مسک القلم
و بیساره للمبسر قد خلقت ... وللبدر اقدس خزعل خلق‌الکرم

پیداست که این تقویم با پول شیخ چاپ یافته و در خوزستان هم خود او بود که این تقویم را به‌خانه‌ها بلکه به ادارههای دولتی نیز می‌فرستاد.

یک کار شگفت شیخ هم این بود که پول برای کسی فرستاده و او کتابی تألیف کرده به‌نام «الریاض خزعلیه» و آن را به عنوان اینکه تألیف خود شیخ است دوبار در مصر به‌دستیاری عبدالمسیح چاپ گردانند. با اینکه هرکس آن کتاب را بخواند به‌آسانی پیداست که مؤلف آن سال‌ها در نجف نشیمن داشته است و شیخ را اما می‌دانیم که هیچگاه نجف را ندیده و آنگاه می‌دانیم که شیخ اگر هم مرد زیرک و هوشیاری است دانشمند و مؤلف نیست.

فرستادن نخستین دسته سپاهی به‌شوشتر

آقای رئیس‌الوزراء چون از سال ۱۳۳۹ رشتهٔ کارها را به‌دست گرفته به کندن ریشهٔ گردنکشان و خودسران پرداختند در مدت دو سال شورش امیر مؤیدی را در مازندران و آشوب جنگلیان را در گیلان و فتنه اسمعیل آقای سمیتو را در آذربایجان و کردستان که هرکدام از سال‌ها مایه گرفتاری ایران بود فرو نشاندند و پس از این فیروزی‌های تاریخی به‌سرکوب عشایر که از آغاز مشروطه سر به‌خودسری آورده جز به‌تاخت و تاز و راهزنی کاری نداشتند پرداختند.

بی‌گفتگو است که دسته عمده‌ای از این عشایر بختیاریان و لران بودند که

اینکه لرستان است از سال‌ها رشته فرمانبرداری را پاره کرده و راه خرم‌آباد و بروجرد را که یکی از شاهراه‌های ایران است به‌روی کاروانیان بسته بودند و بختیاریان هم اگرچه در آغاز مشروطه نیکی‌هایی از خود نشان دادند و بزرگان ایشان همیشه در تهران می‌زیستند با این همه رام دولت نبودند و به گفته یکی از اروپاییان همیشه این سیاست را دنبال می‌کردند که پدران دوست و پسران دشمن باشند و کوتاه سخن ایشان هم جز سرکش و نافرمانبردار نبودند.

و چون این دو دسته عشایر نافرمان با آن کوه‌های سخت و جنگل‌های دشوار خود میانه پایتخت و خوزستان نهاده و دولت تا چاره کار این عشایر را نمی‌کرد نمی‌توانست به شیخ خزعل بپردازد از این جهت شیخ همیشه کوشش داشت که لران را در آن نافرمانی آشکار و بختیاریان را در آن سیاست دو رویه پایدار نگاهدارد و چنانکه می‌گویند پول‌ها در این راه خرج می‌کرد.

به‌هرحال چون دولت هنوز گرفتار کار این عشایر بود و از آن سوی شیخ خزعل هنوز پرده از روی کار برنداشته دوراندیشانه رفتار می‌نمود از اینجهت آقای رئیس‌الوزراء برآن سر شد که درباره خوزستان تنها به‌فرستادن یک دسته کوچک از سپاهیان به‌عنوان پاسبانی در شوشتر بسنده نماید و این بود که در سال ۱۳٤۲ دویست تن سپاهی به فرماندهی یک سرهنگ از اصفهان از راه کوهستان بختیاری آهنگ شوشتر کردند ولی این دسته به مقصد نرسیده دریکی از دره‌های بختیاری به‌دست دسته‌ای از مردم کوهستان که در کمینگاه نشسته بودند نابود گردیدند و گویا کمتر کسی از آنان جان بدر برد.

در پیرامون این پیش‌آمد سیاه در آن هنگام بسی سخن‌ها گفته شده در روزنامه‌ها مقاله‌ها درباره آن نوشته‌اند و کسانی پای سیم و زر شیخ را نیز به میان می‌آوردند ولی ما از چگونگی آن آگاهی نداریم و باید بگذریم و بگذاریم. هر چه بود دولت را از عزم خود باز نداشت و در آغاز سال ۱۳٤۲ سرهنگ دیگری (آقای سرهنگ پاشرخان) با دویست تن سپاهی از همان راه بختیاری آهنگ خوزستان کرده و تندرست و آسوده به شوشتر رسیده در دز سلاسل جای گرفتند.

ناگفته پیداست که شیخ خزعل‌خان از این کار ناخورسند بود ولی دربیرون خورسندی نموده چهار هزار تومان پول فرستاد که بیمارستانی برای سپاهیان بنیاد نهاده شود و با آقای رئیس‌الوزراء از در فروتنی و فرمانبرداری بود. لیکن از هر راهی که می‌شناخت می‌کوشید که بر شماره آن یک دسته نیفزوده و از شوشتر آن سوتر نگذراند و همیشه ترس آن را داشت که مبادا راه خرم‌آباد باز

شده عرصه بر او سخت تنگ شود و از اندیشه چنان روز بود که آنگونه فروتنی‌ها می‌نمود. در همان روزها نمایندگانی از وزارت مالیه به خوزستان رسیده به حساب چند ساله شیخ رسیدگی کرده برای پرداخت آن قسط هایی قرار دادند و بار دیگر کونترات مالیات با او بستند؛ در همان هنگام‌ها من نیز که نگارنده این نامه هستم به‌نام رئیس عدلیه خوزستان در هفدهم جمادی‌الثانی از تهران از راه بغداد و بصره روانه و در شب دوازدهم رجب به محمره رسیدم و فردای آن روز شیخ را در عمارت درون کشتی دیدار کرده به محمره بازگشتم و از آنجا به‌ناصری و از آنجا به‌شوشتر که جایگاه عدلیه بود برفتم.

نافرمانی آشکار ساختن شیخ خزعل‌خان

چنانکه گفتیم شیخ خزعل‌خان همهٔ ترسش از آن بود که راه خرم‌آباد باز شود چون سرکوب لرها و بازشدن آن راه چنان که پنداشته می‌شد به‌آسانی انجام نیافته بمیری کسبه شیخ را ترس کمتر گردیده رفتار خود را با کارکنان دولت دیگرگونه ساخت و کسی که بیش از همه آزار می‌دید نگارنده این نامه بودم زیرا عدلیه تنها اداره دولتی بود که در کارهای قلمرو حکمرانی شیخ دخالت می‌نمود و این بود که بارها کار به کشاکش انجامید و من ایستادگی‌ها نموده کار را پیش بردم. از سوی دیگر چون در آن روزها روزنامه‌های عراق زبان به بیهوده‌گویی باز کرده خوزستان را می‌نوشتند «امارة مستقلة عربية» و شیخ را «سلطان عربستان» می‌نامیدند من در پاسخ آن بیهوده‌گویی‌ها مقاله‌هایی نوشته در مجله «عرفان» صیدا که به خوزستان می‌رسید به‌چاپ رسانیدم و این مقاله‌ها که به‌چشم شیخ و پیرامونیان رسیده بود سخت بر آزار من می‌کوشیدند.

در این هنگام در پایتخت ایران حادثه‌هایی یکی پس از دیگری در کار روی دادن بود: نخست جنبش جمهوری‌خواهی و پیش‌آمدهای آن، دوم کشته شدن مستر ایمبری قونسول آمریکا و هیاهویی که در پیرامون آن برخاست، سوم استیضاح اقلیت مجلس از آقای رئیس‌الوزراء. شیخ این حادثه را از خوشبختی خود شمرده چنین می‌پنداشت که در سایه آنها از توانایی دولت خواهد کاست و این بود که روز به روز بر بدی رفتار خود می‌افزود.

در آخرهای ماه ذیحجه تلگرافی از تهران برای شیخ رسید به عنوان آنکه املاک خالصه دولتی را که در دست اوست به اختیار اداره مالیه بگذارد این تلگراف

را آقای رئیس‌الوزراء از روی پیشنهاد مالیه کرده بود و شیخ را چنان بشورانید که سر گویی دیوانه گردیده بود. در آن روزها من به‌ناصری رفتم تا درباره پاره گفتگوهایی که با شیخ عبدالحمید پسر شیخ داشتیم قراری بدهیم در هنگام ورود اهانتی به یکی از همراهانم کردند و سپس پوزش از آن خواستند.

و چون ثقة‌الملک حاکم خوزستان و سرهنگ باقرخان فرمانده سپاهیان نیز در ناصری بودند و می‌کوشیدند مگر با گفتگو شیخ را رام گردانند من نیز به‌خانه شیخ نزد ایشان رفتم. شیخ دیوانه‌وار پیاپی سخن می‌گفت. گاهی حماسه عربی می‌خواند. هنگامی سخنان خنده‌آور می‌گفت. زمانی به من پرداخته گله و نکوهش را با هم در می‌آمیخت. از سخنانی که می‌گفت یکی این بود: «من شصت و دوسال زندگی کرده‌ام و بیش از چهل سال دیگر زنده نخواهم ماند. ولی اگر دولت این املاک را از دست من بگیرد فرزندان من به گدایی می‌افتند.»

به‌هرحال شیخ تلگرافی به‌آقای رئیس‌الوزراء فرستاد به این عنوان که املاک را مظفرالدین شاه با فرمان به وی داده و او به‌آبادی آن‌ها پرداخته و کنون که دستور واگذارکردن آن‌ها به مالیه رسیده او سخت دلگیر و یک بار نومید است. آقای رئیس‌الوزراء به‌دلجویی شیخ تلگراف دیگری فرستادند که املاک همچنان به دست خود او بماند ولی از فروش آن‌ها به بیگانگان خودداری کند و آنچه سند درباره آن املاک دارد به تهران بفرستد. پیش از رسیدن این تلگراف شیخ به جمع‌آوری سپاه پرداخته به عشایر آگاهی داده بود که سواره‌های خود را به‌اهواز بفرستند پس از رسیدن آن تلگراف هم ثقة‌الملک حاکم خوزستان به دولت پیشنهاد کرد که سرهنگ باقرخان را که فرمانده نظامیان شوشتر بود و شیخ از او دلتنگی می‌نمود از خوزستان بردارند. آقای رئیس‌الوزراء این درخواست را نیز پذیرفت و یاور رضاقلی‌خان رئیس امنیه به‌جای سرهنگ باقرخان فرمانده سپاهیان گردید.

پس از این کارها پنداشته می‌شد که خشم شیخ از جوش خواهد افتاد ولی او از تلگراف دلجویانه آقای رئیس‌الوزراء به‌دلیری افزوده بر آن سر شد که پرده از روی کار برداشته بی‌پرده دم از نافرمانی بزند و در آغازهای ماه صفر بود که به‌هرسوی کس فرستاده تفنگچی از سواره و پیاده در اهواز گرد آورد. از آن‌سوی پاره‌ای خانان بختیاری از مرتضی‌قلی‌خان پسر صمصام‌السلطنه و میرزایوسف خان امیرمجاهد و دیگران بدو پیوستند.

آنچه شیخ را بدین خیره‌سری بی‌خردانه برانگیخت تا آنجا که من دانسته‌ام

چند چیز بود:

نخست آنکه ثقة‌الملک و رضاقلی‌خان می‌خواستند شیخ را به‌نافرمانی بر انگیخته در این میان خوزستان ایره بمانخورزند ثقة‌الملک خود طمعکاریست و از روزی که به خوزستان رسید بیشتر در ناصری در خانه شیخ به‌سر می‌داد رضا قلی‌خان هم یکی از دغلبازان زبردست روزگار است که در دروغگو میرو دورویی کمتر مانند او پیدا می‌شود.

دوم آنکه امیر مجاهد در آن هنگام بایستی به‌فرمان دولت از ایران بیرون رود و او که رانده دولت بود دیگران را نیز همرنگ خود می‌خواست سوم آنکه برخی از خانان بختیاری نیک می‌دانستند که اگر شیخ کوس نافرمانی بکوبد خود او را سپاه جنگجویی نیست و ناگزیر خواهد بود که از بختیاریان یاری بخواهد و برای این کار سیم و زر فراوان بخش خواهد کرد. این بود که او را به نافرمانی دلیر می‌ساختند. در آن زمان‌ها داستان شیخ خزعل‌خان و لیوه‌های او شهرت دیگری در خوزستان بلکه در سراسر ایران داشت. چهارم آنکه خود شیخ می‌دانست که دولت با آن نیرومندی روزافزون او را به‌حال خود رها نخواهد کرد و همیشه از کیفر کردارهای خود بیمناک می‌زیست و این بود که خواست آخرین کوشش را به‌کار برده بلکه راه گریزی برای خود باز کند.

ثقة‌الملک و رضاقلی‌خان که این زمان آنان نیز نافرمانی آشکار ساخته و بی‌پرده به همدستی شیخ برخاسته بودند می‌دانستند که اگر بی‌هیچ عنوان و دستاویزی به‌کار برخیزند هیچگونه امید پیشرفتی نخواهند داشت این بود که پی‌عنوان و دستاویزی گردیده سرانجام چنین نقشه کشیدند که در میان خود دسته‌ای به‌نام «کمیته قیام سعادت» برپا نمایند و به دستاویز نگهداری قانون اساسی به هواخواهی سلطان احمدشاه که در اروپاست برخیزند. این نقشه را به‌کار بستند و شیخ تلگرافی به دارالشوری و به‌نکایک سفارتخانه‌های تهران فرستاد به خلاصه آنکه «چون سردار سپه (آقای رئیس‌الوزراء) بر خلاف قانون اساسی رفتار می‌کند و حق سلطان احمدشاه را غصب کرده من به دشمنی او و کابینه‌اش برخاسته‌ام و چون علت از نظامیان متنفرند باید نظام کنونی بهم بخورد.» سپس تلگرافی هم به‌احمد شاه کرده ازو خواستار شد که به خوزستان بیاید نیز کسی را با پول گرانی به نجف فرستاد که بلکه علما را با خود همدست گرداند.

همچنان فرستادگانی به نزد خانان بختیاری و لر و قشقایی فرستاد. تنگین-

ترین کار او در این هنگام آن بود که برخی از روزنامه‌نگاران عراق را که جیره‌خوار او بودند واداشت تا مقاله‌ها به‌دشمنی آقای رئیس‌الوزراء نوشتند و بدگوییها از ایران و ایرانیان کردند بلکه ناجوانمردانه دشنام نیز دریغ نساختند.

به‌سنگ خوردن تیرهای شیخ خزعل‌خان

شیخ این تلگرافها و کسان را که به اینجا و آنجا می‌فرستاد و در گنجینه‌های خود را باز کرده زر و سیم به این و آن می‌بخشید گویا شک نداشت که سرتاسر ایران را در دشمنی با آقای رئیس‌الوزراء با خود هم‌آواز خواهد ساخت لیکن تیرهای امید او همه به‌سنگ برخورد، زیرا دارالشوری چنین پاسخ فرستاد که مجلس به‌آقای رئیس‌الوزراء هرگونه اعتماد دارد و همانا دشمنی با او دشمنی با مردم ایران است. تلگرافی نیز به همین مضمون برای مشایخ عرب و دیگر بزرگان خوزستان فرستاد آنکه علمای نجف بود چون آقا میرزا حسین نائینی و آقا میرزا ابوالحسن اصفهانی که بزرگترین مجتهد نجف می‌باشند شیخ را می‌شناختند و از سیاهکاری‌های او در زمان جنگ جهانگیر اروپا آگاهی داشتند فتوی نوشتند که هرکه بر دشمن دولت ایران برخیزد از اسلام بیرون رفته است و این فتوی در روزنامه‌ها چاپ یافت. آنکه شایع بود ایلخانی قشقایی خواهش شیخ را نپذیرفت. لران هم این زمان زبون و افسرده بودند. از بختیاریان جز کسانی که پیش از آن به‌شیخ پیوسته بودند و ما نام‌های ایشان را بردیم کسی پاسخی نفرستاد اما احمد شاه گویا از او هم پاسخی که شیخ امید داشت نرسیده.

از آن سوی چون خبر نافرمانی شیخ در روزنامه‌ها چاپ شده پراکنده گردیده از بیشتر شهرها تلگراف به دارالشوری فرستاده خواستار شدند که هر چه زودتر سزای خیرسری شیخ داده شود و این بود که دارالشوری در این باره همه گونه اختیار به آقای رئیس‌الوزراء سپرد.

پس از این تلگرافها و خبرها شیخ دانست که چه کار بی‌خردانه کرده و کدام بار سنگینی را به‌دوش برداشته ولی این زمان کار از کار گذشته و این رشته اختیار بیشتر به دست پسر او عبدالحمید و امیرمجاهد و مرتضی قلی‌خان و ثقة‌الملک افتاده بود.

به‌هرحال تنیدگی از هر سوی از عرب و سگوند و بختیاریان در اهواز گرد

برآمد و شیخ کیسه کیسه لیره بیرون می‌ریخت و چون دست به‌کار زدند در چند جا لشکرگاه پدید آوردند. یکی در زیدان چند فرسنگی بهبهان که برادر عبدالله پدر زن شیخ با هشت هزار عرب کمابیش در آنجا ایستاد. دیگری در قلعه اعلی و آن نواحی که حسینخان بهبهانی با گروهی از عرب و از مردم خود نشیمن گرفت. سومی در جایی میان رامهرمز و بهبهان که سالار ارفع بختیاری با دسته‌ای از بختیاری در آنجا نشست. نیز در هندیجان و ده ملا تفنگچیان می‌رسانیدند و امیر مجاهد که گویا فرمانده همه لشکرها بود در رامهرمز نشیمن ساخت و گاهی به خوزستان بختیاری زمینه پیدا می‌گشت.

در خود ناصری هم در آنسو چادرها زده سه هزار عرب از سواره و پیاده گرد آوردند که رجزخوانی‌کنان هر روز مشق به آنان می‌داد و از آواز موسیقی آنان بیکسته شاعران نگوتر تنگ گر می‌شدند. کسانی که به هم‌دستی شیخ گراییده به‌جای خود نشسته بودند از کسان او آزار می‌دیدند و این بود که بسیاری از آنان هم ناگزیر شده به شیخ پیوستند. از جمله انصاریان گتوند که هنوز هم تیره‌ای در شوشتر و پیرامون آن نشیمن دارند یعنی خود آزاری کرده پیش شیخ نرفتند ولی سپس ناگزیر شده به دیگران پیوستند.

شگفت است که شیخ خزعل که از یکسوی کیسه کیسه لیره به بختیاریان و دیگران می‌بخشید و آن اسراف گزافها را می‌نمود از این سوی برای فرستادن سپاه تورخانه به رامهرمز و دیگر جاها دست ستمگری به مردم بیچاره باز کرده همگی اتومبیل‌ها را چه در اهواز و چه در محمره ضبط کرده رانندگان را هم با زور سلاق و نه تنها به کار وامی‌داشت و با این همه مزد و کرایه به آنان نمی‌پرداخت به‌جای خود که هر اتومبیلی که در نیمه راه می‌شکست خرج درست کردن آن را نیز به گردن راننده می‌انداخت.

در این گیرودار پیش از همه پسر او شیخ عبدالحمید که حکمران ناصری بود دست ستم باز کرده و آزار از مردم دریغ نمی‌داشت چنانکه چند کسی را به گناه اینکه پیش از آن شورش به شوشتر آمده و در عدلیه از دست کسان او تظلم کرده بود به‌تنگ بسته چوب زد. نیز میرزا عبدالحسین دهدشتی را که یکی از بازرگانان و آزادیخواهان ناصری بود چند بار در میدان حکومت چوب زده به زندان انداخت که تا پایان جنگ و شورش همچنان در زندان می‌زیست.

لشکرکشی دولت و زبونی شیخ خزعل‌خان

این خیره‌سری‌های شیخ خزعل دلیل خداگیری او و خود برای آن بودکه‌سزای کردارهای چندین ساله خود را دریابد. زیرا پس از رسیدن تلگراف به تهران بود که آقای رئیس‌الوزراء فیروزی بیچاره گار برخاسته فرمان دادند سپاهی از شیراز به‌بهبهان روانه شود هم لشکر دیگری از اسپهان از راه بختیاری و سومی از بروجرد از راه خرم‌آباد و کیالان به خوزستان بشتابند نیز سپاهی را از آذربایجان روانه نمودند که از راه کرمانشاهان و پشتکوه آهنگ آنجا نمایند. گذشته از اینها توپخانه را از تهران به سوی خرم‌آباد فرستادند. گویا روی هم رفته بیست و دوهزار سپاه به‌راه انداختند با آنکه نیمی این اندازه بسیار بسنده بود و برخی لشکرها از نیمه راه بازگشتند.

نخستین جنگی که روی داد در کیکاوس دو فرسنگ و نیمی به بهبهان با تفنگچیان حسینخان بهبهانی بود. حسینخان در نواحی ... در فلکت شش فرسنگی بهبهان نشیمن داشت و چون دختر او زن یکی از پسران شیخ بود این هنگام خاموش ننشسته به‌یاری خویشاوندان خود برخاست و ملاعبدالسید یکی از کسان شیخ و پسر امیرمجاهد بریک با دسته‌ای از تفنگچی پیش او بودند. در نیمه‌های ربیع‌الاول که هنوز دولت می‌خواست سپاه به خوزستان روانه نماید حسینخان دسته‌ای از تفنگچیان خود را به کیکاوس فرستاده دسته چریکی را که سپاهیان دولت در آنجا پاسبان گذارده بودند بیرون راندند و خود ایشان سنگر بسته استوار نشستند. فرمانده بهبهان یک گروهان سپاهی با یک توپ بر سر آنان فرستاده و در جنگی که روی داد بهبهانیان شکست یافتند و سی تن از ایشان کشته شده و بیست و یک تن دستگیر گردیدند و سپاهی باز به کیکاوس دست یافتند.

در آغازهای ربیع‌الثانی سپاهیان شیراز دسته دسته به‌بهبهان رسیده به نواحی زیدان رفته در این سوی رود هندیان لشکرگاه برساختند و اردوی اعراب در آن سوی رود بود. و چون پس از چند روز فرمانده سپاهیان رسید جنگ در میانه درگرفت. این شگفت که سپاهیان با سوار چریکی که همراه داشتند روی هم‌رفته بیش از سه هزار تن نمی‌بودند ولی اعراب نزدیک به هشت هزار تن بودند با این همه جنگ بیش از یک ساعت نکشید اعراب شکست خورده پراکنده شدند و هرکسی که جان به‌در برد یکسره راه خانه خویش می‌گرفت. الیومی هم از آنان

کشته گردید. بلکه به گفته برخی روزنامه‌ها که گزافه‌آمیز است شماره کشتگان تا پانصد تن می‌رسید، یکی از این کشتگان برادر میرعبدالله بود که فرماندهی اعراب را داشت.

سپاهیان دولتی پس از این فیروزی جایگاه خود را در زیدان استوار گردانیده سپس حمله به منجگان و دیه ملا برده با اندک زد و خوردی آن دوجا را به‌دست آوردند.

چند روزی پس از جنگ زیدان در سیزدهم ربیع‌الثانی فرمانده سپاهیان بهبهان با توپخانه با آهنگ جنگ سالار ارفع به‌جایزان رفت و شگفت بود که آن دسته تفنگی بیرزد و خورد روی به گریز آورده پراکنده شدند زیرا بیشتر آنان از سوداگران بازار و زرگران بیابان بودند و هرگز جنگ ندیده بودند.

چون خبر این شکست‌ها پیاپی در خوزستان پراکنده گردید دوست ودشمن انجام کار شیخ و همدستان او را دریافتند و خود شیخ سخت درمانده به‌ویژه که از سوی دیگر لشگرهای راه اصفهان و خرم‌آباد نیز نزدیک می‌شدند و خبرایشان به‌همه‌جا پراکنده شده بود با آنکه هنوز آنان نرسیده شیرازه کار ایشان از هم گسیخته و سرانجام ناگزیر شده بودند که از بختیاریان و از روستاییان پیرامون شوشتر یاوری تفنگچی بگیرند پیش امیر مجاهد در رامهرمز بفرستند.

از سوی دیگر اعراب خوزستان که سالیان دراز ستم شیخ را کشیده و آن‌همه گزندها از او دیده بودند این زمان که زبونی شیخ را دریافتند به‌کینه‌جویی برخاستند و این بود که تا می‌توانستند سواره و تفنگچی نمی‌دادند. بلکه بنی طرف که می‌توان گفت دلیرترین اعراب خوزستان می‌باشند ناگهان به دشمنی شیخ برخاستند و کسان او را از میان خود بیرون راندند. هم قصر حمیدیه را که از آن شیخ و در آن نزدیکی‌ها بود آتش زدند. شیخ برای آرام ساختن ایشان شیخ عاصی شیخ ایشان را که سال‌ها بود در زندان می‌داشت این زمان آزاد ساخته و خلعت شیخی پوشانیده روانه حویزه گردانید ولی چون دوسه روز نگذشت که عاصی به مرد بنی‌طرف چنین پنداشتند که شیخ زهر به او خورانیده و این بود که بار دیگر به جنبش آمدند.

باری شیخ خزعل‌خان از هر سوی کار را واژگون می‌دید این هنگام آقای رئیس‌الوزراء از تهران به شیراز رسید و چون چند روز پیش از آن سر پرسی‌لورن وزیرمختار انگلیس به‌عنوان مرخصی به محمره آمده بود رویتر چنین خبر داد که آمدن وزیرمختار به محمره برای اینست که پای میانجیگری پیش گذارده کار

شیخ را بی‌خونریزی به‌پایان رساند. انگلیسیان از روز نخست به دستاویز میانجیگری می‌کوشیدند که دولت را از لشکرکشی به خوزستان بازدارند ولی چون به‌این اندازه بی‌پرده شد و در تهران مردم و روزنامه‌ها به‌خروش و جنب برخاستند و در دارالشوری نیز گفتگو به میان آمد انگلیسیان دیگر از دخالت باز ایستادند و شیخ به‌یکبار زبون گردیده چاره جز آن ندید که دست به دامن رئیس‌الوزراء برند و تلگرافی فرستاده زینهار و آمرزش خواست.

آقای رئیس‌الوزراء پاسخ دادند بر تو می بخشم مگر در صورت تسلیم قطعی، و فرمان دادند که شیخ به لشکرگاه دولتی رفته تسلیم شود. شیخ اگرچه پاسخ داد که جز تسلیم قطعی چاره ندارم و برجان خود زینهار می‌خواهم ولی از رفتن به اردوگاه دولتی خودداری کرد.

این بود آقای رئیس‌الوزراء از شیراز آهنگ زیدان کردند که به لشکرها فرمان حمله بدهند و از آن سوی سپاه خرم‌آباد از قیلان گذشته بحزمول رسید و شیخ را تاب ایستادگی نمانده زنان و فرزندان خود را به کشتی نشانده خود نیز سوار کشتی شده از اهواز به محمره رفته و گویا می‌خواست بکویت یا به عراق بگریزد ولی پسرش عبدالحمید هنوز در اهواز بود این هنگام از آقای رئیس‌الوزراء فرمانی به‌شیخ رسید که بار دیگر به‌ناصری برگردد و همان روز خود آقای رئیس‌الوزراء از دیه ملا آهنگ ناصری کردند.

گزارش شوشتر در زمان این شورش‌ها

در این آشوب‌ها که چگونگی حال ناصری و دیگر جاها را باز نمودیم در شوشتر گزارش‌ها رنگ دیگری داشت زیرا گذشته از آنکه در شوشتر دو سالی دسته‌ای از سپاهیان جایگاه داشت و شیخ از رهگذر آنان نگران بود از آنجا که کارکنان دولتی در شوشتر همچون ناصری و دیگر شهرها به‌کمپانی بیوسته و در هواداری دولت پایدار مانده بودند از این جهت شیخ برای این شهر نقشه دیگری کشید و آن اینکه هنوز در آغاز کار به‌سپاه گردآوردن پرداخته بود کسانی به شوشتر فرستاده بازماندگان آغاوات را که این زمان خانه‌نشین شده یا به پیشه‌ای از برزگری و سوداگری پرداخته بودند به ناصری خواست و چون ایشان به ناصری رفتند به‌هرکدام صد تومان پول و یک خلعت بخشیده به‌اندازه دلخواه خود او تفنگ و فشنگ به او داده بشوشتر بازگردانید که هر کدام در

محله خود تفنگچی گردآورده همچون زمان‌های پیش به‌کار فتنه‌انگیزی برخیزند. برخی از ایشان خورسند نبودند و از اینده کار می‌ترسیدند ولی خواه‌ناخواه ناگزیر بودند که دستور شیخ را به‌کار ببندند بویژه که معدل‌الملک نماینده دولت هم در ناصری پهلوی شیخ بود و در این هنگام به هرکس اطمینان می‌داد که از آینده بیمناک نباشند.

یکی از این آقایان که در شرارت به دیگران بیشی داشت همان سید باقر کلانتری بود که با آن همه نیکی‌ها که دولت ایران درباره او کرده و از همدوستان ارانس گردانیده بود این زمان بدترین دشمن سپاهیان و کارکنان ادارات دولتی او بود. دیگری امیرخان نامی بود و این کس است که نوکر ظهیرالملک را کشته بود و در علیه دوسیه داشت. و سومی کاظم داود بود این جوان نیک‌اندام درخوزستان شهرتی بسزا داشت و چنین می‌گفتند که کشنده حاج سید عبدالله امام جمعه او بود و این هنگام ترس بیشتر کارکنان دولتی زهکدر او بود مصا را او نه اینکه کسی را میازرد بلکه تا می‌توانست نگهداری دریغ نمی‌داشت و این کار را به پاداش اندک نوازشی که از من دیده بود می‌کرد.

باری چون اینان به شوشتر درآمدند هریکی در محله خود تفنگچی گرد آورده درهای دیوانخانه‌های کهن را باز نمودند و کم‌کم به‌ادارات پیچیدگی نمودند.

نوبسته با نویسنت و پنجاه تن سپاهی که در دژ بودند پس از رفتن سرهنگ بادرخان که ریاست ایشان به‌رضاقلی‌خان داده شد این مرد دلکار همیشه درناصری نزد خزعل می‌زیست و هرگز به سپاهیان نمی‌پرداخت تنها کاری که ازو سر زد این بود که سلطان حسین اما نامی را که جوان غیرتمند و کاردانی و در نمودن رئیس سرپرست سپاهیان بود به دستاویز اینکه دستوری به او خواهد داد به‌تلگراف به‌ناصری خواست وچون اوبه‌اینجا رسید دستگیر کرده به‌زندان فیلیه فرستادند.

مقصود از این کار آن بود که سپاهیان مانعی نداشته آنان نیز به سرکشان بپیوندند. ولی سپاهیان از این کار پی به راز درون رضاقلی‌خان برده دیگر او را به‌ریاست نشناختند و چون رئیس دیگری نداشتند این زمان هم دسترس به تهران یا دیگر جاها نبود که دستوری بخواهند این بود که دکتر سیداحمدخان را که رتبه سلطانی داشت به‌ریاست بپذیرفتند و تا دیرزمانی که راه میانه شهر و دژ باز بود من نیز در کارهای آنان دخالت می‌نمودم و چون بیم آن می‌رفت که مردم اوباش نیرو یافته و دژ را گرد فرو گیرند و در اندک زمانی پول و آرد و دیگر ذخیره‌ها به‌اندازه چند ماهه برای آنان تهیه نمودیم.

در این میان آقایان به‌سختگیری آغاز کرده از آمد و شد سپاهیان به شهر جلوگیری کردند و یک روز که یکی از سپاهیان به شهر آمده بود او را دنبال نمودند و او برای نگهداری خود شلیک کرد و کسی از شوشتریان کشته گردید این بود که راه میانه شهر و دژ بسته گردیده سپاهیان به محاصره افتادند.

اما اداره‌های دیگر رئیس نظمیه از اینکه همچون دیگران به شیخ خزعل‌خان نپیوسته پشیمان بود و چنین خواب دیده بود که کسی او را به رفتن نزد شیخ راهنمائی می‌کند و می‌خواست به‌دستاویز این خواب به‌ناصری شتافته همچون دیگران به شیخ بپیوندد و این بود که شبانه اداره را بی‌سرپرست گذارده روانه ناصری گردید ولی درمیانه راه گرفتارش کرده به‌زندان فیلیه فرستادند و به‌مقصودی که داشت دست نیافت.

پس از رفتن او شبی سرکشان به اداره ریختند و آنجا را تاراج نمودند. رئیس امنیه را که می‌خواستند بگیرند شبانه گریخته به‌دز سلال نزدسپاهیان رفت.

رئیس تلگراف از هواخواهان شیخ خزعل و برای پایین دیگران به‌شوشتر فرستاده شده بود و از بسکه نومیدی از دولت و چیرگی او داشت همه پول‌های اداره را برداشته و خرج کرده که سپس کارش به‌دیوان جنائی طهران کشیده به زندان فرستاده شد.

علیه و مالیه اگرچه دچار هجوم و تاراج نشدند ولی هرگونه ترس رواداشتند به‌ویژه من که نگارنده این نامه هستم چون دانسته شد که شیخ عبدالحمید پسر شیخ خزعل‌خان سه تن را برای آن روانه شوشتر کرده که به‌هنگام فرصتی گزند بمن برسانند و یکی از آن سه تن شبی در حال مستی این راز را بیرون داده بود از این جهت بیم من بیشتر از دیگران بود ولی چون امیدگاهی جز خدا نداشتیم همه ناگزیر بودیم که روز گذارده نگران پیش‌آمدها باشیم.

کوتاه سخن: آن ایمنی که کارکنان دولت در ناصری و دیگر جاها داشتند ما در شوشتر از آن بی‌بهره بوده و روز با بیم و سختی بسر می‌دادیم پس اززمانی که رشته کارها به‌دست آقایان بود شیخ خزعل علی‌محمد نامی را از نوشمالان بختیاری به حکومت شوشتر فرستاد و او دسته‌ای از بختیاریان را همراه خود آورد و بدینسان کار فتنه‌جویی بالا گرفت...

شب‌ها همه به شلیک پرداخته خواب و آسایش را از مردم می‌ربودند روزها را نیز بگیر و ببند برخاسته تا می‌توانستند آزار از بینوایان دریغ نمی‌ساختند.

در آن گرمای سخت تابستان شب‌ها از خواب پشت بام بی‌بهره بودیم و مثل پاره شب‌ها را ناگزیر بودیم که جامه دگرگونه کرده از خانه بیرون رفته شب را در جای دیگری بسر بدهیم دو ماه بیشتر بدینسان گذشت و سرکشان روز به روز بر دلیری و نیرومندی می‌افزودند کسانی که شوشتر و چگونگی رفتار این بدنهادان را ندیده‌اند نخواهند دانست که چه آزارها بر مردم می‌شد و چه سختی‌ها بر ما روی می‌داد این را یکی برای من نقل کرد که به‌عنوان نمونه از رفتار سرکشان در اینجا می‌نگاریم: سیدی از خاندان امام جمعه بامداد به‌صدای در از خواب بیدار می‌شود و رخت بر تن کرده دم در آمده باز می‌کند به‌یک‌باره ناگاه چند کس تفنگ بر دوش بر سر او ریخته یکی دست‌هایش را می‌گیرد و دیگری دست به جیب‌هایش برده به تهی‌کردن آن‌ها می‌کوشد سومی به بغل‌هایش می‌پردازد. چهارمی با مشت بر سر و رویش می‌زند.

در این میان که آن بیچاره لابه نموده و پیاپی می‌پرسیده «آخر چه شده؟ آیا چه گناهی من کرده‌ام؟» و کسی پاسخ نمی‌داده چون از کار خود فراغت می‌یابند یکی از ایشان پاسخ آن پرسش را داده می‌گوید: «پدر سوخته! خان تو را محبوس دانسته می‌شود حاکم شوشتر او را خواسته است!»

در آغازهای جمادی‌الاولی بود که سرکشان برای حمله بر دز سلاسل و جنگ با سپاهیان آنجا آماده گردیده و در پشت بام‌ها سنگرها می‌بستند و روز سه‌شنبه پنجم آن ماه ناگهان بامداد زد و خورد درگرفته سرکشان از هر سوی از پشت‌بام‌ها شلیک می‌کردند و سپاهیان با شصت تیر دفاع می‌نمودند و جنگ سختی در کار بود شماره تفنگچیان شهر بیش از هزار تن و چندین برابر سپاهیان دز بود ولی چون یک روز پیش از آن لشکر خرم‌آباد به‌دزفول رسیده و شیخ موسی گماشته شیخ از آنجا گریخته بود این خبر به سپاهیان رسیده با پشت گرمی دلیرانه دفاع می‌نمودند بلکه به‌دفاع بسنده نکرده یک دسته سواره را از دز بیرون فرستاده از راه جنوب شهر به‌سنگر سرکشان در امامزاده عبدالله حمله آوردند و تفنگچیان آنجا را پراکنده ساختند.

کوتاه سخن جنگ بیش از سه ساعت نکشیده سرکشان شکست خوردند و تفنگچیان پراکنده شده هر یکی به جایی رفتند یا در شهر نهان گردیدند یکی از نتیجه‌های این شکست آن بود که برخی سردستگان ایشان دیروز خبر رسیدن سپاهیان دولتی را به دزفول شنیده و شبانه از شهر گریخته بودند باری در اندک زمان شهر از تفنگچیان تهی گردیده آرامش روی داد و چون سپاهیان از دز بیرون

نمی‌آمدند ناگزیر اختیار شهر به‌دست ما افتاد و از سردستگان اوباش کسانی که در شهر مانده بودند گرفتار شدند.

فردای آن روز فوجی از سپاهیان دزفول که خبر این جنگ را شنیده به‌شتاب راه گرفته بودند به‌شوشتر درآمدند و فرمانده ایشان سرهنگ محمد علی‌خان بلوچ بود. به نام آن فیروزمندی و این درآمدن سپاهیان جشن‌هایی نخست در دز سلاسل و سپس در اداره عدلیه گرفته شد و مردم نیز چراغانی‌ها کردند.

پایان داستان

آقای رئیس‌الوزراء روز جمعه آخر ربیع‌الثانی از سفر دیلم به میدان جنگ زیدان رسیده پس از یک هفته درنگ در آنجا چون شیخ تسلیم مطلق خود را تلگراف کرده بود از آنجا آهنگ ناصری کرده روز نهم جمادی‌الاولی به‌این شهر رسیدند. این شگفت که این هنگام ناصری پر از تفنگچیان اعراب بود و از آن سوی هنوز در رامهرمز جنگ در میانه می‌رفت با این حال آقای رئیس‌الوزراء که جز از چند کسی از وزراء و چندتن سپاهی همراه نداشتند به‌ناصری در آمد و خود قضیه سخت شگفتی می‌نمود.

شیخ خزعل که گفتیم به محمره گریخته بود همان روز یا فردای آن به‌ناصری بازگشته با پشیمانی و شرمساری نزد آقای رئیس‌الوزراء آمده چنانکه می‌گفتند با این شعر پشیمانی خود را آشکار و پوزش و آمرزش می‌خواهد.

من بد کنم و تو بد مکافات دهی   پس فرق میان من و تو چیست بگو

آقای رئیس‌الوزراء با همراهان سه روز در ناصری بودند و در همان روزها سپاهیان رامهرمز را نیز شکست آورده جنگ را به پایان رسانیدند روز یازدهم از آنجا آهنگ شوشتر فرمودند روز دوازدهم در این شهر اعلان عفو عمومی از همه شورشیان داده و سپس از آنجا روانه مسجد سلیمان شدند و از آنجا بار دیگر به ناصری رسیده و از آنجا به دزفول رفته و بازگشته آهنگ محمره فرمودند و از آنجا از راه عراق به‌تهران بازگشتند و در این سفرها شیخ عبدالکریم پسر شیخ را همراه داشتند. اما خود شیخ و پسران دیگر او این زمان در خوزستان بودند و در فیلیه نشیمن داشتند و گاهی پسرانش به ناصری آمد و شد می‌کردند و هنوز پایان کار دانسته نبود تا در ماه شوال همان سال شیخ را با پسرش

عبدالحمید در محمره دستگیر کرده از راه خرم‌آباد روانه تهران ساختند بدینسان سرگذشت ناخرمائی به‌پایان رسید مانیز سخن خود را در اینجا به‌پایان می‌رسانیم.(۱)

۱ـ تاریخ پانصد ساله خوزستان، احمد کسروی، صفحات ۲۲۰ـ۲۱۸

عقیدهٔ حسین مکی دربارهٔ ماجرای شیخ خزعل

مانورهای سیاسی دولت انگلستان

چنانکه قبلاً گفته شد انگلیس‌ها در قضیهٔ قیام سعادت دو سال امر خود را طرفدار شیخ خزعل معرفی کرده و برای اینکه او را کاملاً مطمئن و در عین حال خام نگهداشته باشند دائماً مراسلات و تلگرافات و پیغام‌های مختلفی بوسیلهٔ قنسول انگلیس مقیم اهواز و یا قنسول انگلیس مقیم بوشهر و یا از طرف سفارت انگلیس مقیم تهران با شیخ خزعل ارتباط داشته و او را در عمل خود تشجیع می‌نمودند، که چگونگی این مراسلات و پیغام‌ها ضمن کتاب سفرنامه آمده است. موضوع جالب توجه این است که این پیغام‌ها و مکاتبات با اینکه خیلی محرمانه در جریان بوده معهذا بوسیلهٔ عمال مخفی خود طوری مبادله می‌نمودند که بدست ادارهٔ جاسوسی دولت شوروی می‌افتاد یعنی به‌عنوان اینکه اشخاصی که اطراف خزعل هستند نظر به‌علاقه‌ای که به‌ایران و عدم تجزیهٔ خوزستان داشته‌اند این مراسلات و چگونگی پیغام‌ها را ربوده و چون ظاهراً ارتباط دائمی بین مامورین دولتی اهواز با طهران قطع بوده به‌عنوان اینکه اگر می‌خواستند ارتباط بگیرند اصل آن‌ها کشف می‌شد بیشتر این تلگرافات و اسناد را به ادارهٔ جنرال‌قنسولگری شوروی در اهواز برده که از آن طریق به‌سفارت شوروی و از آنجا به دست سردار سپه بیفتد مقصود این است این موضوع یکی از شاهکارهای مانور قیام سعادت است که انگلیس‌ها نهایت درجه از آن استفاده کردند و همچنین بازی‌های سیاسی تقریباً با تحصیل وسائل انقراض قاجاریه و تشکیل سلسلهٔ پهلوی را داده است.

دیگران هم که روی تاریخ ایران مطالبی نوشته‌اند و به قیام سعادت برخورد نموده‌اند کم و بیش به این حقیقت اقرار کرده‌اند که از جمله (ورنسنت شین)

مؤلف کتاب (ایران جدید) می‌باشد که کتابش در سال ۱۹۲۷ در نیویورک به‌چاپ رسیده است؛ مؤلف مزبور از صفحهٔ ٤٦ تا صفحهٔ ٥٣ کتاب خود راجع به قیام سعادت مطالبی نوشته که مرحله در صفحهٔ ٤٨ چنین متذکر شده است:

«تا چه اندازه انگلیس‌ها از شیخ خزعل تشویق کرده باشند که بر علیه سردار سپه قیام نماید قابل بحث و تردید است.» و در صفحهٔ ۱٦۲ می‌نویسد: «هیچ عملی در تاریخ دیپلوماسی انگلیس برای یک نفر انگلوفوب (ضدانگلیسی) موضوع بهتری از مسئله روابط امپراطوری انگلستان با ایران نمی‌باشد. تقریباً هر عملی که دولت انگلیس از آغاز قرن نوزده نسبت به ایران کرده است می‌شود این‌طور تعبیر کرد که در نتیجهٔ نقشهٔ تجاوزکارانهٔ استحصال بوده است. این مسئله مخصوصاً در این قرن حاضر صدق می‌کند زیرا پیشرفت نفوذ انگلیس در ایران بـا اوقات چنین به نظر می‌رسد که ضربه‌ای به‌استقلال آن ملت بدبخت وارد می‌نماید در چندین مورد (مانند سال ۱۹۱۹) دولت بریتانیای کبیر باعث شد دو ایالت از ایالات ایران یکی افغانستان و دیگری نصف بلوچستان از ایران مجزی شود. همین که بر منابع معدنی ایران در جنوب غرب دست یافت چیزی نمانده بود که تمام مملکت را نیز ببلعد ....»

خلاصه اینست که خارجی‌ها هم نسبت به ماهیت قیام سعادت و پشتیبانی انگلیس‌ها از طرف خزعل با نظر شک و تردید نگریسته‌اند. (۱)

۱. تاریخ بیست ساله ایران، جلد سوم، صفحات ۲۹۸ـ۲۹۹.

عقیدهٔ ایوانف مورخ معاصر شوروی دربارهٔ شیخ خزعل

رضاخان پس از اشغال پست رئیس‌الوزرائی، احمدشاه را وادار کرد دوباره به‌خارج مسافرت نماید. احمد شاه، هنگام مسافرت به خارج برادر خود را به‌مقام نایب‌السلطنه منصوب کرد و رضاخان او را موظف ساخت که در امور دولتی دخالت نکند. در آن زمان عملا حکومت دیگر در دست قاجارها نبود و سلسلهٔ قاجاریه منقرض گشته بود. رضاخان همهٔ قدرت‌ها را در دست خود متمرکز ساخته بود.

رضاخان ضمن کوشش برای کنار گذاشتن قاجارها از سلطنت، از جنبشی که به خاطر انقراض سلطنت و استقرار رژیم جمهوری در ایران مبارزه می‌کرد پشتیبانی می‌نمود. رضاخان در مراحل اولیه سعی می‌کرد که از نقشه استقرار جمهوری در ایران استفاده نماید و به این طریق سلسله قاجاریه را منقرض ساخته و مانند کمال آتاتورک رئیس‌جمهور شود. پس از آنکه معلوم شد احمد شاه با شیخ خزعل ارتباط دارد فعالیت‌های جمهوری‌خواهی افزایش یافت. در آن زمان شیخ خزعل اتحادیهٔ عشایر جنوب را تشکیل داده بود که عشایر عرب را بـا بختیاری‌ها متحد می‌ساخت و خود شیخ خزعل آن را رهبری می‌کرد. این اتحادیه در ماه آوریل سال ۱۹۲۲ با کمک و شرکت ویلیه که کنسول انگلیس در اهواز بود و بر اثر تحریک انگلیس‌ها که سعی داشتند حکومت مرکزی تهران را تحت فشار قرار دهند، در خوزستان تشکیل گردید. این اتحادیه به تبلیغات تحریک‌آمیز تشکیل عربستان آزاده در جنوب ایران دست می‌زد. انگلیس‌ها در صدد آن بودند که به کمک این اتحادیه نواحی جنوب غربی ایران را که نواحی نفت‌خیزی بود به تسلط کامل خود درآورند.

روحانیون و فئودال‌های آریستوکرات که مواضع آنها در ایران بسیار قابل توجه بود به مخالفت با تبلیغ جمهوری پرداختند. مدرس، روحانی صاحب نفوذ و شخصیت ارتجاعی معروف، در رأس مخالفین جمهوری قرار داشت و آنها را رهبری می‌کرد. در همان زمان تبلیغات وسیعی به‌نفع جمهوری در میان توده‌های مردم جریان داشت که البته جدا از حساب رضاخان بود. ولی سرانجام، ترس از رشد و گسترش جنبش انقلابی و دموکراتیک و خطر اختلاف و مقابله جدی با روحانیون و همه طرفداران سلطنت، رضاخان را به راه نزدیکی با طرفداران سلطنت و روحانیون کشانید و او به این سمت غلطید.

در اواسط ماه مارس بین رضاخان و نمایندگان فئودال‌های اشرافی که با رضاخان ملاقات کردند و آمادگی خود را برای پشتیبانی از حکومت وی اعلام داشتند توافق حاصل شد. پس از آن رضاخان به‌شهر قم که مرکز روحانیت محسوب می‌شد رفت و در آنجا با مراجع روحانیت مذاکره نمود و به توافق رسید. رضاخان پس از مراجعت از قم در تاریخ ۲۱ مارس سال ۱۹۲٤ اعلامیه‌ای به‌عنوان رئیس‌الوزراء خطاب به مردم منتشر ساخت که در آن از عموم درخواست می‌شد که: «فکر جمهوری را از سر بدر کنند و تمام هم و کوشش خود را صرف تحکیم حکومت از طریق اصلاحات نمایند و از مخالفت دست بردارند و از هدف‌های مقدس تحکیم ایمان، استقلال، حکومت ودولت ملی پشتیبانی نمایند.» وی همچنین اعلام کرد که دولت وی همیشه کوشش کرده است تا دین اسلام شکوفان باشد و روحانیت حفظ گردد. پس از این فشار و پیگرد علیه طرفداران صدیق جمهوری آغاز شد.

در سال ۱۹۲٤، شیخ خزعل علیه رضاخان دست به شورش زد و رضاخان را رسماً غاصب نامید. شیخ خزعل با احمدشاه و نیز با خان‌های بختیاری وبعضی از خان‌های لرستان ارتباط داشت و فعالیت‌هایش هم در جهت طرفداری از شاه قاجار بود. رضاخان واحدهای بزرگی از ارتش خود را که در شهرهای جنوب غربی ایران متمرکز بودند و بسیاری از خان‌های آن نواحی را تابع رضاخان ساخته بودند، به جنگ شیخ خزعل اعزام داشت. **مجلس، شیخ خزعل و طرفدارانش را خائن اعلام کرد.** سرانجام، در نتیجه میانجیگری انگلیسی‌ها که در آن زمان درباره بعضی از مسائل مهم و از جمله توسعه فعالیت انگلستان در ایران و بخصوص توسعه فعالیت کمپانی نفت انگلیس و ایران با رضاخان به توافق‌هائی رسیده بودند، در ماه دسامبر سال ۱۹۲٤، شیخ خزعل تسلیم رضاخان شد و او را به

تهران اعزام داشتند. ارتش رضاخان سراسر خوزستان را اشغال نمود. انگلیسی‌ها شیخ خزعل را برای حفظ مبارزه‌ای که آینده آن معلوم نبود تحت فشار قرار دادند و همزمان با آن کوشش می‌کردند تا رضاخان را که از پشتیبانی نیروهای ملی نیز برخوردار بود به طرف خود جلب نمایند.

قشون رضاخانی در اوایل سال ۱۹۲۵ قیام مجدد کردها به رهبری اسمعیل سمیتقو را که در اواخر سال ۱۹۲٤ در نواحی غربی دریاچه ارومیه (رضائیه) شعله‌ور گردیده بود، سرکوب کرد. پس از آن قبایل ترکمن خراسان که آنها نیز علیه رضاخان قیام کرده بودند مطیع شدند. پس از سرکوبی شیخ خزعل و اسمعیل سمیتقو، رضاخان از مجلس خواست که از ماجراها پشتیبانی نکند و پست فرماندهی کل قوا و اختیارات کامل بوی اعطا نماید. مجلس در زیر فشار فرماندهان لشکرهای نظامی که تهران را به اشغال تهدید می‌کردند، بر خلاف ماده پنجاهم قانون مشروطیت ایران که فرماندهی کل قوا را مستقلاً بعهده شاه واگذار می‌نماید، فرماندهی کل قوای نظامی و پلیس را به رضاخان واگذار نمود. در تاریخ ۱٤ فوریه، رضاخان رسماً به این سمت برگزیده شد، بر قرار مجلس قید شده بودکه «هیچ مقامی نمی‌تواند رضاخان را بدون تصویب مجلس از پست فرماندهی کل قوا معزول کند.» مجلس با این تصمیم خود حاکمیت روزافزون رضاخان را به رسمیت شناخت و به آن اعتبار قانونی داد.

پس از این امر رضاخان خود را برای منقرض‌کردن حکومت خاندان قاجاریه و بدست‌آوردن تاج و تخت آماده ساخت. حزب رضاخانی «تجدد» به منظور گمراهی و آشفتگی افکار اجتماعی در اوائل سال ۱۹۲۵، اجرای اصلاحات را نوید داد. در زمانی که کمبود خواربار و گرسنگی در کشور بیداد می‌کرد، حزب مزبور مسایل زیرین را در برنامه خود گنجانید: جلوگیری از احتکار کالاهای ضروری و خواربار، تقسیم زمین‌های دولتی میان دهقانان، تدوین قوانینی که مناسبات میان دهقانان و مالکان، کارگران و کارفرمایان را منظم و مرتب نماید، اجرای هشت ساعت کار در روز، برابری همه در برابر قانون، احترام به آزادی‌های فردی یعنی آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی احزاب، آزادی اعتصاب، انجام انتخابات آزاد و غیره. بطوری که روزنامه «ایران» در تاریخ ۲۲ ژانویه سال ۱۹۲۵ می‌نوشت حزب «تجدد» تقاضا می‌کند که مجلس مؤسسان به‌منظور تجدید نظر در قانون مشروطیت و در واقع به‌خاطر سرنگون ساختن خاندان قاجار تشکیل گردد.

همزمان با اعلام این وعده و وعیدها فشار علیه جنبش دموکراتیک شدت

یافت. در تابستان و پائیز سال ۱۹۲۵ طبق صورتی که قبلا فراهم شده بود، بیش از ۸۰۰ نفر از اعضای اتحادیه‌های کارگری و اعضای حزب کمونیست ایران و سایر شرکت‌کنندگان در جنبش دموکراتیک را دستگیر و زندانی کردند. حزب کمونیست که تا آن زمان هم فعالیت نیمه پنهانی داشت مجبور شد که تشکیلات خود را مخفی سازد و به فعالیت زیرزمینی بپردازد.(۱)

۱- تاریخ نوین ایران، ایوانف، ص ۶۴-۶۶، چاپ مسکو.

۸

نظر دکتر میلسپو در باره شیخ خزعل

در تابستان ۱۹۲٤ حوادث سیاسی بسیار مهمی در جنوب غربی ایران به وقوع پیوست. متعاقب سفر رئیس‌الوزراء به خرم‌آباد، در تاریخ ٦ اوت عملیات قشون برای سرکوبی قبایل لرستان با موفقیت انجام شد، ولی در جنوب ایران شیخ خزعل(۱) همان کسی که سال گذشته ما با او درباره مالیاتهایش به توافق رسیده بودیم علم طغیان برافراشت و در عرض چند هفته یک شورش واقعی‌برضد دولت مرکزی به راه انداخت. روش او و اجرای برنامه‌هایش تائید می‌نمود که مسلما قصد ایجاد حکومت خودمختار و یا تدارک بساط نیمه‌سلطنتی در ایالت تحت فرمان خود را دارد که این موضوع مخفیا خطری جدی برای حکومت مرکزی و وحدت ایران به‌شمار می‌آمد.

برای آشنایی با این واقعه بهتر است که چگونگی آن را از روی مدارک موجود بازگو نمائیم.

تلگرام زیر از طرف مجلس در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۲٤ به شیوخ خوزستان مخابره شد که در جراید تهران نیز منتشر گردید:(۲)

آقایان مشایخ محترم خوزستان:

نظر به‌اینکه شما همیشه خدمتگزار مملکت و مطیع اوامر دولت مرکزی

۱- به القاب «شیخ محمره»، «شیخ خوزستان» و «سردار اقدس» نیز معروف است.

۲- اصل تلگراف به زبان عربی است و ترجمه فارسی آن عینا از صفحه ۶۶ کتاب یادداشتهای اعلیحضرت رضاشاه کبیر چاپ ۱۳۴۰ ستاد ارتش پس از مطابقت با متن انگلیسی کتاب حاضر نقل گردید ــ کلمات داخل پانویس از مترجم است ــ م.

قانونی بوده‌اند و حق اینست چنین اشخاص صدیق را همواره از حقایق امور مطلع نموده تا مبادا خدای نکرده بر خلاف مشیت ورضای خود فقط به‌واسطه سوء تفاهماتی مشتبه گردیده، مرتکب اعمالی‌شوند که [عملی] با سیاسیه حق‌گزاری آنان باشد، لهذا لازم می‌دانیم بدین وسیله [به] شما اعلان نمائیم، دولت حاضر که به ریاست حضرت سردار سپه تشکیل گردیده است طرف اعتماد کامل مجلس شورای ملی است و چون هر دولتی که طرف اعتماد مجلس شورای ملی باشد باید به همین نظر از طرف مردم تلقی گردد، لهذا هرکس به هر عنوانی برخلاف دولت مرکزی قیام و اقدامی کند مجلس شورای ملی او را مقصر خواهد شناخت [و] بدیهی است ما متوجه‌بودن به مقتضای جملهٔ نوی، اهمیت آن را به‌اشخاص لازم خاطرنشان خواهد [خواهید] کرد.

رئیس مجلس شورای ملی
مؤتمن‌الملک

از جانب گروههای مختلف سیاسی و مذهبی ایالات کشور نیز تلگرافهایی حاکی از طرفداری از حکومت مرکزی و اظهار تنفر از اعمال شیخ خزعل به دولت مخابره گردید.

در همین موقع به‌دنبال انتشار شایعاتی درباره ناآرامی قبایل بختیاری، امیر اقتدار وزیر داخله و سردار اسعد وزیر پست و تلگراف به‌همراه سه تن از رؤسای بختیاری در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۲٤ به‌سوی اصفهان حرکت کردند. و به دنبال آن اخباری دایر به طغیان والی پشتکوه(۲) که یکی از حامیهای مستقل به حساب می‌آمد نیز واصل شد.

به‌دستور قشون تمام وسایل حمل و نقل موجود در مغرب ایران مصادره و برای انتقال نیروها به خوزستان در اختیار قوای نظامی قرار گرفت، و بدین‌ترتیب در اوج قوا نیرویی متشکل از ۲۲ هزار نفر توانستند به جبههٔ خوزستان رسیده و مستقر شوند.

به دستور قشون تمام وسایل حمل و نقل موجود در مغرب ایران مصادره و

۲ـ معروف به «ابوقدار» [illegible]

برای انتقال نیروها به خوزستان در اختیار قوای نظامی قرار گرفت، و بدین ـ ترتیب در اوج توان نیرویی متشکل از ۲۲ هزار نفر توانستند به جبههٔ خوزستان رسیده و مستقر شوند.

روز ۵ نوامبر ۱۹۲٤ رئیس‌الوزراء در حالیکه به‌وسیله عده‌ای از افسران قشون و شخصیتهای غیرنظامی همراهی می‌شد با چهار زرهپوش به‌اصفهان حرکت کردند، و روز بعد مجلهٔ قشون در این باره اطلاعیهٔ زیر را از قول سردار سپه منتشر نمود:

... علی‌رغم تمام نصایح و هشدارهایی که دربارهٔ عواقب خانمان‌برانداز یک جنگ داخلی در شرایط فعلی مملکت به خزعل نمودم، او اعتنایی نکرد، از اطاعت دست برداشت و از تسلیم و متابعت از حکومت مرکزی سر باز زد. از این جهت به دستور من تمام امکانات موجود برای تجهیز قوای نظامی فراهم گردید تا این آخرین مانع رشد و ترقی و تمامیت مملکت نابود شود. خودم نیز برای ترتیب وتنظیم امور در حال عزیمت به اصفهان هستم...

جراید تهران شرح فعالیتهای رئیس‌الوزراء و چگونگی تسلیم شیخ وپیروزی قشون در خوزستان را مفصلا چاپ کرده‌اند و من در اینجا تنها بذکر نطق شیخ محمدعلی تهرانی، که روز ۱۳ نوامبر در مجلس ایراد کرد و متن آن در جراید نیز انتشار یافت اکتفا می‌کنم.

«تهرانی» نطق خود را با ذکر پیشرفتهایی که در تحول نظامی ایران انجام گرفته آغاز کرد و چنین گفت:

... اول قوای تامینیه به سمت شمال رفت و امنیت آن صفحات را تامین نمود بعد شروع کرد به حرکت کردن به سمت جنوب، به‌حدود کرمان، فارس و بعد به حدود عربستان.

(بعضی از نمایندگان ـ (به‌طور همهمه) خوزستان، نه‌عربستان!)

شیخ محمدعلی تهرانی ـ تعبیر می‌کنیم به خوزستان... به‌سمت خوزستان که یکی از ایالات مهمهٔ ایران و عضو قوی ایران است وآنچه

شنیده‌ام حتی در زمان ناصرالدین شاه هم قوهٔ نظامی آنطور که باید و شاید در خوزستان برمنه بود ... بالجمله شیخ خزعل رئیس یک ایل پس از اینکه اوضاع سپاه ایران تغییر کرد و از آن صورت بی‌نظامی به صورت انتظامی درآمده و دید حکومت، حکومت مرکزی شده است، حکومت، حکومت ثابت است و حکومت، حکومت قدرت است (صحیح است)، در صدد برآمد که اساس قدرت و قوت مرکزی را منهدم کند. در صدد برآمد با سرمایهٔ فوق‌العاده که این آب وخاک پیدا کرده یک ائتلافی بین ایلات تولید کند و یک قیامی برضد حکومت مرکزی بکند و با این نظر با بعضی از ایلات شروع به‌مذاکره کرد.

از قراری که بنده شنیدم با رئیس یکی از ایلات بزرگ که ایل قشقایی است داخل مذاکره شد که اینجا تشریف دارند (اگر اینطور نیست تکذیب کنند) یعنی با آقای سردار عشایر ملقب به صولت‌الدوله... با رئیس ایل قشقائی مشغول مذاکره شد و از قراری که شنیدم گفته بود، تفنگ از من، پول از من، اثاثیه از من، فقط تومدیر کار باش. امروز لازم است ما بر ضد قوای مرکزی ایران قیام کنیم.

البته یک کسی که علاقمند به‌ایران است، علاقمند به مرکز حکومت است، کسی که علاقه دارد قدرت‌ایران زیادترشود وبه‌واسطهٔ خاطر قدرت، ایرانیها ارتقاء پیدا کنند قبول نمی‌کند. و ایشان هم مخالفت کردند.

از آن روزی که این اقدام شد شیخ خزعل شروع کرد به‌مخالفت کردن و کم‌کم تجاوز کرد و رسماً به‌مجلس شورای ملی تلگراف کرد که من بر ضد شخص سردار سپه هستم و از این جهت قیام می‌کنم ... در حالتی که اگر او خیال یاغیگری نداشت، اگر ایشان دولت اعتراضاتی داشت باید مستقیماً از مجلس شورای ملی بخواهد ـ بدون این که عرض اندام بکند، بدون اینکه بر ضد حکومت مرکزی قیام کند. مجلس در این باب یک جلسه خصوصی کرد و در آنجا مذاکراتی شد. دولت محض اینکه خونریزی واقع نشود، برای اینکه ملت ایران متصل به روی هم نکشند و بر ضد یکدیگر کار نکنند و قوای خودمان صرف خودمان نشود، از این جهت دو ماه با شیخ

داخل مذاکره شد و شیخ متقاعد نشد و رسماً امروز وارد شده است در یک عملیاتی که ملت ایران از آن عملیات متنفر است. (صحیح است).

ما در مجلس شورای ملی اطلاع داشتیم، لکن گمان می‌کردیم، بلکه یقین داشتیم که شیخ از این خودسری منصرف می‌شود به این جهت وارد در مذاکره نشدیم امروز معلوم شد که شیخ در حالتی که منفرد است، درحالتی که ایلات دشتستان تا بهبهان وحتی بختیاریها هم امروز تماماً با دولت و ملت ایران موافقت دارند تنها خزعل به واسطهٔ خاطر ثروت فوق‌العاده که از دسترنج این ملت تهیه کرده بر ضد حکومت مرکزی قیام کرده،

من به‌نام ملت و از طرف شخص خودم به خاطر اینکه نماینده هستم، و اگر آقایان هم با من همراهی دارند البته با من هم‌آواز خواهند شد. به نام ملت ایران و به نام استقلال ایران و به نام حکومت مقتدر ایران و به نام ایرانیت از شیخ اظهار تنفر می‌کنم و شیخ را مستحق مجازات می‌دانم. (تصدیق نمایندگان)... (۴)

روز ۱۵ نوامبر رئیس‌الوزراء وارد شیراز شد و متن تلگرافی را که از جانب شیخ خزعل به او واصل شده بود(۵) به تهران مخابره کرد که متن آن در جلسه ۱۸ نوامبر مجلس به وسیلهٔ ذکاءالملک به شرح زیر قرائت گردید: (۶)

آستان مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس‌الوزراء دامت‌عظمته بعضیها مدوی رامعتقد ساخته بودند که حضرت‌اشرف نسبت به‌بنده احساسات بی‌مهری و بی‌لطفی دارند، ولی بحمدالله بر این اواخر مطلع گردیدم که حقیقت حال چنین نیست واین مساله موجب‌امیدواری شد

۴ـ برای ترجمه این نطق، عیناً از صورت مذاکرات مجلس شورای ملی دوره پنجم صفحه ۲۲۰ (جلسه ۱۹ عقرب ۱۳۰۳) استفاده شد ـ م.

۵ـ قنسول انگلیس در شیراز واسطه مخابرهٔ این تلگراف از خزعل به سردار سپه بود ـ م.

۶ـ ذکاءالملک در جواب پرسش مدیره راجع به اوضاع خوزستان به قرائت متن این تلگراف پرداخت ـ م.

البته برخاطر مبارک معلوم است که آن سوء تفاهم از دسایس و انتریکهای بعضی مغرضین و مفسدین ـ غیر از بختیاریها ـ که البته نسبت به وجود مسعود حضرت اشرف عداوت داشتند و می‌خواستند فدوی را آلت اغراض شخصیه و مقاصد دنیه خود سازند ـ تقویت و قوّت یافت. ولی بالاخره از کجی و اعوجاج این مسلک مشمئز شده، اینک به عرض تأسف عمیق مبادرت نموده و از اعمال ناشایسته‌ای که از طرف این بنده نسبت به دولت علیه سر زده معذرت می‌خواهم و در آینده نیز کمافی‌السابق نهایت آمال فدوی این است [که] نسبت به دولت علیه کمال خدمتگزاری به عمل آورده و تا آخرین درجه امکان با نهایت اخلاص نیت و حسن عقیدت به اجرای اوامر مطاعه اقدام کنم.

امیدواری کامل دارم که حضرت اشرف نیز این عرض عاجزانه را بپذیرند و مثل هم فدوی را مورد اعتماد قرار داده و از دولتخواهی فدوی اطمینان خواهند داشت.

از قرار معلوم موکب سامی این روزها به جنوب تشریف‌فرما می‌شوند و اگر این مسئله صحیح است خیلی مایل هستم که به شرف ملاقات نایل شده و شخصاً به آن وجود محترم که ریاست دولت علیه را دارا هستند، تعهد خود را از اطاعت و تابعیت و خدمتگزاری و خلوص نیت در آینده [را] عرض کنم. منتظر اظهار مرحمت و تعیین محل و موعد شرفیابی هستم. (۷)

خزعل

رئیس‌الوزراء گزارش داد که در جواب تلگرام فوق، پاسخ زیر را فرستاده است:

ـ آقای سردار اقدس
تلگراف شما در بوشهر دریافت شد. معذرت و ندامت شما را می‌پذیرم به شرط تسلیم مطلق.

۷ـ ترجمه با استفاده از متن اصلی در خاطرات مجلس مورخه ۲٦ نوامبر ۱۹۲۴ ـ م.

رئیس‌الوزراء و مرعاملات کل بیرا بعد(۸)

روز ۲۳ نوامبر رئیس‌الوزراء از بوشهر تلگرافی اطلاع داد که قصد دارد به همراهی قشون به محمره [خرمشهر] عزیمت نماید و به دنبال این تصمیم روز ۲٦ نوامبر بوشهر را به‌وسیلهٔ ناوچهٔ توپدار «پهلوی» ترک کرد (۹) و دو روز بعد از جبههٔ خوزستان به تهران اطلاع داد که در جواب تلگراف تسلیم دیگری که توسط شیخ محمره شده است چنین پاسخ گفته:

... در جواب به او نوشتم که چون مشارالیه یک نفر ایرانی و من به استقلال آحاد و افراد ایرانی راضی نیستم و جز حفظ اصول مرکزیت مملکت ـ که همیشه خاطرنشان عموم کرده‌ام ـ هیچ قصد و منظوری ندارم لازم است که به مرزبان [جبهه] مقدم آمده حضوراً تأمین خود را درخواست و مراتب اطاعت و انقیاد خود را تجدید نماید ... (۱۰)

ذکاءالملک که در آن موقع کفیل ریاست وزراء بود روز ۱۲ دسامبر در اطلاعیه‌ای خاطرنشان ساخت:

... شایعاتی به صورت اعلامیه‌های تلگرافی و اخبار در جراید منتشر شده دایر به اینکه اخیراً یادداشتهایی راجع به امور خوزستان از طرف دولت بریتانیا به دولت ایران تسلیم گردیده است. برای اطلاع

۸ـ ذکاءالملک پس از قرائت تلگراف مزبور متن تلگراف جوابیه سردار سپه را نیز به دنبال آن برای وکلای مجلس قرائت نمود ـ م.
۹ـ دکتر میلسپو در اینجا اشتباه کرده چون سردار سپه از بوشهر با کشتی «مظفری» به سمت محمره عزیمت کرد. البته از ابتدا قرار بر این بود که با کشتی «پهلوی» این سفر انجام شود ولی در آن موقع کشتی پهلوی در بندر ... متوقف بود و لذا کشتی «مظفری» بجای آن گرفته شد (کشتی جنگی «مظفری» بتازگی از آلمان خریداری شده بود). سفرنامهٔ خوزستان، چاپ مرکز پژوهش دوران پهلوی، صفحهٔ ٦۲ ـ م.
۱۰ـ ترجمه با استفاده از متن اصلی مندرج در سفرنامهٔ خوزستان، چاپ مرکز پژوهش دوران پهلوی صفحهٔ ٦۰ ـ م.

عامه، وجود چنین یادداشتهایی که به کلی مغایر حق حاکمیت ایران می‌باشد تکذیب نموده و به استحضار می‌رساند که دولت ایران تمام کوشش خود را برای حفظ منافع مملکت به کار می‌برد...(۱۱)

بخاطر اجرای پیشنهاد من راجع به اطفاء عائلهٔ خزعل – در چنین موقعیت انتظاری – و برای پرداخت حقوق افراد، مجلس در جلسهٔ دوم دسامبر بلافاصله بودجهٔ وزارت جنگ را قبل از بودجهٔ کشور به تصویب رساند.
جراید روز دهم دسامبر تلگرافی را که از رئیس‌الوزراء واصل شده بود منتشر کردند:

«... ساعت ۵ بعدازظهر [جمعه ۱۳ قوس ۱۳۰۳] به ناصری [اهواز] رسیدم. پسر خزعل (سردار اجل) به اتفاق عده‌ای از شیوخ و رؤسای عشایر تا چند فرسخی شهر(۱۲) به استقبال آمده بودند. کوچه‌های شهر را آیین بسته و بیرقهای بسیار نصب کرده بودند و مردم شهر خود را برای جشن و سرور آماده می‌کردند.
خود خزعل که قصد عزیمت به محمره را داشت به علت کسالت با موتور اجباراً به ناصری [اهواز] بازگشت و امروز صبح (ششم دسامبر) [۱۴ قوس] به اتفاق مرتضی قلیخان بختیاری(۱۳) نزد من آمد و تقاضای عفو کرد که پذیرفته شد.
موقع اعزامی از لشکر غرب وارد دزفول شد و مردم بخاطر ورود

۱۱- باید توجه داشت که این تلگراف [illegible] وجود یادداشتهای اعتراضیه دولت انگلیس حاکی از اینکه [illegible] دولت ایران [illegible] از تسلیم شیخ خزعل [illegible] مشغول لشکرکشی در خوزستان است [illegible] در صفحات [illegible] و [illegible] [illegible] — م.

۱۲- در اصل تلگراف اسم [illegible] نوشته شده ـ م.

۱۳- مرتضی قلیخان بختیاری [illegible] شیخ خزعل [illegible] و در [illegible] شیخ خزعل و [illegible] به کار خود داده بودند ـ م.

قشون شهر را آیین بسته و سه روز جشن گرفتند...(۱۴)»

روز ۱۵ دسامبر [۲۳ آذر] رئیس‌الوزراء طی تلگرافی اطلاع داد که کار خوزستان را کاملاً تصفیه داده و «سرتیپ فضل‌الله‌خان»(۱۵) را به حکومت کل خوزستان منصوب و راه خرم‌آباد به خوزستان را برای حرکت قوافل دوباره افتتاح نموده و خودش روز ۱۷ دسامبر از طریق بغداد و پس از زیارت کربلا و نجف به تهران عزیمت خواهد نمود.

پس از انعقاد شیخ خزعل ما هیئتی را برای تأسیس ادارهٔ مالیه ایالتی و ترتیب وصول مستقیم مالیاتهای منطقه به خوزستان اعزام داشتیم.
پس از مدتی «والی پشتکوه»، نیز که به علت تسلیم شیخ خزعل به عراق گریخته بود اظهار اطاعت و تقاضای عفو نمود که به دستور رئیس‌الوزراء ما بلافاصله در منطقهٔ او نیز ادارهٔ مالیه و سازمانهای گمرکی تأسیس نمودیم.(۱۶)
چون بعداً شیخ خزعل کمی حالت تمرد پیدا کرده بود از طرف رئیس‌الوزراء به تهران دعوت شد و در هنگامی که من عازم آمریکا بودم(۱۷) این «شیخ سلطان» سابق در حالی با آرامش کامل و بدون ملاقات با دیگران در تهران بسر می‌برد.*

۱۴- این تلگراف در حقیقت تلخیصی از مطالب چند تلگراف است که سردار سپه در آن موقع از اهواز به تهران مخابره نمود که متن آن جدا ترجمه شد ـ م.

۱۵- سپهبد فضل‌الله زاهدی ـ م.

۱۶- با اینکه والی پشتکوه (ابوقداره) از سردار سپه امان گرفته بود ولی به علتی جرأت مراجعه به ایران را پیدا نکرد ـ م.

۱۷- اردیبهشت ۱۳۰۱.

* مأموریت آمریکائی‌ها در ایران، دکتر میلسپو، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۶، صفحات ۱۹۶ ـ ۲۰۴.

متن نامهٔ مصور نیکلسون به اولی فانت

نامنامه

آ

آبادان (عبادان) ۵۸، ۷۹، ۹۰، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۰.
آتاتورک (مصطفی کمال) ۴۷، ۴۹، ۲۶۵.
آتن ۱۳۲، ۱۳۴.
آذربایجان ۶۴، ۹۵ (آذربایگان) ۲۵۵.
آرمیتاژ اسمیت ۲۲، ۵۶.
آسیا ۱۴۹.
آغاوات ۲۵۷.
آقاخان محلاتی ۱۵۶.
آقا میرزا ابوالحسن اصفهانی ۲۵۲.
آقا میرزا حسین نائینی ۲۵۲.
آمری (سرگرد) ۲۵۰.
آل‌نفاح (سیداحمد) ۲۴۶.
آلمان ۱۹۴.
آناتولی (آناطولی) ۴۷.
آیرونساید (ژنرال) ۱۵۹.
آلنبی (فیلد مارشال لرد) ۷۴.
آوزلی (سرگور) ۲۲.

الف

ابن‌سعود ۶۶.
ابوترابیان (حسین) ۲۷۷.
ابوغداره ۲۷۰، ۲۷۷.
اتحادیه عشایر جنوب ۲۶۵.
اترک (رودخانه) ۱۳۰.
احمدشاه (شاه) ۳۴، ۳۷، ۴۹، ۵۳، ۶۸، ۷۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۶۶.
ارتش سرخ ۲۴.
ارفون (سرهنگ) ۱۷۳، ۱۷۸.
ارفع (سرلشکر حسن) ۵۳، ۱۰۴.
ارفع (هیلدا ـ مادام) ۱۰۴.
اروپا ۲۴۵.
ارومیه ۲۶۷.
ازبورن (دارسی) ۸۶، ۹۱.
استاروسلسکی ۱۵۸، ۱۵۹.
استاک (سرلی) ۷۸.
استالین (ژوزف) ۲۴.
استامفوردهام (لرد) ۶۴، ۱۰۶، ۱۲۱.
استانبول ۱۱۱.
استرنگ (ویلیام) ۱۴۰.
استوارت ورتلی (ویولت) ۱۴۷.
اسکندری (عباس) ۶۵، ۲۲۵، ۲۳۸.
اسکندریه ۷۴.

اسپارتر ۴۲، ۴۴، ۶۰.
اسمعیل‌آقا سمیتقو ۲۴۸، ۲۶۷.
اصفهان (اسپهان) ۲۴، ۷۶، ۹۳، ۱۹۴، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۷۷.
اعتضادالسلطنه ۱۸۳.
اعتماد مقدم (سرتیپ) ۹۰.
افغانستان ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹.
الرینگ (لرد) ۹۱.
امامزاده عبدالله ۲۶۰.
امان‌الله (سرتیپ جهانبانی) ۲۰۴، ۲۲۰.
امتیاز دارسی (امتیازنامه نفت) ۲۴۱.
امیرجنگ ۱۸۶.
امیرمجاهد (عمو ابوسعیدخان) ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵.
امیر مؤید ۲۴۸.
امیرنظام ۱۷۹.
امریکا (ایالات متحده) ۳۳، ۳۴، ۶۷، ۱۵۱، ۲۲۵، ۲۵۰.
انگلستان (انگلیس - بریتانیا) در بیشتر صفحات.
انقلاب بلشویکی ۹۲.
اورشلیم ۷۲.
اولیفانت ۱۸، ۲۷، ۳۲، ۳۹، ۴۲، ۴۷، ۶۰، ۶۲، ۷۴، ۹۴ تا ۹۶، ۹۸، ۱۱۰ تا ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹.
اووی (اسموند) ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۵ تا ۷۷.
اهواز ۶۶، ۷۷، ۸۰ تا ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۹، ۱۹۱، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۶۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۷۷.
ایتالیا ۴۷، ۱۰۵.
ایرلند ۱۴۹.
ایزوستیا (روزنامه) ۱۳۹.
ایزولسکی ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۹.
ایوانف ۱۷۰، ۲۱۵، ۲۶۸.

ب

باقرخان (سرهنگ) ۲۴۹، ۲۵۱.
بالفور (لرد) ۳۵، ۴۰.
بالدوین (لرد استانلی) ۴۱، ۶۳.
بامداد (علی‌اکبر) ۱۴.
بامداد (مهدی) ۱۳۰.
بانک استقراضی و رهنی (بانک‌روس) ۱۴۷، ۱۴۹، ۲۴۱.
بحرخزر ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۸.
بانک ایران و انگلیس (شاهی - شاهنشاهی) ۱۴۷، ۱۴۹، ۲۴۱.
بحرخزر ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۸.
بختیاری (بختیاری‌ها) ۹۰، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۰.

برلین ۱۴۱.
بروجرد ۱۴۹، ۲۵۵.
بریجس ۱۸، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۱۵۱.
بریگاد قزاق ۲۵.
بصره ۳۱، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۹۹، ۱۳۲، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۵۰.
بغداد ۳۱، ۴۱، ۶۶، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۶، ۱۳۵، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۵۰.
بل (گرترود) ۴۱، ۵۰، ۵۱، ۱۳۵.
بلشویک ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۲۴۰.
بلوچ (سرهنگ محمدعلی‌خان) ۲۶۱.
بلوچستان ۱۴۷.
بمبئی ۳۱.
بندر انزلی ۲۴، ۲۵.
بندر دیلم ۲۶۱.
بندرعباس ۱۴۹.
بوشهر ۳۶، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۷۵.
بوگنور (لرد) ۱۱۳.
بوگوتا ۱۱۰.
بول (جک) ۳۹.
بونارلا ۶۳.
بنی‌طرف ۲۵۶.
بویراحمدی ۲۳۵.
بهبهان ۱۹۳، ۲۲۹، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶.
بهروزی (علینقی) ۱۶۶.
بیت‌المقدس ۷۵.
بیرجند ۱۴۹.
بین‌النهرین ۱۶۰، ۱۹۲.

پ

پاریس ۶۸، ۷۴، ۱۷۹، ۲۲۵، ۲۲۸.
پشتکوه ۹۰، ۱۸۶، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۷۰.
پطرزبورگ ۱۴۵.
پکن ۱۴۰.
پورزند (سرتیپ) ۹۰.
پهلوی ۱۷۶.
پیل (سرولز) ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۵، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۹۰، ۹۲، ۱۸۳، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۶۵.

ت

تاج پهلوی ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۶۱.
تاشان ۲۵۵.
تبت ۱۴۸.
تخت‌جمشید ۹۲.
تمین ۱۷۰.
ترقص ۲۶۷.
ترکیه ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۱۸۷.
تروته ۱۳۲.

تروتسکی ۱۰۶.
توشمالان ۲۵۹.
تهران (طهران) ۵۶، ۶۰، ۶۹، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۷.
تیول ۷۶، ۷۷.
تیمورتاش ۱۲۴، ۱۷۰.

ث

ثقةالملک ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸.

ج

جابرخان ۲۳۵.
جامعه ملل ۹۴، ۱۲۱.
جنگلی ۱۹۳.
جابران ۲۵۴، ۲۵۶.
جب (گلادس) ۱۱۱، ۱۱۳.
جنوب ۵۵.
جعفرآباد ۹۰.
جگز ۸۶، ۱۰۱.
جم ۱۲۲.
جورج پنجم ۲۷، ۲۹، ۶۲، ۱۲۵.

چ

چمبرلین (آستین) ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۹۳ تا ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۳ تا ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷ تا ۱۴۱، ۲۰۶، ۲۱۹.
چلمسفورد (لرد) ۳۶.
چورچ (شوید) ۲۸، ۳۶.
چهارلنگ ۲۲۷، ۲۲۹.
چهارمحال (بختیاری) ۲۲۷.
چیلز ۳۸.

ح

حاجی‌بابا (اصفهانی) ۹۲.
حاجی ترخان ۱۴۸.
حاجی سید عبدالله ۲۵۸.
حجاز ۲۴۸.
حزب تجدد ۲۶۷.
حزب کمونیست ایران ۲۶۸.
حسین خان بهمئی ۲۵۴.

خ

خان‌بهادر ۱۹۱.
خراسان ۲۶۷.
خرامی ۲۴۷.
خزعل (شیخ یا شیخ محمره) در بیشتر صفحات.

خرم‌آباد ۹۲، ۱۹۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۹.
خرمشهر (محمره) ۴۵، ۵۶، ۶۳، ۶۷، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۲۷۵.
خلیج فارس ۲۸، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۸۱، ۸۶، ۱۳۸، ۱۵۶.
خلیفه‌برق ۱۰۰.
خوزستان (عربستان) ۵۶، ۵۸، ۶۳، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۱۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷.

د

داردانل (تنگه) ۴۷.
داور ۱۷۰.
دبیراعظم ۲۱۲.
دز ۲۵۸، ۲۶۰.
دزسلان ۲۴۶، ۲۵۹، ۲۶۰.
دزفول ۹۰، ۱۹۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۰.
دیکسن (ژنرال) ۹۴.
دوبس (مدنی) ۷۶.
دوک وست مینستر ۱۱۲.
دهدشتی ۱۹۲.
دیلم ۲۰۹.
دیوتریبون هرالد—هیرالد تریبون

ذ

ذوالفقار (شمشیر) ۱۴۹.

ر

راد (ژنرال) ۷۱، ۷۲.
رالکوسکی ۱۰۵.
رامبولد (سر هوراس) ۵۰.
رالونس ویل (ماروتس) ۳۴.
رایس (سر اسپرینگ) ۱۴۸.
رحیم‌زاده صفوی ۲۱، ۶۸، ۱۱۸.
رضاخان در بیشتر صفحات.
رضاشاه در بیشتر صفحات.
رضاقلی‌خان ۲۵۲، ۲۵۸.
رم ۷۲، ۸۲.
روتشتاین ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۴۹.
روزنامه ایران ۲۶۷.

روزنامه تایمز لندن ۴۰.
روزنامه قیام ایران ۱۸۴.
روزنامه منچستر گاردین ۲۸، ۲۹.
روسیه (روسیه تزاری) در بیشتر صفحات.
رویتر (خبرگزاری) ۲۵۶.
رکلی (بارون) ۲۰، ۲۱.
رکلی (کانتس) ۷۳.
رکلی (لیدی) ۲۱، ۲۳، ۷۳.

ز

زاهدی (سرتیپ فضل‌الله‌خان ـ نصیر دیوان) ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۲۷۷.
زیدان ۱۹۹.
زیحون ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷.

س

ساسانی ۱۶۶.
ساعدالدوله ۱۸۵.
سالارالدوله ۱۹۳.
سالیسبوری (لرد) ۱۵۵.
سپهر (مورخ‌الدوله) ۱۲ (پیشگفتار).
سپهسالار اعظم ۱۳۶، ۱۸۶.
سردار اجل ۲۲۴.
سردار اسعد ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۷۰.
سردار سپه در بسیاری از صفحات.
سردار ظفر ۱۸۵.
سعدالدوله ۱۴۷، ۱۴۸.
سگوند (ایل) ۲۵۳.
سودان ۷۸.
سید ضیاءالدین طباطبائی ۴۱، ۵۵، ۱۳۱.

ش

شام ۲۴۸.
شاه اسمعیل صفوی ۲۴۵.
شاهزاده فیروز (نصرت‌الدوله) ۲۳، ۳۴، ۳۵، ۴۰.
شرکت نفت ایران و انگلیس ۴۸، ۴۹، ۵۸، ۶۲، ۶۷، ۷۰، ۸۱، ۸۲، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱.
شط‌العرب ۵۶، ۸۲.
شورش مراوه تپه و سنماس ۱۳۶.
شوشتر ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱.
شیخ امین ۱۷۶.
شیخ جابر ۲۲۹.
شیخ عاصی ۲۵۶.
شیخ محمدعلی تهرانی ۲۷۱.
شیخ موسی ۲۶۰.
شیراز ۲۸، ۷۹، ۹۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۲.

ص

صارم‌الدوله ۲۳، ۴۰.
صمصام‌السلطنه ۲۵۹.
صولت‌الدوله ۲۷۲.

ط

طاهری (دکتر ابوالقاسم) ۱۱.
طنجه ۱۳۶.

ظ

ظهیرالملک ۲۴۵، ۲۵۸.

ع

عباسعلی‌خان خان (سرهنگ) ۵۲.
عبدالحمید (پسر شیخ خزعل) ۱۷۶، ۲۵۳، ۲۶۲.
عبدالله‌خان امیر طهماسب (سپهبد طهماسبی) ۱۲۷.
عبدالمسیح ۲۴۸.
عشایر ۲۲۹.
عربستان ← خوزستان.
عراق ۳۱، ۵۶، ۸۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۶۱.
عزیز کاشی (خواننده) ۴۳، ۴۴.
علی‌محمد ۲۵۹.

ف

فاتح (مصطفی) ۱۵.
فارس ۲۴۱، ۲۷۱.
فالودن (ویسکونت گری) ۱۵۵.
فرانسه ۴۶، ۱۰۵، ۱۱۸.
فرزال ۱۸۴، ۱۸۶.
فرمانفرما (شاهزاده) ۳۴، ۱۲۲، ۱۲۴.
فروغی (محمدعلی ـ ذکاءالملک) ۳۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۷۳، ۲۷۴.
فریزر ۵۴، ۷۵، ۱۴۱، ۱۴۲.
فلاندرز ۷۲.
فلاحیه ۲۴۴.
فیلیه ۹۴، ۲۵۸، ۲۶۱.
فیبر (اریک) ۲۷.

ق

قاجار (قاجاریه) ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۱۵، ۲۴۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷.
قاسم‌زاده (دکتر) ۱۶۴.
قرارداد سال ۱۹۰۷ ـ ۵۶، ۱۶۴.
قرارداد سال ۱۹۱۹ ـ ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵،

١٥٦، ١٦٠، ١٧٨.
قرارداد سور ٤٧.
قرارداد لوزان ٤٩.
قرارداد مودانیا ٤٧، ١٥١.
قرارداد مودت ایران و شوروی ٢٥.
قزوین ١٥٩، ١٦٠.
قزوینی (بهروز) ١٧.
قورخانه سه بریگاد قزاق.
قشقائی (ایل) ٢٥٢، ٢٧٢.
قصر حمیدیه ٢٥٦.
قصر شیرین ١٤٩.
قمار ٣٩.
قمشه کاروانسرای پشلی ٢٢٦.
قم ٢٦٦.
قوام‌السلطنه (احمد) ٣٤، ٣٦، ٤٥، ٤٦.
قوام‌الملک ١٨٦.
قیام سعادت ٦٨، ١٨٠، ١٨٢، ٢٣٥، ٢٥٧، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٧٦.

ک

کات برت ٢٠.
کاخ گلستان ١٢٤، ١٢٥.
کاکس (سر پرسی) ٢٢، ٣٦، ٣٩، ٤٠، ٥٩، ٦٠، ٦٤، ٩٤، ١٠٠، ١٥٢.
کاکس (برتزاخاریه) ٥٨.
کراسمن ١٠٥.
کربلا ٨٧، ١٩١، ٢٧٧.
کرزن (لرد) ١٧، ١٨، ١٩، ٢١، ٢٢، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٢، ٣٣، ٣٥، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٣، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥٥، ٥٧، ٥٩، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٥، ١٥٤.
کرمان ١٤٩، ٢٧١.
کرو (ایر) ٢٨، ٣٠، ٥٩، ١٤١، ١٦٠.
کسروی (احمد) ٢٤٤، ٢٦٢.
کشتی پهلوی ٢٧٥.
کشتی مظفری ٢٧٥.
کلیسای سنت مارک ٧٣.
کلیسای وست مینستر ١٢٥.
کلیو (رابرت) ١٣٧، ١٣٩، ١٤١.
کمپانی نفت—شرکت نفت ایران و انگلیس.
کمیته دفاع سلطنتی ٦٥.
کمیته قیام سعادت ٢١٢، ٢١٣.
کمینترن ٢٩.
کندال (والتر) ٢٩.
کندزلو ٢٥٤.
کنفرانس لوزان ٤٧، ٥٠.
کوپال (سرهنگ) ١٨٦.
کودتای ١٢٩٩ ٥٣، ١٨٢.
کوکتو (ژان) ٣٤.
کویت ٢٤٥، ٢٥٧.
کهکیلویه ٩٠، ٢٢٧.
کیالان ٢٥٧.
کیکاوس ٢٥٥.

گ

گری (سر ادوارد) ٤١، ١٤٥، ١٤٦، ٢٥٥.
گزینگ ١٤٩.

ل

لار ١٠٧، ١٠٨.
لاکهارت (بروس) ١٣٤.
لاندرز (لرد) ١٥٥.
لانسیلوت ١١٥، ١١٦.
لر (ایل) ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥٣.
لرستان ٧٥، ٨١، ١٨٩، ١٩٠، ٢٦٦، ٢٦٩.
لسانی (ابوالفضل) ٢٣١.
لندن ٨٢، ١٠١، ١٠٥، ١٤٥.
لنگیر ٢٠٥، ٢١١.
لنین ١٠٦.
لوحی (احمد) ١٨٣.
لورین (لیدی) ٨٤، ٨٦، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٧، ١٠٩، ١٢٤، ١٢٥.
لهستان ١٤٨.
لیتوینف ٢٨.
لیلاس ٧١، ٧٢.
لیندسی (رونالد) ٤٥، ٤٨.

م

ماجرای تربه فیروزه ١٣٠.
مارلینگ (سر چارلز) ٣٥، ٥٥.
مانت (ویکتور) ٥٧.
مباشرون ٤٢، ٤٨، ٦٥، ٧٧، ٧٩، ١١٠.
مجلس (شورای ملی) در بیشتر صفحات
مجلس مؤسسان ١١٩، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٣٠، ١٦٤، ١٦٣، ١٧١، ٢٦٧.
محمره—خرمشهر.
محمدحسن میرزا (ولیعهد) ٦٤، ١٧٣.
محمدحسین میرزا (سرتیپ) ٩٠.
محمدشاه هندی ٢١٢.
مدرس ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٧، ٢٢٤، ٢٦٦.
مرتضی قلی‌خان بختیاری ٢١٢، ٢٥٢، ٢٧٦.
مرعل (سمیع) ٥٧، ٢٣٩.
مستر مکرک ٢١٧.
مستشارالدوله (صادق) ١٢٧.
مستوفی‌الممالک ٣٢، ١٣٠.
مسجد سلیمان ١٨٢، ٢٦١.
مسکو ٢٥، ٤٣، ١٧١، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٨، ٢٦٨.
مشاورالملک (انصاری) ١٩٥، ٢٢٠، ٢٣٨.
مشاورالممالک ٢٥.
مشیرالدوله ٣٢، ٦٤، ١٠١، ١٥٧.
مشیرالملک ١٤٥، ١٤٦.
مشهد ١٥٨.
مصر ٨٦، ٢٤٨.

مظفرالدین شاه ۲۴۶، ۲۵۱.
منجم‌الدوله (یوسف) ۱۱۹، ۲۴۲.
معاون الملک ۱۸۳.
مک دونالد (رمزی) ۴۴، ۶۱، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۰.
مکی (حسین) ۲۰، ۲۱، ۵۷، ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۱۲۲، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۶۳.
ملامرده ۲۵۶.
ملا نمکچیان ۲۵۴.
ملا عبدالمجید ۲۵۵.
ملا عبداللطیف ۱۹۰.
ملک‌الشعرای بهار ۴۸، ۵۳.
ملک فیصل اول ۳۱.
منشور گرگانی (محمدعلی) ۱۶.
مؤتمن‌الملک (پیرنیا) ۲۷۰.
مورتیمر (ریموند) ۱۱۳.
موریه (جیمز) ۲۳.
موننالگو ۲۶.
مولی‌یتی ۹۲، ۹۳.
مهمانخانه مازستیک ۲۳۶.
میدان تنتون ۲۳.
میرزاابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) ۲۳.
میلسپو (دکتر) ۲۳، ۳۴، ۶۷، ۱۳۳، ۲۷۷.
مولوی ۲۴۰.
میرعبدالله ۲۵۴، ۲۵۶.

ن

نادرشاه ۲۱۲.
ناصرالدین شاه ۲۴۶، ۲۷۲.
ناصری (ناصریه ــ اهواز) ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۷۶.
نجف ۸۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۷۷.
نظام‌السلطنه ۲۴۶.
نورمن ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۶، ۴۰، ۴۴، ۵۵، ۲۴۲.
نیکلاس رومانف ۲۹.
نیکلای دوم ۱۴۸.
نیکلسون (سر آرتور) ۱۱۱، ۱۴۹.
نیکلسون (سر هارولد) ۱۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۹.

و

وانسیتارت (لرد) ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۳۲.
وثوق‌الدوله ۴۰، ۱۵۲، ۱۵۶.
وحید مازندرانی (دکتر) ۱۵۱.
ورثلی (الیزابیت استوارت) ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۴.

ویکتوریا (ملکه) ۲۱.
ویلسون (سر آرنولد) ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۶، ۸۸ تا ۱۰۱، ۱۱۰، ۲۳۰.
ویلسون (فیلد مارشال) ۳۶، ۱۹۳.
وینسنت شین ۲۶۳.
ویلوست (والیولت‌ناگوتری‌ویتناساک) ۱۲۵.

هـ

هاردینگ (سر آرتور) ۱۱.
هاوارد ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۶، ۹۷، ۱۴۱، ۱۴۲.
هارینگتون (ژنرال) ۴۷.
هانکی ۱۰۶.
هتل ریتس ۷۳.
هتوو (رابرت) ۳۱.
هستینگز (پاتریک) ۴۰.
هفت لنگ ۲۴۹.
هلند ۱۲۴.
هند ۳۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۹۸، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۴۶.
هندگان ۲۵۵، ۲۵۶.
هورز ۱۰۳، ۱۰۹.
هیرن (جک) ۵۰.

ی

یوربنیف ۱۲۱.
یونان ۴۷.
یونگ (دکتر) ۶۷.

غلط‌نامه

صفحه	سطر	غلط	درست
۱۷	(فصل اول) یک‌سطر مانده به‌آخر		واتستیارت
۲۰	سطر آخر	۱۹۳۴	۱۹۲۴
۲۱	(فصل اول ۸	لولی	اولی
۲۲	• ۲		.اتستیارت
۳۲	۱۱		واتستیارت
۳۳	۱۵	خصوص	خصوص
۴۰	۲۷	Balgour	Balfour
۴۷	۱۹	یتالیا	ایتالیا
۸۵	۴	لک	که
۹۲	۲۵	ایله	قبله
۱۰۵	۲۵	راکوویسکی	راکوسکی
۱۳۴	۱۶	جلوزی	جلوی
۱۳۴	۱۷	خوش	خویش
۱۴۸	۴	نگلیس	انگلیس
۱۵۲	۱۳	کنترب	کنترات
۱۵۶	۱	نموده	نموده‌اند
۱۵۷	۱۶	همرهی	همراهی
۲۲۴	۶	تکراری و زائد است	

انتشارات فلسفه منتشر کرده است:

	ترجمه ـ تألیف
۱ـ الکندی فیلسوف بزرگ جهان اسلامی	صادق سجادی
۲ـ اخوان‌الصفا یا روشنفکران شیعه مذهب	صادق سجادی
۳ـ شیخ شهاب‌الدین سهروردی و فلسفهٔ اشراق	دکتر سیدجعفر سجادی
۴ـ جنبش زنجیه	عبدالرفیع حقیقت

انتشارات فلسفه منتشر می‌کند:

۱ـ فارابی

۲ـ ابن‌سینا

۳ـ ابوریحان بیرونی

۴ـ ابن‌طفیل

۵ـ ابن‌خلدون

۶ـ صدرالمتألهین

۷ـ میرداماد

۸ـ حاج ملاهادی سبزواری
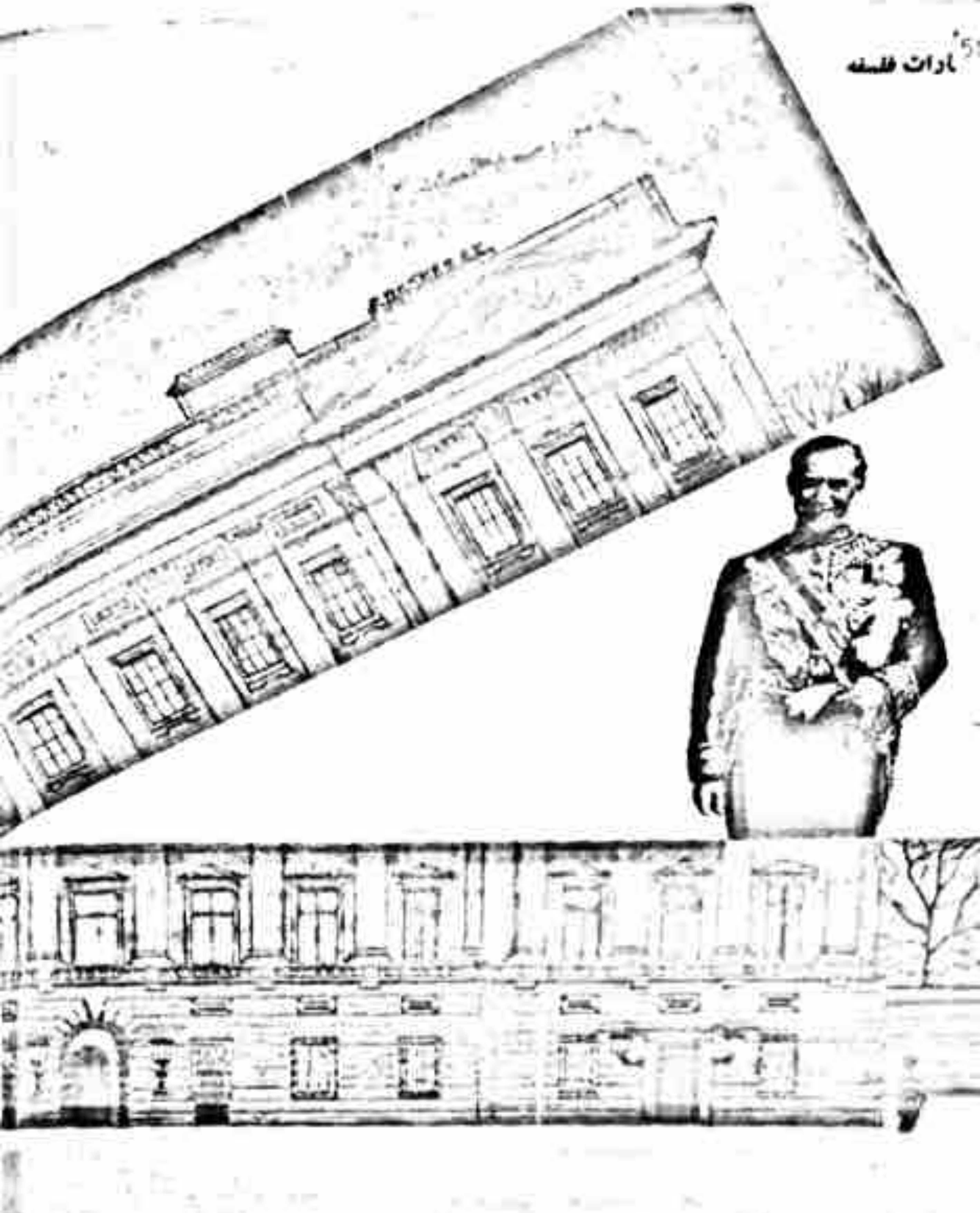
ارات فلسفه